

رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

فصلنامه علمی، دوره ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۸۶، تابستان ۱۴۰۵

هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه

محمدصادق نصرت پناه

نه به پترنالیسم؛ نه به دموکراسی: از نظریه سیاسی فارابی تا نظریه سیاسی جمهوری اسلامی

مهدی عطار کاشانی

مشروطه ایرانی و میدان منازعه نمادین: نیروهای اجتماعی و برساخت روایت‌های سه‌گانه

سارا نظیف، احسان مرزخواه و مهدی نجف زاده

چالش‌های هند در تعامل با طالبان برای دسترسی به آسیای مرکزی

فردین هاشمی

سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک

بهزاد احمدی

جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران

و اسرائیل

احسانه محمدی

تبیین میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد در افغانستان بر اساس مدل تبعیت

متزلزل در دولت‌های درمانده (۲۰۲۱/۱۹۹۱)

علی بغیری

نقش بازدارندگی فناوریانه در کارآمدی معماری شبکه‌ای تسلیحات روسیه: مطالعه موردی جنگ

اوکراین

فاطمه محروق و محمد امیر رضایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

دوره ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۸۶، تابستان ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: دکتر رضا خراسانی؛ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

سر دبیر: دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

اعضای هیئت تحریریه

دکتر حسین پوراحمدی میبدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمود سریع‌القلم؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر قاسم افتخاری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر حسین سلیمی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر حسین دهشیار؛ استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر عباس منوچهری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دکتر محمدرضا تاجیک؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر امیر محمد حاجی‌یوسفی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمد شیرخانی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر جهانگیر معینی علمداری؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر گرگوری جان سیمون؛ دانشیار گروه علوم ارتباطات، دانشگاه تورین، ایتالیا.

دکتر یاسویو کی ماتسونوگا؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه توکیو، ژاپن.

دکتر جن چی؛ استاد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه سینگپور، چین.

دکتر اریک لاپ؛ دانشیار دانشکده علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه فلوریدا.

مدیر داخلی: دکتر اسحاق سلطانی

ویراستار: دکتر علیرضا نوری

صفحه‌آرا: محمد جواد محسنی

شابای چاپی: ۱۷۳۵-۷۳۹X شابای الکترونیکی: ۲۶۴۵-۴۳۸۶

فصلنامه در زمینه انتشار مقالات علمی با انجمن علمی علوم سیاسی ایران تفاهم‌نامه همکاری دارد.

نشانی: تهران بزرگراه شهید چمران اویسن دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۷۲۱

ایمیل پشتیبان: rahyaft.siasi@yahoo.com

ایمیل مجله: Piaj@sbu.ac.ir

URL: <https://piaj.sbu.ac.ir>

راهنمای نویسندگان

مجله رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی یک مجله علمی مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) دوسو ناشناس است که در گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی مدیریت و منتشر می‌شود.

الف. شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقالات

۱. مقاله‌های ارسال شده باید به دور از اتحال (Plagiarism) و حاصل تحقیق نویسنده / نویسندگان باشد و به افزودن دانش یا حل مسئله‌ای یاری رساند. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات نیز بر عهده نویسندگان است.
۲. مجله در حال حاضر صرفاً مقاله‌های پژوهشی را ارزیابی و منتشر می‌نماید.
۳. اعضای هیئت علمی دانشگاهها، دانش‌آموختگان و دانشجویان دوره دکتری به تنهایی و دانشجویان دوره کارشناسی ارشد صرفاً با مشارکت اعضای هیئت علمی می‌توانند مقاله‌های خود را برای بررسی و انتشار به مجله ارسال کنند.
۴. تنها مقاله‌هایی که به تارنمای مجله ارسال گردند، دریافت و ارزیابی می‌شوند. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در تارنمای مجله بارگذاری و ثبت نمایند و تمام مراحل را از این سامانه پیگیری کنند.
۵. مقالاتی که برگرفته از رساله دکتری باشد بایستی عنوان رساله به صورت کامل در فایل حاوی مشخصات نویسندگان آورده شود.
۶. مقالات برگرفته از پایان‌نامه و رساله دانشجویان با نام استاد راهنما و دانشجو به صورت توأم و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند.
۷. مقاله ارسال شده نباید به هیچ وجه در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد. همچنین پس از پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده مجاز به انتشار آن در نشریات دیگر نیست.
۸. سردبیر و هیئت تحریریه مجله و داوران در پذیرش و اصلاح محتوا و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند.
۹. مسئولیت صحت متن نقل قولها، نشانی منابع نقل قولها و مشخصات کتابشناختی منابع و آوانگاری آنها در بخش کتابنامه فقط بر عهده نویسنده مسئول مقاله است.
۱۰. نویسنده مسئول موظف است همه اصلاحاتی که در مراحل داوری یا ویراستاری صورت می‌گیرد در مهلت اعلام شده در ارزیابی و اعمال کند. در غیر این صورت مقاله از مرحله داوری یا ویرایش و انتشار حذف خواهد شد.

ب. مشخصات نویسندگان

۱. نام و نام خانوادگی همه نویسندگان باید به فارسی و انگلیسی درج شود.
۲. در سامانه، قسمت وابستگی‌های سازمانی مربوط به نویسندگان باید اطلاعات نویسندگان دقیقاً به شکل

زیر درج شود. عدم درج این موارد موجب بازگشت مقاله برای تکمیل مشخصات و در نتیجه طولانی شدن روند داوری میشود. لطفا موارد زیر را به دقت برای تمام نویسندگان به زبان فارسی و انگلیسی وارد نمایید:

۱. گروه آموزشی، ۲. دانشکده، ۳. دانشگاه (مؤسسه آموزشی)، ۴. شهر، ۵. کشور. برای مثال: گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۳. در وارد نمودن ترتیب مشخصات نویسندگان در سامانه مجله دقت لازم مبذول شود. براساس تصمیم هیئت تحریریه مجله به هیچ وجه در هیچ مرحله ای امکان تغییر ترتیب، تعداد، مرتبه علمی و مشخصات نویسندگان و نویسنده مسئول وجود ندارد.
۴. نویسنده مسئول مقاله هایی که بیشتر از یک نویسنده دارد، مشخص شود.
۵. نشانی رایانامه همه نویسندگان باید درج شود و رایانامه نویسنده مسئول باید رایانامه دانشگاهی باشد. همچنین ثبت شناسه ارکید (Orcid) برای نویسندگان به هنگام ثبت نام الزامی است.
۶. همه مشخصات مذکور به صورت مستقل از فایل مقاله باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ حروف نگاری و به همراه فایل مقاله در تارنمای مجله بارگذاری شود.

ج. مشخصات شکلی مقاله

۱. متن مقاله بدون مشخصات نویسندگان باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ تدوین شود متن فارسی مقاله با قلم B Mitra، در اندازه ۱۳.۵ و متن لاتین مقاله با قلم Times New Roman، در اندازه ۱۲ نوشته شود.
۲. تعداد واژگان مقاله به همراه منابع بیش از ۸۰۰۰ کلمه نباشد. ساختار مقاله نیز باید متشکل از عنوان، چکیده مبسوط (انگلیسی و فارسی)، کلیدواژه ها، مقدمه (مشمول بر طرح، مسئله سؤالات فرضیه ها و ادبیات تحقیق)، بدنه اصلی (تحلیل ها، تبیین ها، نقدها، یافته ها و ...)، نتیجه گیری و کتابنامه باشد.

د. شیوه ارجاع دهی

۱. نویسندگان ارجمند در نگارش مقالات خود ضروری است به منابع و پژوهشهای معتبر مندرج در نمایه های بین المللی همچون ISI، Scopus و امثال آن ارجاع دهند. مقالات فاقد این ارجاعات در فرآیند داوری و پذیرش در مرتبه ای پایین تر قرار خواهند گرفت.
۲. به طور کلی اجزای ارجاع درون متنی منبع نقل قولهای مستقیم و غیر مستقیم به ترتیب عبارت است از: نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه.
۳. به طور کلی، مشخصات کتاب شناختی کامل همه منابع در بخش کتابنامه به ترتیب عبارت است از نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار، نام کتاب به صورت ایتالیک، نام مترجم یا مصحح کتاب، شماره جلد کتاب یا شماره نشریه، محل انتشار: نام ناشر. (تمام منابع بایستی به انگلیسی برگردانده شوند).

فهرست مطالب

- هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه ۱-۲۳
محمدصادق نصرت پناه
- نه به پترنالیسم؛ نه به دموکراسی: از نظریه سیاسی فارابی تا نظریه سیاسی جمهوری اسلامی ۲۴-۴۴
مهدی عطار کاشانی
- مشروطه ایرانی و میدان منازعه نمادین: نیروهای اجتماعی و برساخت روایت‌های سه‌گانه ۴۵-۶۶
سارا نظیف، احسان مزدخواه و مهدی نجف زاده
- چالش‌های هند در تعامل با طالبان برای دسترسی به آسیای مرکزی ۶۷-۸۶
فریدین هاشمی
- سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک ۸۷-۱۱۲
بهزاد احمدی
- جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل ۱۱۳-۱۳۶
احسانه محمدی
- تبیین میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد در افغانستان بر اساس مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های در مانده (۱۹۹۱-۲۰۲۱) ۱۳۷-۱۶۱
علی بغیری
- نقش بازدارندگی فناورانه در کارآمدی معماری شبکه‌ای تسلیحات روسیه: مطالعه موردی جنگ اوکراین ۱۶۴-۱۸۶
فاطمه محروق و محمد امیر رضایی

The Ontology of Justice in Hikmat Mota'aliyah Political Philosophy

Mohammad Sadiq Nosratpanah¹ 

DOI: [10.48308/piaj.2026.243709.1868](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243709.1868) Received: 2026/2/24 Accepted: 2026/6/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Given the foundational importance of ontological principles in delineating philosophical systems and scientific theories—particularly within political philosophy—this article systematically develops a theory of justice rooted in the political philosophy of Transcendental Wisdom (*Hikmat Mota'aliyah*). By analyzing the ontological underpinnings of justice within this school of thought, and by critically examining the source texts of its prominent figures, spanning from Mulla Sadra (*Sadr al-Muta'allihin*) to contemporary commentators, this study addresses a central research question: Upon which metaphysical pillars and conceptual foundations is the ontology of justice constructed within transcendental political wisdom?

Methods: Data collection was conducted via a library-based documentary method, systematically surveying the canonical works of prominent philosophers within the Transcendental Wisdom tradition. The study utilizes a text-based interpretive approach for data analysis. Initially, focusing on textual exegesis to recover the authors' intended meanings, key propositions regarding the ontology of justice were extracted from the source material. These extracted concepts were then categorized based on thematic similarity, conceptual emphasis, and the structural role they play in delineating a comprehensive system of justice. Finally, these categories were synthesized and formulated based on their direct or indirect relational links to the broader architecture of justice.

Results and Discussion: To answer this question, the ontological foundations of Hikmat Mota'aliyah political philosophy have been extracted and organized, and their relationship to the issue of justice has been shown. Therefore, five important foundations

1. Assistant Professor of Political Science, Department of Political Thought, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. nosratpanah@isu.ac.ir



of “rational social system”, “purposeful social system”, “dynamics of human society”, “human society with choice”, and “need of society for justice” were obtained to depict justice in Hikmat Mota’alih political philosophy in the ontological field. A structural hierarchy and sequential dependency exist among these foundations. Specifically, the inherent rationality of society necessitates its teleological (purposeful) nature, a purpose that is actualized precisely through the realization of justice. It is through the pursuit of this teleological end that the dynamics of the political system are structured, wherein the moral choices of both the individual and the community play an objective role in manifesting justice. Consequently, it is upon this ontological scaffolding that society’s existential need for justice is established.

Conclusions: By synthesizing and structuring these five ontological foundations, this article concludes that justice within transcendental political philosophy operates as an integrated system defined by a dialectical relationship between the virtuous individual and the virtuous society. This systemic framework guides both components within an existential pyramid that extends across all dimensions of reality toward a just ideal. Political and social life is no exception to this cosmic law; human political existence cannot flourish or survive without anchoring itself to the objective of justice, even at a minimal level. Based on the ontological premises of *Hikmat Mota’aliyah*, ultimate human perfection is attainable only within a just social order. Therefore, human society achieves stability and continuity only when just relations form the baseline for its inception, institutionalization, and preservation. Ultimately, the ontology of Transcendental Wisdom serves as the indispensable structural foundation for conceptualizing and designing a just society.

KeyWords: Justice, Ontology, Hikmat Mota’alih political philosophy, Sadr al-Muttalaheen, Tabatabaei, Motahari, Javadi Amoli

Citation: Nosratpanah, Mohammad Sadiq. 2026. The Ontology of Justice in Hikmat Mota’alih Political Philosophy, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 1-23.



هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه

محمد صادق نصرت‌پناه^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.243709.1868](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243709.1868)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۳۱

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: باتوجه به اهمیت شایان توجه مبادی هستی‌شناسی در ترسیم نظام‌های فلسفی و نظریات علمی، به‌ویژه در حوزه فلسفه سیاسی، این مقاله در صدد است تا با تحلیل مبادی هستی‌شناختی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه، تلاشی نظام‌مند را برای استقرار نظریه عدالت مبتنی بر این مبادی ارائه دهد. بر این اساس و با فحص در آثار مطرح فلاسفه مبرز حکمت متعالیه از صدرالمآلئین تا فلاسفه معاصر این مکتب، تلاش شده تا به‌این پرسش پاسخ داده شود که هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه بر چه ارکان و مبانی‌ای استوار است؟

روش: گردآوری داده‌ها در مقاله حاضر به‌روش کتابخانه‌ای و با جستجو در آثار فلاسفه مبرز حکمت متعالیه صورت گرفته است. برای تحلیل داده‌ها نیز از روش «تفسیر متن محور» کمک گرفته شده است. در ابتدا ضمن تأکید بر کشف معنای متن با مقصود موردنظر مؤلف، عبارات دارای ارتباط با هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه از آراء این اندیشمندان استخراج شده است. سپس تلاش شده است تا فیش‌های به دست آمده بر اساس تأکید متفکر بر تقسیم مبنا و تشابه محتوایی میان آن‌ها و با تأکید بر نقش‌آفرینی در ترسیم نظام‌واره عدالت ساماندهی شوند. در گام نهایی نیز این با تأکید بر ربط و نسبت مستقیم یا باواسطه‌ای که در ترسیم عدالت دارند صورت‌بندی شده‌اند.

یافته‌ها: برای پاسخ به‌این پرسش مبانی هستی‌شناختی حکمت سیاسی متعالیه استخراج و ساماندهی داده شده و ارتباط آن‌ها را به مسئله عدالت نمایان شده است. لذا پنج مبنای مهم «نظام اجتماعی معقول»، «نظام اجتماعی هدفمند»، «پویایی جامعه انسانی»، «جامعه انسانی با اختیار» و «نیاز جامعه به عدالت» برای ترسیم عدالت در حکمت سیاسی متعالیه در ساحت هستی‌شناختی به‌دست آمدند. میان این مبانی نیز تقدم و تأخر برقرار است. به‌این نحو که عقلانیت جامعه، هدف‌داری آن‌را الزام می‌کند و این هدف‌داری در تحقق عدالت است. با در نظر گرفتن

۱. استادیار، علوم سیاسی، گروه آموزشی علوم سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران. nosratpanah@isu.ac.ir



این هدف است که بویایی نظام سیاسی ساختار می‌یابد و اختیار فرد و اجتماع در تحقق عدالت نقشی عینی دارد. بر این اساس است که می‌توان گفت جامعه نیازمند عدالت است.

نتیجه‌گیری: با درهم کردن و صورت‌بندی مبانی پنجگانه هستی‌شناختی مذکور، این نتیجه به‌دست آمده که عدالت در حکمت سیاسی متعالیه دارای سامانی است که در آن و با تأکید بر ارتباط دوسویه میان انسان مطلوب و جامعه مطلوب، تعریف می‌شود و هر دو این اجزاء را در هر می به‌گستره هستی و در تمام ابعاد آن، به سویی آرمانی عادلانه رهنمون می‌سازد. به‌نحوی که زندگی سیاسی و اجتماعی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و حیات سیاسی انسانی بدون در نظر گرفتن هدف عدالت، ولو در سطحی حداقلی، امکان تکوین و بقا نخواهد داشت. براساس مبانی هستی‌شناختی حکمت سیاسی متعالیه، کمال‌نهایی در جامعه عادل به‌دست می‌آید. لذا جامعه انسان زمانی از ثبات برخوردار می‌شود که مناسباتی عادلانه مبنای شکل‌گیری، استقرار و تداوم آن باشد. بر این اساس هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه در بنیاد ترسیم جامعه عادلانه قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: عدالت، هستی‌شناسی، حکمت سیاسی متعالیه، صدرالمآلهین، طباطبائی، مطهری، جوادی آملی.

استناددهی: نصرت‌پناه، محمد صادق. ۱۴۰۵. هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۱-۲۳.



مقدمه

کارویژه فلسفه سیاسی، بررسی حیات اجتماعی و سیاسی است و می‌خواهد تا سیاست را باعنایت به بنیاد آن تحلیل کند و از زندگی، چهره‌ای معقول ارایه دهد. این تأمل‌ورزی، اول از همه درهستی‌شناسی رخ می‌دهد؛ خاصیت آن که بنیان فلسفه اسلامی برهستی‌شناسی استوار بوده و با وجودشناسی آغاز شده و اساساً موضوع فلسفه را هستی می‌داند (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۵ ق: ۱۳؛ صدرالمألهین، ۱۴۱۹ ق: ۱: ۲۴). در این میراث و خاصیت در حکمت متعالیه، واجب‌الوجود اصل وجود است و باقی موجودات، جلوه و پرتوی از اویند. این که هستی، پرتوی از خالق مدبر بوده که برآن حکم می‌راند، هدف‌مند است و راه را راهبرانی نشان می‌دهند، انسان به‌اصل خویش در حال گذار است، ترکیب جامعه به‌گونه‌ای است که انسان را در نیل به کمال مدد می‌رساند و امثال آن، فیلسوف سیاسی مسلمان را به‌سمت برداشتی صحیح از سعادت، عدالت، آزادی و حکمرانی خردورزانه رهنمون می‌سازد. فلسفه اسلامی، خدا در رأس هرم هستی قرار می‌دهد و تمام عالم را سائر به‌سوی دانسته و زمین و آسمان و تمام موجودات را در خدمت انسان و در حرکت به‌سوی سعادت و هدف غایی وی می‌داند.

هستی‌شناسی فلسفی، انسان را موجودی می‌داند که وجود را در هستی فهم کرده و آن را دریافته است. فلسفه اسلامی هم در اولین گام، انسان را دارای هویتی جست‌وجوگر از هستی و ابعاد و ارکان آن می‌داند. سپس و در گام دوم موضوع هدایت‌شوندگی و هدایت‌گری انسان در جامعه مطرح می‌شود؛ چرا که توان‌مندی‌ها و ظرفیت‌های انسان در اجتماع شکوفا می‌شود. در گام سوم، انسان برای شناخت بهتر هستی آن را به‌ذهن و عین تقسیم می‌کند و می‌تواند علاوه‌بر ظاهر هستی، به‌عمق آن برسد. در گام چهارم، انسان در همه رفتارهای فردی و اجتماعی‌اش مختار و آزاد است و در آخرین گام، مسئولیت‌آفرینی او در قبال آزادی و عقلانیتش مطرح می‌شود.

بنابراین نوع نگاه به‌عالم، مراتب آن، نسبت انسان با خالق عالم و نحوه حضور وی در جامعه در حکمت سیاسی متعالیه مورد توجه قرار گرفته است. لذا خوانش از هستی طبیعتاً بر فلسفه سیاسی و نگرش اجتماعی-سیاسی فیلسوفان سیاست، آثاری اساسی داشته و بنیادها، منابع، ارکان، مرزها، مراحل، شرایط، روش‌ها، ابزار، احکام، افعال، موانع، زوایا و گستره‌های گوناگون آن را شکل می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۱ ج: ۲۱).

فلسفه سیاسی همواره در حال جستجوی رهیافت‌ها و گزاره‌های فرامکان و فرازمان و ترسیم نظام مطلوب سیاسی است. پرسش‌های اساسی فلسفه سیاسی -مانند چیستی عدالت، نحوه ارتباط عدالت با فرد، جامعه و دولت و چگونگی تحقق آن در جامعه، خصوصاً با عنایت به نقش دولت- با کیفیت زندگی انسان‌ها در جامعه و زیست سیاسی وی پیوندی بنیادین دارد. بر این اساس، اثر مبانی هستی‌شناختی در حکمت سیاسی متعالیه و مسایل آن - به‌ویژه موضوع کلیدی عدالت- از موضوعات مهمی است که می‌بایست مورد پژوهش قرار گیرد. لذا در این مقاله تلاش می‌شود تا تأثیر مبانی هستی‌شناسی و بر حکمت سیاسی متعالیه با تأکید بر موضوع عدالت ردیابی شود.

۱. پیشینه تحقیق

در زمینه هستی‌شناسی حکمت متعالیه، که موضوعی عام و فلسفی است، مقالات متعددی نگاشته شده است که با برخی از مبادی نظری مقاله حاضر اشتراکاتی دارد. اما هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه، موضوعی میان‌رشته‌ای و دارای ابعادی فلسفی-سیاسی است و علاوه بر نیاز به مبادی فلسفه، نیازمند است تا پلی به سیاست در خصوص مبادی مفهومی آن و باتمركز بر موضوع عدالت است. البته در باب پردازش موضوع حکمت سیاسی متعالیه، آثاری درخور توجه وجود دارد. لك‌زایی (۱۳۹۹) در کتاب «حکمت سیاسی متعالیه» و حسنی (۱۳۹۰) در کتاب دیگری با نام «حکمت سیاسی متعالیه» به پردازش موضوع حکمت سیاسی متعالیه و چیستی آن پرداخته‌اند که در پردازش چارچوب مفهومی این مقاله از این دو کتاب كمك گرفته شده است. رضوانی (۱۳۸۴) در مقاله «مفهوم فلسفه سیاسی اسلامی» و سلطانی و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله «ماهیت نظریه در فلسفه سیاسی از منظر علامه طباطبائی»، تلاش درخوری برای پردازش موضوع فلسفه سیاسی در سنت اسلامی به‌ثمر رسانده‌اند، ولی چون به موضوع خاص حکمت سیاسی متعالیه ورود نکرده‌اند، در این مقاله مورداستفاده قرار نگرفتند.

همچنین طاهری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «هستی‌شناسی عدالت؛ بررسی تطبیقی آرای آیت‌الله جوادی آملی و جان رالز» و باتمركز بر موضوعات فطرت و حق هدایت تلاش کرده که ابعاد موضوع را تبیین کند که البته چون رویکرد تطبیقی را در پیش گرفته است، از برخی مبادی مهم هستی‌شناختی چشم پوشیده است. همچنین امامی‌جمعه و گنج‌جور (۱۳۹۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «عدالت پژوهی در حکمت متعالیه (بررسی جایگاه، ابعاد و لوازم وجود شناختی عدالت از منظر ملاصدرا)» تلاش کرده است تا ابعاد مسأله را واکاوی کند. این مقاله نیز تعریف وسیعی را از وجودشناسی دربرگرفته که ابعاد مختلف تشریعی، جزایی، معرفت‌شناختی و مدنی را شامل می‌شود. بر این اساس این مقاله نیز علی‌رغم تلاش ارزشمند، متمرکز بر موضوع مقاله حاضر نیست.

حسنی (۱۳۹۰) در کتاب «حکمت سیاسی متعالیه» به موضوع عدالت در ذیل ارزش‌های اساسی در جامعه سیاسی پرداخته و تلاش کرده تا این ارزش را مبتنی بر مبانی حکمت متعالی استوار کند. اما نکته‌ای که درخصوص ربط به این مبانی وجود دارد اینست که مبانی مدنظر نویسنده، مبانی قریب انسان‌شناسی را دربرمی‌گیرد و به موضوع مبانی هستی‌شناختی پرداخته است. لك‌زایی (۱۳۹۹) در کتاب «حکمت سیاسی متعالیه»، موضوع عدالت را ذیل مؤلفه‌های بنیادی مورد بحث قرار داده است که چارچوب‌بندی مناسبی دارد. لکن این کتاب نیز در مبادی حکمت سیاسی متعالیه ورودی ندارد، چه این که بخواهد هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه را مدنظر قرار داده باشد.

۲. چارچوب مفهومی: حکمت سیاسی متعالیه

حکمت سیاسی متعالیه، ذیل مکاتب فلسفه سیاسی تعریف شده (ر.ك: رضوانی، ۱۳۹۳) و از حیث مبادی، اهداف و ساختار متکی به حکمت متعالیه است. هدف این حکمت این است که حیات اجتماعی و سیاسی را مظهر عالم ربوبی ساخته تا برای مسائل اساسی زندگی سیاسی پاسخی متناسب با مبادی این

حکمت عرضه کند (حسني، ۱۳۹۰: ۳۵). به بیان دیگر حکمت متعالیه مباحثی فلسفی مانند چیستی وجود و معرفت، آغاز و انجام عالم، تجرد روح انسانی و دارای شئون بودن آن و برخورداری از خیر و شر و سعادت و شقاوت را بیان می‌کند (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۲۶) و این مبانی را در اختیار فیلسوفان حکمت سیاسی متعالیه قرار می‌دهد. به عنوان مثال استوار بودن جهان بر پایه عدل، در حکمت متعالیه بررسی می‌شود، اما بحث از معنا، ابعاد و اقسام عدالت و تفاوت آن با موازات و مساوات و... در حکمت سیاسی متعالیه مورد بحث قرار می‌گیرند.

بنابراین حکمت متعالیه، اصولی کلی را به متفکران سیاست عرض می‌کند تا آن‌ها در قالب حکمت سیاسی متعالیه به پاسخ‌گویی به مسائل سیاست پردازند. البته این حکمت هم مانند سایر مکاتب فلسفه سیاسی، در مسائل جزئی سیاست، ورودی ندارد و دارای کلیت است (سلطانی و دیگران، ۱۳۹۹). درحقیقت حکمت سیاسی متعالیه خطوط کلی را از حکمت متعالیه اخذ کرده و در عالم سیاست تلاش می‌کند تا عقل تجربی را در ساحت فلسفه سیاسی با عقل تجربی هماهنگ کند (لک‌زایی، ۱۳۹۹: ۲۲). پس لازم است برای نظریه‌پردازی پیرامون عدالت در حکمت سیاسی متعالیه، ابتدا مبانی نظری هستی‌شناسی تبیین نشوند و سپس بحث پیرامون موضوع عدالت و به تبع آن، بیان مصادیق و کیفیت تحقق عدالت در جامعه و دولت در آن ممکن شود.

۳. روش پژوهش

در مقاله حاضر گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش «تفسیر متن محور» صورت پذیرفته است. روش «تفسیر متن محور» روشی هرمنوتیکی است که ریشه در میراث تفسیری و اصولی شیعه دارد (نصرت‌پناه و بخشی، ۱۳۹۹). در این روش «به دست آوردن فهمی دقیق، عینی و فراتاریخی از متن» مراد بوده و در نتیجه «قصد مؤلف در تفسیر معنای متن و باهدف کشف معنای متن» محوریت دارد (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۳۵-۳۳۶). همچنین این روش «دستیابی به قصد مورد نظر مؤلف در نگارش متن»، را ممکن دانسته و معنا را مستقل از مفسر می‌داند که فارغ از افق معنایی مورد نظر مفسر در دسترس است (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۳). روش «تفسیر متن محور» محکّمات متن را محور فهم متشابهات دانسته (سعیدی روشن، ۱۳۸۳: ۲۶۶) و برای متن قائل به وجود معنای ظاهری نوعی است که دستیابی به آن با استفاده از اصول و مبادی منطقی حاکم بر تفکر و زبان ممکن است (Grondin، ۱۹۹۴: ۱۴۴). لذا در روش مذکور، معنای شخصی سندیت نداشته و ظاهر کلام حجت است و برای حمل کلام به تمثیل با معنای مجازی، به قرینه نیاز است (نصرت‌پناه و سیفی، ۱۳۹۸).

۴. مبانی هستی‌شناختی عدالت مبتنی بر مبادی حکمت سیاسی متعالیه

مبانی پنج گانه زیر که همگی دارای مستنبط از حکمت سیاسی متعالیه هستند، به عنوان مبانی هستی‌شناختی عدالت استنباط شده‌اند و در انتهای مقاله با بیان ربط این مبانی در ساختاری نظام‌مند، صورت‌بندی هستی‌شناسی عدالت در حکمت سیاسی متعالیه نمایان می‌شود.

۴-۱. نظام اجتماعی معقول

جهان یک مجموعه نظام‌مند بوده و موجودات به‌منزله اجزای این واحدند که رابطه و پیوندی وثیق میان آن‌ها حکم‌فرماست. این نظام، قراردادی نبوده و ذاتی است؛ به‌این معنا که آفرینش اشیاء به‌این صورت نیست که خداوند سبحان آن‌ها را بدون ارتباط با هم و جدا جدا آفریده باشد و در مرحله‌ای دیگر جایگاهشان را در نظام هستی معین کند. بلکه مرتبه و مقام هر موجود، همان موجودیت و عین ذات آن موجود است که از ناحیه ذات حق تعالی افاضه می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۳۲۳) و اراده حق متعال است که به موجودات نظام می‌دهد؛ این اراده به آفرینش موجودات عین اراده به‌نظام است و اراده به‌نظام همان اراده به آفرینش آن‌هاست، چون هستی موجودات و مرتبه وجودیشان یکیست. تمام جهان، یک نظام است که با یک اراده الهی پا به‌هستی می‌گذارند، نه با اراده‌های مجزا.

این نظام‌مندی نشأت گرفته از قانون علت و معلول است که در آن هر شیء جایگاهی مشخص دارد. یعنی هر معلولی، معلول شیئی مشخص و علت شیء مشخص است. خارج از این روند، هیچ امری وجود ندارد و هیچ موجودی نیست مگر این که علتی مشخص دارد، غیر از علت‌العلل و واجب‌الوجود بالذات، که خداوند است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۳۲۵). واجب‌الوجودهای بال غیر هم مخلوقات هستند که با نظر به ذاتشان عین احتیاج و فقر به‌علت و خالق خود بوده و «ممکن» نام دارند. پس فقر وجودی معلول، ملاک نیاز به‌علت است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۴۴۲) و براساس اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، این گونه نیست که واقعیت معلول یک چیز، احتیاج معلول به‌علت امر دوم و مناط احتیاج به‌علت امر سومی باشد. فقر وجودی، جدای از معلول بودن نیست و هویت و وجود معلول، همان ایجاد علت و فقر و نیاز و وابستگی به‌علت است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۰۶-۲۰۷).

نظام هستی، به‌این صورت نیست که هر معلولی بتواند از هر علتی صادر شده و به‌هر علتی بتواند مستند شود. این قانون سنخیت علی-معلولی نام دارد و نتیجه عدم پذیرش آن، وقوع هرج و مرج محض در عالم و صحت صدور هرچیزی از هرچیزی باشد؛ در این حالت جهان یک نظام معین و منجسم نبوده و حوادث را هم نمی‌توان پیش‌بینی کرد و برنامه‌ریزی و عمل هم میسر نمی‌شود. از قانون سنخیت، «ارتباط و پیوستگی موجودات»، «نظام معین موجودات» و «ضرورت و وجوب نظام معین موجودات» به‌دست می‌آید (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۹۲-۱۹۳). به‌بیان دیگر، در فلسفه ثابت می‌شود که در تمام مناسبات و جریان‌های عالم، سنخیت وجود دارد (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۴۱۸).

اثبات این اصل مهم می‌تواند فلسفه سیاسی را انتظام بخشیده و جهان را نه به‌صورت مجموعه‌ای هرج و مرج گونه که ارتباطی میان اجزای آن نیست، بلکه به‌عنوان دستگاهی منظم جلوه می‌دهد که در آن هیچ جزئی از اجزاء ممکن نیست جای جزء دیگری را بگیرد (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۴۳-۱۴۴). بنابراین هیچ استثنائی در قانون علیت و ضرورت عمومی وجود ندارد. لذا اتفاق و صدفه در عالم معنا نداشته و تمامی حوادث عالم قاعده‌مند و منظم و مبتنی بر آن قانون رخ می‌دهند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۴۹).

با توجه به‌بالغیر بودن وجود معلول، در سلسله صعودی علل، وجودی هم که به‌معلولش ضرورت وجود می‌دهد، خود واجب‌الوجود بال غیر بوده و ضرورت آن نیز از ناحیه علتش است. البته سلسله

واجب‌الوجودهای بالغیر می‌بایست ختم به موجودی شود که واجب‌الوجود بالذات بوده و معلول نیست و عین واقعیت و موجودیت است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۳۸). در حکمت متعالیه وجود موجودات عالم عین نیاز و فقر به‌خدای سبحان است و این موجودات هیچ استقلالی از خودشان ندارند. پس بر مبنای رابطه علی و معلولی، موجودی علت حقیقی است که موجود دیگر را از عدم و نیستی به‌هستی و وجود درآورد. بر اساس تحلیل رابطه علی و معلولی و با عنایت به وجود اختیار، خردورزی و آزادی در انسان، اگر در جامعه سیاسی تلاشی شایسته برای اجرای ارزش‌های انسانی شکل گرفته و در جهت غایات هستی حرکت صورت پذیرد، نتایج مطلوب حاصل خواهد شد و در صورت سکون، نمی‌توان نظام مطلوب سیاسی عادلانه و دور از ظلم و ستم را ترسیم کرد. همچنین در هستی‌شناسی حکمت متعالیه، عقلانیت و خردورزی که تبعیت کامل از استدلال صحیح را مدنظر دارد، جایگاهی والا دارد. در این هستی‌شناسی انسان مرکب از عقل (نفس) و بدن است و این دو در یک وجود موجود هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۴) به نحوی که یک چیز واحد با دو جلوه است؛ یک جلوه آن فانی و متبدل و فرع، و جلوه دیگر که اصل است، جاودانه و باقی. در این جهان‌بینی هرگاه نفس در وجودش کامل‌تر شود، بدن، لطیف‌تر و دارای شدت اتصال بیشتر و جدی‌تر به عقل بیشتر شده و اتحاد قوی‌تری میان آن دو حاکم می‌شود (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۹۸). بنابراین انسان مجموع این دو است (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۹۸-تعلیق سبزواری).

حکمت سیاسی متعالیه با توجه به این مبانی نظری، نسبت انسان با هستی را تبیین کرده و فلسفه را نظم عالم وجود می‌داند که نظامی عقلی است حسب طاقت بشری و به‌منظر تشبیه به خداوند (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۰). قید «تشبیه به خداوند متعال» برای این است که بیان کند انسان توانایی مظهر تام و آیت کبری‌الاهی شدن را داراست؛ همانی که به «تخلیق به اخلاق الاهی» نام دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۲۱). پس حکمت متعالیه عالم جسمانی و انسانی را که ظهور اجتماعی دارد، به‌اصل خودش در عالم روحانی متوجه می‌کند. لذا در حکمت سیاسی متعالیه نیز، از آن‌جا که جامعه متشکل از افرادی انسانی است، که در نظام علی و معلولی دارای اختیار هستند، جامعه‌ای عقلانی است که به‌اصل «هستی» و «عدل» محض نزدیک‌تر بوده و در نتیجه همسانی آن به خداوند نیز آشکارتر خواهد بود.

۴-۲. نظام اجتماعی غایتمند

در حکمت متعالیه، آفرینش، وجود حقیقی هستی را نمایان کرده و به‌ظهور می‌رساند. هر وجودی جز وجود خدای متعال، جلوه‌ای از ذات وی است و خدای سبحان پدیدآورنده و خالق همه آن‌هاست. خداوند اصل است و موجودات، جلوه‌ها و نشانه‌هایی از او بوده و اول و آخر و ظاهر و باطن فقط اوست (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۶۹). حقیقت هستی «از اویی» است و واقعیتی جز انتساب به حق تعالی ندارد؛ واقعیت و نسبت و اضافه‌ای که یکی بوده و همان مخلوق بودن است (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۳۴). وجود موجودات در نسبت با خداوند، به‌سان «آیه»، «ظهور» و «جلوه» ای است که خداوند را پیش از آن که خودشان را نشان دهد، نشان می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۴۱). در نتیجه این دیدگاه، نظام هستی نظامی کاملاً هدف‌مند است و باور به این که واجب تعالی در صدر و غایت خلقت است، در نوع نگاه به سیاست و اهداف

آن، کیستی حاکمان و ویژگی‌های آن‌ها، مشروعیت قدرت سیاسی، نحوه حفظ و کاربست آن، عدالت اجتماعی و سیاسی و همه امور مهم فلسفه سیاسی، اثرگذار است.

نظام هستی متکامل است و این تکامل از پایین‌ترین مراتب وجود تا موجودات دارای مراتب بالاتر، غیر از وجود حق تعالی، جریان داشته و لهو و لعب در آن جای ندارد (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۲۸) زیرا جهان بر مبنای نظامی معقول آفریده شده است. هر نوع طبیعی، هدف و غایتی عقلی و تکاملی دارد و نیل اشیاء به کمال، دائمی است (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۷: ۲۶۶). به همین دلیل تمام اشیاء به حسب طبیعتشان، غایات خود را دنبال می‌کنند و این مقتضای حکمت خداوند است که هر ممکنی به هدف و غایت بالذات خود دست یابد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۴۴). مخلوقات متناسب با خلقت خاص خود، غایاتی بالذات دارند و این غایات، به نحو کلی‌اند. غایات بالعرض و جزئی مربوط به استفاده انسان از اشیاء است و انسان کارش را طوری انجام می‌دهد که در موردی که برایش نفع دارد، از یک شیء خاص استفاده می‌کند و در شرایطی دیگر که برایش ضرر دارد، از شیء خاصی دیگر (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۳۶). بنابراین غایت ذاتی هر موجود در تناسب با ساختار خلقت و ویژگی ذاتی آن موجود است و عارضی، اعتباری یا قراردادی نیست. هر مخلوقی فطرت، خلقت ویژه و صورت نوعیه‌ای دارد و غایتی متناسب با آن‌ها در ذاتش نهفته بوده و فعالیت‌هایش برای رسیدن به آن غایت است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۴۰). نظام خلقت، تحت تدبیر الهی هدایت اوست و حکمت بالغه خداوند حاکم بر آن است. از این رو، با تدبیر الهی، تمام اشیاء به سویی کمالات خود حرکت می‌کنند. در حکمت الهی فعل دارای غایت است و حکمت هر مخلوقی همان غایتی است نهفته در ذات و نهاد آن مخلوق که خداوند آن مخلوق را به سویی آن غایت ذاتی سوق داده و پیش می‌برد (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۴۴).

پس موجودات دارای آرایش مخصوصی هستند که آن‌ها را در کنار هم قرار داده و هر موجود کار ویژه‌ای انجام داده و وظیفه مشخصی دارد. میان آن وظایف نیز ارتباط و پیوستگی وجود دارد، به گونه‌ای که کار هر کدام ادامه و مکمل کار دیگری است. مسئولیت‌ها و کارها هم در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می‌کند و اگر فقط به کار صرف یک موجود نگاه شود، ناتمام و ناقص به نظر می‌رسد. این نظم همگانی و سامان کلی به دنبال هدف ویژه تکامل و تقرب به سویی خدای متعال است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۴۸). خداوند که مدبر مخلوقات و پروردگار عالم است، هر مخلوقی را بعد از آفرینش هدایت کرده و به مقصود سوق می‌دهد. این قاعده عمومی و کلی است که «هدایت عامه» نام دارد و متناسب با ساختار خلقت ویژه و غایت خاص آن مخلوق است که فطرت نام دارد. بنابراین راه نیل به هدف، برای هر نوع از مخلوقات با نوع دیگر متفاوت است. زیرا ویژگی‌های ذاتی هر مخلوق ابایی از این دارد که هر هدف و راهی را در پی بگیرد (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۲). جهان مخلوق خداوند و تحت ربوبیت اوست. این نظام ربوبی، با سنن و قوانین الهی به نحوی سامان یافته که هدایت مخلوقات را به سمت اهداف وجودی‌شان دربردارد و پیش می‌برد (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۰۳). این نگرش، عالم هستی دارای ماهیتی «از اویی» و «به سویی اویی» دانسته و موجودات در آن، با نظامی هماهنگ به سویی یک مرکز، تکامل پیدا می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۵). حکمت متعالیه غایت کل جهان، خداوند است و

(صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۳۵۱) دگرگونی عالم به سویی اوست (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۱۴۰) و او هدف نهایی همه افعال است (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۲۷۳).

هنگامی که انسان توانمند به توان عقل، وارد جامعه سیاسی شده و در جهت کسب فضایل و کمالات انسانی، نظارت بر رفتار حاکمان، محدود کردن قدرت قدرتمداران و عمل براساس عدالت موردنظر حرکت می کند و اصلاح سازمان زندگی و انتظام بخشی به آن و قوانین اجتماعی را مدنظر دارد، در این گام است که کسب سعادت حقیق و بهبود زندگی دنیوی معنا پیدا می کند (مطهری، ۱۳۷۷: ب: ۱۴۹). بر این اساس حکمت سیاسی متعالیه به سنجی از سیاست معتقد است که عادلانه و بر مبنای فرامین الهی و انجام دستورات پیامبران الهی به عنوان قانون گذاران جامعه انسانی باشد (صدرالمآلهین، ۱۳۹۱: ۶۱۳).

هستی شناسی حکمت سیاسی متعالیه، عالم را متکامل و در حال حرکت به سویی کمال مطلق و عدالت می داند (مطهری، ۱۳۷۷: ب: ۲۳۴). در این هستی شناسی، جهان برای انسان است و به فعلیت درآوردن قوای انسان و رساندن او به کمال هدف خلقت انسان است (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۶۰). کمال انسان، هدف آفرینش است و در دنیا انجام می شود. براساس این هدف، حیاتی که خداوند در دنیا به بندگان خود عنایت کرده، وسیله ای منحصر به فرد و نعمتی بزرگ برای پیمودن مسیر و رسیدن به کمال نهایی و هدف انسان و خلقت، یعنی لقاء پروردگار سبحان است. زندگی ای که در خدمت این هدف قرار دارد، در قرآن کریم «حیات طیبه» نامگذاری شده است که شرط اصلی برپایی آن، ایمان به پروردگار متعال و عمل صالح است. این نحوه از حیات، نوع خاصی از زندگی است و این گونه نیست که در عرض غایت حقیقی زندگی که همان قرب الهی و رسیدن به کمال است، قرار گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳۳۸-۳۳۹). بلکه این حیات حیات نحوه ای از حیات است که در آن، هدف حقیقی زندگی انسانی یافت شده و انسان بدان ایمان پیدا کرده و دلبسته شده و با انجام عمل صالح، در راه رسیدن به آن هدف نهایی گام نهاده و به سویی مقصد الهی و تقرب به آن پیشروی می کند.

حکمت سیاسی متعالیه، هدف دین الهی را هدایت انسان ها به سعادت دیدار خداوند، برخورداری از حیات طیبه و اعتلای انسان از پستی نفس به کمال می داند. این امر را هم امکان پذیر نمی داند مگر از طریق معرفت خداوند متعال؛ چرا که وجود موجود ممکن با علتش بوده و قوام عبد به پروردگار متعال است (مطهری، ۱۳۷۷: ب: ۱۴۳-۱۴۴). آن هدف عالی هم به دست نمی آید مگر با تحقق قسط و عدالت در زندگی دنیوی که نیل از نقص به کمال را به دنبال دارد. در حکمت سیاسی متعالیه از آن جا که عدالت دنیوی، ابزاری برای رسیدن به هدف حیات است، تابع دین و مقصود ضروری زندگی است (صدرالمآلهین، ۱۳۹۲: ۶۲۳؛ صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۵۳). عدالت و دادگری در تمام هستی جریان داشته و تمامی امور خلقت بر پایه آن برپاست و جریان دارد. نظام هستی با عدالت قوام پیدا کرده و حرکت و تکامل جامعه بشری به سویی هدف خلقت، به پشتوانه آن است (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۶۵). بنابراین به همین سبب است که هیچکس مجاز نیست برای رسیدن به دارایی های انسان های دیگر، هرگونه که خواست رفتار کرده و بر ایشان و دارایی هایشان مسلط شود (طباطبایی، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۱۳). پس عدالت، در جامعه بشری و رفتارهای سیاسی به صورت جزئی از نظام اجتماعی هدفمند جریان یابد.

۴-۳. پویایی جامعه انسانی

حرکت را به خروج از قوه به فعل تعریف کرده‌اند. بر این اساس جهان طبیعت، ذاتاً متحرک و عین حرکت است و دگرگونی در ذات هستی، قرار دارد و لحظه‌ای نیست که جهان از حرکت دگرگونی بایستد. در نظام آفرینش طبیعت پویایی و حرکت ذات آن را تشکیل داده و ایستادن مساوی با نابودی و عدم است. بنابراین، قانون عمومی طبیعت، پویایی، حرکت، تکامل و تحول از بالقوه به فعلیت و کمال است. این حرکت هم فقط در ظواهر و اعراض و اوصاف طبیعت رخ نمی‌دهد و ذات و جوهر آن را شامل می‌شود. درهم‌آمیختگی قوه و فعل در ذات و جوهر جهان طبیعت بوده و در نتیجه حرکت، طی مسیر برای نیل به غایت و کمال است و به‌خودی خود مطلوب بالذات واقع نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۴۲).

در حکمت متعالیه تمامی موجودات دارای حرکت جوهری متناسب با خود هستند و به‌تعداد انواع آن‌ها، حرکت جوهری وجود دارد که البته بنا به مرتبه موجودات به‌لحاظ شدت و ضعف، با هم تفاوت دارند. البته جهان طبیعت یک حرکت عمومی نیز دارد که غایت آن رسیدن به فعلیت محض و مجرد از ماده است. زمان مقدار حرکت عالم طبیعت بوده و چون حرکات متعددی در جهان طبیعت وجود دارد، به‌تعداد این حرکات، زمان نیز فرض می‌شود. پس زمان، امری محیط بر طبیعت فراسو و ظرف آن نیست تا طبیعت به‌سان مظلوفی در آن قرار گیرد. بلکه زمان توسط جهان طبیعت ساخته می‌شود و محال است که قبل از وجود طبیعت یا بعد از آن محقق باشد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۴۳-۱۴۴).

حرکت و تحول در پدیده‌ها، بر این اساس است که نوعی ثبات هم وجود داشته باشد. چراکه لازم است موضوع و شیئی ثابت وجود داشته باشد تا حرکت و سیلان عارض بر آن شود. قاعداً آن شیء ثابت، امری بالقوه محض نیست، چون چیزی که خودش بالفعل نباشد، امکان ندارد که به‌القوه یا بالفعل توصیف شود و نمی‌تواند وجه ثبات حرکت را تأمین کند. پس لاجرم موضوع حرکت، امری بالفعل و ثابت است که در عین حال فعلیتش نمی‌تواند محض باشد؛ چراکه موجودی که بالفعل محض است، چون حالت بالقوه‌ای ندارد، حرکت برایش امکان ندارد. در نتیجه موضوع حرکت لازم است جوهری جسمانی باشد که دارای هویتی ترکیبی از قوه و فعل است (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۶۰). پس بنابر حرکت جوهری، در هر حرکت، خود جوهر شیء متحرک است و صفاتش نیز به‌تبع همین حرکت تغییر می‌کند و با حفظ ثبات خود، حالات و منازل گوناگونی پیدا می‌کند. به‌بیان دیگر نوعی استکمال در حرکت وجود دارد و چنین نیست که صورتی از میان رفته و صورت دیگری به‌وجود آید (لبس بعد از خلع)؛ بلکه صورت اول، مرتباً کامل و کامل‌تر می‌شود (لبس بعد از لبس) (صدرالمآلهین، ۱۳۹۲ق، ج ۷۶).

بنابراین در حرکت جوهری جهان و اجزای جهان از واقعیتی متکامل، دارای ضرورت و دارای حرکت رو به کمال برخوردارند. جهان و اجزای آن ماهیتی سلسله‌مراتبی، صعودی و تکاملی دارند که تکوین هر مرتبه، قوه و استعداد تکوین مرتبه بعد را فراهم می‌سازد. در این نظام موجودات جهان با انتظامی هماهنگ و هم‌راستا به‌سوی یک مرکز واحد تکامل یافته و به‌همین سبب است که حکمت متعالیه آفرینش و خلقت هیچ موجودی را بیهوده و عبث نمی‌داند (مطهری، ۱۳۷۷ق، ج ۸۳).

در نظریه «حرکت جوهری» خداوند متعال است که در هر آنی هستی را افاضه کرده و خود وجود دائماً

در حال شدن است. در این نظریه، حرکت و تکامل، صرفاً در اعراض وجود ندارد، بلکه جوهر عالم مستمراً در حال حرکت و دگرگونی دائمی است. حرکت هستی در تمامی اجزاء عالم جاری است و هر جزئی از هستی لحظه به لحظه و در هر آن، آفرینش و خلقی جدید دارد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق، ج ۷: ۲۹۱). بنابر این نظریه، حرکت شیء، ذاتی آن شیء است و نه عارضی زاید بر آن. در حکمت متعالیه حرکت جوهر، غیر از حرکت در چهار مقوله کم، کیف، وضع و این است که فیلسوفان پیش از حکمت متعالیه حرکت را منحصر در آن دانسته بودند. اتفاقاً در این حکمت اثبات شده است که اصل حرکت در جوهر است و حرکات اعراض، ناشی از حرکت جوهری است (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۵۹). بنابراین در این نظام فلسفی، تمام تغییرها و تحولات این جهان، در سطح وجودی انجام می‌پذیرند، نه در ماهیت که اصالتی از خود نداشته و با تبع وجود موجود است.

در حکمت سیاسی متعالیه پویایی دائمی وجود دارد که تمام جهان و از جمله انسان را شامل می‌شود و این شدن‌ها همواره وجود دارد. براساس نظریه حرمت جوهری، اگر حرکت انسان و جامعه به‌سوی وجود مطلق باشد، مسیر مطلوب تکاملی خود را طی می‌کند. در حکمت سیاسی متعالیه، اندیشمند با نگرش توحیدی هستی‌شناختی جهان و پدیده‌های آن را مشاهده می‌کند. لذا در این نظریه، انسان، موجودی همواره رونده و پویا است و راه‌های بی‌شماری پیش‌رویش است که در اجتماع به‌روی وی گشوده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۴۳-۱۴۴). در این سیر شناخت مراتب اعلای هستی، انسان در قوس صعود از وجود نفسانی بالاتر رفته کرده و مرتبه وجود عقلی را درک می‌کند؛ درحالی‌که در قوس نزول، به‌دلیل دارابودن بدن مادی، از مرتبه عالی عالم عقول به‌مرتبه دانی عالم طبیعت فرود آمده و در تلاشی اختیاری و فرایندی استکمالی و با کسب کمال و فضیلت نفسانی به عالم عقلی باز می‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق، ج ۸: ۱۳۲). البته با توجه به طبیعت اجتماعی انسان، این پویش و حرکت صعودی هنگامی ظاهر می‌شود که انسان برخوردار از زندگی اجتماعی-سیاسی هماهنگ با فطرت و عادلانه باشد. جامعه انسانی جلوه‌ای از جلوات وجود لایزال الهی بوده و اگر این حرکت به‌سوی هستی مطلق است، حرکتی است متعالی و در غیر این صورت عقب‌گرد است (مطهری، ۱۳۷۷ب: ۳۱۳).

در هستی‌شناسی حکمت متعالیه، مراتب وجود انسانی در هماهنگی با مراتب عالم وجود بوده و عوالم عالم هستی با مراتب نفس انسانی انطباق دارند. در این صورت انسان به‌سان جهانی کوچک است و مراتب عالم هستی در وجود وی سریان دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۵۷). در آغاز تکوین نفس انسان، وی برخوردار از وجود مادی است، چراکه دارای حدودی جسمانی است. سپس بنابر حرکت جوهری، مراتب تعالی و استکمال را طی کرده و به‌تدریج از وجودی عالی‌تر، لطیف‌تر و قوی‌تر برخوردار می‌شود، تا این‌که به‌مرتبه بالاتر نفس رسیده، دارای قوه تخیل شده و از وجودی مثالی برخوردار می‌شود که خود آن نیز مقدمه‌ای است برای راه یافتن به‌مراتب بالاتر در کمال‌های عقلی مختص انسان. لذا همان‌طور که عوالم وجود مرتبط با هم بوده و دارای رابطه‌ای طولی هستند، مراتب وجود انسانی نیز دارای ارتباط با هم بوده و وحدت و هویت شخصی هر فرد در تمام این مراتب حفظ می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۱۹۹). بنابراین با عنایت به طبیعت مدنی انسان، همان‌طور که انسان با در پیش گرفتن عدالت در نفس از عالم

جسمانی گذر کرده و پس از طی عالم مثال، به عالم عقول می‌رسد، جامعه انسانی نیز در صورت توجه عدالت‌پیشگی و توجه به عدالت در اجتماع، این مراتب را طی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۴۴). بر این اساس جوامع با عدالت‌پیشگی است که مرحله حیوانیت را رد کرده و اجتماعی عقلانی و قانونی می‌سازد. این این‌جا مشخص می‌شود که رابطه‌ای دقیق، عمیق و ریشه‌دار در میان مراتب عالم، جامعه، سیاست و خود انسان وجود دارد. بنابراین سیاست شایسته‌سیاستی است که زمینه تحقق، راهبری و اعتلای عدالت را در تمام مراتب جامعه برعهده داشته و یاری‌گر انسان در پویایی اجتماع باشد. پس همان‌طور که حکمت متعالیه دگرگونی را در تمام هستی جاری می‌داند، در حکمت سیاسی متعالیه، این دگرگونی در جامعه انسانی هم جاری است و در اجتماع نیز آغاز تمامی حرکت‌ها از جوهر انسان است و ریشه هر تحولی در آن بازگشت به دگرگونی در انسان دارد و در این صورت است که انسان می‌تواند نقطه شروع ترسیم جامعه‌ای عادلانه و متعالی باشد.

۴-۴. جامعه انسانی مختار

اختیار، مفهومی فلسفی است که وقتی وارد عرصه سیاست و اجتماع می‌شود، آزادی، معادل آن است. انسان براساس حرکت جوهری، متکامل است، اما برخلاف حرکت جوهری قسری و جبری طبیعت، حرکت انسان در این مسیر تکامل از روی اختیار است (مطهری، ۱۳۷۷: ۳۸۶). انسان از روی اختیار و آزادانه حرکت کرده، گزینش می‌کند و سرنوشتش را می‌سازد. حکمت متعالیه جبر را رد کرده و باور به جبر مستوجب این می‌داند که حکمت باطل شده، ترجیح بلامرجح را روا دانسته، عقل از حکم کردن در قضایای عقلی برکنار شده، باب اثبات خالق و صانع را مسدود شده و راه اندیشه بسته شود (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳: ۳۳). بنابراین وجود اختیار در موجودات مختار و از جمله انسان و اعمال اختیاری آن‌ها منافاتی با نظام سبب و مسببی و ضرورت ناشی از آن ندارد. بلکه ضرورت علی و معلولی در افعال اختیاری انسانی با در نظر گرفتن مقدمات و علل حرکات افعال اختیاری، تأییدی بر وجود اختیار در انسان بوده و انکار این ضرورت، موجب سلب اختیار از وی و محدودیت اوست. زیرا هر معلولی از ناحیه علت تامه‌اش ضرورت می‌یابد و افعال انسان نیز از این قاعده نمی‌تواند مستثنا باشد؛ مجموع غرایز، سوابق ذهنی، تمایلات، عواطف و سنجش و مآل‌اندیشی انسان علت ناقصه افعال اختیاری است و هنگامی که با قدرت عزم و اراده انسان منضم شود، افعال اختیاری ضرورت می‌یابند.

لذا هر فعل اختیاری صادر از انسان، مطلوبی را برای وی دربر دارد و لزوماً با غرایز و تمایلات وی انطباق داشته باشد. از این رو به اصطلاح حکما تا فایده فعل توسط نفس انسان تصدیق نشود، امکان روانه‌شدن قوای فعاله انسان به سوی عمل اختیاری ممکن نیست. در نتیجه وقتی توافق فعل اختیاری با بعضی تمایلات انسانی محرز شده و فایده‌اش مورد تأیید نفس قرار گرفت، تمامی اطلاعات ذهنی و سوابق انسانی دخالت کرده و قوه مقایسه و سنجش و موازنه، که همان قوه عاقله انسان است، همه ابعاد را تا حد ممکن در نظر گرفته و آینده‌نگری می‌کند.

اگر آن کار موافق با نفس انسان و تأمین‌کننده تمایلات وی بوده و در عین حال از جنبه‌هایی دیگر به انسان ضرر برساند، یا در عین توافق با تمایلات انسانی، فطریات عالی‌تر وی را ناراضی می‌کند،

در این صورت اراده انسان، تمایل تحریک‌شده را پس می‌زند. در نقطه مقابل، اگر هیچ‌یک از این موانع پیش نیاید یا این که موانع موجود در مقابل فواید حاصل از فعل کم‌اهمیت‌تر باشد، اراده و عزم متعلق به فعل شده و فعل واقع می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۵۵). پس عدم تحقق یا تحقق هر فعلی انسانی بر مبنای ضرورت است، ولی عدم تحقق فعل یا تحقق آن بر مبنای ضرورتی است که اراده یا انتخاب آزادانه انسان رکن آن است. لذا ضرورت علی و معلولی مؤید و تکمیل‌کننده اختیار انسانی است و با جبر هیچ قربانی ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۶۰).

با توجه به این تقریر مشخص می‌شود که در هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه، اجتماع و سیاست بدون حضور آزادانه انسان اساساً فاقد مفهوم خواهد بود. بر اساس حرکت جوهری و این که جامعه سیاسی در هر صورت دارای اختیار است و برای کسب تعالی می‌بایست برای نیل به کمال بکوشد، هدفی برتر برای جامعه انسانی ترسیم شده و آن را از پوچی رها می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۸). بنابراین جامعه انسانی بر اساس اراده و اختیار راه خود را آزادانه انتخاب کرده و به سویی نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه و متعالی گام برمی‌دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۵۷). در نتیجه در سرشت انسان برای تحقق عدالت و رسیدن به سعادت توانمند است و این توانمندی صرفاً با اختیار معنا می‌یابد؛ وگرنه انسان بر امتیازی بر حیوان نداشته و قابلیت جانشینی خداوند را دارا نمی‌شود (صدرالمآلهین، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۶).

در حکمت سیاسی متعالیه، سیاست حرکتی است که مبدأ آن «نفس جزئی» انسانی است و بر مبنای اختیار انسانی، نظامی را ترسیم می‌کند تا هم فرد و هم جامعه انسانی سامان یافته و به سعادت خود نائل شود. این هدف نیز جز با محوریت عدالت در زندگی فردی و حیات اجتماعی حاصل نمی‌شود. در نتیجه جامعه با پیشه کردن عدالت و تلاش برای تحقق آن، در حال حرکت به سمت تجلی تام عدالت در هستی است و نفوس انسانی را از غوطه‌ور شدن در غضب و شهوت بر حذر می‌دارد (صدرالمآلهین، ۱۳۹۲: ۴۲۶). در این صورت سیاست تمهیدگر حرکت جامعه به سویی عدالت اجتماعی و تکامل است و سیاستی که بی‌توجه به به عدالت اجتماعی باشد، مطلوب نیست، زیرا «سیاست، مانند مقدمه‌ای است که مطلوبیت آن به جهت توصیلی بودن آن است نه به جهت آن که خود، اصالت داشته باشد» (سبزواری، ۱۳۹۰: ۸۰۶). پس انسان مختار و آزاد در جامعه سیاسی متعالی، رفتار و گفتار و کرداری قانونمند و مبتنی بر حیات اجتماعی انسانی دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۶۲). بر این اساس مسئولیت انسان در برابر هستی و جامعه از اختیار وی سرچشمه گرفته و نتیجتاً او را در برابر رفتارهایش پاسخ‌گو می‌داند (مطهری، ۱۳۷۷ب: ۸۷).

۴-۵. جامعه و عدالت

جهان خلقت مخلوق خداوند است که «حق» از اسماء جمالی اوست و او عین حق است. بنابراین اولاً هست و مخلوقات آن در حد وجودیشان آیه، مظهر و جلوه حق تعالی بوده و حقیقت دارند و از این حیث باطل و سراب نیستند. ثانیاً خلقت مخلوقات جهان، بیهوده و عبث و باطل صورت نگرفته است؛ بلکه برترین غایات را در پیش‌روی خود داشته و در حال حرکت به سویی آن هستند ثالثاً خلقت هستی در بهترین حالت ممکن از اتقان و نظم است و از هرگونه «فطور» خالی است.

تدبیر الاهی در سراسر هستی جاری است و اجزای عالم را متصل و مرتبط با هم می‌کند. فعالیت موجودات برهمدیگر اثر می‌گذارد، همان‌طور که خود آن موجود هم برای اثر گذاشتن به موجودات دیگر نیازمند و وابسته است. خداوند اجزای جهان هستی را به‌صورتی تکوین کرده است که قابلیت رسیدن به‌غایتی که برای آن خلق شده‌اند را داشته باشند و مانعی هم در سر راه موجودات دیگر برای نیل به‌اهدافشان نباشند. این پیوستگی و هماهنگی در عالم، نظام مشخصی واحدی را نمایان می‌رساند و تمامی موجودات را بسان یک موجود واحد نمایان می‌کند (طباطبایی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰: ۵۸۷-۵۸۸). خداوند، عالم خلقت را به‌گونه‌ای انتظام داده، به‌اندازه درآورده و سازمان مناسب بخشیده است که مجموعه هستی با استحکام و استواری به‌سمت غایت خود در حرکت است.

نظام هستی، نظام اصلح و احسن و کامل‌ترین جهان در عالم ممکنات است که تمامی مراتب دنیا و آخرت، غیب و شهادت و گذشته و حال و آینده را دربرمی‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۷ب: ۱۴۳-۱۴۴؛ طباطبایی، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۱۳). از آن‌جا که خالق هستی، واجب‌الوجود از جمیع جهات و حیثیات بوده و تمامی کمالات، در عالی‌ترین مرتبه برای خداوند است، عالمی که متعلق به‌چنین خدایی است، عادلانه بوده و ظلم و فتنه در آن وجود ندارد. خداوند، نظام تکوین را بر محور عدل خلق کرده و در نظام تشریع، جز بر عدل رفتار نمی‌کند. تفاوت در عالم ظلم نبوده و اساساً تفاوت آفریده نمی‌شود، بلکه تفاوت‌هایی که مشاهده می‌شود، لازمه ذاتی خلقت و تفاوت مرتبه مخلوقان است (مطهری، ۱۳۷۷ب: ۱۵۱؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۶۵).

انسان موجودی محدود است و در عین حال نیازهای شناخته و ناشناخته زیادی دارد و نمی‌تواند تمام این نیازها و خواسته‌های اصیل خود را شناسایی کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۶۰) و ممکن است که از هدف متعالی هستی که خالق هستی برایش در نظر گرفته، گمراه شود. انسان اگر به‌تنهایی زندگی کرده و بدون کمک دیگران برای رفع نیازهای زندگی‌اش اقدام کند، معیشتش دچار سختی خواهد شد و به‌همین دلیل ناچار به‌همکاری و تشکیل جامعه انسانی است. این مشارکت صورت نمی‌پذیرد مگر به‌نوعی تبادل که اگر در آن قانون عادلانه وجود نداشته باشد، منجر به‌فروپاشی جامعه می‌شود. پس به‌ناچار قانون عادلانه باید موجود باشد و برای تحقق آن نیز به‌مجری عادل قانون نیاز است تا از منازعات جلوگیری کرده و نفع طلبی یک‌طرفه انسانی را مهار کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۴۴۳). این فرد که قاعدتاً باید ویژگی‌هایی ممتاز داشته باشد و می‌تواند ریاست دیگران را برعهده داشته و آنان را هدایت کند، رئیس اول است که متصل به‌عقل فعال بوده، سعادت حقیقی و راه رسیدن به‌آن را می‌شناسد و نفسش در غایت اعتدال است. این فرد سعادت و مسیر اعتدال را برای انسان و جامعه ترسیم کرده و قانون انسجام‌بخش عادلانه و هدایت‌گر جامعه را به‌ایشان می‌آموزاند و در این مسیر ایشان را راهبری می‌کند (فارابی، ۱۳۷۹: ۸۹).

پس حکمت سیاسی متعالیه انسان دارای حیاتی مدنی دانسته و بیان می‌دارد که زندگی وی به‌سامان نمی‌رسد مگر از طریق تشکیل اجتماع، تمدن و همکاری فی‌مابین (مطهری، ۱۳۷۷ب: ۳۳۲). بنابراین در زندگی اجتماعی، قانونی مدون مورد نیاز است تا تمامی مردم به‌آن رجوع کرده و فصل‌الخطاب باشد و مجری آن بتواند براساس آن میان مردم حکمرانی عادلانه داشته باشد. در غیر این‌صورت اختلاف و فساد و اختلال در جامعه پدید آمده و آن را به‌بحران دچار می‌کند. به‌همین دلیل حاکمی موردنیاز است تا در نظم

بخشیدن به زندگی دنیایی، آن‌ها را راهنمایی کرده و طریق سعادت در زندگی دنیوی و نیل به خدای سبحان و توجه به امر آخرت را متذکر شود. آن فرد خلیفه خداوند در زمین است (صدرالمآلهین، ۱۳۹۱: ۶۱۳-۶۱۴) و واسطه‌هایی نیز برای پس از خود دارد که همان امامان و سپس عالمان هستند. پس، چند رتبه در خلافت میان انسان‌ها وجود دارد: نبی، امام و عالم (صدرالمآلهین، ۱۳۹۱: ۶۱۴).

بنا بر حرکت جوهری، انسان پویا است ولی این پویایی و به‌فعلیت رساندن ظرفیت‌ها و توانمندی‌های وجودی وی، در جامعه است که به‌ظهور و کمال می‌رسد (طباطبایی، ۱۴۳۰ق، ج ۹: ۳۲۷). حکمت سیاسی متعالیه هدف سیاست را در پیروی از شریعت در نظر می‌گیرد و سیاست را مقدمه و وسیله‌ای برای تحقق غایات شریعت دانسته (صدرالمآلهین، ۱۳۹۲: ۴۲۷) و بقا و کمال سیاست را در گرو پیروی از شریعت می‌داند که تام و کامل است (صدرالمآلهین، ۱۳۷۸: ۱۴۸). بنابراین شریعت و سیاست و در خدمت شریعت است که انسان‌ها را به‌سوی جامعه و نظامی عادلانه‌ای سوق می‌دهد که انسان اجتماعی را از غوطه‌ور شدن در غضب و شهوت باز می‌دارد.

حکمت سیاسی متعالیه در بیان کیفیت تعامل انسان با امور دنیوی بیان می‌دارد که برخی از آن امور مربوط به‌مسائل درونی انسان هستند؛ مانند شیوه‌های مهار غضب و شهوت که در علم اخلاق بحث می‌شود، و برخی نیز به‌مسائل بیرونی انسان؛ حال اگر راجع به‌یک خانواده و منزل باشد به‌آن «تدبیر منزل» می‌گویند و اگر در مورد یک مدینه و کشور باشد «سیاست» و «شریعت» نام دارد. مانند: حدود، قصاص، دیات و سایر امور دولتی. شریعت منشأ و سرچشمه قانون در برقراری روابط اجتماعی-سیاسی انسانی و تنظیم مناسبات افراد و جامعه است و باعنایت به‌نیاز بنیادین جامعه به‌قانون، شریعت، قوانینی اختصاصی برای ابعاد مختلف جامعه از قبیل قوانین مربوط به‌عقود، معاملات، دیون، اموال، توزیع ثروت و... مقرر می‌کند. به‌همین دلیل بر نبی، به‌عنوان ولی و رئیس جامعه لازم است تا قوانینی مانند: امر به‌جهاد با کفار و ستم‌کاران و امر به‌معروف و نهی از منکر را برای حفظ جامعه وضع کرده و اندازهای برای دورنگداشتن انسان‌ها از مفاسد ارائه کند تا به‌حقوق انسانی تعدی نشود (صدرالمآلهین، ۱۳۹۲: ۴۲۶).

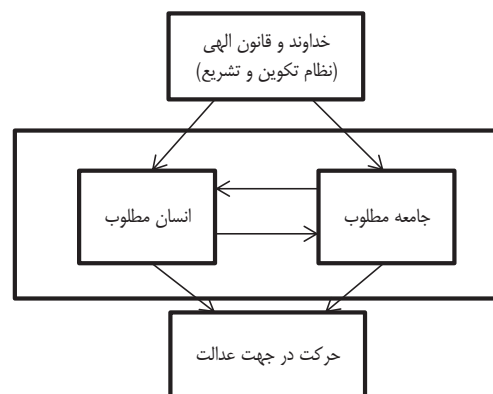
نتیجه‌گیری

براساس مبانی هستی‌شناختی حکمت سیاسی متعالیه، کمال نهایی و خیر برتر فقط در جامعه عادل به‌دست می‌آید. هستی نسبت به‌خالقش در نیاز و فقر است و وجودی ربطی و تعلقی دارد. بنابراین معرفت به‌وجود خالق هستی و شناخت جلوه‌های آن، به‌انسان توانایی شناخت جامعه نظام‌مند، عادل و قانون‌مند را می‌دهد. جامعه تکویناً در حرکت مستمر به‌سوی هستی و عدل محض است. نظام عالم جلوه‌ای از این هستی و عدل محض است و لازم است تشریعاً بر محور عدل استقرار یابد. درنتیجه جامعه انسان نیز هنگامی از ثبات و قرار برخوردار می‌شود که مناسباتی عادلانه مبنای شکل‌گیری، استقرار و تداوم آن باشد. در این جامعه عقل و شرع در نهایت تعاضد و همکاری و تعامل بوده و درکی همسان از غایات هستی و چگونگی حرکت به‌سمت آن دارند. بر این اساس:

الف- در حکمت سیاسی متعالیه، هستی، يك حقيقت جامع و در عين حال واحد بوده و فراتر از آن، چيزي جز عدم نیست. بنابراین واقعیت و هستی، عين يکديگرند و عقل انساني توانايي اين را دارد تا جهان واقع و حقيقت موجود را شناخته و دسترسي به جوهره آن پيدا کند. بنابراین گفتگو درباره هستی، امري واقعي بوده و انتزاعي نیست. هستی در زندگي اجتماعي روزانه جاري است و به همین سبب مباني ۵ گانه هستی‌شناختي مذکور، با اجتماع پیوندي بنيادين و ناگسستني دارند. لذا نمي‌توان حکمت سياسي متعالیه را بدون ارتباط و پیوند با واقعیت دانست و هستی‌شناسی حکمت سياسي متعالیه در بنياد ترسيم جامعه عادلانه قرار مي‌گيرد.

ب- هستی، جلوه ذات خداوند است و در نتیجه جامعه هم در اين سلسله مراتب عالم وجود، بايد به سوي نظام احسن حرکت مي‌کند. در فلسفه سياست، به صورت جامعه و نظامي احسن، تجلي پيدا مي‌کند. انسان متعالي در جامعه متعالي و جامعه متعالي در پيروي از پيام متعالي تحقق پيدا مي‌کند. پيام متعالي نیز از سوي هستي محض، ابلاغ شده و فضيلت آن به شناخت تمام نيازها و ساحات انساني است. اين پيام باتوجه به وجود اجتماعي انسان، بسترها و زمینه‌هايي را فراهم مي‌کند تا سعادت دنيوي و اخروي را در اجتماع، که عدالت در آن محقق مي‌شود، به دست آيد.

پ- در حکمت سياسي متعالیه بين يك فرد و جامعه، از نظر انسانيت تفاوتی نیست. فرد با جامعه از حیث هستی‌شناسی نه تنها تفاوتی ندارند، بلکه از نوعی وحدت وجودی برخوردارند. افراد انساني، جوامع بشري و همه موجودات عالم، هرم هستی را شکل مي‌دهند که در رأس آن خداوند است و ارتباطی اتحادی با اجزاي اين هرم دارد. مراتب عالم از مبدأ و ذات واجب تعالي آغاز شده و مراتب گوناگون هستی‌هاي موجود را شامل مي‌شود، که در پايين‌ترين مرتبه آن، جهان طبيعت قرار دارد. بر اين اساس، جامعه انساني را هم مي‌توان مورد مذاقه قرار داد؛ جامعه‌اي که جایگاه خداوند را در رأس هرم هستی دانسته و با در پيش گرفتن عدالت در اجتماع در جهت ارزش‌هاي حقيقي انساني طی مسیر کرده و به سعادت خود مي‌رسد. اگر در رأس نيازها و خواسته‌هاي جامعه اساسي‌ترين ارزش‌هاي آسماني و انساني، از قبیل عدالت، به طور جدي مدنظر باشد، حرکت جامعه تکاملي خواهد بود؛ ولي اگر در اين جامعه صرفاً به منافع و سود شخصي فکر شود، قدرت و حفظ قدرت، اصالت يابد، و اثری از عدالت در میان نباشد، جامعه از سعادت خود دور خواهد شد. در نمودار زیر اين تلازم هستی‌شناختي نمايان شده است:

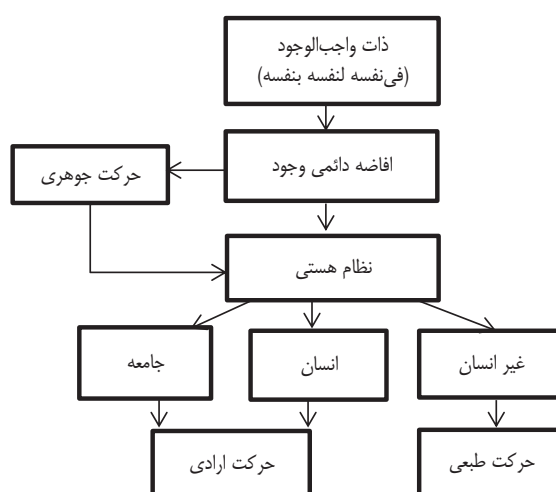


نمودار شماره 1: ارتباط انسان و جامعه در هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه، با محور عدالت

ت- مشخص شد که در هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه، هستی واقعی غایت‌مند و هدف‌دار و سائر به سعادت حقیقی و عدل کل است؛ لذا جامعه نیز می‌بایست در جهت نیل به سعادت و کسب عدالت و سازماندهی براساس عدالت اجتماعی گام بردارد. عدالت در کل عالم هستی و تمامی ساحات فردی و اجتماعی، به نحو یکپارچه و هماهنگ دیده می‌شود و نمی‌توان به آن جداگانه نگریست و جزئی از عالم را متصف به عدالت و جزئی دیگر را فاقد آن دانست.

ث- پیمودن راه سعادت، حق و عدالت، به‌رضوان خداوند می‌انجامد؛ رضوانی که با هدایت پیامبران الهی، به‌انسان نمایانده می‌شود تا در زندگی و پویندگی خود، به حرکت به‌سوی این هدف عالی متوجه باشند. در همین راستا حکمت سیاسی متعالیه معرفت و شناخت حق تعالی و نظام احسن خلق شده توسط ایشان را لازمه نیل انسان به کمال و سعادت می‌داند. البته گرچه برای هر موجودی، حرکت عام جوهری وجود دارد، ولی در مورد انسان، علاوه بر این حرکت عام، حرکتی دیگر وجود دارد که منشأ آن، فطرت و ذات مختار انسان است.

ج- براساس نظریه حرکت جوهری، تمام نظام عالم حرکتی مستمر و دائمی دارند و این حرکت در حدوث، استمرار و بقاء تمامی موجودات، جاری و اثرگذار است. چرا که تمام عالم وجود جلوه و پرتوی از هستی محض است و این هستی محض، در عالم به واسطه گسترش یکتایی خداوند تجلی یافته و در هر مرتبه از مراتب عالم، ظهوری متناسب آن مرتبه دارد. هستی، جز رأس آن که مقام غیب مکنون و غیب‌الغیوب خدای سبحان است، نمودی از وجود امکانی بوده و در هیچ نقطه از نقاط این هرم، از جمله در مورد انسان و جامعه، وجود بالذاتی موجود نبوده و تمامی هستی‌ها بالغیر هستند و رابطه‌ای ناگسستنی با رأس هرم هستی دارند که از آن به‌امکان فقری یاد می‌شود. البته نوع این پیوند با ذات حق تعالی، با اختیار انسانی منافاتی ندارد و اراده حق تعالی به‌فعل اختیاری انسان، به واسطه تحقق فعل از روی اختیار، تعلق می‌گیرد. انسان دارای اختیار است و با حفظ این اختیار سرنوشت خود را در جامعه رقم زند. نمودار زیر برخی از وجوه این رابطه را نشان می‌دهد:



نمودار شماره ۲: ارتباط واجب تعالی، انسان و جامعه در هستی‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه

چ- حکمت سیاسی متعالیه نسبت میان شریعت و سیاست را بسان نسبت روح به جسد ترسیم می‌کند و سیاست مجرد از شریعت را همانند جسد فاقد روح می‌داند. جامعه سیاسی همواره در حال حرکت و شدن است و اگر با پیروی از پیامبران الهی و قانون عادلانه ایشان به سمت واجب تعالی حرکت کند، سیاست نیکو و جامعه‌ای شایسته خواهد داشت. به بیان دیگر کمال انسانی، درک سعادت الهی است و این امر امکان‌پذیر نیست مگر با تعلیم و هدایت پیامبرانی که از طریق کتاب و قانونی الهی و عادلانه، که در آن علوم الهی، اخلاق زندگی و احکام سیاسی ذکر شده و جامعه را به واسطه این امور به تحقق عدالت و سعادت راهنمایی می‌کنند.

منابع

- آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۰)، شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا. قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، الشفاء (المنطق)، راجعه و قدم له: دکتر ابراهیم مدکور. قم: منشورات مکتبه آیه‌العظمی المرعشی النجفی، چاپ اول.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، الهیات دانشنامه علایی، مقدمه، حواشی و تصحیح: محمد معین. همدان: دانشگاه بوعلی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- امامی جمعه، سید مهدی و گنجور، مهدی (۱۳۹۲)، «عدالت پژوهی در حکمت متعالیه (بررسی جایگاه، ابعاد و لوازم وجود شناختی عدالت از منظر ملاصدرا)»، نشریه علمی پژوهش‌های هستی‌شناختی، ۲ (۴)، ۶۵-۹۱.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، تسنیم، جلد ۲. قم: اسراء، چاپ دوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ الف)، تسنیم، جلد ۱. قم: اسراء، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ ج)، شریعت درآینه معرفت. قم: اسراء، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، سرچشمه اندیشه، جلد ۳. قم: اسراء، چاپ دوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ الف)، اسلام و محیط زیست. قم: اسراء، چاپ اول.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ ب)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۱۴: صورت و سیرت انسان در قرآن. قم: اسراء، پنجم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ ج)، رَحِیقِ مَخْتوم، جلد ۱. قم: اسراء، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷ الف)، تفسیر انسان به انسان. قم: اسراء، چاپ چهارم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، رَحِیقِ مَخْتوم، جلد ۷. قم: اسراء، چاپ چهارم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۴: معاد در قرآن. قم: اسراء، چاپ هشتم.
- حسینی، ابوالحسن (۱۳۹۰)، حکمت سیاسی متعالیه. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۳ ب)، شرح چهل حدیث. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.

- رضوانی، محسن (۱۳۸۴)، «مفهوم فلسفه سیاسی اسلامی»، پژوهش حوزه، ۶ (۲۱-۲۲)، ۵-۲۳.
- رضوانی، محسن (۱۳۹۳)، «مؤلفه‌های فهم فلسفه سیاسی اسلامی»، علوم سیاسی، ۱۷ (۶۷)، ۲۹-۴۴.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵)، هرمنوتیک. قم: انتشارات توحید.
- سبزواری، حاج ملاهادی (۱۳۹۰)، شرح المنظومه فی المنطق و الحکمه، جلد ۱. قم: انتشارات بیدار، چاپ دوم.
- سعیدی روشن، محمدباقر (۱۳۸۳)، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سلطانی، اسحاق و میراحمدی، منصور و نصرت‌پناه، محمد صادق (۱۳۹۹)، «ماهیت نظریه در فلسفه سیاسی از منظر علامه طباطبایی». جستارهای سیاسی معاصر، ۱۱ (۳۵)، ۵۳-۷۹.
- صدرالمتهلین (۱۴۱۹ق الف)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ۹ جلد. بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعه الأولی.
- صدرالمتهلین (۱۳۸۳)، خلق الأعمال، ترجمه: طوبی کرمانی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
- صدرالمتهلین (۱۳۹۱)، المبدأ و المعاد، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب، چاپ چهارم.
- صدرالمتهلین (۱۳۹۲ق الف)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، حواشی حاج ملاهادی سبزواری، مقدمه، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب، چاپ هفتم.
- طاهری، محمد رضا (۱۳۹۷)، «هستی‌شناسی عدالت: بررسی تطبیقی آرای آیت‌الله جوادی آملی و جان رالز»، نشریه علمی تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ۴ (۱۱)، ۷۱-۹۹.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۷ق الف)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۵ جلد. تهران: انتشارات صدرا، چاپ شانزدهم.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۳۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد. قم: منشورات ذوی‌القربی، الطبعه الأولی.
- فارابی، ابو نصر محمد (۱۳۷۹)، سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه: جعفر سجادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم.
- لک‌زایی، شریف (۱۳۹۹)، حکمت سیاسی متعالی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷ق الف)، مجموعه آثار، جلد ۱. تهران: صدرا، چاپ هفتم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷ق ب)، مجموعه آثار، جلد ۲. تهران: صدرا، چاپ هفتم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، مجموعه آثار، جلد ۵. تهران: صدرا، چاپ هشتم.
- نصرت‌پناه، محمدصادق و سیفی، محمد مهدی (۱۳۹۸)، «رابطه عدالت و آزادی در حکمت سیاسی متعالیه: با تأکید بر آراء علامه طباطبایی»، نشریه علمی دانش سیاسی، ۱۵ (۲۹)، ۲۷۰-۲۴۳.
- نصرت‌پناه، محمدصادق و بخشی، مسعود (۱۳۹۹)، «استکبارستیزی در اندیشه امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه)».

- باتکیه بر مفهوم‌شناسی استکبار در تفسیر المیزان». نشریه علمی دانش سیاسی. ۱۶ (۳۲)، ۶۷۱-۶۹۶.
- واعظی، احمد (۱۳۹۵)، درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.

References

- Ashtiani, Seyyed Jalal al-Din (2001), Biography and philosophical views of Mulla Sadra. Qom: Bustan Kitab, second edition. [In Persian]
- Emami Jum'a, Seyed Mahdi and Ganjur, Mahdi (2013), "Justice Research in Transcendental Wisdom (Investigating the Position, Dimensions, and Ontological Requirements of Justice from Mulla Sadra's Perspective)", Scientific Journal of Ontological Research, 2 (4), 65-91. [In Persian]
- Farabi, Abu Nasr Muhammad (1990), Civil Politics, translated and annotated by: Jafar Sajjadi. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance, third edition. [In Persian]
- Grondin, Jean (1994), Introduction to Philosophical Hermeneutics. New Jersi: Yale University, first published.
- Hassani, Abolhasan (2011), Transcendent Political Wisdom. Tehran: Research Institute for Islamic Culture and Thought, first edition. [In Persian]
- Ibn Sina, Hussein bin Abdullah (1985), Al-Shifa (Al-Matiq), Rajeeh and Kadam Leh: Dr. Ibrahim Madkoor. Qom: Manuscripts of the Ayah al-Azami Al-Marashi al-Najafi School, first edition. [In Persian]
- Ibn Sina, Hussein bin Abdullah (2004), Theology of the Al-Alai Encyclopedia, Introduction, Footnotes and Corrections: Mohammad Moin. Hamadan: Bu-Ali University and the Association of Cultural Works and Honors, Second Edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2000), Tasnim, Volume2. Qom: Isra, second edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2002), Tasnim, Volume1. Qom: Isra, third edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2002), Sharia in the Mirror of Knowledge. Qom: Israa, third edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2005), Source of Thought, Volume 3. Qom: Isra, Second Edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2007), Islam and the Environment. Qom: Israa, first edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2007), Thematic Commentary on the Holy Quran, Volume 14: The Form and Character of Man in the Quran. Qom: Isra, Fifth Edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2007), Raheeq Makhtoum, volumes 1 to 5. Qom: Israa, third edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2008), Interpretation of Man to Man. Qom: Israa, fourth edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2010), Sealed Perfume, Volumes 6 to 10. Qom: Israa, Fourth Edition. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah (2011), Thematic Commentary on the Holy Quran, Volume 4: Resurrection in the Quran. Qom: Israa, eighth edition. [In Persian]
- Lakzaei, Sharif (2019), Transcendent Political Philosophy. Qom: Research Institute for Is-

- Islamic Sciences and Culture, first edition. [In Persian]
- Khomeini, Ruhollah (1994), Explanation of Forty Hadiths. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works, may God have mercy on him, fourth edition. [In Persian]
 - Motahari, Morteza (1998), Collection of Works, Volume 1. Tehran: Sadra, 7th edition. [In Persian]
 - Motahari, Morteza (1998), Collection of Works, Volume 2. Tehran: Sadra, 7th edition. [In Persian]
 - Motahari, Morteza (2002), Collection of Works, Volume 5. Tehran: Sadra, 8th edition. [In Persian]
 - Nosratpanah, Mohammad Sadeq and Seifi, Mohammad Mahdi (2019), "The Relationship between Justice and Freedom in the Hikamt Mu'taaliyyah Political Philosophy; Emphasizing the Opinions of Allama Tabatabaei", Scientific Journal of Political Science. 15 (29), 270-243. [In Persian]
 - Nosratpanah, Mohammad Sadeq and Bakhshi, Masoud (2019), "Anti-Arrogance in the Thought of Imam Khomeini (may God have mercy on him); Relying on the Conceptualization of Arrogance in the Interpretation of Al-Mizan". Scientific Journal of Political Science. 16 (32), 671-696. [In Persian]
 - Rezvani, Mohsen (2005), "The Concept of Islamic Political Philosophy", Hawza Research, 6 (21-22), 5-23. [In Persian]
 - Rezvani, Mohsen (2014), "Components of Understanding Islamic Political Philosophy", Political Science, 17 (67), 29-44. [In Persian]
 - Sobhani, Jafar (2006), Hermeneutics. Qom: Tawhid Publications.
 - Sabzevari, Haj Molahadi (2010), Sharh al-Nazumah fi al-Muntiq wa al-Hikmah, 2 volumes. Qom: Bidar Publications, second edition. [In Persian]
 - Saeidi Roshan, Mohammad Baqer (2004), Analysis of the language of the Quran and the methodology of understanding it. Qom: Hajj and University Research Center. [In Persian]
 - Sadr al-Mutalahin (1999), Al-Hikma al-Mu'taaliyyah in Al-Asfar al-Arba'ah, 9 volumes. Beirut: Dar Ahyaya al-Trath al-Arabi, first edition. [In Persian]
 - Sadra al-Mutalhayn (2004), Khalq al-A'mal, translated by Tubi Kermani. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation, first edition. [In Persian]
 - Sadr al-Mutalhayn (2012), Al-Mabda' and Al-Ma'ad, edited by Sayyid Jalal al-Din Ash-tiani. Qom: Bostan Kitab, fourth edition. [In Persian]
 - Sadr al-Mutalahin (2013), Al-Shawahid al-Rubabiyyah in al-Manahaj al-Salukiyya, footnotes by Haj Molahadi Sabzevari, introduction, correction and commentary: Seyyed Jalaluddin Ashtiani. Qom: Bostan Kitab, seven h edition. [In Persian]
 - Taheri, Mohammad Reza (2018), "Ontology of Justice; A Comparative Study of the Views of Ayatollah Javadi Amoli and John Rawls", Scientific Journal of Fundamental Research in the Humanities, 4, (11), 71-99 [In Persian]
 - Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hossein (2008), Principles of Philosophy and the Method of Realism, 5 volumes. Tehran: Sadra Publications, 16th edition. [In Persian]
 - Tabatabayi, Seyyed Mohammad Hossein (2009), Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, 10 volumes. Qom: Zawi al-Qarbi manifestos, first edition. [In Persian]
 - Vaezi, Ahmad (2016), An Introduction to Islamic Political Philosophy. Qom: Islamic Science and Culture Research Institute, First Edition. [In Persian]

Neither Paternalism nor Democracy: From al-Farabi's Political Theory to the Political Theory of the Islamic Republic

Mahdi Attar Kashani¹

DOI: [10.48308/piaj.2026.243191.1851](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243191.1851) Received: 2025/1/26 Accepted: 2026/5/31

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Despite the central importance of the political theory underlying the Islamic Republic, the precise relationship between its Islamic and republican dimensions—as well as the structural positions of the public, the *Wali al-Faqih* (Jurist Guardian), and governing institutions—still requires rigorous theoretical elucidation. The absence of a consolidated conceptual foundation often leads to divergent and conflicting interpretations of governance. Islamic political philosophy, particularly al-Farabi's eudaimonistic (felicity-oriented) thought, offers a valuable analytical framework for re-examining authority models in contemporary Islamic societies. Accordingly, this article compares al-Farabi's political theory with the constitutional theory of the Islamic Republic of Iran to clarify its core indicators, dimensions, and philosophical foundations, with a special emphasis on the political agency of the people.

Method: This study utilizes a library-based documentary method for data collection and employs a descriptive-analytical framework with a comparative approach for data analysis. First, the primary components of al-Farabi's political theory are extracted from his canonical works and authoritative scholarly commentaries. These components are then systematically compared with the theoretical foundations of the Islamic Republic of Iran, specifically examining the nexus between its Islamic character and republicanism, the structural role of the public, and their institutional relation to the *Wali al-Faqih*. Through conceptual analysis and structural comparison, the study aims to formulate a more coherent model to explain the political architecture of the Islamic Republic.

Results and Discussion: Al-Farabi, as a foundational Islamic philosopher and the theo-

1. Level four in Jurisprudence and Principles of Jurisprudence & Ph.D in philosophy of law, Qom Seminary, Qom, Iran. attarkashani@bou.ac.ir



rist of the virtuous city (*al-Madina al-Fadila*), explicitly addressed the role of the populace in political life. By proposing the theory of social cooperation, he posited that government exists to serve the people and facilitate their human perfection, rather than viewing the citizenry as a mere instrument of state power. In this respect, his framework distances itself from classical paternalism. Concurrently, he rejected democracy (*al-Madina al-Jama'iyya*) as a variant of the ignorant city (*al-Madina al-Jahiliyya*), viewing it as an order rooted in irrational, unbridled desires. Interestingly, his characterization of the democratic city closely resembles modern liberal-democratic societies: citizens are legally free and equal, hierarchical superiority is rejected, desires are pluralistic, and society is highly factionalized. In such a city, the ruler is selected based on popular will, and his authority is perceived as entirely dependent on public choice.” The Islamic Republic similarly attempts to synthesize divine sovereignty with popular participation in governance. On the one hand, it emphasizes Islamic authority through the doctrine of *Wilayat al-Faqih*, which critics argue aligns it with paternalism. On the other hand, by stressing public participation and popular mandate in the actualization of governance, it diverges from purely paternalistic models. Crucially, it does not define its republican dimension as an emulation of modern Western democracy, but as an orientation rooted in Islamic epistemology and Qur’anic principles, such as: “*He believes in Allah and has faith in the believers*” (Qur’an 9:61). Within this framework, the populace is not merely a symbolic entity; rather, public allegiance constitutes the basis for the operationalization of political legitimacy. Consequently, this model differs from reductionist interpretations such as the strict “divine legitimacy vs. popular acceptance” binary or conventional “Ummah–Imamate” paradigms.

Conclusion: This article demonstrates that al-Farabi’s political philosophy shares deep structural affinities with the political theory of the Islamic Republic. This shared paradigm is compatible neither with classical paternalism nor with modern liberal democracy. Instead, it represents an independent, distinct model of governance that can be conceptually defined as *people-centered divine sovereignty*.

Keywords: Political theory; Islamic Republic; al-Farabi; paternalism; democracy.

Citation: Attar Kashani, Mahdi. 2026. Neither Paternalism nor Democracy: From al-Farabi’s Political Theory to the Political Theory of the Islamic Republic, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 24-44.



نه به پترنالیسم؛ نه به دموکراسی: از نظریه سیاسی فارابی تا نظریه سیاسی جمهوری اسلامی

مهدی عطار کاشانی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.243191.1851](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243191.1851)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: با وجود اهمیت نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، نسبت میان بُعد اسلامیت و مردمی بودن آن و نیز جایگاه مردم، ولی فقیه و نهادهای حاکمیتی همچنان نیازمند تبیین دقیق و منسجم است، زیرا فقدان پشتوانه نظری کافی می‌تواند به برداشتهای متفاوت و نوسان در رویکردهای حکمرانی منجر شود. از سوی دیگر، بهره‌گیری از میراث فلسفه سیاسی اسلام، به‌ویژه اندیشه سعادت‌گرایانه فارابی، می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای بازخوانی و تحلیل الگوی سیاسی جوامع اسلامی فراهم آورد. بر این اساس، هدف مقاله حاضر آن است که با بررسی و مقایسه نظریه سیاسی فارابی و نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، شاخص‌ها، ابعاد و مبانی نظری این نظام سیاسی را تبیین کرده و نقش مردم را در این نظریه سیاسی روشن‌تر سازد.

روش: روش پژوهش این مقاله از حیث گردآوری داده‌ها، اسنادی - کتابخانه‌ای و از حیث شیوه تحلیل، توصیفی - تحلیلی با رویکرد تطبیقی است. بدین منظور، ابتدا مبانی و مؤلفه‌های اصلی نظریه سیاسی فارابی با اتکا به آثار وی و نیز منابع معتبر پژوهشی استخراج و صورت‌بندی شده، سپس این مؤلفه‌ها با مبانی نظری جمهوری اسلامی ایران در حوزه نسبت اسلامیت و جمهوریت، نقش مردم و نسبت ایشان با ولی فقیه مقایسه و تحلیل شده‌اند. در این فرایند، تلاش شده است با تکیه بر تحلیل مفهومی و مقایسه ساختاری الگویی دقیق‌تر برای تبیین نظریه سیاسی جمهوری اسلامی ارائه گردد.

یافته‌ها: فارابی به عنوان یکی از بزرگترین فیلسوف اسلامی قائل به مدینه فاضله، تلاش جدی‌ای کرده تا نقش مردم را در حاکمیت مدینه فاضله ترسیم کند و با طرح نظریه تعاون اجتماعی، در نقطه مقابل پترنالیسم کلاسیک، حکومت را ابزار دست مردم قرار دهد و نه بالعکس. همچنین با نفی نظام دموکرات به عنوان یکی از اقسام نادان شهر، دموکراسی را ناشی از بی‌خردی دانسته است. از توضیحات فارابی مشخص می‌شود که منظور او از جامعه دموکرات، چیزی شبیه جوامع لیبرال دموکرات در دنیای مدرن است. نظام جمهوری اسلامی هم از طرفی می‌خواهد

۱. سطح چهار فقه و اصول و دکترای فلسفه حقوق، حوزه علمیه قم، قم، ایران. attarkashani@bou.ac.ir



حاکمیت اراده الهی را در نظریه سیاسی خود جای دهد و از سوی دیگر صاحب اختیار حکومت را مردم بدانند. این نظریه سیاسی از طرفی برای حفظ وجه اسلامیت خود روی نظریه ولایت فقیه تمرکز می‌کند و خود را به پترنالیسم نزدیک می‌کند و از جانب دیگر نقش مردم را پررنگ می‌کند و خود را به دموکراسی نزدیک می‌نماید. با این همه این اصرار وجود دارد که وجه جمهوریّت جمهوری اسلامی بر گرفته از نظامات دموکراتیک مدرن نیست و مأخوذ از مفاد دین اسلام و برخی آیات قرآن کریم مانند آیه «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (توبه، ۶۱) است. در این نظریه پایه اعمال مشروعیت سیاسی مردم هستند و این امر باعث می‌شود تا از حکومت‌های پترنال فاصله بگیرد. لذا این تقریر از نظریه سیاسی جمهوری اسلامی با نظریاتی مثل مقبولیت-مشروعیت یا امت-امامت تفاوت آشکاری دارد. **نتیجه‌گیری:** در این مقاله این فرضیه اثبات شده که اولاً نظریه سیاسی فارابی با نظریه سیاسی جمهوری اسلامی نزدیک است و ثانیاً این نظریه نه با پترنالیسم و نه با دموکراسی سازگاری نداشته و خود یک نظریه مستقل و با تبیینی خاص محسوب می‌شود که می‌توان آن را حاکمیت الهی مردم‌محور نامید.

واژگان کلیدی: نظریه سیاسی، جمهوری اسلامی، فارابی، پترنالیسم، دموکراسی.

استناددهی: عطار کاشانی، مهدی. ۱۴۰۵. نه به پترنالیسم؛ نه به دموکراسی: از نظریه سیاسی فارابی تا نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۴۴-۲۴.



مقدمه

در مورد نظریه سیاسی جمهوری اسلامی سخن زیاد به میان آمده است. برخی آن را یک حکومت مستبد، مطلقه فردی و منطبق بر پترنالیسم کلاسیک توصیف می‌کنند. برخی دیگر هم با طرح نظریاتی مثل مردم‌سالاری دینی تلاش می‌کنند اراده مردم را در آن پررنگ کرده و آن را به نظامات دموکرات نزدیک کنند. معروف است که نظریه سیاسی جمهوری اسلامی بالاخص بُعد حاکمیتی آن یعنی نهاد ولایت فقیه از اندیشه سیاسی فارابی وام گرفته است. ولکن قطع نظر از این سخن، فارابی به عنوان فیلسوف مدینه فاضله تلاش زیادی کرده تا ارکان نظریه سیاسی خود را به عنوان قوام دهنده مدینه فاضله به خوبی ترسیم نماید و نقش مردم و حاکم فاضل عادل سعید را تبیین کند. در خصوص نظام جمهوری اسلامی هم به نظر می‌رسد هنوز ابعاد این نظریه سیاسی به خوبی تبیین نشده و بالاخص نقش اراده مردم در شکل‌گیری و بقای آن محل ابهام قرار دارد. لذا این ضروری است که به صورت دقیق در خصوص شاخص‌ها و ابعاد این نظریه سیاسی بحث شود.

یکی از اصلی‌ترین منابع اخذ ایده در طراحی الگوی سیاسی جوامع اسلامی در عصر جدید، بهره‌مندی از آراء فیلسوفان سعادت‌گرای مسلمان مانند فارابی است. امروزه این بحث که جهت طراحی نظامات فعلی جامعه از ایده‌های فلسفی گذشته بهره گرفته شود، چیزی است که به صورت روز افزون در سطح جهان در حال گسترش است و آن اندازه که جهان کنونی خود را از امثال افلاطون و فارابی دور می‌یابد، از آن‌ها دور نیست (ر.ک: اردکانی، ۱۳۹۲). لذا در این مقاله با بهره‌مندی از نظریه سیاسی سعادت‌گرایانه فارابی و مقایسه آن با نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، تلاش شده تا ابعاد دقیق نظریه سیاسی جمهوری اسلامی بالاخص نقش مردم در آن تبیین گردد.

در طول سالهای پس از انقلاب، فارغ از متون زیادی که در باب ولایت فقیه نوشته شده، آثاری نیز در باب نقش مردم در نظریه سیاسی جمهوری اسلامی در قالب عنوان کلی مردم‌سالاری دینی منتشر شده است. ولکن عمده این آثار یا سعی در تقریب و سازگاری نظریه سیاسی جمهوری اسلامی با دموکراسی مدرن داشته‌اند، یا به نظریه مقبولیت-مشروعیت و یا نظریه امامت-امت نزدیک شده‌اند. با این حال همانطور که بعداً اشاره خواهد شد نه عنوان مردم‌سالاری دینی مناسب نظریه سیاسی جمهوری اسلامی است و نه آنکه نظریات ذکر شده قادر به تبیین دقیق بُعد مردمی بودن این نظریه سیاسی هستند و اشکالات پترنالیسم یا دموکراسی کماکان به آنها وارد است.

روش گردآوری اطلاعات در این مقاله اسنادی-نوشتاری و روش پردازش اطلاعات توصیفی-تحلیلی است و در صدد اثبات این فرضیه است که اولاً نظریه سیاسی فارابی با نظریه سیاسی جمهوری اسلامی نزدیک است و ثانیاً این نظریه نه با پترنالیسم و نه با دموکراسی سازگاری نداشته و خود یک نظریه مستقل با تبیینی خاص به حساب می‌آید که می‌توان آن را حاکمیت الهی مردم محور نامید. بدین منظور ابتدا به تبیین حقیقت پترنالیسم و دموکراسی و اشکالات وارد بر هر کدام در دنیای مدرن پرداخته می‌شود، سپس نظریه سیاسی فارابی تبیین می‌گردد و در نهایت در خصوص نظریه سیاسی جمهوری اسلامی صحبت می‌شود.

۱. پترنالیسم و دموکراسی در دنیای مدرن

۱-۱. پترنالیسم در دنیای مدرن

در تقریر مدرن از پدرسالاری، پترنالیسم^۱ به معنای مداخله دولت یا فردی در زندگی شخص دیگر، برخلاف خواست او، و با این توجیه است که شخص مورد مداخله، در نتیجه آن وضعیت بهتری خواهد یافت یا از آسیبی مصون خواهد ماند (Dworkin, 2020). پدرسالاری به معنای اعم آن در همه نظامات سیاسی وجود دارد. مثلاً دولت از مردم می‌خواهد در نظام بازنشستگی (تأمین اجتماعی) مشارکت کنند یا فروش برخی داروهایی که زیان‌بار تشخیص داده شده‌اند را ممنوع می‌سازد. طبق پترنالیسم کلاسیک به دولت اجازه داده می‌شود که برخی رفتارها را برای حفاظت از افراد در برابر آسیب به خودشان جرم‌انگاری کند. تمرکز این نظریه آن است که دولت نقش حفاظت از سعادت و خوشبختی شهروندان را حتی در مقابل انتخاب‌های خودشان بر عهده دارد؛ شبیه کارهایی که یک پدر برای حفاظت از کودکش انجام می‌دهد (Feinberg, 1989).

اما در دوره مدرن انتقادهای جدی‌ای به این نظریه وارد شده که مهمترین آنها تغایر آن با حقوق و آزادی‌های فردی و همچنین تغایر آن با اتونومی^۲ (خودآیینی، استقلال، خودمختاری) افراد است. اشکال اول به این معناست که انسان آزاد حق دارد تا جایی که فعل او منجر به تحدید آزادی دیگران نشود هر گونه که می‌خواهد زندگی کند. لذا دستیابی آدمی به کمالاتی مشخص و از پیش تعیین شده و تحمیل آنها به مردم توسط دولت پدرسالار نافی حق آزادی او است (کانت، ۱۳۹۲: ۲۰۱). در نتیجه پوپر حکومت پترنال افلاطونی را یک حکومت توتالتر اقتدارگرا معرفی کند (اِثیمی، ۱۳۹۵: ۶۹).

اشکال مهم دیگر بر پترنالیسم هم، نفی اتونومی کانتی است. یعنی برخلاف تصور اولیه، مداخله دولت در ارتقاء وضعیت اخلاقی مردم جامعه و طراحی الگوهای کفیری برای آن، نه تنها موثر نیست، بلکه بالعکس اثر منفی دارد. در این خصوص کانت معتقد است، اخلاق زمانی معنا دارد که افراد به صورت آزادانه و بر اساس عقل عملی خود، قوانین اخلاقی را بپذیرند، تصمیم بگیرند، انتخاب کنند و عمل نمایند. لذا هر نوع قیم‌مآبی که افراد را از استفاده از عقل خود باز دارد، می‌تواند مانع رشد اخلاقی آنها شود (کانت، ۱۳۷۰: ۴۹-۵۰). امروزه اکثر دولت‌های مدرن هم بر این مبنا عمل کرده و به طور کلی منکر دخالت خود در امور اخلاقی مردم و رشد اخلاقی ایشان هستند. در ادامه در تبیین نظریه فارابی به نقد این دو اشکال پرداخته خواهد شد.

۱-۲. دموکراسی در دنیای مدرن

دموکراسی مدرن غالباً به معنای حکومتی است که بر پایه حاکمیت اراده مردم استوار شده است. در این حکومت اکثریت مردم به طور نظام‌مند به انتخاب رهبران یا نمایندگان خود می‌پردازند. از زمان جان استوارت میل تا حدود اواسط قرن بیستم، اکثر فیلسوفانی که از اصول دموکراتیک دفاع می‌کردند، عمدتاً

1. Paternalism.

2. Autonomy

بر اساس ملاحظات فایده‌گرایانه چنین استدلال می‌کردند که نظام‌های حکومتی که ماهیت دموکراتیک دارند، نسبت به سایر نظام‌ها، احتمال بیشتری دارد که میزان بیشتری از لذت یا رفاه را برای تعداد بیشتری از مردم ایجاد کنند. همچنین گفته شده دموکراسی به این دلیل مطلوب‌ترین شکل حکومت است که به تنهایی انواع آزادی‌های لازم برای خودسازی و رشد فردی را فراهم می‌کند. البته باید دانست در نیمه دوم قرن بیستم برخی مانند جان رالز کوشیدند توجیهی غیر فایده‌گرایانه از یک نظم سیاسی دموکراتیک عرضه کند که بر انصاف، برابری، و حقوق فردی استوار باشد (Shapiro & Others, 2025).

اما اشکالات مختلفی هم بر دموکراسی وارد شده است. اولین اشکال وارد شده بر آن تحمیل رای اکثریت بر اقلیت است. حتی برخی معتقدند این ایراد یگانه اشکال دموکراسی مدرن است. (دو بنوا، ۱۳۷۲: ۳۹) روسو در تبیین این اشکال گفته است: این خلاف نظم طبیعی است که اکثریت حکومت کنند و اقلیت حکومت شوند. (Shapiro & Others, 2025)

اشکال دومی که در چند سال اخیر خیلی برجسته شده، تبدیل شدن دموکراسی به ضد خود است. یعنی به جای آنکه دموکراسی باعث حاکمیت اراده اکثریت در جامعه شود، منجر به حاکمیت اراده اقلیت شده است. یعنی ولو آنکه مشارکت سیاسی مردم در سازوکارها و ابزارهای تحقق دموکراسی مثل انتخابات حداکثری باشد، باز اراده اقلیت حاکم می‌شود. بر این اساس است که در سنوات اخیر کتاب‌هایی مثل «چگونه دموکراسی مُرد»^۱ و «استبداد اقلیت: چرا دموکراسی آمریکایی به نقطه فروپاشی رسید»^۲ نوشته شده‌اند. در این کتب دلائل مختلفی برای چرائی حاکمیت اقلیت در نظامات دموکراتیک و از دست رفتن مشروعیت آنها، برشمرده شده است؛ مانند نقش مخرب احزاب سیاسی، نقائص قانون اساسی، وجود نهادهای ناکارآمد مثل مجلس اعیان و انتخابات غیر مستقیم. (See: Levitsky & Ziblatt, 2018&2023) اما اشکال سوم که ایرادی اثباتی است و شاید بتوان آن را یکی از مصادیق اشکالی قبلی دانست آن است که، سازوکارهای تحقق دموکراسی امروزه کاملاً مهندسی شده هستند و این امر باعث می‌شود تا اراده مردم به معنای واقعی کلمه محقق نشود. به این ترتیب مردم با اراده خود انتخاب نمی‌کنند و تبلیغات، پول و رسانه رأی و اراده واقعی مردم را تحریف می‌کنند. (See: Herman & Chomsky, 1988: 1-36) اشکال چهارم هم مانند ایراد قبلی، ایرادی اثباتی و کمی بوده و ناظر به وضعیت سازوکار امروزی تحقق دموکراسی یعنی انتخابات‌هاست. طبق این اشکال حاکم شدن رای اقلیت و تحت الشعاع قرار گرفتن رای اکثریت در نظامات دموکراتیک باعث از بین رفتن مشروعیت دموکراسی و دولت برآمده از آن است. زیرا در بسیاری از کشورها تنها حدود ۵۰ درصد مردم در انتخابات‌ها (که حداقل تا زمان حاضر عمده مکانیزم تحقق دموکراسی هستند) شرکت می‌کنند و طبیعتاً درصد کمتری از ایشان که اقل جامعه به حساب می‌آیند در انتخابات پیروز می‌شوند.

هرچند حکومت‌ها و برخی نخبگان سیاسی جوامع مدرن سعی می‌کنند مشروعیت انتخابات با مشارکت پایین را به گونه‌ای روایت کنند تا مشروع جلوه دهند، ولیکن وضعیت دموکراسی به نقطه‌ای نزدیک شده که مشروعیت انتخابات‌ها در شرف از دست رفتن است (Courea, ۲۰۲۵) و مترتب بر آن مشروعیت

1. How Democracies Die

2. Tyranny of the minority: why American democracy reached the breaking point

سیاسی دولت حاکم و نظام مبتنی بر دموکراسی هم تحت الشعاع قرار می‌گیرد. در حقیقت امروزه اوضاع اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، تجربه تاریخی، فساد دولت‌ها و غیره باعث می‌شود تا به قول پرنان به جز هایت‌ها (بی تفاوت‌ها) و هوولیکان‌ها (غیرمنطقی‌ها) (Brennan, 2016: 4-7)، حتی عاقل‌ها هم دیگر در انتخابات‌ها حاضر نشوند.

۲. نظریه سیاسی فارابی

افلاطون و ارسطو در طبقه بندی خود از جوامع، عمده به نحوه حکومت آنها توجه داشته‌اند. مثلاً ارسطو پادشاهی، آریستوکراسی و جمهوری را به عنوان حکومت‌های صحیح و استبدادی، الیگارش و دموکراسی را به عنوان حکومت‌های منحرف معرفی می‌کند. افلاطون هم حکومت‌ها را به فاضله، تیموکراسی، الیگارش، دموکراسی و استبدادی دسته بندی می‌کند. ولکن فارابی با آنکه به نحوه حکومت هم در توضیح هر کدام از دسته‌های خود توجه دارد، ولی از پایین به بالا شروع کرده و جوامع را بر حسب رویکرد و هدفی که مردم هر کدام از آنها تعقیب می‌کنند و ویژگی‌هایی که مردم این جوامع دارند، دسته بندی کرده است. یعنی به جای آنکه حاکم را حیث قسمت قرار دهد، هدف مردم را معیار تقسیم خود قرار داده است.

او جامعه یا به تعبیر او مدینه را در چهار دسته فاضله، جاهله، فاسقه و ضاله طبقه بندی می‌کند (فارابی، ۱۹۹۶: ۹۹) و سه دسته اخیر که در واقع مدینه‌های منحرف و در مقابل مدینه فاضله هستند را هر کدام به شش طبقه ضروری (سوسیالیستی)، نداله (کاپیتالیستی)، خسیسه (هدونیستی)، کرامیه (کسب جایگاه و منزلت)، تغلیبه (چیره شدن بر دیگران) و جماعیه (دموکرات) تقسیم می‌کند. او در توضیح شهر دموکرات گفته است این شهر، جامعه مردمان آزاد است که سعادت را در آزادی می‌دانند (فارابی، ۱۹۹۶: ۱۰۱-۱۱۷). در واقع منظور او از این جامعه، چیزی شبیه جوامع لیبرال دموکرات در دنیای مدرن است و به طور خلاصه ویژگی‌های این جامعه را چنین برمی‌شمرد:

۱. مردم در این شهر آزاد هستند تا هر چه می‌خواهند انجام دهند تا جایی که آزادی دیگران را از بین نبرند.
۲. در این شهر مردم با هم مساوی هستند و هیچ انسانی فضل و برتری بر دیگری ندارد. به قول بوعلی اهلای فاضل و پست در جامعه دموکرات در استحقاق عقوبت‌ها، جایگاه‌ها و ریاست‌ها یکسان هستند (ابن سینا، ۱۴۲۷: ۹۳).
۳. در این جامعه شهوات و لذت بردن از اشیاء قابل شمارش نیست.
۴. این شهر بسیار تکرگرا بوده و طوائف زیاد و متباینی در آنها زندگی می‌کنند. در این خصوص فارابی معتقد است تمام مدینه‌های جاهلیه همگی فقط یک غرض را دنبال می‌کنند، به جز مدینه جماعیه که اهالی آن دارای اغراض متعدد و متکثر هستند (فارابی، ۱۹۹۵: ۱۶۰).
۵. فرمانروا و رئیس در این مدینه به خواست مردم انتخاب می‌شود و در حقیقت رئیس و مرئوسی در آنجا وجود ندارد. زیرا مردم با هم برابر بوده و هیچ کس برای فرمانروایی شایسته‌تر از دیگری نیست. لذا اگر مردم شهر کسی را برگزینند بر او منت نهاده‌اند (فارابی، ۱۹۹۶: ۱۱۴-۱۱۷).

در خصوص این شش رویکرد جوامع غیرفاضله باید توجه داشت که عمدتاً این جوامع تلفیقی از اهداف و سیاست‌های فوق هستند و لزوماً تنها بر یکی از آنها تطبیق نمی‌شوند. اما به هر تقدیر نسخه ایده‌آل فارابی برای شکل‌گیری یک جامعه، حکومت فاضله و حاکمیت شخص عادل فاضل عالم حکیم سعید و به تعبیر خودش رئیس اول در مدینه است. علت این امر آن است که فارابی دستیابی به سعادت اجتماعی را در کسب انواع فضائل نظری، فکری، اخلاقی و شغلی منحصر می‌کند (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۱۹) و معتقد است سعادت و شقاوت اجزاء جامعه بر کل آن و سعادت و شقاوت کل جامعه بر سعادت و شقاوت افراد آن تأثیر گذار است (جوادی، ۱۳۸۲) وجود مدینه فاضله به قدری ضروری است که فارابی می‌گوید بر شخص فاضل حرام است در مدینه غیر فاضله که دارای سیاست‌های فاسد است زندگی کند (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۵) او کارکرد اصلی حکومت را ارتقاء نفوس مردم و بسترسازی جهت تعاون اجتماعی ایشان در کسب فضائل و دفع رذائل و دستیابی به سعادت ادنی و قصوی می‌داند (فارابی، ۱۳۶۴: ۲۵)

باید دانست فارابی در پاره‌ای از موارد، صراحتاً از قیّم‌مآبی مشعر به پترنالیسم کلاسیک در حکومت مدینه فاضله دم می‌زند و می‌گوید همان‌طور که صاحب خانه یا قیّم کودکان، برخی از ایشان را با رفق و اقناع ادب می‌کنند و برخی دیگر را با اکراه، به همین شکل فرمانروایان نیز گاهی گُرهاً و گاهی طوعاً مردم را تأدیب می‌کنند (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۶۸-۱۷۰) در عین حال یک رکن کلیدی در تفکر سیاسی فارابی که معمولاً از آن غفلت می‌شود نقش پررنگ مردم مدینه و نظریه تعاون اجتماعی اوست. زیرا یکی از مهمترین شاخص‌های اصلی مدینه فاضله فارابی، تلاش جمعی مردمان این شهر و کمک به یکدیگر برای دستیابی به فضائل و در نهایت رسیدن به سعادت ادنی در این دنیا و سعادت قصوی در آخرت است.

در این راستا، فارابی در برخی عباراتش تنها وظیفه فرمانروای شهر را زمینه‌سازی برای این امر معرفی کرده و گفته است، دستیابی به سعادت، تنها با زدودن شرور طبیعی و شرهایی که با اراده انسان ایجاد می‌شوند از شهرها و از امت‌ها و همچنین با به دست آوردن جمیع خیرات طبیعی و ارادی حاصل می‌شود. فرمانروا تنها کارش آن است که تدبیر کند تا بخش‌های مختلف مدینه با یکدیگر مرتبط و ترکیب شوند و سلسله مراتب بین آنها به نحوی تنظیم شود که جهت از بین بردن امور شر و به دست آوردن امور خیر مردم با یکدیگر تعاون کنند (فارابی، ۱۹۹۶: ۹۵)

این نکته یکی از نگرش‌های بسیار جالب فارابی در شکل‌گیری نظریه سیاسی اوست. یعنی برخلاف پترنالیسم کلاسیک که مردم ابزار دست حاکم هستند و او بر اساس صلاحدید و تشخیص مصالح آنها را به هر سو می‌برد، بالعکس در نظریه سیاسی فارابی، حاکم ابزار دست مردم برای کسب سعادت است. حتی همان‌طور که برخی توضیح داده‌اند این مردم هستند که شخص فاضل عالم حکیم سعید را شناسائی و او را بر مسند قدرت می‌نشانند (عامری، ۱۳۹۸: ۱۹۷) همچنین اگر او این ویژگی‌ها را از دست بدهد این مردم هستند که طبق سنت، مکلف هستند تا او را از مصدر قدرت به ذیل بکشند. زیرا در چنین وضعیتی حاکم به ضد خود بدل شده و خود مانعی برای تحقق سعادت مردم شده است.

لذا اشکالی که قبلاً از پوپر بر پترنالیسم کلاسیک نقل شد بر نظریه سیاسی فارابی اصلاً وارد نیست؛ زیرا اشکال تمامیت‌خواهی بر حکومت پترنالی وارد می‌شود که با زور و اجبار و تحمیل می‌خواهد دست

مردم مدینه را بگیرد و به سعادت برساند. در حالی که طبق تقریر فارابی، این خود مردم هستند که با مشارکت اجتماعی به سمت سعادت حرکت کنند و حکومت ابزاری در دست آنها جهت زمینه سازی و رفع موانع این تعاون است. به این ترتیب اشکال کانت بر نفی اتونومی و عدم امکان خودشکوفایی مردم در حکومت پترنال هم منتفی است.

اما اشکال سلب آزادی‌های فردی مقررین سنت لیبرال و فائده گرایان بر نظریه فارابی نیز وارد می‌شود که بیان‌گر تفاوت بنیادین نگرش سعادت‌گرایانه فلاسفه اسلامی با نگرش مدرن است. اما در پاسخ این اشکال هم باید گفت، در نگرش فلاسفه سعادت‌گرا، سعادت صرفاً چیز خوبی نیست که آدمی می‌تواند آن را اختیار کند، تا تنها در حد یک توصیه اخلاقی باقی بماند. بلکه سعادت معیار شکل‌گیری نظام سیاسی و حقوقی جامعه است. همانطور که بوعلی در نمط هشتم اشارات اثبات می‌کند علت این امر آن است که تمامیت هر شیء من جمله انسان به اتمامش است (ابن سینا، ۱۳۸۱: ۳۳۹-۳۴۳) و اصلاً آدمی بر روی زمین خلق شده تا بتواند به خودشکوفایی عقلی برسد و با توجه به اینکه انسان مسیری طولانی در این دنیا و پس از این دنیا در پیش دارد، هر راهی که غیر این برود خوشبختیش را از دست می‌دهد. آدمی تنها با کسب فضائل و برقراری هارمونی و اعتدال نفسانی بین قوای شهویه، غضبیه، واهمه و عاقله است که می‌تواند نقص عقلی خود را جبران کند و به سعادت (به معنای خودشکوفایی عقلی و فعلی شدن قوه نطق) دست یابد و احساس زیبای بهجت و سرور نفسانی و حتی آرامش روانشناختی این دنیایی را در وجود خود تثبیت نماید.

لذا بر اساس چنین نگرشی تنها مسیر انسان در این دنیا به دست آوردن سعادت به معنای خودشکوفایی نفس است. در نتیجه انسان مجبور می‌شود قوای نفسانی خود را در حد اعتدال نگه دارد و آزادی‌های خود را محدود کند. حکومت هم برای تضمین رسیدن مردم مدینه فاضله به سعادت، وظیفه دارد آزادی‌های فردی مُخَلَّ طریق سعادت را محدود کرده تا بستر رشد و تکامل مردم مدینه فراهم شود. زیرا رفتارهای غیر اخلاقی ولو آنکه غیر مضر به حال دیگران باشند، مخرب قوه عاقله انسان و مقوم قوه غضبیه و شهویه بوده و آدمی را از اعتدال نفسانی خارج می‌کنند. بلکه بالاتر نه تنها خود این افعال آدمی را به سمت شقاوت سوق می‌دهند، بلکه با تضعیف قوه عاقله به عنوان کنترل‌کننده سایر قوای نفس، عملاً آدمی را به سمت رذائل دیگر هم حرکت می‌دهد. در نتیجه، کنترل بخشی از آزادی‌های فردی انسان توسط حکومت توجیه پذیر است.

همچنین همانطور که قبلاً هم اشاره شد حتی در دوران مدرن و در دولت‌های لیبرال هم که ثبوتاً قائل به تحقق حداکثری حقوق و آزادی‌های فردی هستند، در مقام عمل، با لحاظ پاره‌ای از مصالح بخشی از حقوق و آزادی‌های فردی مردم را سلب می‌کنند. حتی بدتر از آن ادبیاتی با عنوان «پترنالیسم لیبرال» یا «کدگذاری امیال» به وجود آمده، که امر مداخله در آزادی اراده‌ی افراد را به طور ناخودآگاه و با دستکاری در امیال فرد انجام می‌دهد؛ به نحوی که فرد از این مداخله آگاه نمی‌شود و خودش هم نمی‌فهمد که زندگی او مهندسی شده است (Sunstein & Thaler, 2003, 175).

در نتیجه آنچه امروزه بیشتر توسط جوامع مدرن نفی می‌شود، مداخله در امور اخلاقی و دینی مردم

است. لذا باید گفت تنها تفاوت عمده پترنالیسم کلاسیک با حکومت‌های لیبرال و دموکرات، جرم‌انگاری رفتارهای غیر اخلاقی است. والا در اکثر مقررده‌های اجتماعی که مرتبط با برقراری نظم اجتماعی و جلوگیری از ورود آسیب و ضرر به دیگران است، این‌ها با هم مشترک بوده و تفاوت چشمگیری ندارند. ولی در نقطه مقابل جوامع مدرن، فارابی اثبات می‌کند سلامت نفس و دستیابی به کمال معرفتی، به مراتب مهم‌تر از سلامت جسم و دستیابی به رفاه اجتماعی است. به این منظور فارابی گفته است بدون سیاست فاضله (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۲) و حاکمی که برای کسب ملکات نفسانی مردم تلاش نماید (فارابی، ۱۹۹۱: ۵۴-۵۵)، امکان دستیابی به فضیلت‌های برتر اصلاً وجود ندارد. یعنی برخلاف تصور مدرن که می‌گوید قوه خرد انسان واجد اهلیت لازم برای تمییز خیر از شر است (فرح بخش، ۱۳۹۲: ۳۳۹)، این گونه نیست که انسان خودش بالذات راه خوشبختی را بداند و عقلش به همه ابعاد طرق سعادت علم داشته باشد و به خودی خود و به تنهایی آنها را بشناسد. بلکه در این مسیر نیازمند ارشاد، تعلیم و برانگیخته شدن به سمت آنهاست (فارابی، ۱۹۹۶: ۸۶-۸۷).

با توجه به این نکات در مجموع باید گفت، فارابی نه قائل به پترنالیسم کلاسیک و نه قائل به حاکمیت اراده مردم و نظام دموکرات است. او معتقد است آنچه به جهت دستیابی سعادت در جامعه باید حاکم باشد، مقررات برگرفته از وحی است. این خود مردم هستند که تلاش می‌کنند با مشارکت اجتماعی به این مقررات تمسک کنند و با تحقق بخشیدن به آنها در سطح جامعه خوشبختی این جهانی و آن جهانی را برای خود ایجاد نمایند. بدین منظور یکی از ابزارهایی که می‌بایست ایشان تدارک کنند حکومت فاضله‌ای است که اولاً بی‌واسطه یا با واسطه مقررات الهی را به ایشان برساند و ثانیاً موانع حرکت و تلاش مردم به سمت سعادت را رفع کند و ثالثاً از طرقی مثل تعلیم و تأدیب برای آن بسترسازی نماید (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۶۵). لذا در چنین نگرشی عملاً حکومت یکی از ابزارهای دست مردم جهت رسیدن به سعادت است و ایشان هم از طرفی وظیفه دارند این چنین حکومتی را به پا دارند و هم از جهتی باید به محض انحراف خود این حکومت آن را منحل نمایند. در نتیجه در نظریه سیاسی فارابی از طرفی حاکمیت اراده برای خداوند است و از جانب دیگر مردم برای رسیدن به هدفشان در زندگی به پادارنده حکومت هستند.

۳. نظریه سیاسی جمهوری اسلامی

فارغ از تلاش‌هایی که صورت گرفته تا نظریه سیاسی جمهوری اسلامی را بر نظریه سیاسی فارابی تطبیق دهند (مهاجرنیا، ۱۳۸۰)، نظریه سیاسی دو رکنی جمهوری اسلامی مانند نظریه سیاسی فارابی، هم از پترنالیسم و هم از دموکراسی فاصله می‌گیرد. در خصوص وجه اسلامی بودن که برای تحقق و حفظ آن به نظریه ولایت فقیه تمسک شده، به طور خلاصه باید گفت مشروعیت نهاد ولایت فقیه برگرفته از مجموعه‌ای از ادله نقلی مانند آیه شریفه «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت» (نساء، ۶۰)، توقیع شریف «و اما الحوادث الواقعة» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۸۴)، مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۶۷)، روایات ابی خدیجه (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۶: ۳۰۳)، روایت «لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۸)، روایت «الفقهاء امناء الرسل» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۶)، روایت «اتقوا الحکومه» (کلینی، ۱۴۰۷، ۷: ۴۰۶)، روایت «ان

العلماء ورثه الانبياء» (صفار، ۱۴۰۴، ۱: ۱۰)، روایت «منزله الفقيه في هذا الوقت كمنزله الانبياء» (منسوب به علی بن موسی (ع)، ۱۴۰۶: ۳۳۸)، روایت «العلماء حکام علی الناس» (نوری، ۱۴۰۸، ۱۷: ۳۲۱)، روایت «الاحکام علی ایدی العلماء» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۳۸) است. البته بدیهی است که این روایات مورد نقض و ابرام فقها قرار گرفته و از حیث سند و دلالت مورد تدقیق ایشان واقع شده و برخی آنها را پذیرفته و برخی آنها را رد کرده‌اند (عطار کاشانی، ۱۴۰۴: ۱۴۴۸).

علاوه بر دلایل نقلی، به مجموعه‌ای از براهین عقلی نیز در اثبات ولایت فقیه استناد شده است. از جمله مهم‌ترین این دلایل می‌توان به ضروری و بدیهی بودن تصدیق ولایت فقیه (امام خمینی، ۱۳۹۲: ۳)، اصل تنزل تدریجی (مصباح یزدی، ۱۳۹۷: ۱۹۰)، جاودانگی احکام اسلامی و حاکمیت اصلح در عصر غیبت (مصباح یزدی، ۱۳۹۷: ۱۹۵) اشاره کرد. مرحوم مدرس اصفهانی (ره) نیز در تبیین دلیل عقلی ولایت فقیه تصریح می‌کنند، همان نکته عقلی اثبات امامت در هر عصر، قاعده لطف و ضرورت تحقق اغراض شارع بر زمین برای حفظ نظام، انتظام امور دنیوی و اخروی، دفاع از مظلوم و اقامه حدود و احکام الهی، در نهایت به این نتیجه منتهی می‌شود که در روزگار غیبت، یا باید خود امام معصوم (ع) ظهور کند، یا حاکمی از جانب ایشان برای اداره جامعه اسلامی تعیین شود. در این زمینه، اجماع مفید قطع وجود دارد که چنین نائبی باید تنها از صنف فقهای جامع الشرائط باشد نه سایر اصناف (مدرس اصفهانی، بی‌تا: ۴) اما در خصوص وجه دوم یعنی بُعد مردمی بودن نظریه سیاسی جمهوری اسلامی که معمولاً با اصطلاح مردم سالاری دینی عجین شده باید دانست، مهمترین تلاش‌های صورت گرفته در تبیین آن را می‌توان ذیل سه نظریه کلی خلاصه کرد: نظریه دموکراسی دینی، نظریه مقبولیت-مشروعیت و نظریه امامت-امت. هرچند در موارد زیادی این عناوین به جای هم به کار می‌روند و خود این امر باعث ایجاد ابهام در تقریر دقیق نظریات می‌شود، ولیکن فارغ از نامگذاری جهت تفکیک ذهنی آنها از یکدیگر در این مقاله این سه نظریه در برابر هم قرار داده شده‌اند. البته در ادامه اشاره خواهد شد که عنوان جامع مردم سالاری دینی هم عنوان دقیقی برای این نظریه سیاسی نیست و حتی نخستین بار در معنای اول استعمال شد و بعدها نظرات دیگر در تبیین و تعدیل آن مطرح شدند.

نظریه اول یعنی دموکراسی دینی تحت همان عنوان مردم سالاری دینی در میانه دهه هفتاد، به جهت سازش میان اسلام و دموکراسی و در حقیقت به جهت حرکت نظریه جمهوری اسلامی به سمت دموکراسی مدرن شکل گرفت. در این دیدگاه که گاهی از آن به نظریه انتخاب هم یاد می‌شود (شریف لک زایی، ۱۳۹۰: ۵۲) دموکراسی اصل و محور قرار می‌گیرد. دینی بودن حکومت هم نه به معنای یک امر سیستماتیک بلکه صرفاً ناشی از مسلمان بودن مردم و پابندی ایشان به آموزه‌های اسلام است که به صورت طبیعی اراده خود را منطبق بر اسلام تنظیم می‌کنند. لذا مردم منشاء و صاحب اصلی قدرت فرض شده و همه چیز تحت اراده حاکمیت ایشان تعریف می‌شود (خاتمی، ۱۳۹۳: ۵؛ خاتمی، ۱۴۰۲).

ولیکن این نظریه عملاً حاکمیت اراده مردم را اصل قرار داده و اراده الهی را در محاق قرار می‌دهد. یعنی نگاهی کاملاً حداقلی به دین و حداکثری به مردم دارد. این باعث می‌شود تا دین در حد آموزه‌های صرفاً اخلاقی که به تعبیر قائلین این نظریه گوهر اصلی دین است (خاتمی، ۱۳۹۳: ۵) فروکاسته شود. در

حالی که اولاً اسلام مملو از قواعد الزام آور حقوقی معاملاتی و جزایی است و ثانیاً دعوای اصلی زمانی آغاز می‌شود که بین آموزه‌های دینی و خواست مردم تغایر وجود داشته باشد که از ظاهر این دیدگاه چنین بر می‌آید که در این گونه موارد باید نظر مردم اصل قرار گیرد.

اما نظریه دوم در تبیین وجه جمهوریت نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، نظریه معروف مقبولیت-مشروعیت است؛ یعنی مشروعیت حکومت از آن خداوند متعال است و نصب حاکم جامعه اسلامی از سوی او صورت می‌گیرد. لذا رای مردم شبیه بیعت با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در صدر اسلام است. یعنی همانطور که در آن زمان مردم در مشروعیت بخشی به حکومت نقش نداشتند، در عصر غیبت نیز تنها در کارآمدی، کاردانی و مقبولیت بخشی به حکومت نقش دارند. لذا رضایت الهی و رضایت مردم در عرض هم نبوده و اصل اراده خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۴). از حیث فلسفی می‌توان این دیدگاه را متأثر از نگرش‌های مشائین به حساب آورد.

اما این نظریه عملاً تقریر پترنالیسم کلاسیک با ادبیات دینی است. به این معنا که حاکم جامعه اسلامی مشروعیتش را از خداوند می‌گیرد و محدوده آزادی و عمل مردم تنها در چهارچوب خواست اوست. لذا تمام اشکالات وارد بر پترنالیسم به این نظریه هم وارد است. به علاوه در اینجا مردم تنها در حدوث حاکمیت نقش داشته و پس از پذیرش این حکومت در بقاء آن هیچ نقش فعالی ندارند.

نظریه سوم یعنی امامت-امت مانند نظریه مقبولیت-مشروعیت بر این پایه استوار است که از سویی ولایت فقیه منصبی الهی است و مشروعیتش را از خداوند می‌گیرد و از سوی دیگر وجود مردم هم به عنوان یک عنصر ضروری و اثباتی در تحقق این نظام اهمیت دارد. یعنی رضایت عمومی شرط فعلیت ولایت است. اما تفاوت آن با نظریه مقبولیت-مشروعیت در آن است که رویکردی کلامی و تا حدودی عرفانی به مقوله ولایت دارد و از جهت فلسفی می‌توان آن را متأثر از اندیشه صدرایی دانست. این نظریه می‌گوید در طول دوران غیبت هم کماکان حاکمیت با امام زمان (عج) است و ایشان حتی در این دوره نیز کار را رها نکرده‌اند و در واقع غیبت، روش امامت ایشان در این زمانه است. به تعبیر دیگر «اصل حاکمیت» غیر از «راس حاکمیت» است و ولایت فقیه مظهر و تجلی ولایت الهی در جامعه است. مردم هم اگر به این نظام ولایت متصل شوند و هر چه بیشتر در آن ذوب گردند، می‌توانند در مسیر طهارت گام‌های بلندتری را بردانند و احساس غلبه و چیرگی بر کل کفر داشته باشند.

در نتیجه در این نگرش مردم نقش فعالانه‌تری دارند و همواره باید در جنبه‌های مختلف اجتماع پیشقراول باشند. این حرکت بر اساس توان مردم، در حقیقت کمک به امامت امام زمان (عج) است که ولی فقیه تجلی آن است. مزیت این نظریه محوریت بیشتر مردم و نقش فعالانه ایشان در پیشبرد جامعه اسلامی است. ولیکن اولاً در این نظر هم نگاه ابزاری به مردم پررنگ بوده و در واقع تقریر دیگری از پترنالیسم کلاسیک است. ثانیاً در این که امام معصوم (علیه السلام) در عصر غیبت واسطه فیض الهی و مظهر انسان کامل و خلیفه الله بر زمین است تردیدی نیست. همچنین در اینکه توسل به حضرت راهگشای حل مشکلات حکمرانی جامعه اسلامی است هم شکی وجود ندارد. ولی بر اینکه امام (علیه السلام) در عصر غیبت دخالت بالفعل در جریان حکمرانی نظام اسلامی داشته باشد واقعاً دلیلی وجود ندارد و بیشتر

امری ذوقی ناشی از توسعه معنای وساطت فیض حضرت به مقوله اداره اجتماعی به نظر می‌رسد. ثالثاً در مقام اثبات هم طرح چنین سخنی منتهی به توجیه خطاهای حکمرانی در جامعه اسلامی می‌شود و منافعی برخی از نصوصی که بیانگر رابطه طرفینی بین امام و امت هستند هم هست.

به این ترتیب هیچ یک از این سه نظریه نمی‌توانند تبیین دقیقی از نظریه سیاسی جمهوری اسلامی ارائه دهند. اما در تبیین دیدگاه صحیح در وجه جمهوریت جمهوری اسلامی باید گفت، این اصرار وجود دارد که مردمی بودن آن برگرفته از نظامات دموکراتیک مدرن نیست (خامنه‌ای، ۱۳۸۲: ۱۳۸۰) و این گونه نیست که مثلاً امام خمینی (ره) از روی رودبایستی و به دلیل روزآمد نشان دادن حکومت اسلامی یا از روی اجبار و به خاطر خوش آمد مردم و روشنفکران این حرف را زده باشد (خامنه‌ای، ۱۴۰۲) بلکه نقش مردم، هم در حدوث و هم در بقای نظام اسلامی برگرفته از مفاد دین اسلام است و آیات مختلفی از قرآن کریم بر این امر دلالت دارد. من جمله آیه شریفه «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَوْمُنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (توبه، ۶۱) دلالت دارد که پیامبر از طرفی به خداوند ایمان دارد و از سوی دیگر به مردم اعتماد، اعتقاد و تکیه دارد و ایشان را تصدیق می‌کند. آیات «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال ۶۲) و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفال، ۶۴) هم دلالت دارند که پیروزی و موفقیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در گرو دو امر یعنی خداوند متعال و مؤمنین است.

البته همانطور که مفسرین هم متذکر شده اند واضح است که این دو در طول هم هستند نه در عرض هم (طباطبائی، ۱۳۹۰، ۹: ۱۲۱) و در اینجا به جهت اینکه در صدد بیان بحثی اثباتی در پیشبرد اهداف اسلام است این دو در عرض هم به این شکل ذکر شده‌اند. همچنین آیه‌ی شریفه‌ی «وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» (عصر، ۳) بر وظیفه عمومی و دائمی توصیه به حق توسط آحاد جامعه اسلامی تأکید دارد و «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (همان) هم موگد لزوم صبر ایشان در این مسیر است. در روایاتی مانند «الَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ» (دیلمی، ۱۳۷۰، ۱: ۱۸۴) و «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۱۶۳) هم بر مسئولیت عمومی مردم در قبال سرنوشت جامعه تأکید شده است. علاوه بر اینها در بخشی از خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین آمده است: «وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ» (شریف رضی، ۱۴۰۷، ۳۳۴) یعنی از مهم‌ترین حقوق الهی بر بندگان این است که به هر اندازه که می‌توانند خیرخواه باشند و برای برپا داشتن حق، با یکدیگر همکاری و تعاون کنند. هرچند برخی از این نصوص در تقریر نظریات دیگر مردم‌سالاری دینی هم استفاده شده، ولی تفسیر صحیح از آنها آن است که مانند نظریه فارابی، امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی بر اساس تعاون و مشارکت اجتماعی مردم استوار می‌شود. به این ترتیب اینکه گفته شود ولایت فقیه به معنای حکومت مطلقه فردی و پترنال است سخن درستی نیست و در نظریه سیاسی جمهوری اسلامی بار حکمرانی بر عهده مردم است و این حکومت یک حکومت مردم پایه است. در این تقریر از نظریه سیاسی جمهوری اسلامی، این مردم هستند که می‌خواهند با بهره‌مندی از مقرره‌های اسلامی، خود را به سعادت نزدیک کنند. لذا برای بهره‌مندی حداکثری از مفاد دین، ایشان نیازمند حکومتی هستند که فضای عمومی جامعه را به این سمت حرکت داده و از طریق تعلیم، تبلیغ و تقنین بسترسازی کرده و موانع

مشارکت اجتماعی مردم برای کسب فضائل و دستیابی ایشان به اعتدال نفسانی و سعادت را مرتفع کند. برای تاسیس چنین حکومتی ایشان بر اساس نظریه ولایت فقیه اقدام به شناسائی فقیه عادل و با تقوا می کنند و ریاست بر جامعه را به او می سپارند تا اولاً مقررات موجود اسلامی را در قالب قوانین مدون کند. ثانیاً با سازوکارهایی قوانینی که بالفعل در مقررهای اسلامی موجود نیستند را در چهارچوب های کلی شریعت وضع نمایند. ثالثاً احکام را در مقام اجرا و قانونگذاری بسنجد و تراحمات آنها با هم لحاظ نماید و بر حسب مصالح و جهت رفع تراحمات موجود جلوی برخی از مقررهای شرعی را بگیرد.

برای تبیین بیشتر بُعد حقوقی نظریه سیاسی جمهوری اسلامی باید گفت، طبق دیدگاه اصح در حوزه اختیارات ولایت مطلقه فقیه، ولی فقیه می تواند، خارج از چهارچوب احکام اولیه شرعی نیز حکم جعل کند و یا در صورت وجود مصلحت ملزمه تغییراتی را در احکام الزامی شرعی ایجاد نماید. در مقابل این دیدگاه، برخی مثل شهید صدر (ره) بر این باور هستند که وظیفه حکومت اسلامی تحقق کامل شریعت در جامعه است (شهید صدر، ۱۴۲۱، ۵: ۱۴۸) ولیکن دیدگاه امام خمینی (ره) با شهید صدر (ره) متفاوت است. امام (ره) معتقدند ولی فقیه در نظام اسلامی می تواند در صورت وجود مصلحت ملزمه، قوانینی فراتر از چهارچوب شریعت موجود وضع کند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ۵۰-۵۱).

در واقع شارع مقدس صرفاً مصلحت یکی از احکام شرعی را به تنهایی در نظر نمی گیرد و شبکه ای از مصالح و مفاصد را با هم لحاظ می کند. از منظر شارع، مصلحت جامعه اسلامی، بالاتر از مصلحت پیاده شدن یک حکم شرعی خاص است. در نتیجه به ولی جامعه اسلامی اجازه داده شده تا در صورت تشخیص مصلحت، احکام شرعی را تعطیل یا تبدیل کند و در مقام قانونگذاری آنها را لحاظ نکند و معضلات اجتماعی را مدیریت کند. به این ترتیب اینکه ولی فقیه در نظام اسلامی متصدی حکمرانی شده، به این معنا نیست که او در حوزه قانونگذاری در چهارچوب این نظام محدود شده است. در واقع چنین نگرشی خلط بین فلسفه سیاسی و فلسفه حقوق است. زیرا مشروعیت الهی حکومت سیاسی، غیر مشروعیت و وجه الزام آوری قواعد حقوقی است. اما در باب سلب حاکمیت از حاکم فقیه هم باید گفت، همانطور که مردم فقیه عادل متقی را بر سر کار می آورند، به همین شکل اگر چنین کسی ضابطه ای علم، تقوا یا درایت از او سلب شود، از صلاحیت می افتد و نمی تواند این مسئولیت را ادامه دهد (خامنه ای، ۱۳۸۳) و مردم موظف هستند با طراحی سازوکاری او را از این سمت خلع کنند.

به این ترتیب در تقریر اصح از نظریه سیاسی جمهوری اسلامی که گاهی از آن هم به مردم سالاری اسلامی تعبیر شده است (خامنه ای، ۱۳۸۱)، در واقع این مردم هستند که از ولی فقیه استفاده می کنند تا بتوانند بهره بیشتری از آموزه های دینی ببرند و رسیدن آنها به خوشبختی این جهانی و آن جهانی تسهیل شود. لذا این نظریه نه منطبق بر پترنالیسم است و نه با دموکراسی میانه ای دارد و بهتر آن است که به جای مردم سالاری دینی که عمده مشعر به دموکراسی اسلامی است، آن را حاکمیت الهی مردم پایه نامید. چرا که از طرفی اراده مردم مبنای مشروعیت سیاسی نیست و مشروعیت این نظام برگرفته از اراده الهی است، ولی از طرف دیگر پایه اعمال مشروعیت سیاسی (خامنه ای، ۱۳۷۸) مردم هستند.

به این ترتیب تمایز این نظریه با نظریاتی مثل مقبولیت-مشروعیت و امامت-امت هم روشن می شود.

زیرا در این نگرش، مردم و ولی فقیه، ارکان نظریه سیاسی جمهوری اسلامی را می‌سازند. اسلام مستقیماً و اولاً سراغ تشکیل حکومت نمی‌رود، بلکه از پایین شروع کرده و خود مردم هستند که برای دسترسی حداکثری به اهداف اسلامی به تاسیس حکومت اسلامی مبتنی بر نهاد ولایت فقیه روی می‌آورند. حتی این خود مردم هستند که در صورت تبدیل شدن این حکومت به ضد خود حاکم آن را تغییر می‌دهند. به این ترتیب در نظریات مقبولیت-مشروعیت و امامت-امت مردم در زمین حاکم بازی میکنند و در این نظریه حاکم در زمین مردم بازی می‌کند و ایشان را در دستیابی به سعادت یاری و هدایت می‌کند.

نتیجه‌گیری

در دنیای مدرن انتقادات زیادی هم بر پترنالیسم و هم بر دموکراسی وارد شده و واقعیت هم این است که هر دوی این نظریات سیاسی، نمی‌توانند الگوی پیش‌برنده‌ای برای جامعه باشند. پترنالیسم با ایراداتی مثل نفی آزادی‌های فردی و نفی اتونومی مواجه است و دموکراسی با اشکالات اساسی‌ای مثل تضییع حقوق اقلیت یا تحمیل اراده اقلیت مواجه است. اما فارابی علی‌رغم اینکه یک نوافلاطونی تلقی می‌شود، برخلاف تقریر به ظاهر افلاطونی از پترنالیسم و نظریه فیلسوف شاهی، تعاون اجتماعی مردم در شکل‌گیری و بقای نظام سیاسی را بسیار پررنگ می‌داند. به نحوی که حتی می‌توان گفت در منظر او حکومت فاضله ابزار دست مردمی است که می‌خواهند منطبق با سنت به سمت سعادت این دنیایی و آن دنیایی حرکت کنند. به نظر می‌رسد نظریه سیاسی جمهوری اسلامی هم نزدیک به نظریه سیاسی فارابی است. یعنی از طرفی هم می‌خواهد حاکمیت اراده الهی وجود داشته باشد و به منظور حفظ جنبه اسلامی حکومت به سمت تئوری ولایت فقیه حرکت می‌کند و از سوی دیگر همه کاره و اختیاردار حکومت را مردم می‌داند (خامنه‌ای، ۱۳۸۶).

به این ترتیب این دو نظریه نه منطبق بر پترنالیسم هستند و نه منطبق بر دموکراسی. بلکه در آنها مردمی حضور دارند که می‌خواهند طبق شریعت اسلام به غایت زندگی بشر یعنی سعادت عقلی دست یابند و خوشبختی این جهانی و آن جهانی را تجربه نمایند. بدین منظور حکومتی را تاسیس می‌کنند که بتواند این روند را تسهیل کند و مقررات الهی را جاری کند. لذا آشناترین فرد با این مقررات را شناسائی و در جایگاه نهاد ولایت فقیه قرار می‌دهند. در نتیجه بین اراده مردم و اراده فقیه عادل جمع شده و می‌توان این نظریه را حاکمیت الهی مردم پایه‌نامید.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله (۱۳۸۱)، الإشارات و التنبیها، محقق: زارعی، مجتبی، قم: بوستان کتاب (مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي)
- ابن سینا، حسین بن عبد الله (۱۴۲۷)، کتاب المجموع أو الحکمة العروضية فی معانی کتاب ریطوریکا، تحقیق و تقدیم: صالح، د. محسن، بیروت: دارالهادی.

- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴)، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله. قم: جامعه مدرسین.
- ائیمی، حمیدرضا (۱۳۹۵)، ماهیت جرم و توجیه کیفر در فلسفه ی افلاطون، رساله دکتری دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲)، کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- جوادی، محسن (۱۳۸۲)، تحلیل و نقد نظریه سعادت فارابی، مجله نامه مفید، شماره ۳۹، B2n.ir/f95157
- خاتمی، سیدمحمد (۱۳۹۳)، مردم سالاری مورد نظر ما. ماهنامه سخن ما. شماره ۱.
- خاتمی، سیدمحمد (۱۴۰۲)، متاسفانه اولین بار من از مفهوم مردم سالاری دینی استفاده کردم! <https://roozno.com/fa/amp/news/564808>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۸)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2955>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۰)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3068>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۱)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3126>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۲)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3180>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۳)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3233>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۶)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3387>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۲)، سخنرانی مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره). <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=53047>
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۲)، فرهنگ، خرد و آزادی، تهران: انتشارات سخن.
- دوبنوا، آلن (۱۳۷۲)، ژرف اندیشی در مفهوم دموکراسی، ترجمه نادرزاده، بزرگ، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۱ و ۷۲ صفحات ۳۹-۴۶.
- دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۷۰)، إرشاد القلوب. قم: الشریف الرضی.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۷)، نهج البلاغه. قم: مؤسسه دارالهجره.
- شهید صدر، محمدباقر (۱۴۲۱)، المدرسة الإسلامية (موسوعة الشهيد السيد محمدباقر الصدر ج ۵)، قم: مرکز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵)، کمال الدین و تمام النعمة. تهران: انتشارات اسلامیه.

- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم. قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان في تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷)، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان). تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- عامری، ابوالحسن (۱۳۹۸)، السعادة و الإسعاد في سيرة الإنسانية، چاپ اول، قم: آیت اشراق.
- عطار کاشانی، مهدی (۱۴۰۴)، مدل قانونگذاری در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران بر پایه نظریه ولایت مطلقه فقیه خارج از چارچوب احکام شرعی، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران، ۵۵(۲)، ۱۴۲۹-۱۴۵۴. doi: 10.22059/jpls.2024.359151.3315
- فارابی، محمد بن محمد (۱۳۶۴)، فصول منتزعة، محقق فوزی متری نجار. تهران: مكتبة الزهراء.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، تحصيل السعادة (الأعمال الفلسفية). بیروت: دار المناهل.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۱)، الملة و نصوص أخرى، مصحح: مهدی، محسن، بیروت: دار المشرق.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۵)، آراء اهل المدينة الفاضلة. شارح علی بو ملحم. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۶)، السياسة المدنية. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- فرح بخش، مجتبی (۱۳۹۲)، جرم انگاری فایده گرایانه؛ جستاری در فلسفه حقوق کیفری، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- کانت، امانوئل (۱۳۷۰)، روشنگری چیست؟ در پاسخ یک پرسش، مترجم: فولادپور، همایون، مجله کلک، شماره ۲۲.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۲)، اصول و مبانی حق سیاسی، برگرفته از فلسفه حقوق بشر، هیدن، پاتریک، ترجمه و تحقیق علیمیرزایی، رضا، یوسفی، مهدی، چاپ اول، تهران: نشر مخاطب.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷)، الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- لک زایی، شریف (۱۳۹۰)، مشروعیت مقبولیت! نشریه زمانه. شماره ۱۰۰.
- مدرس اصفهانی، میر محمد تقی (بی تا)، وجیزه في بيان الضابط بين الحق و الحكم. چاپخانه سنگی آقامیرزا عبدالرحیم علمی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷)، حکیمانه ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- منسوب به علی بن موسی (علیه السلام) (۱۴۰۶)، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام. مشهد: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، اندیشه سیاسی فارابی، بوستان کتاب؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.

References

- The Holy Qur'an.
- Al-'Amiri, Abul Hasan (2019), *Al-Sa'adah wa al-Is'ad fi Sirat al-Insaniyyah*. 1st Edition. Qom: Ayat-e Ishraq. [In Arabic]
- Al-Farabi, Muhammad ibn Muhammad (1985), *Fusul Muntaza'a*. Edited by Fawzi Mitri Najjar. Tehran: Maktabat al-Zahra. [In Arabic]
- Al-Farabi, Muhammad ibn Muhammad (1991), *Al-Millah wa Nusūs Ukhra*. Edited by Mohsen Mahdi. Beirut: Dar al-Mashriq. [In Arabic]
- Al-Farabi, Muhammad ibn Muhammad (1992), *Tahsil al-Sa'adah (Philosophical Works)*. Beirut: Dar al-Manahil. [In Arabic]
- Al-Farabi, Muhammad ibn Muhammad (1995), *Ara' Ahl al-Madinah al-Fadilah*. Commentary by Ali Bou Malham. Beirut: Dar wa Maktabat al-Hilal. [In Arabic]
- Al-Farabi, Muhammad ibn Muhammad (1996), *Al-Siyasah al-Madaniyyah*. Beirut: Dar wa Maktabat al-Hilal. [In Arabic]
- Al-Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub ibn Ishaq (2026), *Al-Kafi*. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [In Arabic]
- Al-Nuri, Husayn ibn Muhammad Taqi (1988), *Mustadrak al-Wasa'il wa Mustanbat al-Masa'il*. Qom: Ahl al-Bayt Foundation. [In Arabic]
- Al-Saffar, Muhammad ibn Hasan (2025), *Basa'ir al-Darajat fi Fada'il Aal Muhammad (Peace be upon them)*, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library. [In Arabic]
- Al-Sharif al-Radi, Muhammad b. al-Husayn (1986), *Nahj al-Balaghah*. Qom: Mu'assasat Dār al-Hijrah. [In Arabic]
- Al-Tusi, Muhammad ibn al-Hasan (2026), *Tahdhib al-Ahkam*. Edited by Khurasan. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [In Arabic]
- Assemi, Hamidreza (2016), *The Nature of Crime and Justification of Punishment in Plato's Philosophy*. PhD Dissertation, University of Tehran, Faculty of Law and Political Science. [In Persian]
- Attar Kashani, Mahdi (2025), *The Legislative Model in the Legal System of the Islamic Republic of Iran Based on the Theory of Absolute Guardianship of the Jurist Beyond the Framework of Sharia Rulings*. Quarterly Journal of Public Law Studies, University of Tehran, 55(2), pp. 1429–1454. [In Persian] doi:10.22059/jpls.2024.359151.3315
- Attributed to Ali ibn Musa al-Ridha (Peace be upon him) (1986), *Al-Fiqh al-Mansub ila al-Imam al-Ridha (PBUH)*. Mashhad: Ahl al-Bayt Foundation. [In Arabic]
- Brennan, J. (2016), *Against democracy*. Princeton University Press.
- Cass Sunstein & Richard Thaler (2003), *Libertarian Paternalism*, The American Economic Review, Vol. 93, No. 2, Papers and Proceedings of the One Hundred Fifteenth Annual Meeting of the American Economic Association, Washington, DC, January 3-5, 2003. (May, 2003), pp. 175-179.
- Cass Sunstein & Richard Thaler (2003), *Libertarian Paternalism*, The American Economic Review, Vol. 93, No. 2, Papers and Proceedings of the One Hundred Fifteenth Annual Meeting of the American Economic Association, Washington, DC, January 3-5, 2003. (May, 2003), pp. 175-179.
- Courea, Eleni (2025), *Turnout inequality in UK elections close to tipping point, report warns, the Guardian*. https://www.theguardian.com/politics/2025/jan/01/turnout-inequality-uk-elections-close-to-tipping-point-ippr?utm_source=chatgpt.com
- Courea, Eleni (2025), *Turnout inequality in UK elections close to tipping point, report warns, the Guardian*. https://www.theguardian.com/politics/2025/jan/01/turnout-inequality-uk-elections-close-to-tipping-point-ippr?utm_source=chatgpt.com

- Davari Ardakani, Reza (2013), Culture, Reason, and Freedom. Tehran: Sokhan Publishing. [In Persian]
- Daylami, Hasan b. Muhammad. (1991), Irshād al-Qulūb. Qom: al-Sharif al-Radi. [In Arabic]
- Dubnois, Alain (1993), Deep Reflection on the Concept of Democracy. Translated by Bozorg Naderzadeh. Political-Economic Information Journal, Nos. 71–72, pp. 39–46.[In Persian]
- Dworkin, Gerald (2020), Paternalism, The Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2020/entries/paternalism/>>.
- Farahbakhsh, Mojtaba. (2013), Utilitarian Criminalization: An Inquiry into the Philosophy of Criminal Law. 1st Edition. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
- Feinberg, Joel (1989), The Moral Limits of the Criminal Law, Volume 3: Harm to Self. New York: online edn, Oxford Academic, 1 Nov. 2003), <https://doi.org/10.1093/0195059239.001.0001>, accessed 20 Aug. 2024.
- Herman, E. S., & Chomsky, N. (1988), Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media. Pantheon.
- Ibn Shubah Harani, Hasan ibn Ali (2025), Tuhaf al-‘Uqul ‘an Aal al-Rasul (Peace be upon him and his family). Qom: Society of Seminary Teachers. [In Arabic]
- Ibn Sina, Husayn ibn Abdullah (2002), Al-Isharat wa al-Tanbihat. Edited by Mojtaba Zarei. Qom: Bustan-e-Ketab (Islamic Propagation Office Publishing Center). [In Arabic]
- Ibn Sina, Husayn ibn Abdullah (2006), Kitab al-Majmu‘ or al-Hikmah al-‘Arudiyyah fi Ma‘ani Kitab Rhetorica. Edited and introduced by Dr. Mohsen Saleh. Beirut: Dar al-Hadi. [In Arabic]
- Imam Khomeini, Seyyed Ruhollah (2013), Guardianship of the Jurist (Islamic Government). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini’s Works. [In Persian]
- Imam Khomeini, Seyyed Ruhollah (2013), Kitab al-Bay‘. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini’s Works. [In Arabic]
- Javadi, Mohsen (2003), Analysis and Critique of Farabi’s Theory of Happiness. Nameh Mofid, No. 39. Available at: B2n.ir/f95157 [In Persian]
- Kant, Immanuel (1991), What is Enlightenment? In Response to a Question. Translated by Homayoun Fooladpour. Kelk Journal, No. 22. [In Persian]
- Kant, Immanuel (2013), Principles and Foundations of Political Rights, excerpted from Philosophy of Human Rights. edited by Patrick Hayden. Translated and researched by Reza Alimirzaei & Mehdi Yousefi. 1st Edition Tehran: Mokhatab Publishing. [In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (1999), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini’s Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2955>[In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (2001), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini’s Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3068>[In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (2002), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini’s Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3126>[In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (2003), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini’s Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3180>[In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (2004), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini’s Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3233>[In Persian]

- Khamenei, Seyyed Ali (2007), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini's Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3387> [In Persian]
- Khamenei, Seyyed Ali (2023), Speeches on the Anniversary of Imam Khomeini's Passing. Available at: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=53047> [In Persian]
- Khatami, Seyyed Mohammad (2014), "Mardom-Salari-ye Mored-e Nazar-e Ma." [In Persian] Sokhan-e Ma Monthly, No. 1. [In Persian]
- Khatami, Seyyed Mohammad (2023), Unfortunately, I Was the First to Use the Concept of Religious Democracy! Available at: <https://roozno.com/fa/amp/news/564808> [In Persian]
- Lakzaei, Sharif (2011), Mashru'iyat va Maqbuliyyat! Zamaneh Journal, No. 100. [In Persian]
- Levitsky, Steven, Ziblatt, Daniel (2023), Tyranny of the Minority: Why American Democracy Reached the Breaking Point. Crown. New York.
- Levitsky, Steven, Ziblatt, Daniel, (2018), How Democracies Die. Crown. New York.
- Levitsky, Steven, Ziblatt, Daniel, (2018), How Democracies Die. Crown. New York.
- Levitsky, Steven, Ziblatt, Daniel, (2023), Tyranny of the Minority: Why American Democracy Reached the Breaking Point. Crown. New York.
- Mesbah Yazdi, Mohammad-Taghi (2009), Mardom-Salari-ye Dini va Nazariyye-ye Velayat-e Faqih. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
- Mesbah Yazdi, Mohammad-Taqi (2018), The Wisest Government: A Study on the Theory of Guardianship of the Jurist. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
- Modarres Esfahani, Mir Muhammad Taqi. (n.d.), Wajizah fi Bayan al-Dabit bayn al-Haqq wa al-Hukm. Lithographic Press of Aqa Mirza Abdul Rahim Elmi. [In Arabic]
- Mohajernia, Mohsen (2001), Political Thought of Farabi. Qom: Bustan-e-Ketab, Islamic Propagation Office. [In Persian]
- Shahid Sadr, Muhammad Baqir (2000), Al-Madrasah al-Islamiyyah (Encyclopedia of Martyr Sayyid Muhammad Baqir al-Sadr, Vol. 5). Qom: Center for Specialized Research and Studies on Martyr Sadr. [In Arabic]
- Shapiro, I., Dahl, R.A., Froomkin, D. (2025), democracy. Encyclopedia Britannica. <https://www.britannica.com/topic/democracy>
- Shaykh al-Saduq, Ibn Babawayh, Muhammad ibn Ali (2016), Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'mah. Tehran: Islamiyeh Publications. [In Arabic]
- Tabataba'i, M. H. (1971), Al-Mizan fi tafsir al-Qur'an. Beirut: Mu'assasat al-A'lami li al-Matbu'at. [In Arabic]

The Iranian Constitutional Revolution and the Field of Symbolic Struggle: Social Forces and the Construction of Triple Narratives

Sara Nazif¹ & Ehsan Mozdkhah² & Mehdi Najafzadeh³

DOI: [10.48308/pijaj.2026.241636.1769](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.241636.1769) Received: 2025/9/21 Accepted: 2026/5/31

Original Article

Extended Abstract

Introduction: The Iranian Constitutional Revolution (1905–1911) should be understood not merely as a political upheaval but as a symbolic arena in which competing social forces struggled to define the meanings of constitutional concepts. Ideas such as law, freedom, justice, sovereignty, nation, and representation, originally rooted in Western modern political thought, acquired divergent interpretations when introduced into Qajar Iran. The three principal social forces—the clergy, theoretical intellectuals, and instrumental intellectuals—shared a common political vocabulary while assigning fundamentally different meanings to it. This divergence prevented the emergence of a common symbolic framework capable of sustaining constitutional institutions. Rather than producing ideological convergence, these competing interpretations intensified political fragmentation, culminating in the bombardment of the parliament in 1908 and the subsequent weakening of the constitutional project.

Methods: Drawing upon Herbert Blumer's theory of symbolic interactionism, this research conceptualizes the Constitutional Revolution as a process of symbolic interaction and meaning construction. It employs qualitative textual analysis of Qajar political treatises, contemporary newspapers, and the correspondence of both secular intellectuals and clerics. The study compares the three intellectual currents through an analytical framework examining their conceptions of law, attitudes toward tradition and Western modernity, understandings of the purpose of constitutionalism, and images of the ideal

1. Ph.D. Candidate in Political Science (Contemporary Iran's Issues), Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author). Nazif.sara@mail.um.ac.ir

2. Ph.D. Candidate in Political Science (Contemporary Iran's Issues), Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. eh.mozdkhah@mail.um.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. m.najafzadeh@um.ac.ir



political subject. It further investigates symbolic conflicts through a close reading of debates surrounding the institutionalization of the Divan-Khaneh-ye Adliat (House of Justice), treating this controversy as a key site of competing political meanings.

Results and Discussion: The findings reveal three distinct projects of constitutional meaning-making. Theoretical intellectuals interpreted constitutionalism through Enlightenment rationality, natural rights, and popular sovereignty, envisioning autonomous citizens as the foundation of legitimate political order. Instrumental intellectuals viewed constitutionalism primarily as a mechanism for administrative reform, bureaucratic efficiency, centralized state-building, and national modernization. In contrast, the clergy advanced the doctrine of Mashruteh-ye Mashru'eh (legitimate constitutionalism), arguing that constitutional institutions and legislation should remain subordinate to Islamic jurisprudence and the preservation of the Islamic moral order. Consequently, identical political concepts acquired incompatible meanings across these three discourses. The discourse of Mashru'eh challenged liberal constitutional principles, while the technocratic orientation of instrumental intellectuals privileged state capacity over participatory constitutionalism. These competing symbolic frameworks prevented the emergence of a coherent constitutional language and weakened cooperation among revolutionary forces.

Conclusion: The study argues that durable political transformation requires the simultaneous consolidation of institutions and shared symbolic meanings. In the absence of a common political language capable of reconciling tradition, modernity, and state-building, Iran's Constitutional Revolution produced fragmented constitutionalism rather than a stable constitutional order. The resulting political system combined modern legal institutions, enduring traditional norms, and an increasingly centralized state, establishing a pattern that profoundly influenced the evolution of Iranian politics throughout the twentieth century.

Keywords: Constitutionalism - Symbolic Interactionism - Social Forces of the Constitutional Revolution - Deficit of Semantic Consensus.

Citation: Nazif, Sara & Mozdkhah, Ehsan & Najafzadeh, Mehdi. 2026. The Iranian Constitutional Revolution and the Field of Symbolic Struggle: Social Forces and the Construction of Triple Narratives, Political and International Approaches, Summer, Vol 18, No 2, PP 45-66.



مشروطه ایرانی و میدان منازعه نمادین؛ نیروهای اجتماعی و بر ساخت روایت‌های سه گانه

سارا نظیف^۱، احسان مزدخواه^۲ و مهدی نجف‌زاده^۳

DOI: [10.48308/piaj.2026.241636.1769](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241636.1769)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: انقلاب مشروطه در ایران را می‌توان نه صرفاً به عنوان یک واقعه سیاسی، بلکه به مثابه یک «عرصه معرفت‌شناختی» نگریست که در آن، برخورد سه افق نمادین در نهایت سرنوشت جنبش را رقم زد. مفاهیم بنیادینی همچون قانون، ملت، آزادی، حاکمیت و نمایندگی که در مدرنیته اروپایی حامل معانی و کارکردهای نهادی مشخصی بودند در ایران عصر قاجار به کانون مبارزات معنایی بدل شدند. هر یک از سه نیروی اجتماعی اصلی انقلاب یعنی روحانیت، روشنفکران نظری و روشنفکران ابزاری این مفاهیم را از دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی تفسیر و بازتعریف کردند. فقدان یک میدان معنایی همگرا باعث شد که این تکرار تفاسیر، به جای تولید هم‌افزایی، به یک تضاد ساختاری ختم شود که نقطه اوج آن به توپ بستن مجلس بود. ناکامی در تثبیت نهادهای مشروطه، تنها حاصل ضعف‌های ساختاری یا مداخلات خارجی نبود، بلکه ریشه‌ای عمیق در فقدان «اجماع معنایی» میان سه نیروی اجتماعی اصلی - روشنفکران نظری، روشنفکران ابزاری و روحانیت - داشت. هر یک از این نیروها، هرچند از واژگانی مشترک همچون «قانون»، «آزادی» و «ملت» بهره می‌بردند، اما این مفاهیم را در میدان تعامل نمادین به گونه‌ای متعارض بازتولید می‌کردند. هدف نوشتار پاسخ به این پرسش است که چرا مشروطیت در ایران نتوانست به اجماع نمادین میان نیروهای اجتماعی مشروطه منجر شود.

روش‌ها: در پژوهش پیش‌رو تکیه بر چارچوب نظری هربرت بلومر و رویکرد کنش متقابل نمادین، به بازخوانی انقلاب مشروطه ایران به عنوان عرصه‌ای از منازعه بر سر معناسازی مفاهیم بنیادین می‌پردازد. این مطالعه از روش «تحلیل کیفی متن» در بررسی رساله‌ها، نشریات و نوشته‌های روشنفکری و روحانی استفاده می‌کند تا مشخص

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). Nazif.sara@mail.um.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. eh.mozdkhah@mail.um.ac.ir

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. m.najafzadeh@um.ac.ir



نماید که کنشگران چگونه به مفاهیم مشروطیت معنا می‌بخشیدند و پیرامون آن‌ها در عرصه‌های عمومی به گفتگو و چانه‌زنی می‌پرداختند. این پژوهش برای عملیاتی‌سازی این هدف، سه جریان فکری موجود را در یک جدول تحلیلی (شامل مفاهیمی چون: تلقی از قانون، نسبت با سنت و غرب، غایت مشروطه‌خواهی و سوژه سیاسی مطلوب) ترسیم نموده و به خوانش دقیق مناقشات نمادین به‌ویژه تفسیرهای رقیب از مفهوم «عدالت‌خانه» می‌پردازد. این استراتژی با رویکردی «نمادین-تعاملی» همسو است که فرآیندهای معناسازی و مذاکرات بین‌الذاتانی را در اولویت قرار می‌دهد.

یافته‌ها: به نظر می‌رسد سه پروژه معنایی متمایز در مشروطه قابل شناسایی است: «روشنفکران نظری»، قانون‌گرایی مبتنی بر عقلانیت و گفتمان «حقوق طبیعی» را در اولویت قرار می‌دادند و شهروند را جایگاه اصلی خودمختاری و عقل جمعی می‌انگاشتند. «روشنفکران ابزارگرا» بر نظم اداری و توانمندی دولت تأکید داشتند و هدفشان طراحی یک بوروکراسی منضبط و کارآمد و یک دولت‌ملی متمرکز بود. در مقابل، روحانیون چارچوبی تحت عنوان «مشروطه مشروعه» را پیش بردند که مفاهیم قانون، عدالت و حاکمیت را ذیل «فقه» بازتعریف می‌کرد و به دنبال حفظ نظم اخلاقی اسلام بود؛ آن‌ها مؤمن را به عنوان سوژه هنجاری (مبنای ارزش‌ها) در نظر می‌گرفتند. این سه گانه روشن می‌کند که چرا نمادهای مشترک نتوانستند به ثبات معنایی واحدی منجر شوند. گفتمان مشروعه، خوانش‌های لیبرال‌سکولار از مشروطیت را به چالش می‌کشید، در حالی که رویکرد دولت‌ساز روشنفکران ابزارگرا، پروژه مشروطه را به سمت تمرکزگرایی و فن‌سالاری (تکنوکراسی) سوق می‌داد. نتیجه این وضعیت، نه یک سنتز و پیوند از پیش توافق‌شده، بلکه یک «ناهم‌ترازی معنایی» مداوم بود که پایداری ائتلاف‌ها را سست کرد و مانع از تثبیت نهادین مشروطیت شد. در غیاب زبان مشترک سیاسی، فرآیند ادغام سنت و تجدد ناکام ماند و محصولی ناهمگون از نهادهای مدرن، عناصر سنتی و اقتدارگرایی دولتی پدید آمد.

نتیجه‌گیری: مسیر جنبش مشروطه در ایران را نمی‌توان صرفاً با محدودیت‌های ساختاری تبیین کرد؛ چراکه پروژه‌های سیاسی تنها زمانی تداوم می‌یابند که نهادها و معانی مشترک به موازات یکدیگر تکامل پیدا کنند. در فقدان یک زبان سیاسی مشترک که قادر به میانجی‌گری میان سنت، مدرنیته و دولت‌مندی باشد، مشروطیت به مجموعه‌ای پاره‌پاره بدل شد: در ظاهر قانونی، مدرن؛ در ساحت هنجاری، مورد مناقشه و در ساختار اداری، دولت‌گرا.

واژگان کلیدی: مشروطه، تعامل‌گرایی نمادین، نیروهای اجتماعی مشروطه، فقدان فهم مشترک.

استناددهی: نظیف، سارا و مزدخواه، احسان و نجف‌زاده، مهدی. ۱۴۰۵. مشروطه ایرانی و میدان منازعه نمادین؛ نیروهای اجتماعی و برساخت روایت‌های سه‌گانه، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۶۶-۴۵.

مقدمه

نقلاب مشروطه ایران را می‌توان نه صرفاً رویدادی سیاسی، بلکه عرصه‌ای معرفتی دانست که در بطن آن، برخورد سه افق نمادین ناهمساز، سرنوشت این جنبش را رقم زد. مفاهیم بنیادینی همچون قانون، ملت، آزادی، حاکمیت و نمایندگی که در متن مدرنیته اروپایی واجد تعاریف مشخص و کارکردهای نهادینه بودند، در ایران قاجاری به میدان کشمکش‌های معنایی بدل شدند. هر یک از سه نیروی اجتماعی موثر در انقلاب یعنی اسلام‌گرایان سنت‌گرا، روشنفکران نظری تجددخواه و نوسازگرایان عمل‌گرای تکنوکرات این مفاهیم را از منظری متفاوت تفسیر و بازتعریف کردند. عدم وجود یک میدان همگرای معنایی، این تکثر تفسیرها را به‌جای هم‌افزایی به تعارضی ساختاری تبدیل کرد که پیامد آن، فقدان اجماع و در نهایت به توپ بستن مجلس شورای ملی بود.

در میدان معنایی نخست، فقیهان و اسلام‌گرایان مشروعیت سیاسی را به انطباق با شریعت گره می‌زدند؛ «قانون» تنها در مقام تفصیل احکام شرعی معتبر بود و «نمایندگی» جز در صورت نظارت فقها معنایی نمی‌یافت. میدان معنایی دوم، یعنی روشنفکران نظری، با الهام از عقلانیت روشنگری و حاکمیت اراده عمومی، مفاهیم مدرن را به‌عنوان ابزار رهایی از استبداد بازخوانی کردند، میدان معنایی سوم، نوسازگرایان عمل‌گرا، مشروطه را ابزاری برای نجات دولت و ایجاد نظم اداری-نظامی می‌دیدند؛ آزادی و مشارکت مردمی در این رویکرد به حاشیه رفت و نهادهای مدرن صرفاً کارکرد ابزاری یافتند. حال پرسش اصلی پژوهش بدین قرار است که چرا مشروطیت در ایران نتوانست به اجماع نمادین میان نیروهای اجتماعی مشروطه منجر شود؟ این واگرایی در میدان‌های تعامل نمادین را می‌توان مصداقی از وضعیت «دال تهی» در نظریه بلومر دانست، که در آن، واژه‌ها ترجمه می‌شوند، اما معنا به شکلی مشترک تثبیت نمی‌شود. پیامد این بحران، نه ادغام موفق سنت و تجدد، بلکه شکل‌گیری آمیزه‌ای ناهمگون از نهادهای مدرن، مفاهیم سنتی و اقتدارگرایی دولتی بود. بر این اساس، فهم نتایج مشروطه صرفاً با ارجاع به عوامل سیاسی یا اقتصادی کافی نیست؛ بلکه باید آن را در دل شکاف‌های معرفتی و ناهم‌افقی‌های معنایی جست‌وجو کرد. این پژوهش با تحلیل متن آثار روشنفکران و روحانیت و تفسیر هریک از این نیروها در ارتباط با مشروطیت و مفاهیم آن مشخص می‌کند که تعامل معنایی همسازی موجود نداشت و این ناکامی، نشانه‌ای از ناتوانی ساختاری ایران در تولید «زبان مشترک سیاسی» است؛ زبانی که بتواند میان سه رکن سنت، تجدد و دولت سازگاری ایجاد کند.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به تمرکز مطالعه حاضر بر زمینه‌های زبان‌شناختی و زندگی اجتماعی نمادین مشروطه‌خواهی در ایران، چندین مطالعه در خصوص سرشت و سرنوشت مشروطیت در ایران با تکیه بر اختلال‌ها در زبان مشروطه‌خواهی (تجددخواهی) صورت پذیرفته است. در بین این آثار خوانش‌های مشروطه‌پژوهان متقدم همچون سید جواد طباطبایی در جلد اول کتاب «تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا از نوزایی تا انقلاب فرانسه: جدال قدیم و جدید» (۱۳۸۲)، منصوره اتحادیه در کتاب «مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان

قاجاریه» (۱۳۷۵) و مطالعه مفصل رسول جعفریان با نگاهی به یکصد رساله سیاسی عصر مشروطه در کتاب «درک شهری از مشروطه» (۱۳۸۵) و کتاب «بحران مشروطیت در ایران» (۱۳۸۳) تألیف حسین آبادیان و مطالعه ماشالله آجودانی در کتاب «تاریخ مشروطه ایرانی» (۱۳۸۳)، قرار می‌گیرد.

این گروه از نویسندگان با اشاره به شکل‌گیری دو دستگاه مفهومی متفاوت در عصر مشروطه - سنت و مدرنیسم - به تحلیل سه گونه درک و سازماندهی زبانی سلطانی از مشروطه، فهم فقهی از مشروطه و فهم غرب‌مدارانه از مشروطه پرداخته‌اند. کسروی در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» (۱۳۸۵) با اشاره به ابهام زبانی در بین مردم، گفتار مشروطه‌خواهی را گاه در پیوند با میهن‌دوستی و زمانی همسو با آوردن کارخانه و ماشین و کشیدن راه‌آهن گرفتار در پریشان‌اندیشی مشروطه بازشناخت. در مطالعات متاخر پیرامون ادبیات نظام مشروطه عباس حیدری بهنوییه در کتاب «زبان و ناسازها در سخن مشروطه» (۱۳۹۹)، با استفاده از رهیافت بازی‌های زبانی ویتگنشتاین نشان می‌دهد که چگونه گروه‌هایی با افق‌های معنایی متفاوت مانع شکل‌گیری بازی زبانی واحدی شدند.

مطالعه حاضر ضمن استناد به مطالعات محققان پیش گفته در واکاوی ابهام زبانی مشروطه رویکرد نظری متمایزی را در بررسی دلایل عدم تحقق توافق معنایی و اجماع زبانی در خصوص آنچه مشروطه نامتمام می‌شناسد در پیش می‌گیرد. رویکرد کنش متقابل نمادین با اشاره به اینکه معانی از فرایند هم‌کنشی میان نیروهای اجتماعی نشان می‌دهد که چگونه عدم شکل‌گیری نمادهایی با معانی بین الاذهانی مشترک به ابهام در پروسه تفسیر نمادها و در نهایت ارتباط ناموثر منجر شد و هم‌کنشی دچار اختلال شد. وجه نوآورانه پژوهش حاضر در امکاناتی است که نظریه کنش متقابل نمادین در راستای تبیین چرایی عدم دستیابی به فهم فقهی مشترک در میان گروه‌های ساختارمند علما و ابهام در فهم بین الاذهانی مشترک از نمادهای تجدد غربی در میان گروه‌های ساختارمند روشنفکران فراهم می‌کند.

۲. چهارچوب نظری

کنش متقابل نمادین رویکردی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی-اجتماعی با خاستگاه آمریکایی است که ریشه‌های فکری آن به پراگماتیسم اولیه ویلیام جیمز، چارلز پارس و جان دیویی بازمی‌گردد. پسوند «نمادین» به بنیان زبان‌شناختی حیات اجتماعی اشاره دارد؛ بدین معنا که کنش انسانی نه صرفاً واکنش مکانیکی به دیگری، بلکه فرآیندی تعاملی مبتنی بر نمادها و معانی است. این نظریه بر مطالعه مسیرهای تعاملی بین کنشگران، همراه با توجه به عاملیت و بازاندیشی آنان، تمرکز دارد (محمدپور، ۱۳۹۶: ۲۵۳). از حیث معرفت‌شناختی، این رویکرد با نظریه‌های کلان‌گرا و کمی‌گرا که از تاریخ و تجربه زیسته غفلت می‌کنند، مخالف و ورزیده و بر روایت‌های محلی و تفسیرهای موقعیتی از تعامل انسانی تأکید می‌ورزد (Blumer, 1400: 10-7).

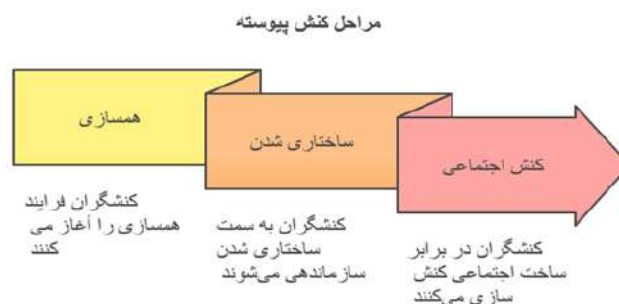
در این چهارچوب سه متغیر کلیدی دارای اهمیت راهبردی است. متغیر اول: در کنش متقابل نمادین، معانی به منزله محصولی اجتماعی است و متغیر دوم: استفاده از معانی توسط کنشگران از طریق فرایند تفسیر انجام می‌شود. زمانی - که در جست‌وجوی فهم معانی کنش‌های یکدیگر هستیم در سطح نمادین قرار گرفته‌ایم. اگر نمادهایی با معانی بین الاذهانی مشترک به کار برده شود و کنش‌ها براساس آن معانی مشترک صورت پذیرد در

چنین وضعیتی کنش پیوسته صورت‌بندی شده است. اگر ابهامی در پروسه تفسیر نمادها ایجاد شود ارتباط ناموثر بوده هم‌کنشی به مشکل می‌خورد و شکل‌گیری کنش پیوسته تعلیق یا غیرممکن می‌شود (بلومر، ۱۴۰۲: ۱۷). در این میان یک‌سری ابژه‌های اجتماعی یا ابژه‌های انتزاعی برای هر شخص یا گروهی از انسان‌ها دارای معانی است که براساس آن سوژه آمادگی کنش نسبت به ابژه را پیدا می‌کند (بلومر، ۱۴۰۲: ۲۸). ابژه‌هایی که برای گروهی از مردم معنای ثابتی دارند و به شیوه‌ای یکسان درک و دریافت می‌شوند یک اجتماع ساختارمند انسانی ایجاد می‌کنند ولی می‌توانند معنای ابژه‌ها تغییر یابند پس زندگی و کنش افراد نیز تغییر می‌یابد. پژوهشگر با رفتن به سوی دنیای اجتماعی تجربی به سوالات تحقیق پاسخ می‌دهد. این دنیا شامل تنوع بسیاری از روابط موجود میان مردم است. برای کشف آنچه در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد باید به استفاده از نامه‌ها و روزنامه‌ها و رسایل مراجعه کرد و به این ترتیب پژوهشگر باید موقعیت را از زاویه دید کنشگران ببیند. (بلومر، ۱۴۰۲: ۵۹).

از منظر این رویکرد، واقعیت اجتماعی داده‌ای آماده و بیرونی نیست، بلکه در کنش فعالانه انسان ساخته می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۸: ۲۶۸). سه پیش‌فرض کلیدی عبارت‌اند از: ۱) کنش متقابل میان کنشگر و جهان، ۲) فهم جهان و کنشگر به مثابه فرایندهای پویا، ۳) تأکید بر ظرفیت کنشگر برای تفسیر و بازتعریف جهان اجتماعی. این نگرش، انسان را عاملی آزاد می‌بیند که هنجارها و نقش‌ها را بر حسب موقعیت و منافع خود می‌پذیرد، تعدیل یا طرد می‌کند. بلومر روش‌شناسی این نظریه را در مخالفت با رویکردهای اثبات‌گرایانه صورت‌بندی کرد. از نظر او، محقق باید از منظر «درون‌نگری همدلانه» به فرایندهای تفسیری کنشگر نزدیک شود (جلائی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۷۸).

سه قضیه اساسی وی عبارت‌اند از: ۱) کنش مبتنی بر معنای اشیا (تنهایی، ۱۳۸۶: ۲۱۱-۲۱۲)، ۲) خاستگاه اجتماعی معانی در کنش متقابل (تنهایی، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۴)، ۳) نقش فعال تفسیر در بازساخت معانی (تنهایی، ۱۳۷۷: ۴۴۷-۴۴۸). سطح کلان‌تر این تعامل، «کنش پیوسته» است؛ کنش‌های گروهی و سازمان‌یافته‌ای که از رفتار فردی فراتر رفته و در قالب ترتیبات نهادی و ساختارهای اجتماعی تبلور می‌یابد (تنهایی، ۱۳۸۶: ۱۶-۱۷). کنش پیوسته می‌تواند تکرار الگوهای پیشین یا ابداعی تازه بر اساس تفسیر کنشگر از موقعیت باشد و معمولاً سه مرحله را طی می‌کند: همسازی، ساختارشدن، و کنش‌سازی در برابر ساخت اجتماعی سرسخت. ساختارها با شکل‌دادن به موقعیت‌ها و ارائه نمادهای مشترک، چارچوب تعامل را تعیین می‌کنند، اما کنشگران می‌توانند در معانی تثبیت‌شده دخل و تصرف کنند. بدین‌سان، قواعد اجتماعی محصول کنش جمعی‌اند، نه علت نخستین آن (ریتزر، ۱۳۸۸: ۳۰۱-۳۰۲).

شکل ۱. کنش نمادی و مراحل ممکن شدن آن (منبع: نویسندگان)



۳. رویارویی ایران با مدرنیته و پیدایش نخستین میدان تعامل نمادین در مشروطه

برخورد نخستین جامعه ایرانی با مدرنیته غربی، عمدتاً در قالب نوسازی ابزاری و تمرکز بر فناوری‌های نظامی و سازوکارهای حکمرانی تجلی یافت. این مواجهه که در دوره پیشامشروطه شکل گرفت در پیوند مستقیم با نیاز به تقویت قدرت دفاعی و سازماندهی دولت بود. نمونه‌های بارز آن را می‌توان در اقدامات میرزا صالح شیرازی مشاهده کرد که با الهام از تجربه‌های غرب، به منشور کبیر، آزادی‌های مدنی، مجلس عوام و مفهوم دموکراسی توجه نشان داد. این مفاهیم را بیشتر به‌مثابه ابزارهایی برای بازسازی ساخت سیاسی-اداری ایران تلقی می‌کرد تا پروژه‌ای برای دگرگونی بنیادین مناسبات اجتماعی. در سطح اجرایی، اصلاحات گسترده امیرکبیر جایگاه محوری داشت.

تأسیس دارالفنون و طراحی برنامه‌های آموزشی آن، جذب استادان اتریشی برای تدریس علوم نوین نظامی و فنون مهندسی، توپخانه، پیاده‌نظام، سواره‌نظام، طب و جراحی، معدن‌شناسی، فیزیک، داروسازی و نیز رشته‌هایی چون تاریخ، جغرافیا و ریاضیات، به‌مثابه سنگ‌بنای ایجاد یک دستگاه دیوان‌سالار کارآمد عمل کرد. افزون بر این، اصلاحات قضایی، ایجاد دادگاه‌های عرفی، انتشار نخستین روزنامه منظم کشور برای تنویر افکار عمومی، و نهادهای سازمانی نظم و انضباط اداری، بخشی از رویکرد اثبات‌گرایانه و دولت‌ساز او را آشکار می‌سازد. بتدریج روشنفکران در پی فهم بنیان‌های فلسفی تجدد برآمدند و با طرح مفاهیمی همچون آزادی، قانون و پارلمان، بر آن بود تا «کارخانه انسان‌سازی» پدید آورد و سوژه‌ای نوین متناسب با مدرنیته بسازد.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سه رویکرد عمده نسبت به مدرنیته و نوسازی در میان نیروهای فکری ایران قابل تشخیص است: رویکرد ابزاری-دولت‌ساز، رویکرد نظری-انسان‌ساز، و رویکرد دینی-بومی‌ساز متأثر از حضور روحانیت در نظم قضایی جامعه ایرانی، که هر سه در شکل‌گیری و مسیر مشروطه‌خواهی دخیل بودند. انقلاب مشروطه، هرچند غالباً به‌عنوان جنبشی ملی‌گرا و دموکراتیک شناخته شده، در غایت‌شناسی خود واجد هدفی دیگر نیز بود: ایجاد یک دولت مقتدر برای غلبه بر عقب‌ماندگی تاریخی (Amir-Arjomand, 1988: 35).

۳-۱. مشروطیت میدان نمادین روشنفکران نظری

روشنفکران نظری مشروطه را پروژه انسان‌گرایی و احیای حقوق بشر تعریف کردند. آنان از طریق مطبوعات، به جامعه این آگاهی را رساندند که وضعیت «خمارای اجتماعی» تغییرپذیر است. همچنین از طریق انجمن‌های مخفی به نام فراموش‌خانه‌ها با جذب نخبگان اجتماعی به ترویج اصول انسان‌گرایی و ضرورت مطالبه حقوق پرداختند. از نظر ملک‌خان پروژه ساخت انسان جدید عبارت بود از: «علو انسان، به عوالمی که مخصوص عالم انسانی است» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۳۲۹-۳۲۷). اجرای تکالیف انسان‌گرایی عبارت است از: «کسب معرفت، استقرار قانون، احیای ایران و ترقی دنیا». اما لازمه آدمیت، اتفاق آدمیان است. ملک‌خان این اتفاق را اسباب خرابی بنیان ظلم می‌داند (همان، ملک‌خان: ۳۳۳). به همین دلیل در شرایط آدم بودن، مرام فراموش‌خانه را اصالت عقل، مشرب انسانیت و اصول اعلامیه حقوق بشر قرار

می‌دهد (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۴).

به این ترتیب، تعریف روشنفکران از انسان‌گرایی تا حدودی با مفهوم غربی آن انطباق داشت و مضمونی حق‌مدارانه را القا می‌کرد. انسان‌گرایی بدون آزادی مشروعیت شاهان را نفی می‌کرد اما به جای آن ابرنسان آسمانی، قدرتی تمامیت‌خواه و زمینی را می‌نشاند (ترکمان و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۳۰ - شاهی، ۱۳۹۹: ۱۷۱). آخوندزاده متأثر از نظریه حقوق طبیعی، آزادی را دلالت عقل می‌شمارد. در نظر او «حریت کامله دو قسم است: یکی روحانی و یکی جسمانی. حریت روحانی که اولیای دین اسلام از دست ما گرفته‌اند و ما را اختیار مداخله در آن نیست، زیرا که در این حوزه بنده و فرمان‌بردار اولیای دین هستیم (آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۲۵).

طالبوف آزادی را از عوامل اصلی ترقی مدنیت می‌شمارد. ضمیر اخلاقی انسان را پایه آزادی و اختیار او می‌شناسد. از عناصر آزادی، آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول، آزادی بیان نام می‌برد. آزادی، نبودن قید و مانع است. آزادی باید متحد با مساوات باشد. مساوات یعنی برابری، بی‌تفاوتی و بی‌امتیازی. افراد در حقوق برابرند، آزادی فرد ودیعه طبیعی مصون از تصرف و تغییر خود و دیگران است (آدمیت، ۱۳۴۶: ۳۴-۳۲). دولت مشروطه مورد نظر طالبوف، دولتی است بدون هرگونه تبعیض نسبت به شهروندان و باید آزادی را برای آنان تضمین کند. او در نامه‌ای که به میرزا فضل علی آقا (از علمای مشروطه) در حمایت از حقوق اقلیت‌های دینی می‌نویسد این دیدگاه مساوات‌گرایانه نسبت به آزادی را مطرح می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۹۱).

از مهم‌ترین مصادیق آزادی، آزادی مطبوعات است. ملک‌م خان می‌نویسد: «روزنامه که بخواهد یک ملتی را به حرکت بیاورد باید خارج از اختیار وزرا صاحب کلام آزاد و قادر نعره‌های بلند باشد» (روزنامه قانون، شماره ۴). به این ترتیب در واقع تلقی روشنفکران از آزادی همان آزادی مشروع و حریت منظور در دیانت اسلام یکسان نبود. آزادی مشروع نمی‌توانست آزادی‌های مدنظر مشروطه غربی را پوشش و حتی در تعریف محدود آن نمی‌توانست تضمین‌کننده تساوی حقوق همه شهروندان باشد به همین منظور روشنفکران ایرانی به ترویج آزادی در مفهوم عرفی آن پرداختند.

جدول ۱. روشنفکران نظری و مسئله‌مندی مشروطیت

ویژگی	شرح
نوع تلقی از مشروطه	پروژه‌ای فلسفی، معرفتی و هستی‌شناختی برای خلق یک انسان جدید، یک سوژه مدرن
نماد گفتمانی	ملت، قانون، عقلانیت عرفی، سکولاریسم، حقوق بشر، آزادی اندیشه
نمونه‌ها	آخوندزاده، ملک‌م خان (در مراحل پایانی)، صوراسرافیل، دهخدا
مسئله‌مندی	گسست از سنت استبدادی و دینی؛ ساخت نظری - فلسفی دولت ملی مدرن

۳-۲. قانون خواهی و مسئله پارلمان در ساحت نمادین روشنفکران مشروطه

از بین قانون خواهان، ملک‌خان و مستشارالدوله به ترویج قانون در مفهوم عرفی پرداختند و آخوندزاده سرآمد تفسیر عرفی آن است. ملک‌خان در دفتر تنظیمات می‌نویسد: «این قوانین جدید باید استوار بر دو اصل بنیادی باشد: رفاه عمومی و برابری همه آحاد جامعه» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۱). ملک‌خان به‌عنوان یکی از پیشگامان نواندیشی در ایران، بر اهمیت قانون‌مندی و نظم در حکومت تأکید داشت. او در رساله‌ی «دفتر تنظیمات» به تشریح ساختار سیاسی مطلوب پرداخت و حکومت‌ها را به جمهوری و سلطنتی تقسیم کرد. در این تقسیم‌بندی، او از دو نوع حکومت سلطنتی، یعنی «مطلقه» و «معتدله» سخن گفت و نظام مطلوب برای ایران را «سلطنت مطلقه منظم» معرفی کرد. ملک‌خان بر این باور بود که باید سیستمی ایجاد شود که در آن هیچ مقام یا پادشاهی نتواند بدون حکم قانونی به حقوق افراد تعرض کند. او پیشنهاد تشکیل شورایی دولتی و دستگاه دیوانی را داد تا تصمیمات پادشاه را قانون‌مند کرده و از خودسری جلوگیری کند. اگرچه در طرح او، پادشاه همچنان در رأس دولت قرار داشت، اما قدرت او توسط نهادهای قانونی محدود می‌شد. ملک‌خان در روزنامه‌ی «قانون» نوشت: «تشخیص و تدوین استقرار قوانین باید کاملاً به مشورت و تصدیق دو مجلس جداگانه باشد: یکی مجلس وکلای ملت که خود انتخاب می‌کنند و دیگری مجلس اقطاب که مرکب است از فضلا و کمیلین قوم.» (مسعودی، ۱۴۰۰: ۹۱-۸۸). مستشارالدوله در مقدمه رساله «یک کلمه» می‌نویسد: یک کلمه، کتاب قانون است که در جمیع شرایط به امور دنیویه تعلق دارد و دولت و امت معا، کفیل بقای آن است. چنان‌که هیچ فردی از سکنه فرانسه یا انگلیس یا نمسه یا پروس مطلق التصرف نیست. یعنی در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه و مرافعه و سیاست و امثال آن باشد، به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد. شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون را ندارد (مستشارالدوله، ۱۳۹۲: ۳۹).

در گفتار و پندار روشنفکران عصر مشروطه، تمام نظم و ترقی اروپا به دلیل آن بوده که قانون دارند. به بیان آنان راه ترقی و تجدد در ایجاد قانون و پیوند آن با امریاسی در ایران است به همین دلیل روشنفکرانی مانند ملک‌خان بیان می‌دارند که بنشینید و قانون بنویسید (ملک‌خان، ۱۳۲۶: ۵۴). شاهزاده ملک‌آرا که جزء هیئت وزرا بود بعداً نوشت: «هیچ کدام از ما حاضران که چیزی که می‌فهمیدیم، نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون سلب امتیاز و خودسری از شخص همایون است! لاجرم هم بلی بلی گفتیم (آدمیت، ۱۳۸۸: ۱۲) که چنین رفتاری نشان از عدم فهم مشترک از قانون در ذهنیت شاه با روشنفکران داشته است و آنکه این گزاره در ساحت نمادین این دو گروه منجر به یک کنش تعامل گرایانه منجر نشد.

۳-۳. مشروطیت میدان نمادین روشنفکران ابزاری

در میان روشنفکران اواخر دوره قاجار، میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای را می‌توان ذیل دسته‌ای قرار داد که در ادبیات تاریخ اندیشه سیاسی ایران به «روشنفکران ابزاری» شناخته می‌شوند؛ یعنی کنشگرانی که مفاهیم کلیدی مشروطه نظیر «قانون»، «آزادی» و «عدالت» را نه به‌مثابه آرمان‌های فلسفی-ایدئولوژیک، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای دولت‌سازی می‌دیدند. در تلقی سپهسالار،

«قانون» بیش از هر چیز ابزار انضباطبخشی به اداره کشور و تضمین کارآمدی حکمرانی بود. او در نوشته‌ها و خطابه‌های خود - از جمله در مقاله علم و جهل - تأکید می‌کرد که برتری کشورهای غربی ناشی از «علم و فن» است و در ایران نیز باید با ایجاد نظم عقلانی در دستگاه حکومت، توسعه و نوسازی را به جریان انداخت (آدمیت، ۱۳۵۶: ۳۲۰).

قانون در این چارچوب نه محصول یک قرارداد اجتماعی یا برابری حقوقی، بلکه ابزاری برای تنظیم روابط اداری و کاستن از بی‌ثباتی سیاسی بود. «آزادی» نیز در نگاه او، عمدتاً به معنای گشایش فضای مطبوعاتی و ایجاد امکان تبادل افکار بود، اما با کارکردی هدایت‌گرانه و در خدمت برنامه‌های نوسازی دولت. «عدالت» در دستگاه فکری سپهسالار، به معنای تأسیس نظام قضایی عرفی و قانون‌مند تعبیر می‌شد که بتواند کارکردی بوروکراتیک بیابد و دستگاه روحانیت را از انحصار در امر قضا خارج کند. زین‌العابدین مراغه‌ای نیز در سیاحتنامه ابراهیم بیگ، مفاهیم مشروطه را در افق ابزاری و عمل‌گرایانه می‌دید. «قانون» برای او سازوکاری بود که می‌توانست سازمان حکومتی را سامان دهد، بی‌نظمی را مهار کند و فساد را کاهش دهد (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۸۱-۸۳). «آزادی» نزد او فرصتی برای اصلاحات اجتماعی و اداری و زدودن موانع اجرایی نوسازی بود به طوری که هدف نهایی آن‌ها، ایجاد یک دولت مقتدر، منظم و بوروکراتیک بود که بتواند عقب‌ماندگی ایران را جبران کند.

از دیگر روشنفکران عصر مشروطه و پسامشروطه که ذیل پارادایم روشنفکر ابزاری می‌توان آن را قرار داد محمدعلی فروغی، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی و سیدحسن تقی‌زاده است. جریان‌ی که غایت آن تثبیت اقتدار سیاسی و انتظام‌بخشی به جامعه از رهگذر قانون، بوروکراسی، فرهنگ ملی و سازمان نظامی کارآمد بود. این چهار متفکر هرچند مضامین گوناگون را برجسته کردند، در نقطه کانونی «نظم/اقتدار مشروع» هم‌داستان شدند و بدین‌سان به پیدایش و مشروعیت‌یابی نهادهایی چون قانون اساسی، مجلس، ژاندارمری و ارتش واحد یاری رساندند (موسوی، ۱۳۹۸: ۴۹-۵۰). فروغی با سیر حکمت در اروپا سهمی ممتاز در انتقال دستگاه مفهومی فلسفه سیاسی غرب به فارسی داشت. او مفاهیمی چون اعتدال قوای مونتسکیو را با دقت زبانی به گفتمان عمومی آورد و نشان داد که زبان فارسی توان جذب مفاهیم مدرن را دارد. نقش او در ترجمه قانون اساسی به فرانسه و بنیان‌گذاری فرهنگستان و شورای آثار ملی، زبان و هویت را در خدمت اقتدار قانونی قرار داد.

حکمت به‌عنوان وزیر معارف پهلوی اول، «معمار نوسازی آموزش» شناخته شد. او با گسترش مدارس جدید، تأسیس دانشگاه تهران و استانداردسازی اداری، آموزش را از سطح فضیلت فرهنگی به ابزار تمرکز قدرت، تربیت کادر و یکپارچگی حقوقی ارتقا داد (زاهدی و حیدرپور، ۱۳۸۷؛ پهلوان، ۱۳۸۲). نفیسی در حوزه ادبی و تاریخی، با نگارش تاریخ اجتماعی ایران، کوشید روایتی منسجم از جامعه ایرانی بسازد تا هویت ملی یکپارچه مشروعیت یابد. دفاع او از تغییر نام بین‌المللی کشور به «ایران» نمونه‌ای از دگردیسی در واژگان حاکمیت بود که به بازتعریف هویت سیاسی-حقوقی انجامید. او از رهگذر تاریخ‌نویسی و فرهنگ، ملت واحد و دولت مقتدر را در سطح تصور جمعی مشروعیت بخشید. تقی‌زاده با مجله کاوه به صراحت از اروپایی‌شدن همه‌جانبه ایران دفاع کرد و بر ضرورت زیرساخت‌های تمدنی و تمرکز دولت به‌مثابه پیش‌شرط کارآمدی قانون اساسی و مجلس تأکید نمود.

او نظم اداری، علم‌گرایی و سکولاریزاسیون حقوق را لازمه بقا و پیشرفت ایران دانست. روشنفکران ابزاری با وجود تفاوت‌های مشرب فکری، در ابزارسازی برای دولت‌سازی همگرا شدند: فروغی با فلسفه و نهادسازی فرهنگی، حکمت با مهندسی آموزش، نفیسی با ملت‌سازی روایی، و تقی‌زاده با تئوریزه کردن تمرکز و اروپایی‌سازی نهادها. از دل این هم‌تکاملی اندیشه و نهاد، چارچوب‌های حقوقی و انتظامی اوایل قرن بیستم ایران هم معنا و هم امکان یافتند (محمدزاده، ۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۳۹).

جدول ۲. روشنفکران ابزاری و مسئله‌مندی مشروطیت (منبع: نگارندگان)

ویژگی	شرح
نوع تلقی از مشروطه	پروژه‌ای اجرایی و عملیاتی برای ساخت یک دولت مقتدر، بوروکراتیک، منضبط و کارآمد.
نماد گفتمانی	دولت مدرن، نهادسازی، ارتش نوین، نظام آموزش عمومی، قانون عرفی.
مسئله‌مندی	ضعف و فروپاشی دولت، عقب‌ماندگی تمدنی ایران، فقدان نظم اجتماعی

۳-۴. میدان نمادین روحانیت از مفاهیم مشروطه

انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۹۰ ه.ش) تلاشی برای گذار از استبداد به نظام پارلمانی بود که گروه‌های اجتماعی متنوعی از جمله علما، روشنفکران و توده‌ها را در بر گرفت. برای علمای مشروطه‌خواه، مشروطیت ابزاری برای تحدید استبداد و حفظ بیضه اسلام بود، در حالی که علمای مشروعه‌خواه آن را تهدیدی علیه شرع می‌دیدند. به عنوان مثال، نامه آیت‌الله مازندرانی و آخوند خراسانی به مجلس، که خواستار تطبیق قوانین با شریعت بود، نشان‌دهنده تلاش برای بازسازی معنای مشروطیت در چارچوب اسلامی بود. مفهوم «حفظ بیضه اسلام» به عنوان یک دال نمادین، محور اصلی گفتمان‌های علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه بود. برای مشروطه‌خواهان، مشروطیت راهی برای صیانت از اسلام در برابر استبداد و نفوذ بیگانگان بود. به عنوان مثال، محلاتی در رساله اللالی المربوطه استدلال می‌کرد که مشروطیت ظلم دولت جائر را مهار و اسلام را حفظ می‌کند.

در مقابل مشروعه‌خواهان، شیخ فضل‌الله نوری، مشروطیت را تهدیدی علیه نظم شرعی می‌دیدند و آن را با کفر برابر می‌دانستند. آخوند خراسانی یکی از مهم‌ترین مراجع تقلید و فقیهان شیعه در دوران مشروطه بود که نقش کلیدی در حمایت از جنبش مشروطه داشت. او بیشتر به عنوان یکی از حامیان اصلی مشروطیت شناخته می‌شود، اما نگرش او به پارلمان و حکومت قانون، با دیدگاه‌های برخی دیگر از روحانیون تفاوت‌هایی داشت. وی از ابتدا با استبداد سلطنتی مخالفت می‌کرد و معتقد بود که مردم باید حق نظارت بر حکومت و تصمیمات حکومتی را داشته باشند. او تأکید می‌کرد که پارلمان باید یک نهاد قانونی و نظارتی باشد که به‌ویژه در چارچوب شریعت اسلامی فعالیت کند، اما این تأکید او بر اسلامیت پارلمان به معنی نفی پارلمان نبوده است. آخوند خراسانی می‌گفت: «مجلس شورا باید به گونه‌ای باشد

که مصلحت اسلام و مسلمین را تأمین کند.» او به طور خاص تأکید داشت که پارلمان نباید تحت نفوذ استبداد و دیکتاتوری قرار گیرد و باید از فساد و تبعیض‌های اجتماعی جلوگیری کند. در حقیقت، آخوند خراسانی به‌طور عمومی از مشروطه و تشکیل پارلمان حمایت می‌کرد، اما از لحاظ شرعی، بر این باور بود که باید نظارت دینی بر تصمیمات آن انجام شود.

آیت‌الله نائینی یکی از شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار دیگر در عرصه فقه سیاسی و مشروطه‌خواهی بود. وی در «تنبيه الامه و تنزيه المله»، که یکی از مهم‌ترین آثار فقهی و سیاسی در دوران مشروطه است، مواضع او را در مورد پارلمان و حکومت مشخص می‌کند. نائینی به‌طور خاص به پارلمان به عنوان یک نهاد دموکراتیک و قانونی نگاه می‌کرد که می‌تواند به‌عنوان ابزار کنترل بر قدرت سلطنت عمل کند. او با تأکید بر جدایی نهاد دینی و نهاد سیاسی، اما در عین حال تأکید بر نظارت دینی بر امور اجتماعی، معتقد بود که پارلمان باید از نظر شرعی و قانونی در چارچوب اسلام فعالیت کند. شیخ فضل‌الله نوری از دیگر شخصیت‌های برجسته دوران مشروطه بود که با دیدگاه‌های مخالفی نسبت به مشروطه‌خواهی و پارلمان وارد میدان شد. او به‌طور مشخص مخالف تشکیل پارلمان به‌عنوان یک نهاد غیرمذهبی بود و بر اهمیت حفظ «حاکمیت شرع» و «ولایت فقیه» تأکید می‌کرد.

شیخ فضل‌الله نوری مخالف مشروطه به معنای غربی آن بود و معتقد بود که پارلمان باید کاملاً تحت نظارت و سلطه احکام اسلامی قرار گیرد. او پارلمان را به‌عنوان نهادی که ممکن است قوانین مخالف شریعت را تصویب کند، رد می‌کرد. در واقع، او معتقد بود که هیچ نهادی جز ولی فقیه یا مرجع دینی نباید حق تصویب قوانین را داشته باشد و هر قانونی که مخالف شریعت باشد، باطل است. شیخ فضل‌الله نوری برخلاف آخوند خراسانی و نائینی که به‌طور کلی از مشروطیت حمایت می‌کردند، به‌طور قاطع مخالف هر گونه پارلمان‌سازی بود که مستقل از ولی فقیه و قوانین اسلامی عمل کند. شیخ فضل‌الله می‌نویسد: «یکی از مواد ضلالت نامه این است که افراد مملکت متساوی الحقوق اند... حالا ای برادر دینی تأمل کن در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات از بالغ و غیر بالغ...» (نوری، ۱۳۷۷: ۱۶۱-۱۵۸) مشروطه‌خواهان آزادی مذهبی را نمی‌پذیرفتند رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل می‌نویسد: «ای برادر عزیز مگر نمی‌دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیر همنافی با قانون الهی است؟ مگر نمی‌دانی فایده آن، آن است که بتوانند فرق ملاحده و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند و سبّ مسلمین و تهمت به آن‌ها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره نمایند؟ (تذکره الغافل، ۱۳۷۲: ۱۷۸)

این تفاوت در تفسیر یک نماد مشترک، به تعارضات عمیق منجر شد. این تفاوت در معانی، به‌عنوان اولین گام در مدل بلومر، به ایجاد شکاف‌های عمیق میان نیروهای اجتماعی منجر شد. برای مثال، در حالی که روشنفکران از «قانون» به‌عنوان نمادی عرفی سخن می‌گفتند، علما آن را در چارچوب احکام شرعی تفسیر می‌کردند. این ناهمسازی معنایی، زمینه‌ساز تعارضات بعدی شد. در مشروطه، تعاملات میان علما، روشنفکران و توده‌ها در فضایی پرتنش رخ داد. علمای مشروطه‌خواه، مانند بهبهانی و طباطبایی، با روشنفکرانی چون ملک‌خان ائتلاف نانوشته‌ای تشکیل دادند تا از نفوذ اجتماعی خود برای پیشبرد اهداف

سیاسی بهره ببرند. اما این تعاملات به دلیل تفاوت در اهداف و تفسیرها شکننده بود. برای نمونه، در جریان عدالت‌خانه، علما مشروطیت را معادل اجرای شریعت می‌دانستند، در حالی که روشنفکران به دنبال نهادهای عرفی بودند. این تعاملات ناسازگار، به جای هم‌افزایی، به تشدید اختلافات منجر شد.

جدول ۳. روایت‌سازی مشروطه در گفتمان روحانیت

ویژگی	شرح
نوع تلقی از مشروطه	امری بسیط، دینی و درون‌فقهی. مشروطه یعنی عدالت اسلامی، مهار ظلم شاه، بازگشت به احکام شرع
نماد گفتمانی	«مشروطه مشروعه»، نظارت مجتهد بر قانون، تطبیق مجلس با شریعت.
نمونه‌ها	شیخ فضل‌الله نوری، برخی مجتهدان نجف (مثل آخوند خراسانی با تفسیر متفاوت).
مسئله‌مندی	سازگاری مفاهیم نو با احکام شرع؛ پرهیز از نفوذ غرب‌زدگی.

مشروطه به‌عنوان جنبشی نمادین در تعامل گروه‌های اجتماعی دچار ناهمگونی معنایی شد. «عدالت‌خانه» برای علما اجرای شریعت و برای روشنفکران نهادی عرفی برای تحدید قدرت شاه بود. این اختلاف با تصویب قوانین عرفی در مجلس اول به جدال شرعی-عرفی انجامید. اصل دوم متمم (ابتکار شیخ فضل‌الله نوری) توانست شکاف را برطرف کند، زیرا علما قانون را در چارچوب شریعت و روشنفکران آن را ابزار مدرنیزاسیون می‌دانستند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۸۹). مفهوم آزادی نیز دوگانه شد: علمای مشروطه‌خواه آزادی «منفی» (خلاصی از ظلم) و روشنفکران آزادی «مثبت» (مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی) تفسیر کردند. نوری در رسائل خود مشروطیت را مخالف اسلام معرفی کرد و مجلس را فقط در چارچوب شریعت مشروع می‌دانست، درحالی‌که نائینی در تنبیه‌الامه مشروطه را تحدید استبداد و تقویت نظم اسلامی تفسیر کرد. باین‌حال، قوانین عرفی مجلس (مانند مطبوعات) با انتظارات علمای یک نظام تتولوژیک ناسازگار بود و به تردید علما انجامید. این ناهمسازی ائتلاف را تضعیف کرد. پارلمان نیز تفسیر مشترک نیافت. آخوند خراسانی، نائینی و نوری همگی آن را در چارچوب شریعت دیدند، اما نوری آن را نافذ ولایت فقیه و سلطنت روحانیت می‌دانست (نجف‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۳). علما با اتکا به قرآن، روایات، عقلانیت دینی و اجماع، کنش‌های کلامی یکسانی در مخالفت با محدود شدن شریعت داشتند. خود نوری ابتدا از تعیین حدود برای شاه حمایت کرد، اما بعداً در افق معنایی روشنفکران با «آزادی تامه» مخالفت کرد. در تفسیر نوری، قانون امری تأسیسی نبود، بلکه در ذات الهی ۱۳۰۰ سال پیش نوشته شده و فقط با رهیافت کشفی باید بر شریعت منطبق شود. این تفسیر با فهم مدرن روشنفکران که ریشه در فلسفه سیاسی غرب داشت هرگز به معانی مشترک و همساز نرسید.

۴. ناهم‌سازی نمادین و منازعه در سطح

انقلاب مشروطه ایران را باید از منظری فراتر از نزاع‌های رایج بر سر توسعه، آزادی یا عدالت نگریست. این جنبش تاریخی بیش از هر چیز درگیر ناهم‌سازی نمادین میان نشانه‌های مدرن و مفاهیم بومی شد. بدین معنا که واژگانی چون «قانون»، «مشروطه»، «ملت» و «آزادی» وارد زبان سیاسی ایران شدند، بی‌آنکه بتوانند بافت معنایی و نهادین خود را در این سرزمین بزیابند. این شکاف میان دال و مدلول سبب شد که «مشروطه» در ایران نه یک پروژه نهادینه‌شده، بلکه به مثابه میدان نزاعی گفتمانی باقی بماند که نیروهای متکثر از روحانیت و روشنفکران تا نیروهای سنتی و حتی قدرت‌های خارجی هر یک معنا و قرائت خاصی را بر آن تحمیل می‌کردند.

این ناهم‌سازی نمادین در سطح عملی نیز خود را آشکار ساخت. برای نمونه، تأسیس مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۵ ش (۱۹۰۶ م) اگرچه به ظاهر نشانه‌ای از ورود ایران به جهان سیاست مدرن بود، اما در عمل با مقاومت ساختار سلطنت، دخالت بیگانگان و چنددستگی اجتماعی روبه‌رو شد. مفاهیمی همچون «تفکیک قوا» یا «حاکمیت ملت» هرگز به معنای مدرن آن محقق نشدند و بیشتر به صورت الفاظی بی‌ریشه در سطح گفتمان باقی ماندند. همین امر به بحران‌های متوالی انجامید: از استبداد صغیر محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس در ۱۲۸۷ ش (۱۹۰۸ م) گرفته تا مداخلات مکرر روسیه و بریتانیا که هر بار روند مشروطه را به بن‌بست کشاند.

مشروطه نه به تثبیت نظم سیاسی نوین، بلکه به سرخوردگی اجتماعی و فروپاشی اعتماد به پروژه‌های جمعی انجامید. جامعه‌ای که در فهم معنای «مشروطه» و «مدرنیته» متوقف مانده بود، نهایتاً پذیرای راه‌حلی اقتدارگرایانه در مدل دولت رضاشاهی شد. به بیان دیگر، ناهم‌سازی نمادین انقلاب مشروطه یعنی فاصله میان نشانه‌های مدرن و تحقق مفاهیم آن‌ها در بستر داخلی شرایطی فراهم ساخت. اساساً معنا در بستر تعاملات اجتماعی ساخته و تثبیت می‌شود؛ اما این تثبیت مشروط به وجود یک اجماع حداقلی بر سر تفسیر نمادهاست. در ایران مشروطه، این اجماع هرگز به دست نیامد. روزنامه‌هایی چون جبل‌المتین، صوراسرافیل و مساوات به میدان اصلی معناسازی بدل شدند، ولی این میدان، بدون وجود سازوکار هم‌ترازی معانی، به بستری برای واگرایی نمادین تبدیل شد.

در این فضای رسانه‌ای، سه قرائت اصلی از «قانون» به‌شدت برجسته شد: نخست، قانون به‌مثابه ابزار مدیریت امور عمومی، که در سرمقاله‌های صوراسرافیل و نوشته‌های دهخدا انعکاس داشت. دوم، قانون به‌عنوان سپر در برابر ستم، که در مقالات جبل‌المتین و خطابه‌های سید جمال واعظ اصفهانی پررنگ بود. سوم، قانون به‌مثابه موتور توسعه و پیشرفت، که روشنفکرانی چون تقی‌زاده در روزنامه کاوه و مقالات مهاجران قفقاز از آن دفاع می‌کردند. این سه «معنا» مسیر کنش گروه‌ها را تعیین می‌کردند، اما چون هیچ‌یک نتوانستند بر دیگری غلبه کنند یا با آن هم‌گرا شوند، کنش‌ها از درون ناسازگار ماندند. طبقه متوسط شهری، متشکل از بازرگانان نوگرای بازار، کارمندان دیوانی و معلمان، با اتکا به مطبوعات نه‌تنها معناهای جدیدی برای «مشروطه» و «قانون» تولید کرد، بلکه این معناها را

به تجربه روزمره خود پیوند زد.

سرمقاله‌های صوراسرافیل با زبان طنز و نقد اجتماعی، مفاهیم مدرن را برای توده باسواد شهری قابل فهم ساختند. در تلاش برای پر کردن این شکاف، عبدالرحیم طالبوف، از چهره‌های میانه‌رو، مفهوم «مشروطه مشروع» را پیشنهاد داد که در آن سلطنت و قانون با مشروعیت شرعی تلفیق می‌شد (قرلسفی و نوریان دهکردی، ۱۳۹۷: ۸۹-۸۴). این طرح در روزنامه‌های انجمن و وقت منتشر شد، اما واکنش‌های متعارضی برانگیخت؛ روشنفکران نظری آن را گامی به عقب دانستند و سنت‌گرایان رادیکال همچنان نسبت به ورود هرگونه عنصر «قانون موضوعه» مشکوک ماندند.

در چهارچوب بلومری، چون این معنا در تعاملات روزمره و میان گروه‌های کلیدی بازتولید نشد، در رقابت نمادین جایگاهی محکم پیدا نکرد. برخی از متفکران، همچون مجدالاسلام کرمانی، قانون را نه محصول فرمان حاکم یا ترجمه قوانین فرنگی، بلکه برآمده از «عادات اجتماعی» می‌دانستند. مفهومی که با رویکرد کنش تعامل نمادین همخوان است و بر اهمیت تجربه زیسته و تعاملات خرد در تکوین معنا تأکید می‌کند. او در مقالاتش در ندای وطن این نکته را تکرار می‌کرد که بدون تغییر در «عادات» و «آداب»، قانون در عمل اجرا نخواهد شد. اما پروژه‌های نوسازی سریع، از جمله تدوین نظام‌نامه‌های مجلس اول با الگوگیری از فرانسه و بلژیک، این تعریف ارگانیک را نادیده گرفتند و بر شکاف معنایی افزودند. واژگان مشترکی چون «قانون» و «مشروطه» عملاً به نمادهایی با معانی متکثر تبدیل شدند.

برای مشروطه‌خواهان سکولار، «قانون» یادآور برابری شهروندی و محدودیت قدرت سلطنت بود. برای بخشی از علما، «قانون» تنها زمانی مشروع بود که تابع شریعت باشد و برای برخی نخبگان دیوانی، قانون ابزار مدیریت بوروکراتیک تلقی می‌شد. این چندصدایی معنایی، بدون وجود سازوکار حل تعارض، به «ناهمسازی نمادین» انجامید؛ وضعیتی که یک واژه واحد، رفتارهای کاملاً متناقضی را توجیه می‌کرد. تعارض بنیادین در معنای نمادین مشروطه بیش از آنکه نتیجه مستقیم فشارهای ساختاری یا کمبود منابع باشد، پیامد شکست در فرایند مشترک معناسازی بود. نمادها و تعاریف کلیدی، به جای آنکه به نقطه اشتراک بدل شوند، در میدان رقابت معانی گرفتار آمدند. روحانیت با طرح و ترویج گفتمان «مشروع» در بستر انقلاب مشروطه، یکی از محوری‌ترین منازعات نمادین را در میدان سه گانه روایت‌های آن عصر رقم زد.

این گفتمان، از رهگذر بازتعریف مفاهیم بنیادینی چون قانون، عدالت و حاکمیت در چارچوب شریعت، در برابر قرائت‌های لیبرالی-نظری و نوسازگرایانه-اداری از مشروطه ایستاد و زمینه‌ای برای تعارض پایدار در عرصه معنایی و سیاسی فراهم آورد. پیامد این منازعه، تضعیف اجماع نمادین و شکاف در بنیان‌های مفهومی مشروطه بود. امری که سهمی چشمگیر در انحراف و انسداد مسیر اولیه این جنبش ایفا کرد و به گسست در پروژه نهادسازی مدرن انجامید. اهمیت این رخداد در آن است که منازعه بر سر نسبت میان شریعت و قانون همچنان در حیات سیاسی-فکری ایران تداوم یافته و به مثابه یکی از گره‌گاه‌های اصلی در تفسیر و تجربه امر سیاسی باقی مانده است.

جدول ۴. بر ساخت روایت‌های سه‌گانه در میدان منازعه نمادین مشروطیت (منبع: نگارندگان)

موضوع	روشنفکران نظری	روشنفکران ابزاری	روحانیت
مفهوم قانون	عقل عرفی و حقوق طبیعی	نظم اداری و کارآمدی	فقه و شریعت
نسبت با سنت	بازآرایی سنت در قالب دولت مدرن	گسست از سنت	احیاگر سنت دینی
هدف از مشروطه	رهایی انسان	ساخت دولت مقتدر	حفظ بیضه اسلام
نسبت با غرب	الگوی فکری	الگوی تکنیکی - سازمانی	تهدید تمدنی
سوژه مطلوب	شهروند خردمند	تبعه منضبط	مؤمن عادل

نتیجه‌گیری

تعارض نمادین در مشروطه ایرانی را نمی‌توان صرفاً به فشارهای ساختاری، ضعف‌های نهادی یا مداخلات قدرت‌های خارجی فروکاست. بُعدی اساسی این تعارض و ابهام زبانی، ریشه در فقدان اجماع نمادین و معنایی میان نیروهای اجتماعی و سیاسی اصلی داشت که هر یک، با تکیه بر پیشینه معرفتی و منافع خاص خود، به بازتفسیر مفاهیم بنیادین مشروطه پرداختند. سه گفتمان مسلط روشنفکران نظری، روشنفکران ابزاری و روحانیت هرچند در ظاهر بر واژگانی مشترک نظیر «قانون»، «آزادی» و «ملت» توافق زبانی داشتند، اما این واژگان در بستر تعاملات نمادین حامل دلالت‌های متمایز و گاه متعارض بودند که مانع شکل‌گیری همگرایی پایدار شد. این ناهمخوانی معنایی که در لایه‌های گفتار سیاسی، مطبوعاتی و دینی بازتولید می‌شد، زمینه‌ساز گسست‌های عمیق در تعاملات میان گروهی گردید.

عرصه‌هایی همچون مطبوعات، منابر و انجمن‌ها و حتی نهادهای نوپدیدی چون مجلس و عدالت‌خانه، به جای ایفای نقش کانون‌های همگرایی، به میدان‌های واگرایی، سوءظن متقابل و نزاع آشکار بدل شدند. برای علما، عدالت‌خانه در پیوند با شریعت و برای روشنفکران، ابزار تحدید قدرت سلطنت و بسط حکومت قانون در چارچوب مدرنیزاسیون سیاسی بود. تضاد این تعاریف، از آغاز، بستر توافق بر سر یک زبان سیاسی مشترک و چارچوب معنایی پایدار را مسدود ساخت. در چنین فضایی، بحران‌های سیاسی و امنیتی از جمله کودتای محمدعلی‌شاه در کنار ضعف ساختارهای حزبی و فقدان نهادهای میانجی کارآمد، به تعمیق شکاف‌ها انجامید. پایداری و موفقیت یک پروژه سیاسی، افزون بر بنیان‌های حقوقی و نهادی، نیازمند فرآیند تدریجی و نهادمند شکل‌دهی به «معانی مشترک» است.

در مشروطه، چنین فرآیندی نه تنها محقق نشد بلکه با حضور سه میدان معنایی رقیب، مفاهیم محوری در چرخه‌ای از بازتعریف‌های متضاد و ابهام‌آفرینی گرفتار ماندند. این پویش، به جای آفرینش ادغامی خلاق میان سنت و تجدد، محصولی ناهمگون از نهادهای مدرن، عناصر سنتی و اقتدارگرایی دولتی پدید

آورد که به تضعیف ظرفیت مشارکت‌پذیری و کاهش پایداری نظام سیاسی انجامید. در پایان، غلبه گفتمان نوسازگرایی ابزاری که در عصر رضاشاه تثبیت شد مترادف بود با حذف گفتمان‌های دیگر و کنار گذاشتن نهادهای مشارکتی که در مشروطه شکل گرفته بودند. بدون ایجاد «زبان مشترک سیاسی» میان سه رکن سنت، تجدد و دولت، هر حرکت اصلاحی یا انقلابی در ایران در معرض فروپاشی ائتلاف‌ها، بازتولید اقتدارگرایی و ناکامی نهادی قرار خواهد داشت.

اهمیت چنین مطالعاتی در تاریخ معاصر ایران در وجود جریان‌های سیاسی است که همواره در دو سوی بازی زبانی سنت و مدرنیسم به سمت کشمکش فرو غلطیده‌اند. تعارضات خزیده در نهادهای سیاسی را که به دلیل ابهامات زبانی و ناهمسازی فهم نمادین کنشگران اجتماعی در یک‌صدسال اخیر در ایران پدید آمده و اکنون نیز وجود دارد سنجیده و در جهت رفع آن بکوشد. چنین تجربه‌ای، در تحلیل گذارهای سیاسی و تلاش‌های اصلاحی معاصر، جایگاهی بنیادین دارد زیرا به ما یادآور می‌شود که تحولات نهادی، بدون پشتوانه‌ای از معناسازی جمعی و توافق گفتمانی، تاب‌آوری اندکی در برابر بحران‌ها و رقابت‌های ایدئولوژیک خواهند داشت.

منابع

- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۵)، مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجاریه. تهران: نشر تاریخ ایران.
- احمدیان شیجانی، مهدی (۱۳۹۹)، تراژدی تاریخی مشروطیت: روشنفکری، روحانیت و زنان. تهران: گاه.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۷)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. تهران: نی.
- افشار، ایرج (۱۳۷۷)، ایران‌شناسی: به یاد سعید نفیسی از پیشروان پژوهش‌های ایران‌شناسی. مجله بخارا، شماره ۴.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۳)، بحران مشروطیت در ایران. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، ایران بین دو انقلاب (ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتحی). تهران: نی.
- آجودانی، ماشالله (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی. تهران: اختران.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، مکتوبات کمال‌الدوله به جمال‌الدوله (۱۳۶۴)، خارج از ایران: مرد امروز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، اندیشه ترقیب و حکومت قانون عصر سپهسالار. تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۸)، ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران. ج ۱، تهران: انتشارات پیام.
- آدمیت، فریدون، لندیشه‌های طالوف تبریزی (۱۳۴۶). (بی‌جا)، (بی‌تا).
- بلومر، هربرت (۱۴۰۰)، هم‌کنش‌گرایی نمادی، ترجمه حسین ابوالحسن تنهایی. تهران: انتشارات احسان.
- پهلون، چنگیز (۱۳۸۲)، ریشه‌های تجدد، تهران: نشر قطره.
- ترکمان، فرح و امیر نیک‌پی (۱۳۸۹)، تبیین جامعه‌شناختی ایدئولوژی و توسعه سیاسی در ایران. تهران:

- علم .
- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۷۷)، درامدی در مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی قسمت دوم. مشهد: مرن‌دیز .
 - تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۶)، «ساختارشناسی کنش پیوسته در نظریه کنش متقابل نمادی هربرت بلومر»، مجله جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد، شماره ۸، صص ۹-۲۳.
 - تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۶)، نظریه‌های جامعه‌شناسی. مشهد: نشر مرن‌دیز.
 - تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۸)، نظریه‌های جامعه‌شناسی. قم: سمت.
 - جعفری ارژیه، فاطمه (۱۳۸۹)، ریشه‌های به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر: راه دشوار مشروطه. شماره ۲۱۸ صص ۴۴-۴۸.
 - جعفریان، رسول (۱۳۸۵)، درک شهری از مشروطه: مقایسه حوزه مشروطه‌خواهی اصفهان و تبریز. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
 - حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران: امیرکبیر.
 - حیدری‌بهنوئی، عباس (۱۳۹۹)، زبان و ناسازها در سخن مشروطه. تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 - روزنامه قانون شماره چهارم، لندن، شوال ۱۳۰۷ق
 - روزنامه قانون، شماره اول، لندن، رجب ۱۳۰۷ق
 - روزنامه قانون، شماره اول، رجب ۱۳۰۷ق
 - روزنامه قانون، شماره چهارم، شوال ۱۳۰۷ق
 - روزنامه قانون، شماره دوم، شعبان ۱۳۰۷
 - روزنامه قانون، شماره نهم، بی‌تا، لندن
 - ریتزر، جورج (۱۳۸۸)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: علمی.
 - طباطبایی، جواد (۱۳۷۲)، «بار دیگر درباره تجدد و توسعه، فرهنگ توسعه»، سال دوم، شماره ۷، ص ۵۰ و ۵۱
 - طباطبایی، جواد (۱۳۸۶)، نظریه حکمت قانون در ایران. جلد دوم، تهران: ستوده.
 - طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲)، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا از نوزایی تا انقلاب فرانسه: جدال قدیم و جدید. تهران: مینوی خرد.
 - فضل‌الله، نوری (۱۳۷۷)، رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، در رسائل مشروطیت، به گوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: کویر.
 - قرلسفی، محمدتقی؛ نوریان دهکردی، نگین (۱۳۹۷). «اندیشه دولت‌گرایی و ضددولت‌گرایی در عصر مشروطه؛ بازخوانی سه اندیشه»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۱۳، شماره ۳، صص ۷۳-۱۰۲.
 - قیصری، علی؛ نصر، ولی (۱۴۰۱)، دموکراسی در ایران؛ تلاش برای آزادی مدنی در گستره تاریخ. ترجمه میرحسن رئیس‌زاده، تهران: نشر فرهنگ جاوید.

- کدیور، محسن (۱۳۸۵)، سیاست نامه خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به کوشش ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت. تهران: کویر
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر. ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- محمدپور، احمد، (۱۳۹۶)، روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)، تهران: ققنوس.
- محمدزاده، علی (۱۳۹۴)، تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه و کنش سیاسی سید حسن تقی‌زاده (با تکیه بر دوره مشروطیت)، فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی، شماره ۷، دوره ۱، صص ۱۵۷-۱۲۱.
- مستشار الدوله، میرزا یوسف خان (۱۳۹۲)، یک کلمه و یک نامه، به کوشش محمد صادق فیض، تهران: نشر صباح.
- مسعودی، علی (۱۴۰۰)، مشروطه ایرانی و مسئله قانون. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- ناظم الدوله، ملکم خان (۱۳۸۱)، «فراموش‌خانه و جامع آدمیت». در رساله‌های میرزا ملکم خان به کوشش حجت الله اصیل، صص ۳۲۷
- موسوی سیدبهرام (۱۳۹۸)، کارنامه سیاسی - فرهنگی محمد علی فروغی. تهران: موسسه انتشارات عرفان.
- میرزاوند، مسلم و سجاد حسن پوش (۱۳۹۶)، «رویاری دو تفکر تاثیر تربیت روسی محمدعلی شاه در برخورد با مشروطه خواهان»، ماهنامه پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، شماره دوم، پیاپی دو، صص ۱۹-۲۸.
- نایینی، محمدحسین (۱۳۷۸)، تنبیه الامه و تنزیه المله. با مقدمه و تصحیح سید محمود طالقانی، تهران: انتشار.
- نجف‌زاده، مهدی (۱۳۸۹)، «پیش‌فرض‌ها و پنداشت‌های علما از مشروطیت»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۷۶-۲۷۵، صص ۷۹-۶۶.
- نجفی اصفهانی، نورالله (۱۳۸۸)، رساله مکالمات مقیم و مسافر. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

Reference

- Abadian, Hossein (2004), The Crisis of Constitutionalism in Iran. Tehran: Institute for Political and International Studies.]In Persian[
- Abrahamian, Ervand (2010), Iran Between Two Revolutions (trans. Ahmad Golmohammadi & Mohammad Ebrahim Fattahi), Tehran: Ney.]In Persian[
- Adamiyat, Fereydoun (1967), The Ideas of Talebof Tabrizi. (n.p.).]In Persian[
- Adamiyat, Fereydoun (2006), The Thought of Progress and the Rule of Law in the Sepahsalar Era. Tehran: Kharazmi]In Persian[
- Adamiyat, Fereydoun (2009), The Ideology of the Iranian Constitutional Movement, Vol. 1. Tehran: Payam Publications.]In Persian[

- Afshar, Iraj (1998), Iranian Studies: In Memory of Saeed Nafisi, a Pioneer of Iranian Studies Research. Bukhara Journal, No. 4.]In Persian[
- Ahmadian Shijani, Mehdi (2020), The Historical Tragedy of Constitutionalism: Intellectuals, Clergy, and Women. Tehran: Gah.]In Persian[
- Ajoudani, Mashallah (2003), Iranian Constitutionalism. Tehran: Akhtaran.]In Persian[
- Akhtar Newspaper, No. 13, Istanbul, January 1876.]In Persian[
- Akhundzadeh, Mirza Fath Ali (1985), The Letters of Kamal al-Dowleh to Jamal al-Dowleh. Outside Iran: Mard-e Emrooz.]In Persian[
- Asil, Hojjatollah (2008), Treatises of Mirza Malkom Khan Nazem al-Dowleh. Tehran: Ney.]In Persian[
- Blumer, Herbert (2023), Symbolic Interactionism (trans. Hossein Abolhasan Tanhayi). Tehran: Ehsan Publications.]In Persian[
- Ettahadiyeh, Mansoureh (1996), Parliament and Elections: From the Constitutional Revolution to the End of the Qajar Era. Tehran: Nashr-e Tarikh-e Iran.]In Persian[
- Gheissari, Ali; Nasr, Vali (2022), Democracy in Iran: The Quest for Liberty (trans. Mirhasan Raiszadeh), Tehran: Farhang-e Javid.]In Persian[
- Haeri, Abdolhadi (2002), Shi 'ism and Constitutionalism in Iran and the Role of Iranians Residing in Iraq. Tehran: Amir Kabir.]In Persian[
- Heydari-Behnouiyeh, Abbas (2020), Language and Paradoxes in Constitutional Discourse. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought.]In Persian[
- Jafari Arjeyeh, Fatemeh (2010), The Roots of the Bombardment of the Parliament and the Beginning of the Minor Despotism: The Difficult Path of Constitutionalism. No. 218, pp. 44-48.]In Persian[
- Jafarian, Rasoul (2006), An Urban Understanding of Constitutionalism: A Comparison of Constitutional Movements in Isfahan and Tabriz. Tehran: Institute for Contemporary Historical Studies.]In Persian[
- Kadivar, Mohsen (2006), Khorasani's Political Treatise: Political Writings of Akhund Molla Mohammad Kazem Khorasani. Tehran: Kavir.]In Persian[
- Kamali, Masoud (2002), Civil Society, State, and Modernization in Contemporary Iran (trans. Kamal Pooladi). Tehran: Center for the Recognition of Islam and Iran.]In Persian[
- Malkom Khan Nazem al-Dowleh (2002), Faramooshkhaneh and Jame '-ye Adamiyat. In: Treatises of Mirza Malkom Khan, ed. Hojjatollah Asil, p. 327.]In Persian[
- Masoudi, Ali (2021), Iranian Constitutionalism and the Question of Law. Tehran: Elmi-Farhangi.]In Persian[
- Mirzavand, Moslem; Hassanpoosh, Sajjad (2017), The Confrontation of Two Modes of Thought: The Impact of Mohammad Ali Shah's Russian Upbringing on His Approach to Constitutionalists. Monthly Journal of Historical, Social and Political Research, Issue 2, pp. 19-28.]In Persian[
- Mohammadpour, Ahmad (2017), Contemporary Research Methods in the Humanities: Discussions on Methodological Policies. Tehran: Qoqnoos.]In Persian[
- Mohammadzadeh, Ali (2015), A Sociological Analysis of the Political Thought and Action of Seyyed Hassan Taqizadeh (with Emphasis on the Constitutional Period). Historical Sociology Quarterly, Vol. 1, No. 7, pp. 121-157.]In Persian[
- Mostashar al-Dowleh, Mirza Yousof Khan. (2013), One Word and One Letter, ed. Mohammad Sadegh Feyz. Tehran: Sabah Publishing.]In Persian[

- Mousavi, Seyyed Bahram (2019), *The Political and Cultural Career of Mohammad Ali Foroughi*. Tehran: Erfan Publications.]In Persian[
- Naeini, Mohammad Hossein (1999), *Tanbih al-Ummah wa Tanzih al-Millah*, with introduction and edition by Seyyed Mahmoud Taleghani. Tehran: Entehshar.]In Persian[
- Najafi Esfahani, Aqa Noorollah (2009), *The Treatise of Conversations between Resident and Traveler*. Tehran: Institute for Contemporary Historical Studies.]In Persian[
- Najafzadeh, Mehdi (2010), Clerical Presuppositions and Perceptions of Constitutionalism. *Political-Economic Information Journal*, Nos. 275–276, pp. 66–79.]In Persian[
- Nouri, Fazlollah (1998), *Tazkirat al-Ghafel wa Irshad al-Jahel*. In: *Treatises on Constitutionalism*, ed. Gholamhossein Zargarinejad. Tehran: Kavir.]In Persian[
- Pahlavan, Changiz. (2003), *The Roots of Modernity*. Tehran: Qatreh Publishing.]In Persian[
- Qanun Newspaper, No. 1, London, Rajab 1307 AH.]In Persian[
- Qanun Newspaper, No. 4, London, Shawwal 1307 AH.]In Persian[
- Qanun Newspaper, No. 4.]In Persian[
- Qezelsafi, Mohammad Taqi; Nourian Dehkordi, Negin. (2018), Statism and Anti-Statism in the Constitutional Era: A Reappraisal of Three Perspectives. *Political Science Quarterly*, 13(3), pp. 73–102.]In Persian[
- Ritzer, George (2009), *Contemporary Sociological Theory* (trans. Mohsen Salasi). Tehran: Elmi.]In Persian[
- Tabatabaei, Javad (1993), *Once Again on Modernity and Development*. Farhang-e Tose 'eh, Year 2, No. 7, pp. 50–51.]In Persian[
- Tabatabaei, Javad (2007), *The Theory of the Philosophy of Law in Iran*, Vol. 2. Tehran: Sotoudeh.]In Persian[
- Tabatabaei, Seyyed Javad (2003), *The History of Modern Political Thought in Europe from the Renaissance to the French Revolution: The Conflict of Old and New*. Tehran: Minouye Kherad.]In Persian[
- Tanhayi, Hossein Abolhasan (1998), *An Introduction to Schools and Theories of Sociology*, Part II. Mashhad: Marandiz.]In Persian[
- Tanhayi, Hossein Abolhasan (2007), *Sociological Theories*. Mashhad: Marandiz.]In Persian[
- Tanhayi, Hossein Abolhasan (2007), *Structural Analysis of Ongoing Action in Herbert Blumer's Theory of Symbolic Interactionism*. *Journal of Sociology, Islamic Azad University*, No. 8, pp. 9–23.]In Persian[
- Tanhayi, Hossein Abolhasan (2009), *Sociological Theories*. Qom: SAMT.]In Persian[
- Torkaman, Farah & Amir Nikpey (2010), *A Sociological Explanation of Ideology and Political Development in Iran*. Tehran: Elm.]In Persian[

India's Challenges in Engaging with the Taliban for Access to Central Asia

Fardin Hashemi¹ 

DOI: [10.48308/piaj.2026.242698.1821](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242698.1821) Received: 2025/11/29 Accepted: 2026/5/31

Original Article

Extended Abstract

Introduction: India's expanding economic interests and ambition for a greater regional role have led New Delhi to prioritize Central Asia, especially amid competition with China and Pakistan. Because India lacks direct geographical contiguity, securing a stable foothold in Afghanistan is essential for reliable transit access to Central Asia. During the two-decade international presence in Afghanistan, India therefore supported stability and security while opposing the Taliban. However, the Taliban's return has intensified India's strategic dilemmas, particularly because Pakistan, bordering India to the west, maintains a patron-client relationship with the Taliban and blocks India's overland access to Afghanistan. To manage this hostile geopolitical environment, India must follow a dual strategy: building a pragmatic diplomatic relationship with the Taliban and bypassing Pakistan through alternative transit routes, especially Iran's Chabahar Port. The central research question asks: How can India overcome the structural and diplomatic challenges of engaging with the Taliban to secure sustainable access to Central Asia?

Methods: This study employs a qualitative, descriptive-analytical framework to assess the core hypothesis. First, regional geopolitics, spatial constraints, and infrastructural bottlenecks are empirically mapped to establish baseline conditions. Second, drawing on official strategic doctrines, multilateral transit agreements, and foreign policy briefs, it analyzes India's motivations, objectives, and efforts to mitigate connectivity challenges. The analysis focuses on the causal relationship between the independent variable, Afghanistan's geopolitical orientation, and the dependent variable, India's strategic access to Central Asia. Data were collected through a systematic, library-based document-

1. PhD in International Relations, Faculty of Law & Political Science, Tajik National University, Dushanbe, Tajikistan. Fardinhashemi010@gmail.com



tary method.

Results and discussion: The findings indicate that India's connectivity constraints regarding Central Asia are not simply the result of geographical isolation or Pakistan's revisionist posture; rather, they stem from a geopolitical rearrangement of the Afghan pivot and the changing strategic logic of the actors operating within it. From the perspective of classical geopolitical theory, Afghanistan has moved beyond its traditional role as a passive buffer state and emerged as a competitive geopolitical and geo-economic node, where alignment directly reshapes the regional distribution of power. The main finding shows that the Taliban's resurgence has pushed India to shift from a normative, ideologically driven foreign policy toward pragmatic geopolitical activism. In this context, engagement with the Taliban is not optional but a structural prerequisite for balancing Chinese and Pakistani regional hegemony. Moreover, New Delhi's outreach is not merely reactive containment of Islamabad, but a proactive effort to redefine India's role in the wider Eurasian corridor network. Accordingly, Chabahar Port and the INSTC function as geopolitical balancing mechanisms that reduce Pakistani leverage and contain China's BRI.

Conclusions: India faces deep geopolitical and security impediments in realizing its Central Asian strategic ambitions. Structural competition with China and Pakistan, coupled with the complex task of engaging the volatile Taliban, constitute primary barriers. However, India can mitigate these vulnerabilities by leveraging core geopolitical principles. A critical solution lies in institutionalizing transactional relations with the Taliban through targeted economic assistance, thereby transforming Afghanistan into a secure transit corridor. Ultimately, developing robust trade infrastructure via the Afghan-Iranian axis will enable India to erode Pakistan's veto power, diversify commercial routes, and consolidate its broader geopolitical standing throughout Eurasia.

Keywords: India's geopolitical territory, Central Asia, India-Pakistan confrontation, Taliban government in Afghanistan, Iran's Chabahar port.

Citation: Hashemi, Fardin. 2026. India's Challenges in Engaging with the Taliban for Access to Central Asia, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 67-86.



چالش‌های هند در تعامل با طالبان برای دسترسی به آسیای مرکزی

فردین هاشمی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.242698.1821](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242698.1821)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: منافع اقتصادی گسترده هند و تمایل به ایفای نقش منطقه‌ای بیشتر هند را مجبور کرده تا در رقابت با کشورهایمانند چین و پاکستان توجه ویژه‌ای به منطقه آسیای مرکزی داشته باشد. به دلیل عدم نزدیکی جغرافیایی اگر هند بتواند جایگاه خود را در افغانستان تثبیت کند می‌تواند از طریق خاک این کشور به آسیای مرکزی دسترسی پایدار داشته باشد. به همین دلیل در طول بیست سال اشغال، هند تلاش کرد تا ثبات و امنیت را در افغانستان برقرار کند و با گروه طالبان درگیر بوده است. اکنون با حاکمیت طالبان در افغانستان چالش‌های هند دو چندان شده است، زیرا پاکستان که در غرب هند واقع شده است متحد طالبان است و مانع ارتباط زمینی هند با افغانستان می‌شود. بنابراین هند ابتدا باید با طالبان روابط دوستانه برقرار کند و ثانیاً برای رسیدن به خاک افغانستان باید پاکستان را که مهمترین مسیر جایگزین برای بندر چابهار ایران است دور بزند. هدف از این مطالعه بررسی چالش‌های هند و نقش افغانستان در استراتژی هند برای رسیدن به آسیای مرکزی است. سوال این است که چگونه هند می‌تواند چالش‌های موجود در تعامل با طالبان را برای دسترسی به آسیای مرکزی برطرف کند؟

روش: پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به آزمون فرضیه پرداخته است. در این راستا ابتدا ژئوپلیتیک منطقه، موقعیت جغرافیایی و موانع آن به همان شکلی که هستند توصیف می‌شوند و رویدادها و تحولات منطقه به همان شکلی که رخ داده‌اند توصیف می‌شوند. در ادامه با استفاده از داده‌های به دست آمده از منابع مختلف، اهداف، انگیزه‌ها و تلاش‌های هند برای غلبه بر چالش‌های رسیدن به آسیای مرکزی و همچنین نقش افغانستان در این زمینه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. در این مرحله رابطه بین متغیرهای مستقل (نقش افغانستان) و متغیرهای وابسته (دسترسی هند به آسیای مرکزی) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. داده‌ها نیز به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که چالش هند در دسترسی به آسیای مرکزی صرفاً ناشی از فقدان

۱. دکترای روابط بین الملل، دانشگاه ملی تاجیکستان، دوشنبه، تاجیکستان. Fardinhashemi010@gmail.com



پیوستگی جغرافیایی یا خصوصیت پاکستان نیست، بلکه محصول بازآرایی ژئوپلیتیکی فضای واسط افغانستان و تغییر منطق کنش بازیگران در آن است. بر اساس نظریه ژئوپلیتیک، افغانستان دیگر صرفاً «گذرگاه» نیست، بلکه به یک گره رقابتی ژئوپلیتیک-ژئواکونومیک تبدیل شده که کنترل یا همسویی با آن توزیع قدرت منطقه‌ای را دگرگون می‌سازد. یافته اصلی مقاله نشان می‌دهد که بازگشت طالبان هند را ناگزیر از گذار از رویکرد هنجاری-ایدئولوژیک به کشگری عمل‌گرایانه ژئوپلیتیکی کرده است، به گونه‌ای که تعامل با طالبان نه یک انتخاب، بلکه شرط موفقیت در رقابت منطقه‌ای با چین و پاکستان است. همچنین تعامل هند با طالبان صرفاً واکنشی به پاکستان نیست، بلکه تلاشی برای بازتعریف موقعیت هند در شبکه کریدورهای اوراسیا و جلوگیری از حاشیه‌رانی ژئواکونومیک در نظم نوظهور منطقه‌ای است. بر اساس یافته‌ها بندر چابهار و کریدور شمال-جنوب نیز فقط مسیرهای فنی حمل‌ونقل نیستند، بلکه ابزارهای موازنه ژئوپلیتیکی برای هند محسوب می‌شوند که امکان کاهش فشار ژئوپلیتیکی پاکستان و مهار نفوذ چین را فراهم می‌کنند. در نتیجه موفقیت راهبرد هند منوط به تبدیل افغانستان از «میدان رقابت امنیتی» به «فضای همساز ترانزیتی» است. این تحول بدون تعامل هدفمند با طالبان و پیوند آن با معماری اتصال منطقه‌ای ممکن نخواهد بود.

نتیجه‌گیری: هند برای تحقق اهداف استراتژیک خود در آسیای مرکزی و تضمین نفوذ در این منطقه با چالش‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی مواجه است. رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی مانند چین و پاکستان و همچنین نقش طالبان به عنوان گروه سابقا غیرهمسو در افغانستان از جمله موانع مهم پیش روی هند است. با این حال هند می‌تواند با بهره‌گیری از اصول ژئوپلیتیک این چالش‌ها را پشت سر بگذارد. یکی از راهکارهای تأثیرگذار تقویت روابط استراتژیک با طالبان و کمک‌های اقتصادی است که هند را قادر می‌سازد از طریق افغانستان به آسیای مرکزی دست یابد. در چارچوب نظریه ژئوپلیتیک افغانستان باید به عنوان یک کریدور ترانزیتی امن و همسو با منافع هند عمل کند. توسعه زیرساخت‌های ترانزیتی و تجاری در افغانستان به هند کمک خواهد کرد تا از وابستگی به پاکستان کاسته و ارتباطات خود با آسیای مرکزی را تسهیل کند. روابط مستمر دیپلماتیک و اقتصادی با طالبان می‌تواند موقعیت هند را تقویت کند.

واژگان کلیدی: قلمرو ژئوپلیتیک هند، آسیای مرکزی، تقابل هند و پاکستان، حکومت طالبان در افغانستان، رابطه استراتژیک.

استناددهی: هاشمی، فردین. ۱۴۰۵. چالش‌های هند در تعامل با طالبان برای دسترسی به آسیای مرکزی، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۸۶-۶۷.

مقدمه

آسیای مرکزی به دلیل پیوندهای تمدنی و فرهنگی طولانی مدت با هند همواره بخش مهمی از استراتژی‌های خارجی این کشور بوده است. در دوران جنگ سرد هند بر اساس سیاست عدم تعهد عمل می‌کرد و حضور آن در آسیای مرکزی عمدتاً به تبادل‌های فرهنگی محدود می‌شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هند با فرصت‌های اقتصادی جدیدی برای دسترسی به منابع انرژی و تجارت مواجه شد. با این حال نگرانی‌هایی از رشد بنیادگرایی مذهبی، به ویژه طالبان وجود داشت که بر سیاست خارجی هند در قبال منطقه تأثیر گذاشت. افغانستان به عنوان نقطه استراتژیک در قلب آسیای مرکزی همواره برای هند به عنوان گذرگاهی مهم برای نفوذ به این منطقه محسوب می‌شود. هند برای تحقق اهداف استراتژیک خود در آسیای مرکزی نیازمند دستیابی به افغانستان است، اما افغانستان از لحاظ جغرافیایی به طور مستقیم با هند مرز ندارد. در این شرایط پاکستان که متحد طالبان و مخالف نفوذ هند در افغانستان و منطقه است، ترانزیت کالاهای هندی را از خاک خود مسدود کرده است.

بنابراین هند برای دستیابی به آسیای مرکزی به مسیری جایگزین نیاز دارد و بندر چابهار ایران به عنوان یک کریدور ترانزیتی مهم برای هند در نظر گرفته می‌شود. با این حال تحولات سیاسی افغانستان و تسلط طالبان بر این کشور در سال ۲۰۲۱، چالش‌های هند را پیچیده کرده است. در دوران اشغال افغانستان توسط امریکا، هند روابط پرتنش با طالبان داشت و از دولت مرکزی افغانستان حمایت می‌کرد. تسلط طالبان ضربه‌ای به ابتکارات زیربنایی هند وارد کرد که بسیاری از آنها با منافع استراتژیک و اقتصادی هند هم‌راستا بودند. از سوی دیگر پاکستان با حمایت از طالبان نفوذ خود را در افغانستان تقویت کرده، اگرچه اخیراً تنش‌هایی در روابط دو کشور شکل گرفته است. در این شرایط و در مجموع هند ناچار است رویکرد خود را نسبت به طالبان تغییر دهد. این تغییر در حالی رخ می‌دهد که ایران به عنوان یکی از شرکای مهم هند در منطقه تحت تحریم‌های ایالات متحده قرار دارد و روابط گسترده‌ای با چین به عنوان دیگر رقیب عمده هند برقرار کرده است. بنابراین هند باید روابط خود را با طالبان و ایران تقویت کند تا از ظرفیت‌های بندر چابهار بهره‌برداری کند.

برای تحقق اهداف خود در آسیای مرکزی هند نیاز دارد تا روابط خود را با طالبان به گونه‌ای تنظیم کند که منافعش در این منطقه تأمین شود. یکی از راهکارهای مؤثر توسعه زیرساخت‌های ترانزیتی در افغانستان است که می‌تواند به هند کمک کند تا از وابستگی به پاکستان کاسته و ارتباطات خود با آسیای مرکزی را تسهیل کند. این مقاله به بررسی چالش‌ها و فرصت‌های هند در تعامل با طالبان برای دسترسی به آسیای مرکزی پرداخته و بررسی می‌کند که چگونه هند می‌تواند این چالش‌ها را برطرف کند. فرضیه اصلی این تحقیق بر این است که تقویت روابط استراتژیک با طالبان و همکاری با ایران می‌تواند مهم‌ترین چالش‌های هند را در مسیر دسترسی به آسیای مرکزی برطرف کند. در نهایت هند باید از ظرفیت‌های دیپلماتیک، اقتصادی و زیرساختی خود برای تبدیل افغانستان به کریدوری امن و همسو با منافع هند استفاده کند. همچنین همکاری با ایران از طریق بندر چابهار و توسعه زیرساخت‌های تجاری می‌تواند به هند در غلبه بر چالش‌های منطقه‌ای و جهانی کمک کند و موقعیت هند را در رقابت با قدرت‌های دیگر، به ویژه چین و پاکستان تقویت نماید.

۱. پیشینه پژوهش

فیاض الدین قیاسی (۲۰۲۵)، در مقاله «افغانستان در اجلاس مرکز هند و آسیای مرکزی»، به بررسی روابط هند با کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان پس از خروج آمریکا از این کشور می‌پردازد. همچنین چالش‌ها و فرصت‌های همکاری با آسیای مرکزی و نقش افغانستان در استراتژی هند برای تقویت توسعه منطقه‌ای بررسی شده است. آنچیتا باراتا کور (۲۰۲۵)، در مقاله «گذر از پیچیدگی‌ها: دیپلماسی استراتژیک هند در قبال طالبان ۲۰۰۰ در افغانستان»، به گسترش روابط هند و طالبان پرداخته و دلایل آن را الزامات اقتصادی و ژئوپلیتیکی، مبارزه با تروریسم، مسائل بشردوستانه، شکاف فزاینده طالبان با پاکستان و همچنین دسترسی به آسیای مرکزی می‌داند. شالینی چاولا (۲۰۲۵)، در مقاله «ژئوپلیتیک و دیپلماسی، رویکرد هند به طالبان ۲۰۰۰: محتاطانه و مداوم. صداهای آسیای جنوبی»، به این مسئله می‌پردازد که هند از جهات مختلفی بویژه ترس از گسترش افراط‌گرایی و تروریسم نیاز به تعامل با طالبان دارد و این مسئله با رویکرد اولویت با همسایه این کشور هماهنگ است، کما اینکه هند طالبان کنونی را مستقل‌تر، منطقی‌تر و دارای مشروعیت داخلی بیشتری نسبت به دوره اول حکومت آنها می‌داند.

آموس (۲۰۲۴)، در مقاله‌ای با عنوان «افزایش نفوذ ژئوپلیتیکی هند»، به اهداف هند در آسیای مرکزی، رقابت با چین و سایر کشورها در این منطقه و نیاز به بندر چابهار ایران برای رسیدن به آسیای مرکزی اشاره کرده است. مؤمنی و چهارمحالی (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه آسیای مرکزی در سیاست خارجی جدید هند: برداشت‌هایی برای ایران»، به دو مسئله اصلی در این تحقیق پرداخته است؛ ۱) اهمیت آسیای مرکزی برای هند، ۲) منافع ایران از قبل همکاری هند و آسیای مرکزی. براری ریکنده و مظفری (۲۰۲۳)، در مقاله «جمهوری‌های آسیای مرکزی: تغییر چشم‌انداز سیاست خارجی هند تحت رهبری نارندرا مودی»، علاوه بر طرح اهمیت منطقه آسیای مرکزی برای هند، به تلاش این کشور در دوره نخست وزیری مودی از ۲۰۱۴ به بعد برای نفوذ در این منطقه پرداخته است.

پرادان (۲۰۱۸)، در مقاله‌ای با عنوان «گسترش منافع هند در سیاست‌های آسیای مرکزی، مسائل و چالش‌ها»، به چالش‌ها و ضعف حضور هند در آسیای مرکزی در رقابت با کشورهای نظیر چین، روسیه، پاکستان و آمریکا پرداخته و به اهمیت منافع استراتژیک هند در آسیای مرکزی از نظر ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک اشاره کرده است. کائورا (۲۰۱۷)، در مقاله «اهداف هند در آسیای مرکزی و روابط مثلی هند، افغانستان و ایران»، علاوه بر طرح اهداف اقتصادی هند، به بررسی منافع می‌پردازد که انگیزه تلاش‌های اخیر هند برای افزایش تعامل خود با کشورهای آسیای مرکزی است، اینکه چگونه روابط مثلی هند، افغانستان و ایران در خدمت این منافع است مورد بررسی قرار گرفته است.

بهاتاگار (۲۰۱۴)، در مقاله‌ای با عنوان «عامل افغانستان در رویکرد هند به آسیای مرکزی»، به بررسی چگونگی تسهیل اهداف هند در قبال آسیای مرکزی توسط افغانستان می‌پردازد. البته این مقاله دوره طالبان را در بر نمی‌گیرد. به طور کلی، با بررسی مهمترین منابع موجود، می‌توان دو نقطه ضعف اساسی را شناسایی نمود که پژوهش حاضر در صدد رفع آن است. ۱) ادبیات پژوهش به زبان فارسی به شدت ضعیف است، ۲) منابع انگلیسی نیز اولاً اغلب به دوره قبل از حاکمیت طالبان پرداخته، ثانیاً هر کدام بعد خاصی از

سیاست هند در قبال آسیای مرکزی را بررسی کرده‌اند، در حالی که پژوهش حاضر با دیدگاهی جامع‌تر هم به منافع هند در آسیای مرکزی پرداخته، هم چالش‌ها را بررسی کرده و هم به نقش طالبان و ایران در این مسیر پرداخته و به روزترین تحولات را بررسی کرده است.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به آزمون فرضیه پرداخته است. در این راستا ابتدا ژئوپلیتیک منطقه، موقعیت جغرافیایی و موانع آن به همان شکلی که هستند توصیف می‌شوند و رویدادها و تحولات منطقه به همان شکلی که رخ داده‌اند توصیف می‌شوند. در ادامه با استفاده از داده‌های به‌دست‌آمده از منابع مختلف اهداف، انگیزه‌ها و تلاش‌های هند برای غلبه بر چالش‌های رسیدن به آسیای مرکزی و همچنین نقش افغانستان در این زمینه تحلیل می‌شوند. در این مرحله رابطه بین متغیرهای مستقل (نقش افغانستان) و متغیرهای وابسته (دسترسی هند به آسیای مرکزی) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. داده‌ها نیز به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند. بر این اساس مقاله به منابع اولیه و ثانویه متکی است. منابع اولیه شامل اسناد دولتی، بیانیه‌های رسمی و توافقات دیپلماتیک است، در حالی که منابع ثانویه شامل مقالات، کتاب‌ها، اخبار، تحلیل‌ها و گزارش‌های علمی است.

۳. مباحث نظری؛ ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک را می‌توان به عنوان مطالعه چگونگی تأثیر ملاحظات جغرافیایی بر پویایی سیاسی قدرت درک کرد. «ژئوپلیتیک مطالعه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری سیاسی است که جغرافیای یک منطقه را عامل مهمی در شکل دادن به سیاست خارجی یک ملت می‌داند» (Kumar Singh & Kumar Singh, 2024: 32). بنابراین مطالعات ژئوپلیتیکی تأکید می‌کند که «چگونه پیکربندی جغرافیایی مانند موقعیت، آب و هوا، منابع طبیعی، جمعیت، زمین و امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، فضایی، هوایی) بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیرگذار است» (Nandan et al, 2022: 105).

ژئوپلیتیک به عنوان دانش رقابت و گسترش حوزه نفوذ دولت‌ها درصدد کسب قدرت و تصرف ابزارها و اهرم‌ها و فرصت‌های جغرافیایی هستند که به آن‌ها امکان چیره شدن بر رقیب را می‌دهد. آن‌ها برای به دست آوردن فرصت‌ها و مقدورات در مکان و فضای جغرافیایی به رقابت پرداخته و سعی می‌کنند نفوذ خود را در فضاهای جغرافیایی بیشتر توسعه داده و آن‌ها را به قلمرو اعمال اراده خود بیافزایند و برعکس رقبا را از فضاهای درگیر بیرون برانند. «در این منازعه و رقابت عواملی مانند: مسائل مذهبی-ایدئولوژیکی، آب، انرژی، دسترسی و ارتباطات، ترانزیت و حمل و نقل و تسلط بر منابع و ذخایر منطقه نقش اصلی را ایفا می‌کنند» (محرابی و اقتدارنژاد، ۱۳۹۳: ۲۰۸). معمولاً کشورهای رقیب در سطوح منطقه‌ای از محدودیت‌های ژئوپلیتیکی علیه همدیگر استفاده می‌کنند.

همچنین باید به چالش ژئوپلیتیکی اشاره کرد که «ایجاد وضعیت دشوار برای یک دولت یا کشور بر پایه عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی است که طی آن سیاست آن کشور با استفاده از متغیرها و عوامل

جغرافیایی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، از رهگذر به کارگیری عوامل و ارزش‌های جغرافیایی علیه کشور رقیب، سیاست و راهبرد ملی آنها دچار انفعال می‌شود. هدف اولیه هر چالش ژئوپلیتیکی، منفعل‌سازی طرف مقابل برای تغییر رفتار است» (محمدی و زارعی، ۱۴۰۳: ۶۴). روابط درون منطقه‌ای بر اساس سلسله‌مراتب قدرت تنظیم می‌شود؛ به گونه‌ای که رقابت میان قدرت‌های تراز اول و دوم، مانند هند و پاکستان اغلب ماهیتی خصومت‌آمیز پیدا می‌کند.

در مقابل رابطه قدرت‌های برتر با کشورهای سطوح پایین‌تر، نظیر پیوند هند و افغانستان بر پایه نفوذ و اعمال سلطه غیرمستقیم از طریق ابزارهای قدرت نرم استوار است. این الگوی ساختاری نشان می‌دهد که چگونه جایگاه دولت‌ها در هرم قدرت نوع همگرایی یا ستیز را در مناسبات منطقه‌ای تعیین می‌کند (حسین‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۷). در پژوهش حاضر نشان داده می‌شود که چگونه چالش‌های ژئوپلیتیکی رقابت هند و پاکستان را در افغانستان شکل داده و هندوستان برای فائق آمدن بر این چالش‌ها چه راهکارهایی اندیشیده است. در ادامه به قلمرو ژئوپلیتیک هند اشاره می‌شود.

قلمرو ژئوپلیتیک هند عبارت است از «جنوب آسیا و حوزه اقیانوس هند، جنوب شرق و غرب آسیا و اوراسیای مرکزی» (حسین‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴). سیاست خارجی هند یک چشم‌انداز ژئواستراتژیک را متصور است که حول سه دایره تعامل متحدالمرکز و در حال گسترش است؛ «در دایره اول کشورهای همسایه نزدیک قرار دارند. این دایره شامل جنوب آسیا است که از افغانستان در غرب تا میانمار در شرق امتداد دارد. هند موقعیت مسلط در جنوب آسیا دارد و به دنبال برتری و اعمال نفوذ برای مقابله با دخالت خارجی است. دایره دوم همسایگی گسترده را در بر می‌گیرد که شامل مناطق مجاور آسیای جنوبی، از جمله غرب آسیا، آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی و منطقه اقیانوس هند است. در این حوزه هند قصد دارد تأثیر قدرت‌های دیگر را متعادل کند و از تضعیف منافع خود توسط آنها جلوگیری به عمل آورد» (Mohan, 2006: 18). در نهایت دایره سوم کل جهان را در بر می‌گیرد. «هدف در این حلقه ایفای نقش فعال در شکل دادن به امور جهانی، مشارکت در مسائل با اهمیت جهانی و مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری بین‌المللی است» (Gurjar, 2023: 51).

به این دلیل که هند در نقشه‌های استراتژیک خود افغانستان را بخشی از منطقه جنوب آسیا لحاظ می‌دارد «افغانستان را باید در دایره اول قرار داد» (شفیعی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۸). کنترل افغانستان به معنای کنترل استراتژیک بر مسیرهای تجاری آنهاست. از نظر مفهومی «افغانستان نقطه کانونی منافع استراتژیک و تقاطع مبارزه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک برای قدرت و تسلط در منطقه است» (Nandan et al, 2022: 106). به همین دلیل در راهبرد منطقه‌ای هند، افغانستان نقش بی‌بدیلی دارد. افغانستان دروازه ورود هند به آسیای مرکزی محسوب می‌شود.

هند به لحاظ مزیت‌های ژئوپلیتیکی هدف اصلی اش تسلط بر منطقه جنوب آسیا است، ولی با لحاظ داشتن این مطلب که ژئوپلیتیک همواره در حال تحول است، استراتژی هند نیز دچار تغییر شده و به دیگر مناطق از جمله آسیای مرکزی متمایل شده است. «در آغاز دهه ۱۹۹۰، هند متوجه شد که از نظر توسعه اقتصادی از سایر اقتصادهای آسیایی از جمله چین عقب مانده است. با رهایی تدریجی از قید سوسیالیسم

و فشار فزاینده برای رقابت با سایر اقتصادهای نوظهور، استراتژی دیپلماتیک هند نیز وارد برخی حوزه‌های جدید شده است که قبلاً پا در آن نگذاشته است». (Xuezh, 2021: 228)

استراتژیست‌های هند بر این باورند که «منطق جغرافیا بی‌وقفه است و اینکه جغرافیا به هند یک موقعیت منحصر به فرد در ژئوپلیتیک قاره آسیا می‌دهد، به طوری که ردپای آنها بسیار فراتر از آسیای جنوبی است و منافع‌شان در زیرمجموعه‌های مختلف آسیا بویژه آسیای مرکزی قرار دارد. برای هند آسیای مرکزی در مرزهای شمالی قرار دارد و منطقه اقتصادی انحصاری از آب‌های خلیج فارس تا تنگه مالاکا را در بر می‌گیرد». (Gurjar, 2023: 52) بدین ترتیب مشخص می‌شود که آسیای مرکزی نیز در قلمرو ژئوپلیتیک هند قرار داشته و می‌باید به این منطقه نفوذ کند.

۴. فرصت‌ها و چالش‌های هند در دستیابی به آسیای مرکزی

در این قسمت در ابتدا به اهمیت آسیای مرکزی برای هند که در واقع فرصت‌های این کشور در این منطقه است، در ادامه به چالش‌های آن و در نهایت به راهکارهای فائق آمدن بر چالش‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱. فرصت‌ها

آسیای مرکزی دارای فراوانی منابع معدنی طبیعی مانند ذخایر هیدروکربن و سنگ معدن اورانیوم و همچنین دارای پتانسیل عظیم انرژی آبی و همچنین بازار وسیعی با میلیون‌ها مصرف کننده است. «این منطقه به محوری برای ارتباطات اقتصادی و تجاری بین قاره‌ای تبدیل شده است». (Kothari, 2020: 100) هند به عنوان یک اقتصاد در حال رشد نیازمند دسترسی به منابع طبیعی برای حفظ رشد اقتصادی خود است. با رشد اقتصاد هند تقاضا برای انرژی و نیاز به تنوع بخشیدن منابع افزایش یافت. «قزاقستان و ازبکستان تأمین کننده اورانیوم هند هستند که از نظر استراتژیک برای صنعت انرژی هسته‌ای هند اهمیت زیادی دارد. ترکمنستان تأمین کننده گاز هند است. در سال‌های اخیر هند و قرقیزستان «مجمع تجاری هند و قرقیزستان» را تأسیس کرده‌اند. موقعیت جغرافیایی تاجیکستان نیز در مرکز آسیای مرکزی دارای منافع استراتژیک زیادی برای هند است». (Rowden, 2020)

همچنین سرمایه‌گذاری‌های هند در آسیای مرکزی بر بخش‌هایی مانند «اکتشاف نفت و گاز، داروسازی، معدن، کشاورزی و صنایع کوچک» متمرکز شده است. (Barari Reykandeh & Mozaffari, 2023: 16-18) بنابراین آسیای مرکزی هم بازار خوبی برای صادرات کالاهای هندی و هم منطقه‌ای با منابع فسیلی و سوخت مورد نیاز تأسیسات هسته‌ای هند (اورانیوم) است. هدف دیگر هند مهار رقیب استراتژیک خود یعنی پاکستان است، «زیرا با افزایش عمق استراتژیک خود در آسیای مرکزی می‌تواند از محاصره شدن توسط پاکستان جلوگیری کند و از طریق جغرافیای این محل تحرکات پاکستان را تحت نظر قرار دهد. همچنین این عمل می‌تواند منجر به محاصره سیاسی پاکستان شود، زیرا هند را قادر می‌سازد از طریق همکاری‌های نظامی‌اش در آسیای مرکزی پاکستان را از دو طرف افغانستان و آسیای مرکزی در شمال غرب و مرزهای شرقی پاکستان به هند در شرق تحت فشار قرار دهد» (شفیعی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۲).

به این مسئله هم باید اشاره کرد که در صورت حضور فعال در آسیای مرکزی هند می‌تواند به صورت مؤثری علیه تروریسم، افراط‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی مقابله کند. در نهایت «جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌توانند از وضعیت نوظهور قدرت منطقه‌ای-جهانی هند حمایت کنند» (Pradhan, 2018: 48) بنابراین آسیای مرکزی از جهات بسیاری برای هند ارزشمند است، ولی هند با چالش‌های زیادی برای رسیدن به این منطقه رو به رو است که عمده آن محذوریت‌های جغرافیایی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی است.

۴-۲. چالش‌های دستیابی هند به آسیای مرکزی

هند برای دستیابی به آسیای مرکزی با چالش‌های پیچیده‌ای روبروست، زیرا هیچ مرز مشترکی با این منطقه ندارد و باید از خاک پاکستان عبور کند که به دلیل روابط تیره با پاکستان دشوار است. در ادامه به مهمترین این چالش‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۲-۱. چالش طالبان در افغانستان

افغانستان برای هند علاوه بر جایگاه راهبردی در رقابت با پاکستان مسیری حیاتی برای دسترسی به منابع انرژی و بازارهای آسیای مرکزی محسوب می‌شود. از این رو تعمیق نفوذ در افغانستان توازن قدرت منطقه‌ای را به نفع دهلی‌نو تغییر داده و سود اقتصادی حاصل از این پیوند سرمایه‌گذاری هند را در کوتاه‌مدت باز می‌گرداند. نه تنها به عنوان یک سکوی پرش برای ستیزه جویان ضد هند، بلکه به عنوان یک پایگاه برای پاکستان در نظر گرفته می‌شود. (Campbell, 2013: 7) برای هند ضرورت دارد که در افغانستان یک حکومت دوست حاکم باشد. تحت حاکمیت رژیم طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶)، هند هر نفوذ اندکی را که در طول سال‌های جنگ داخلی در افغانستان حفظ کرده بود از دست داد. برای تقویت جایگاه خود هند شروع به حمایت از گروه‌های مخالف طالبان و تجهیز آنان نمود. هند توان دفاعی اتحاد شمال را با فراهم ساختن تجهیزات جنگی تقویت نموده و محققان و مشاوران هندی به اتحاد شمال مشاوره‌های تاکتیکی می‌دادند (شفیعی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۴). پس از سرنگونی طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱، هند با اجتناب از هرگونه درگیری نظامی، رویکرد قدرت نرم را در قبال افغانستان با تمرکز بر مسائل غیرنظامی اتخاذ کرد. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، هند بیش از ۵۰۰ پروژه در ۳۴ ولایت افغانستان داشت که بخش‌های مختلف در توسعه، بازسازی و ظرفیت‌سازی را پوشش می‌داد. هند به یکی از بزرگترین شرکای توسعه افغانستان تبدیل شد و بیش از ۳ میلیارد دلار کمک در همان دوره ارائه نمود. (Shekhawat, 2023: 4)

همه این موارد به هند کمک کرد تا جایگاه خود را در افغانستان تثبیت کرده و به فکر نفوذ در آسیای مرکزی از طریق این کشور باشد. هند در این راستا اقداماتی را برای ایجاد زیرساخت‌ها در افغانستان انجام داد که می‌توانست به طور مؤثر به عنوان پل ارتباطی به آسیای مرکزی مورد استفاده قرار گیرد. هند از ابتکار راه ابریشم جدید^۱ حمایت جدی داشته و آن را بلوک سازنده چشم‌انداز هند برای افغانستان به عنوان قطبی که آسیای مرکزی و جنوبی را از طریق خطوط لوله، مسیرهای تجاری و ترانزیتی به هم پیوند می‌دهد می‌داندست. (Bhat-nagar, 2014: 2) هند سرمایه‌گذاری قابل توجهی در تلاش برای تحقق پتانسیل ترانزیتی افغانستان کرده است.

1. New Silk Road Initiative

هند با تأمین مالی بزرگراه زرنج-دلارام و توافق سه‌جانبه برای توسعه بندر چابهار، کریدورهای ترانزیتی شمال-جنوب را جهت اتصال شبه‌قاره به آسیای مرکزی تقویت کرده است. این زیرساخت‌ها نه تنها ولایات کلیدی افغانستان را به هم پیوند می‌دهند، بلکه با فراهم‌سازی دسترسی این کشور به دریای عرب از طریق خاک ایران پتانسیل‌های تجاری منطقه را به شدت افزایش می‌دهند. این اقدامات راهبردی ضمن کاهش وابستگی‌های سنتی، بستری مستحکم برای گسترش نفوذ سیاسی و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی پایدار هند در قلب آسیا فراهم آورده است. (Kaura, 2017: 29) هند همچنین نقش مهمی را در ساخت جاده‌هایی ایفا کرده که ارتباط افغانستان با بنادر استراتژیک را بهبود بخشیده و در نتیجه وابستگی کابل به پاکستان را کاهش داده است. تلاش هند برای توسعه بندر چابهار در ایران نیز مبتنی بر این واقعیت است که هند را با مناسب‌ترین گزینه برای دسترسی به افغانستان فراهم می‌کند، زیرا پاکستان بارها از ارائه ترانزیت زمینی به کالاهای هندی که از طریق خاک خود به مقصد افغانستان می‌رود خودداری کرده است. (Ahmad Ganaie & Ahmad Ganaie, 2022: 4)

هند تلاش برای توسعه زیرساخت‌های مورد نیاز برای دستیابی به آسیای مرکزی از طریق افغانستان را ادامه داد، ولی با تشدید جنگ در افغانستان در ماه‌های جولای و آگوست ۲۰۲۱، کنسولگری خود را در قندهار بست، دیپلمات‌ها و پرسنل خود را تخلیه و فعالیت در کنسولگری‌های خود در هرات و جلال‌آباد را متوقف کرد. سفارت هند نیز تعطیل شد و شروع به تخلیه شهروندان خود نمودند. (Shekhawat, 2023: 6) بدین ترتیب یک دوره بیست ساله از حضور و فعالیت هند در افغانستان رو به اتمام نهاد و همه طرح‌های این کشور برای دسترسی به آسیای مرکزی از طریق افغانستان متوقف گردید. مهم‌تر از همه عرصه رقابت در افغانستان نیز به پاکستان و چین واگذار شد.

۴-۲-۲. چالش پاکستان و چین

روابط هند و پاکستان متأثر از کشمیر بوده به گونه‌ای که حتی تا مرز برخورد هسته‌ای نیز پیش رفته‌اند. طی بیش از ۶۰ سال این دو کشور ۴ جنگ را بر سر جامو و کشمیر تجربه کرده‌اند. پاکستان هرگونه حرکت هند در افغانستان را یک تهدید می‌داند و برای مقابله با آن از گروه‌های اسلام‌گرا و شبه نظامی در افغانستان و کشمیر هند حمایت می‌کند. (Kumar Singh & Kumar Singh, 2024: 3) این پویایی به نوبه خود بر تعاملات دیپلماتیک بین کابل و دهلی‌نو تأثیر منفی گذاشت. در دوره حکومت اول طالبان هند نفوذ خود را در افغانستان از دست داد. در دوره جمهوری هند کابل را تقویت کرد تا اطمینان حاصل کند که یک رژیم اسلام‌گرای رادیکال وابسته به تشکیلات امنیتی پاکستان جایگاهی در منطقه پیدا نکند. (Kaura, 2023: 2)

با این حال بسیاری بر این باور بودند که خروج امریکا از افغانستان نفوذ استراتژیک بیشتری به پاکستان می‌دهد و گروه‌های همسو با منافع آن‌ها را قدرتمند می‌کند. زیرا پاکستان نقش مهمی در تسلیح، پناه دادن، تأمین مالی و حتی احیای طالبان افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ ایفا کرد. (Borthakur, 2025: 2) این یک تغییر ژئوپلیتیک قابل توجه برای هند است. یکی از ویژگی‌های اصلی ژئوپلیتیک این است که ماهیت آن مدام در حال تغییر است. به قدرت رسیدن طالبان چشم‌انداز ژئوپلیتیکی افغانستان و سیاست و منافع کشورهای منطقه و جهان را در قبال آن تغییر داده است.

بازگشت طالبان به قدرت برای هند یک تحول شوم بود. در سال ۲۰۲۱، پاکستان به کشوری تبدیل شد که بیشترین تعامل را با کابل داشت و قوی‌ترین درخواست‌ها را برای تعامل بین‌المللی با مقامات جدید انجام داد. (International Crisis Group, 2024: 37) پاکستان که در غرب هند واقع شده هرگونه ارتباط حمل و نقل زمینی بین هند، افغانستان و آسیای مرکزی را مسدود می‌کند. به طور مشابه چین تجارت مستقیم بین هند و آسیای مرکزی را از طریق استان غربی خود سین کیانگ که بین شمال هند و آسیای مرکزی قرار دارد محدود می‌کند. شاید تحت نفوذ چین، پاکستان همچنان به ایجاد موانع برای هند در برقراری روابط تجاری و اقتصادی قوی با کشورهای آسیای مرکزی-اوراسیا ادامه داده است. خصومت بین هند و پاکستان به نفع تلاش‌های هژمونیک چین در اوراسیا از طریق طرح کمربند و جاده^۱ است. (Wani, 2023: 3) هند نه تنها به این طرح نپیوسته، بلکه آن را پروژه‌ای می‌داند که باعث تنش و رقابت منطقه‌ای و نقض حاکمیت کشورها است (وکیلی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۴۵). همچنین چین به طور فزاینده‌ای در آسیای مرکزی نفوذ پیدا کرده است.

چین و پاکستان علیه هند مؤتلف شده و طرح‌های رقیبی مانند طرح بندر گوادر و کریدور اقتصادی چین و پاکستان^۲ را در مقابل طرح‌های هند، مانند استفاده از بندر چابهار ایران برای دسترسی به افغانستان و آسیای مرکزی پیش برده‌اند. بندر چابهار در مجاورت بندر گوادر پاکستان است که توسط چین در راستای طرح کمربند و جاده توسعه یافته است. (Gurjar, 2023: 55) در نتیجه تضعیف پتانسیل چابهار در راستای منافع پاکستان است. چین در تلاش برای جذب افغانستان به این طرح است. در ۶ می ۲۰۲۳، در خلال پنجمین گفتگوی وزیران خارجه چین، پاکستان و افغانستان پویایی جدیدی در صفحه شطرنج منطقه‌ای پدیدار شد. وزرای خارجه این سه کشور بار دیگر بر کریدور اقتصادی چین-پاکستان که پروژه «گل سرسبد»^۳ تحت ابتکار کمربند و جاده چین نام گرفت تأکید کردند. این انتخاب ملاحظات ژئوپلیتیکی را نشان می‌دهد که چین و پاکستان را وادار کرد تا کابل را در این پروژه بگنجانند. این پروژه قرار است با استفاده از بزرگراه قراقرام^۴ منطقه خودمختار اویغور غربی سین کیانگ چین را به سواحل دریای عرب بلوچستان متصل کند. (Aparna & Kumar Singh, 2024: 117)

گسترش کریدور اقتصادی چین-پاکستان به افغانستان فضای استراتژیک هند را محدود می‌کند. طالبان همچنین در حال برنامه‌ریزی برای ساخت یک جاده از طریق کریدور واخان است که افغانستان را به چین متصل می‌کند. پس از آماده شدن، به چین دسترسی مستقیم به آسیای مرکزی و خاورمیانه می‌دهد. (Ran-jan & Najafizada, 2025) بنابراین موانع جغرافیایی ناشی از سیاست‌های پاکستان و نفوذ چین دسترسی هند به آسیای مرکزی و تثبیت جایگاه آن به عنوان قدرتی پیشرو را با چالش مواجه کرده است. این رقابت ژئوپلیتیک با تلاش چین برای تغییر موازنه و تیرگی اخیر روابط میان پاکستان و طالبان، وارد فاز پیچیده‌تری شده است.

1. Belt and Road Initiative, BRI

2. China-Pakistan Economic Corridor

3. Flagship

4. Karakoram

پاکستان به قدرت رسیدن طالبان را پیروزی استراتژیک خود در کابل می‌دانست و انتظار داشت طالبان به نگرانی‌های امنیتی پاکستان، به ویژه نگرانی‌های مربوط به فعالیت‌های شبه‌نظامیان فرامرزی رسیدگی کند. اما ادامه پناه دادن طالبان به تحریک طالبان پاکستان^۱ که تهدیدی بزرگ برای امنیت داخلی پاکستان است یک معضل استراتژیک جدی ایجاد کرده است. در مجموع موضع سازش‌ناپذیر طالبان در مورد خط دیورند، مخالفت با حصارکشی مرز افغانستان و پاکستان و عدم تمایل برای مهار اقدامات تحریک طالبان پاکستان علیه پاکستان انتظارات پاکستان را برآورده نکرده و منجر به افزایش تنش در روابط دوجانبه شده است. (Chawla, 2025: 4) با کاهش نفوذ غالب پاکستان بر طالبان فرصتی برای هند و دیگر بازیگران منطقه‌ای ایجاد می‌شود تا به صورت استراتژیک خود را برای پر کردن خلأ قدرت نوظهور آماده کنند.

۳-۴. هند در مسیر فائق آمدن بر چالش‌ها

از مهمترین راه‌های غلبه بر چالش‌ها تلاش برای رابطه با طالبان افزایش تعامل با کشورهای آسیای مرکزی و استفاده از طرح‌ها و مسیرهای جایگزین برای دور زدن پاکستان، بویژه استفاده از بندر چابهار ایران است.

۳-۴-۱. ضرورت تعامل با طالبان

هند با رویکردی واقع‌گرایانه و سنجیده، برخلاف دوره پیشین برای تحقق اهداف استراتژیک و امنیتی خود با طالبان پس از ۲۰۲۱ تعامل می‌کند. دهلی‌نو با تحلیل تغییرات طالبان و ارزیابی استقلال و مشروعیت داخلی آنان این گذار را در راستای سیاست «اولویت با همسایه» جهت تضمین ثبات منطقه هدایت کرده است. این تعامل هدفمند ضمن تلاش برای پیشگیری از تبدیل شدن افغانستان به پایگاه گروه‌های تروریستی ضدهند کوششی برای مدیریت چالش‌های امنیتی مرزی و کاهش مخاطرات منطقه‌ای ناشی از بی‌ثباتی در مناسبات پیچیده افغانستان و پاکستان است. طبق گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد (۲۰۲۴)، «تروریسم ناشی از افغانستان در بیشتر سناریوها عامل ناامنی در منطقه و مناطق دورتر خواهد بود» و «همکاری بیشتر بین وابستگان القاعده و تحریک طالبان پاکستان می‌تواند تحریک طالبان پاکستان را به یک «تهدید فرمانطقه‌ای» تبدیل کند.» این امر در کنار تهدید رو به رشد داعش خراسان^۲ برای دهلی‌نو نگران‌کننده است. (Chawla, 2025: 5) تعامل با طالبان به دهلی‌نو اجازه می‌دهد تا خطوط قرمز را منتقل کند، واقعیت‌های میدانی را رصد کند و تضمین‌هایی را مبنی بر عدم استفاده از خاک افغانستان برای هرگونه فعالیت ضد هندی دریافت کند.

علاوه بر این منابع معدنی غنی افغانستان می‌تواند فرصت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی برای هند فراهم کند. سرمایه‌گذاری استراتژیک در بخش مواد معدنی خاکی کمیاب افغانستان می‌تواند راهی بالقوه برای دهلی‌نو باشد تا وابستگی فزاینده کابل به پکن را در این عرصه خنثی کند و نفوذ ژئوپلیتیکی هند را در سراسر منطقه افزایش دهد. موقعیت جغرافیایی افغانستان به عنوان دروازه‌ای به آسیای مرکزی برای هند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. افزون بر این نفوذ فزاینده چین، روسیه و ایران در افغانستان و حضور این

1. TTP
2. ISKP

کشورها در زمینه‌های اقتصادی و استراتژیک هند را وادار به تعامل با طالبان کرده تا جایگاه خود را حفظ کرده و از به حاشیه رانده شدن استراتژیک خود جلوگیری نماید. همچنین کریدور شمال-جنوب که به تسهیل ارتباطات هند با آسیای مرکزی کمک می‌کند از دیگر دلایل استراتژیک تعامل هند با طالبان است. مباحث حقوق بشری و کمک به مردم افغانستان از جمله دلایل دیگر است و در نهایت باید از شکاف فزاینده طالبان با پاکستان سخن گفت که فرصت‌هایی را برای هند ایجاد کرده تا روابط خود را با کابل تقویت کند. (Borthakur, 2025: 6-8)

این موارد سبب شد که علیرغم تخلیه سریع کارمندان و شهروندان از افغانستان و بستن سفارت و کنسولگری‌ها، هند به تدریج متمایل به توسعه روابط با طالبان شود. با این وجود سابقه تاریخی و ذهنیت منفی نسبت به یکدیگر ملاحظات برای تعامل مستقیم ایجاد می‌کرد. (Kumar Singh & Kumar Singh, 2024: 46) به همین دلیل در ژوئن ۲۰۲۲، کمتر از یک سال پس از تسخیر قدرت توسط طالبان «دهلی نو با اعزام یک تیم فنی به کابل برای «نظارت بر پرداخت کمک‌های بشردوستانه» یک چرخش در سیاست انجام داد. این تصمیم سفارت را که در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ بسته شده بود دوباره فعال کرد». (D'Souza, 2024) این مسئله باب تعاملات دیپلماتیک بین هند و طالبان را گشود که در مهمترین و متأخرترین آنها در فوریه ۲۰۲۵، ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان اعلام کرد که تلاش‌هایی برای ایجاد نمایندگی دیپلماتیک بین افغانستان و هند در کابل و دهلی نو در حال جریان است.

در اکتبر ۲۰۲۵ در اثنای سفری که امیرخان متقی، سرپرست وزارت امور خارجه طالبان به هند داشت، دولت نازندرا مودی از ارتقای روابط خود با رژیم کابل خبر داد و اعلام کرد که ماموریت فنی فعلی خود در کابل را که از سال ۲۰۲۲ برقرار بوده است، به یک سفارتخانه کامل ارتقا می‌دهد (Roche, 2025: 1). متعاقب آن رسانه‌های هندی گزارش دادند که طالبان فهرست پیشنهادی دیپلمات‌های خود را به هند ارائه کرده است. بلومبرگ گزارش داد که دولت هند به زودی یک نماینده ارشد طالبان را خواهد پذیرفت. پیش از این، در ۱۳ نوامبر ۲۰۲۴، طالبان انتصاب اکرام‌الدین کامل را به عنوان سرکنسول موقت افغانستان در بمبئی تأیید کرد. (Borthakur, 2025: 1)

بدین ترتیب روابط هند و طالبان رو به بهبود نهاد و همزمان روابط پاکستان و طالبان تیره گردید. طالبان که از حمایت تاریخی پاکستان برخوردار بودند، اکنون با مخالفت‌های جدی پاکستان در مورد خط دیورند و اقدامات تحریک طالبان پاکستان روبه‌رو هستند. این مسائل باعث تنش در روابط دوجانبه شده و طالبان به دنبال اتحادهای جدید هستند. در این شرایط طالبان هند را به عنوان یک شریک قابل اعتماد و اقتصادی قوی می‌بینند. این تحولات به شکل‌گیری روابط مثبت‌تر هند و افغانستان کمک کرده است. (Chawla, 2025: 4) اگرچه افزایش اصطکاک بین طالبان و اسلام‌آباد انگیزه اصلی تعامل هند با طالبان نیست، اما این زمینه ژئوپلیتیکی در حال تحول بدون شک توسعه یک رابطه سازنده‌تر هند و افغانستان را تسهیل کرده است.

نقطه عطف این روابط در ۶ ژانویه ۲۰۲۵ صورت پذیرفت. در این روز هند حمله هوایی پاکستان در داخل افغانستان را «به صراحت محکوم» کرد و مقامات اسلام‌آباد را متهم کرد که همسایگان خود را به خاطر

شکست‌های داخلی خود سرزنش می‌کنند. (Kumar, 2025) موفقیت هند در تعامل با طالبان موقعیت استراتژیک این کشور را در برابر پاکستان تقویت کرده و نفوذ دهلی‌نو را در مسیرهای تجاری و منابع آسیای مرکزی تثبیت می‌کند. هند با بهره‌گیری از این موقعیت ژئوپلیتیک، ضمن خنثی‌سازی نفوذ چین و پاکستان می‌کوشد تا جایگاه مسلط خود را در جنوب آسیا حفظ نماید.

۴-۳-۲. تقویت همکاری استراتژیک و تجاری با کشورهای آسیای مرکزی

یکی از راه‌های غلبه بر چالش‌ها تعامل بیشتر با کشورهای آسیای مرکزی است، زیرا کشورهای زیادی مانند چین، روسیه و آمریکا نیز به این منطقه چشم دوخته‌اند. «فروپاشی شوروی سابق باعث تغییر سیاست خارجی هند در دهه ۱۹۹۰ از اتحادهای ایدئولوژیک و به سمت رویکردی عمل‌گرایانه‌تر شد. آسیای مرکزی به عنوان «خارج نزدیک» نامیده شد و هند شروع به توسعه روابط دوجانبه با پنج جمهوری جدید کرد» (Campbell, 2013: 2). با آغاز نخست‌وزیری نارندرا مودی در سال ۲۰۱۴ توجه ویژه‌ای به آسیای مرکزی شد. هند به دنبال ایجاد روابط سیاسی قوی‌تر و تقویت همکاری استراتژیک با کشورهای آسیای مرکزی برآمد. «هند در ژوئن ۲۰۱۲ به منظور تحقق اهداف خود ابتکار دیپلماتیک جدیدی را برای تعامل فعال با کشورهای آسیای مرکزی با سیاست «اتصال آسیای مرکزی»^۱ آغاز نمود که چارچوب آن بر اساس تعامل فعال سیاسی، اقتصادی و مردمی با کشورهای آسیای مرکزی، به صورت فردی و جمعی استوار است» (Momeni & Chaharmahali, 2024: 311).

«سفر تاریخی مودی در سال ۲۰۱۵ از پنج جمهوری آسیای مرکزی در درجه اول با هدف دمیدن پویایی جدید در استراتژی اتصال آسیای مرکزی انجام گردید». (Kaura, 2017: 25). این سفر یک چشم‌انداز استراتژیک و «یک نقشه راه برای حمل و نقل از طریق ارتباط دریایی و جاده‌ای از طریق ایران و افغانستان ارائه کرد». (Davé, 2024: 341). پیوستن هند به سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۱۷ و راه‌اندازی «گفتگوی هند و آسیای مرکزی» در سال ۲۰۱۹، تعاملات را بیش از پیش گسترش داد. (Ghiasi, 2025: 2). این تمرکز بر منطقه را می‌توان به تغییر ژئوپلیتیک منطقه به ویژه تشکیل ابتکار کمربند و جاده چین^۲ و تهدیدهای امنیتی خارجی برای منطقه نسبت داد. همگرایی پروژه‌های کمربند و جاده در منطقه با منافع اقتصادی تحقق نیافته هند در آسیای مرکزی، هند را بر آن داشت تا به راه‌های جدیدی برای همکاری اقتصادی تمرکز کند. (Menon & Rajiv, 2019: 5).

بر این اساس در سال ۲۰۲۱، هند بر اساس سیاست اتصال با آسیای مرکزی تقویت روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی با این منطقه را در پیش گرفت. مشخص است که روابط خوب با طالبان برای رسیدن به این هدف کاملاً ضروری است. در این راستا دهلی‌نو میزبان اولین نشست سران هند و آسیای مرکزی در سال ۲۰۲۲ بود و پس از آن نشست گروه کاری مشترک در مورد افغانستان بین دو طرف در اوایل ماه مارس ۲۰۲۳ برگزار شد. این تعاملات منعکس‌کننده افزایش همگرایی مواضع بین هند و آسیای مرکزی است. هند از سازمان همکاری شانگهای نیز برای تعامل بیشتر و مقابله به چالش‌هایی مانند

1. Connect Central Asia' Policy

2. BRI, Belt and Road Initiative

تروریسم بهره می‌برد. (Shekhawat, 2023: 15) همچنین هند با هر یک از کشورهای آسیای مرکزی در زمینه‌های تجاری و امنیتی معاهداتی منعقد کرده است. بعلاوه اینکه برای غلبه بر چالش‌های فوق سعی نموده از مسیرهای جایگزین استفاده کند.

۳-۳-۴. دور زدن پاکستان با استفاده از بندر چابهار ایران و دیگر مسیرها

هند برای رسیدن به آسیای مرکزی از مسیرهایی بهره می‌برد که بتواند پاکستان را دور بزند. کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال جنوب^۱ یک پروژه اتصال مهم است که هدف آن افزایش تجارت و اتصال بین هند، ایران، روسیه و آسیای مرکزی است. در جولای ۲۰۲۲، اولین محموله از طریق این پروژه از بندر آستاراخان روسیه به بندر جواهر لعل نهرو بمبئی رسید. (Wani, 2023: 4) علاوه بر این کریدور، ابتکارات به تعویق افتاده طولانی مدت مانند خط لوله ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند^۲ که به دلیل چالش‌های امنیتی در افغانستان و پاکستان و همچنین تنش‌های مداوم بین پاکستان و هند با مشکل مواجه شده است نیز توجه سیاست‌گذاران هندی را دوباره به خود جلب کرده است. (Borthakur, 2025: 8) همچنین هند بندر چابهار را به عنوان یک گره حیاتی در این کریدور پیشنهاد کرد که «به دنبال اتصال روسیه و اروپای شرقی با هند از طریق مسیرهای جاده‌ای، ریلی و دریایی از منطقه دریای خزر و ایران است». (Gurjar, 2023: 55) به وسیله بندر چابهار امکان ایجاد ارتباط مستقیم بین افغانستان و هند بدون عبور از پاکستان وجود دارد. این امر روابط سیاسی، امنیتی و اقتصادی موجود بین دهلی نو و کابل را بسیار افزایش می‌دهد.

بندر چابهار که در ساحل مکران قرار دارد به دو دلیل اهمیت استراتژیک ویژه‌ای برای هند دارد؛ «اول اینکه نزدیکترین بندر به هند در ایران است که دسترسی به افغانستان و آسیای مرکزی را فراهم می‌کند. دوم، این بندر در کمتر از ۱۵۰ کیلومتری غرب بندر گوادر پاکستان واقع شده است که آن را برای پیگیری فعالیت‌های نظامی پاکستان یا چین ایده آل می‌سازد». (Kaura, 2017: 28) علاوه بر این «هند از طریق بندر چابهار به چهار شهر افغانستان از جمله هرات، قندهار، کابل و مزار شریف اتصال زمینی به دست می‌آورد که این امر باعث تسهیل روابط تجاری هند با افغانستان می‌شود». (Aparna & Kumar Singh, 2024: 122) این بندر پتانسیل لازم برای پیوند دادن هند به آسیای مرکزی، اروپا و روسیه را دارد و به عنوان اهرم دیگری برای تقویت نفوذ ژئوپلیتیکی هند عمل می‌کند. علاوه بر این هند می‌تواند پاکستان را دور بزند و حضور قدرتمندتری در کنار آن کشور ایجاد کند. به عنوان مثال ترانزیت در بندر چابهار به هند امکان دسترسی مستقیم به پایگاه نیروی هوایی که در تاجیکستان دارد، می‌دهد». (Amos, 2024: 2-3) البته در استفاده از بندر چابهار چالش‌هایی مانند روابط اقتصادی عمیق ایران با چین، نفوذ فزاینده چین در افغانستان و بویژه تحریم‌های امریکا نیز وجود دارد.

علیرغم تحریم‌ها، هند در ژانویه ۲۰۲۳ اعلام کرد که قصد دارد فعالیت خود را در چابهار افزایش دهد. به دنبال آن «یک هیئت اقتصادی بلندپایه طالبان در فوریه ۲۰۲۳ از چابهار بازدید کرد و یادداشت‌های تفاهم با ایران امضا کرد. مذاکرات بین طالبان و مقامات هند در رابطه با چابهار در ماه مارس ۲۰۲۳ در کابل

1. International North South Transport Corridor, INSTC

2. TAPI

برگزار شد که به توافقات جدید بین ایران و هند برای استفاده از بندر چابهار در آوریل ۲۰۲۴ ختم شد. در این سال توافق همکاری ۱۰ ساله میان شرکت‌های هندی و سازمان بنادر و دریانوردی ایران امضا شد که به هند اجازه می‌دهد این پایانه را اداره کند. هند در آوریل ۲۰۲۳ نشست افتتاحیه گروه کاری مشترک هند و آسیای مرکزی^۱ در مورد پروژه چابهار را با حضور نمایندگان از افغانستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان برگزار کرد. سرکنسول افغانستان در این بیانیه بر اهمیت بندر چابهار در تسهیل انتقال کمک‌های بشردوستانه به مردم افغانستان و ایجاد چشم‌انداز اقتصادی برای کارآفرینان و تاجران افغان تأکید کرد». (Aparna & Kumar Singh, 2024: 121) بنابراین ایران و افغانستان به عنوان شرکای تجاری و استراتژیکی مهمی برای هند محسوب می‌شوند به شرط اینکه در افغانستان صلح و ثبات و حکومتی حامی منافع هند برپا باشد و همچنین هند بتواند علیرغم تحریم‌های امریکا، با ایران تعامل مؤثری ایجاد کند.

نتیجه‌گیری

آسیای مرکزی به لحاظ اقتصادی و همچنین رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی برای هند بسیار حائز اهمیت است. آسیای مرکزی در دایره دوم قلمرو ژئوپلیتیک هند قرار دارد که هند می‌باید تأثیر قدرت‌های دیگر را در این دایره متعادل کرده و از منافع خود در رقابت با سایر قدرت‌ها دفاع کند. در این مسیر هند اگرچه تلاش زیادی برای دسترسی به آسیای مرکزی داشته، ولی با چالش‌های زیاد و پیچیده‌ای مواجه بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست هند برای دسترسی پایدار به آسیای مرکزی تحت تأثیر برهم‌کنش متغیرهای ژئوپلیتیکی، امنیتی و ژئواکونومیک قرار دارد و فرضیه مقاله مبنی بر اینکه تقویت روابط استراتژیک با طالبان و همکاری با ایران به‌ویژه از طریق بندر چابهار می‌تواند مهم‌ترین چالش‌های هند در مسیر دسترسی به آسیای مرکزی را کاهش دهد قابل تأیید است.

تحلیل نظری مبتنی بر رویکرد ژئوپلیتیک نشان داد که محدودیت‌های جغرافیایی، فقدان مرز مستقیم با آسیای مرکزی و خصومت ساختاری با پاکستان، هند را ناگزیر ساخته است تا به مسیرهای جایگزین و بازیگران واسطه، به‌ویژه افغانستان و ایران اتکا کند. در این چارچوب افغانستان نه تنها یک واحد سیاسی مستقل، بلکه یک گره ژئوپلیتیکی و کریدور ترانزیتی حیاتی در پیوند جنوب و مرکز آسیا تلقی می‌شود که کنترل یا نفوذ بر آن می‌تواند توازن قدرت منطقه‌ای را به نفع هند تغییر دهد. تحولات پس از ۲۰۲۱ و بازگشت طالبان به قدرت اگرچه در کوتاه‌مدت موجب تضعیف دستاوردهای دو دهه حضور هند در افغانستان شد، اما در میان‌مدت زمینه‌ساز بازتعریف رویکرد دهلی‌نو به افغانستان گردید.

برخلاف دهه ۱۹۹۰، هند این بار رویکردی عمل‌گرایانه و تدریجی را در پیش گرفت و تعامل محدود، اما هدفمند با طالبان را به عنوان ابزاری برای مدیریت تهدیدات امنیتی، مهار نفوذ پاکستان و چین و حفظ مسیرهای دسترسی به آسیای مرکزی برگزید. این تغییر رویکرد نشان‌دهنده گذار سیاست خارجی هند از هنجارگرایی و ملاحظات ایدئولوژیک به محاسبات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک است. در همین راستا بندر چابهار و کریدور بین‌المللی شمال-جنوب به عنوان مؤلفه‌های کلیدی راهبرد هند برای دور زدن پاکستان و کاهش آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی مطرح شده‌اند.

تحلیل رقابت‌های منطقه‌ای نیز نشان داد که ائتلاف چین-پاکستان و تلاش برای ادغام افغانستان در پروژه‌هایی نظیر کریدور اقتصادی چین-پاکستان فضای مانور هند را محدود کرده است. با این حال شکاف‌های نوظهور در روابط طالبان و پاکستان و نیز نیاز طالبان به مشروعیت، سرمایه‌گذاری و تنوع شرکای خارجی فرصت‌هایی را برای هند ایجاد کرده است تا با استفاده از دیپلماسی اقتصادی، کمک‌های بشردوستانه و سرمایه‌گذاری زیرساختی جایگاه خود را در افغانستان بازسازی کند. در این میان همکاری با کشورهای آسیای مرکزی از طریق سازوکارهایی مانند گفت‌وگوی هند-آسیای مرکزی و سازمان همکاری شانگهای مکمل راهبرد افغانستان محور هند محسوب می‌شود و می‌تواند به افزایش اعتماد متقابل و همگرایی منطقه‌ای کمک کند.

موفقیت راهبرد هند در آسیای مرکزی به تداوم ثبات در افغانستان، مدیریت هوشمندانه تعامل مشروط با طالبان برای رفع نگرانی‌های امنیتی، تعمیق همکاری زیرساختی با ایران در بندر چابهار و تنوع بخشی به دیپلماسی اقتصادی-دیجیتال بستگی دارد. از آنجا که افغانستان حلقه واسطه ژئوپلیتیکی هند است، دسترسی پایدار به آسیای مرکزی بدون ایفای نقشی فعال در این کشور ممکن نیست. لذا پیشنهاد می‌شود هند با تدوین راهبردی چندلایه تعامل با طالبان را با همکاری با ایران و هم‌افزایی منطقه‌ای پیوند بزند تا از فرصت‌های نوظهور بهره‌برداری کرده و جایگاه خود را در نظم در حال گذار اوراسیا تثبیت نماید.

منابع

- حسین پور، رضا، مجتهدزاده، پیروز، حافظ نیا، محمدرضا، عزتی، عزت الله (۱۳۹۱)، تبیین ژئوپلیتیک روابط قدرت در منطقه شبه قاره هند پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۸ (۳)، ۳۴-۱. doi.20.1001.1.17354331.1391.8.27.1.1
- شفیع، نودر، فرجی، شهریار، متقی، افشین (۱۳۹۱)، «رویکرد هند در قبال افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (با نگاه به ایران)»، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۸ (۲)، ۱۵۲-۱۲۵. doi.20.1001.1.17354331.1391.8.26.5.3
- محرابی، علیرضا، اقتدارنژاد، محمد (۱۳۹۳)، مدل تبیینی ژئوپلیتیک پاکستان در حوزه رقابت و همکاری با جمهوری اسلامی ایران، مطالعات شبه قاره، ۶ (۲۰)، ۲۲۳-۱۹۹. doi.10.22111/jsr.2015.1793
- محمدی، حمیدرضا، زارعی، بهادر (۱۴۰۳)، واکاوی راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا پیرامون رفتار ژئوپلیتیکی روسیه در دوره جو بایدن (۲۰۲۰-۲۰۲۴)، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۲۰ (۳)، ۹۷-۵۸. doi.10.22034/igq.2024.406135.1786
- وکیلی، بهنام، کریمی، مهدی، طبرسی، محمدرضا (۱۴۰۲)، مخاطرات استراتژیک هند در چارچوب ابتکار «یک کمربند یک راه»، مطالعات بین‌المللی، ۲۰ (۱)، ۱۶۷-۱۴۵. doi.10.22034/isj.2023.377029.1956

References

- Ahmad Ganaie, R. & Ahmad Ganaie, M2022), India's Afghanistan Policy: A Quest for Strategic Space Post the US Withdrawal. Humanities and Social Sciences Communications,

- 9 (462), 1-8. doi.org/10.1057/s41599-022-01489-7
- Amos, L. (2024), India's Rising Geopolitical Influence. Asia Pacific Security Magazine, APSM, July 11, Available at: <https://www.asiapacificsecuritymagazine.com/indias-rising-geopolitical-influence/>
 - Aparna & K, A. (2024), Evolving India-Afghanistan Relations: The BRI Context, in: Emerging Dynamics of India-Afghanistan Relations, Regional Cooperation vs Global Geopolitics. New Delhi, Jawaharlal Nehru University. doi.org/10.1007/978-981-97-4707-8
 - Barari Reykandeh, K. & Mozaffari Falarti, M. (2023), Central Asian Republics: India's Shifting Foreign Policy Landscape under Narendra Modi. Journal of Iran and Central Eurasia Studies, 6 (1), 15-28. doi.org/10.22059/jices.2023.95140
 - Bhatnagar, A. (2014), The Afghanistan Factor in India's Approach to Central Asia. ORF, Observer Research Foundation, 78. 1-8.
 - Borthakur, A. (2025), Navigating Complexities: India's Strategic Diplomacy vis-à-vis the Taliban 2.0 in Afghanistan. Chintan Research Foundation, 16, 1-20.
 - Campbell, I. (2013), India's role and interests in Central Asia. Saferworld, London, The Grayston Centre, Available at: <https://www.files.ethz.ch/isn/172940/indias-role-and-interests-in-central-asia.pdf>
 - Chawla, Sh. (2025), Geopolitics & Diplomacy India's Approach to Taliban 2.0: Cautious and Persistent. South Asian Voices, Available t: <https://southasianvoices.org/geo-f-in-n-india-taliban-cautious-and-persistent-03-28-2025/>
 - D'Souza, S. M. (2024), India's Leap of Faith in Afghanistan: Tango with the Taliban. The Diplomat. November 13, Available at: doi.org/10.1177/02627280231190790
 - Davé, B. (2024), India in Central Asia, In: Lempp, J., Mayer, S. (eds) Central Asia in a Multipolar World. Contributions to Political Science. Springer, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-031-63727-8_20
 - Ghiasi, F. (2025), Afghanistan at the Center of India-Central Asia Summit. Hashte Sobh, Available at: <https://8am.media/eng/afghanistan-at-the-center-of-india-and-central-asia-dialogue/>
 - Gurjar, S. (2023), The Iran Challenge: Unraveling India's Foreign Policy Dilemma. Journal of Indo-Pacific Affairs, 6 (5), 47-60.
 - Hosseinpour, R & Mojtahedzadeh, P & Hafeznia, M & Ezzati, E. (2012), Geopolitical Elucidate of the Power Relations in the Indian Subcontinent After 11 September 2001 . International Quarterly of Geopolitics, 8 (27), 1-34. doi.20.1001.1.17354331.1391.8.27.1.1 (In Persian)
 - International Crisis Group. (30 January 2024), The Taliban's Neighbourhood: Regional Diplomacy with Afghanistan. Asia Report N°337, Available at: <https://www.crisisgroup.org/asia/south-asia/afghanistan/337-talibans>
 - Kaura, V. (2017), India's Aims in Central Asia and India-Afghanistan-Iran Triangular Relationship. The Journal of Central Asian Studies, XXIV, 23-41.
 - Kaura, V. (2023), India-Taliban Relations: A Careful Balancing Act, Driven by Pragmatism. May 30, Middle East Institute, Available t: <https://www.mei.edu/publications/india-taliban-relations-careful-balancing-act-driven-pragmatism>
 - Kothari, K. (2020), India's Strategic Interests in Central Asia, World Affairs. The Journal of International Issues, 24 (1), 100-117.
 - Kumar Singh, R & Kumar Singh, Sh. (2024), Emerging Dynamics of India-Afghanistan Relations, Regional Cooperation vs Global Geopolitics. New Delhi, Jawaharlal Nehru University. doi.org/10.1007/978-981-97-4707-8

- Kumar, R. (2025), Why is India Courting the Taliban Now. Al Jazeera, 11 Jan, Available at: <https://www.aljazeera.com/features/2025/1/11/why-is-india-courting-the-taliban-now>
- Mehrabi, A & Eghtedarnezhad, M. (2014), Explanatory, Geopolitical Model of Pakistan Regarding the Competition and Cooperation with Islamic Republic of Iran (With the Focus on the Position and Regional Role), Journal of Subcontinental Researches, 6 (20), 199-223. doi.10.22111/jsr.2015.1793 (In Persian)
- Menon, R & Rajiv, Sh. (2019), Realizing India's Strategic Interests in Central Asia. December 1, Carnegie Endowment, Available at: <https://carnegieendowment.org/posts/2019/12/realizing-indias-strategic-interests-in-central-asia?lang=en>
- Mohammadi, H & Zarei, B. (2024), Exploring the US National Security Strategy concerning Russia's Geopolitical Conduct throughout the Joe Biden Era (2020-2024), International Quarterly of Geopolitics, 20 (3), 58-97. Doi.10.22034/igq.2024.406135.1786 (In Persian)
- Mohan, C. R. (2006), India and the Balance of Power. Foreign Affairs, 85 (4), 17-32. doi.org/10.2307/20032038
- Nandan, D & Chauhan, B & Kumar, R (2022) .), The Geopolitical Importance of Afghanistan for India in the 21 St Century. journal of the Asiatic Society, XCV (28), 104-112.
- Peerzada, T. A. (2021), A Study of India's Policy in Afghanistan Since 2001. Kardan Journal of Social Sciences and Humanities (KJSSH), 4 (1), 34-43, doi:10.31841/KJSSH.2021.3
- Pradhan, R. (2018), India's Expanding Interests in Central Asia Policies. Issues and Challenges. Journal of Central Asian Studies, 25 (1), 45-63.
- Ranjan, S. S. & Najafizada, E. (2025), India to Allow Ambassador-Level Taliban Post to Counter China. February 19, Bloomberg, Available at: <https://www.bloomberg.com/news/articles/2025-02-19/india-to-allow-a>
- Roche, E. (2025), India Upgrades Ties with Taliban Regime. The Diplomat, Available at: <https://thediplomat.com/2025/10/india-upgrades-ties-with-taliban-regime/>
- Rowden, R. (2020), India's Strategic Interests in Central Asia and Afghanistan Go Through Iran. New Lines Institute, December 18, Available at: <https://newlinesinstitute.org/geo-economics/indias-strategic-interests-in-central-asia-and-afghanistan-go-through-iran/>
- Shafiee, N & Faraji, Sh & Mottaghi, A. (2012), India Approach toward Afghanistan after September 11, 2001 (with look to Iran), International Quarterly of Geopolitics, 8 (2), 125-152. doi.10.1001.1.17354331.1391.8.26.5.3 (In Persian)
- Shekhawat, Sh. (2023), India's Stakes in Taliban-Ruled Afghanistan. ORF, Observer Research Foundation. 652, Available at: <https://www.orfonline.org/public/uploads/posts/pdf/20240401134912.pdf>
- Vakili, B & Karimi, M & Tabarsi, M (2023) .), India's Strategic Risks in the Initiative Framework of the One Road-Belt. International Studies Journal, 20 (1), 145-167. Doi.10.22034/isj.2023.377029.1956 (In Persian)
- Wani, Ayjaz. (2023), Slow, Not Steady: Assessing the Status of India-Eurasia Connectivity Projects. Observer Research Foundation, 610, 1-22.
- Xuezhe, Y. (2021), India's Foreign Strategy from the Perspective of Geopolitical Logic. International Relations and Diplomacy, 9 (6), 225-231. doi.10.17265/2328-2134/2021.06.002

German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014–2025): A Neoclassical Realist Perspective

Behzad Ahmadi¹

DOI: [10.48308/piaj.2026.243152.1844](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243152.1844) Received: 2026/2/24 Accepted: 2026/4/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Russia's military invasions of Ukraine in 2014 and 2022, coupled with the United States' decision since the early 2010s to reduce its financial commitments to global security, have compelled Germany to redefine its international role and foreign policy trajectory. More precisely, the strategic choices and shifting relations of major powers—particularly the United States and Russia—over the past decade have profoundly altered the structural distribution of international power. Between 2014 and 2025, these systemic dynamics led German policymakers to perceive their country within a novel and highly volatile geopolitical reality. Consequently, Berlin no longer views itself merely as a passive beneficiary or executor of the liberal international order, but rather as a proactive guardian bearing the responsibility to defend it through self-initiated strategic actions. The most evident manifestation of this shift is Germany's rapid transition toward a security-oriented foreign policy characterized by an unprecedented remilitarization dimension—a phenomenon this study elucidates through the lens of neoclassical realism. The central research question asks: Why has Germany's foreign policy undergone a security-oriented transformation during its transition from a subservient executor to a guardian of the international order? To address this question, the study hypothesizes that systemic pressures between 2014 and 2025 have fundamentally reshaped the role of domestic intervening variables—specifically leaders' beliefs, strategic culture, state-society relations, and domestic institutions—thereby elevating security and military considerations within Germany's overarching foreign policy strategy and output.

Method: To gather relevant data for hypothesis testing, this study employs a qualitative case-study approach focusing on specific revisionist measures and strategic recalibrations in

1. Assistant Professor, Department of European and Eurasian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. bahmadi@ut.ac.ir



Germany's recent foreign and security policy. Data collection involved rigorous document analysis of primary and secondary sources, including official defense white papers, parliamentary records, and foreign policy doctrines. Given the qualitative nature of the empirical evidence, qualitative content analysis was utilized as the primary analytical method. Furthermore, the argumentative foundation rests on hypothesis testing, systematically applying neoclassical realism to the trajectory of German foreign policy over the 2014–2025 period to trace how systemic stimuli were filtered through domestic political structures.

Results and discussion: Over the past decade, the intensification of “structural modifiers” within the international system has created a highly divergent and threatening environment at the systemic level. The impacts of these modifiers are so profound that, from Berlin's perspective, the contemporary world is characterized more by geopolitical disorder than institutional order, rendering strategic adaptation imperative. According to neoclassical realist logic, these systemic modifiers have reshaped domestic variables—such as leadership perceptions, strategic culture, state-society relations, and institutional frameworks—fostering a collective consensus that Germany has reached a historic turning point, or *Zeitenwende*. This realization has necessitated a more autonomous and assertive agency in shaping the emerging global order, driving Germany's transition from a mere executor of systemic rules to an active architect of international security. Empirically, this perception has transformed Germany's foreign policy outputs and redefined its foundational pillars, encompassing a restructuring of transatlantic relations, a re-evaluation of European integration, the definitive abandonment of traditional *Ostpolitik*, and the calculated assumption of a role as a conventional military power.

Conclusion: This article provides a cogent explanation of the profound structural shifts in German foreign policy in response to international systemic shocks during the 2014–2025 period. The research findings indicate that sustained external pressures have elevated the discourse surrounding Germany's transformation into a “normal” power—one that embraces geopolitical leadership and international defense responsibilities commensurate with its economic stature—from a contested debate among political parties, elites, and social groups into an executable policy reality. With the institutionalization of the *Zeitenwende*, Berlin has embarked on a definitive path toward becoming a modern power equipped with a military capability optimized for robust conventional deterrence.

Keywords: Germany, Foreign Policy, Neoclassical Realism, Russia, United States, Europe

Citation: Ahmadi, Behzad. 2026. German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014–2025): A Neoclassical Realist Perspective, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 87-112.



سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک

بهزاد احمدی^۱

DOI: [10.48308/pij.2026.243152.1844](https://doi.org/10.48308/pij.2026.243152.1844)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۲۹

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: کیفیت مناسبات و مواجهه انتخاب‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ، به ویژه آمریکا و روسیه طی بیش از یک دهه اخیر به گونه‌ای بر برایندهای نظام بین‌الملل تأثیر نهاده که سیاستمداران آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ کشورشان را در ساختار جدید و متفاوتی از توزیع قدرت بین‌المللی یافته‌اند و بالطبع، دیگر خود را مأمور اجرای نظم بین‌المللی تلقی نمی‌کنند. آنها بر این باورند که مسئولیت دارند از طریق ابتکار عمل‌های خودانگیز در نظم بین‌المللی درگیر شوند. بارزترین جلوه چرخش از نقش آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، حرکت این کشور به سوی نوعی سیاست خارجی امنیت‌بنیان با ظهور و بروز نظامی بوده است که پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به تبیین آن بپردازد. در این چارچوب، این پرسش مطرح می‌شود که چرا سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که در این نوشتار در بوته آزمون قرار می‌گیرد این است که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه-دولت، و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده است که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی و نظامی در راهبرد کلان سیاست خارجی و برون‌دادهای آن شده است.

روش: در این نوشتار، برای گردآوری داده‌های مرتبط جهت آزمودن فرضیه، از بررسی موردی نمونه‌ها و اقدامات خاص تجدیدنظرطلبانه آلمان در سیاست خارجی و امنیتی‌اش در سال‌های اخیر، تحلیل اسناد شامل بررسی منابع دست اول و دست دوم و تحلیل‌های عمیق انجام شده از این اسناد استفاده شده است. با عنایت به اینکه داده‌های گردآوری شده کیفی خواهند بود از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده خواهد شد. افزون بر این، مبنای استدلال‌آوری نیز فرضیه‌آزمایی خواهد بود؛ بدین معنا که یک نظریه پرکاربرد در حوزه سیاست خارجی در مورد سیاست خارجی آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به کار بسته می‌شود.

۱. استادیار گروه مطالعات اروپا و اوراسیای دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. bahmadi@ut.ac.ir



یافته‌ها: طی بیش از یک دهه اخیر، «تعدیل گرهای ساختاری» نظام بین‌الملل مانند بازگشت قدرت‌های بزرگ به بازی قدرت یا فرسایش نظم لیبرال به شدت فعال شده‌اند و بستر متفاوتی را برای نقش‌آفرینی متغیرهای سطح نظام فراهم آورده‌اند. تأثیرات این تعدیل گرهای تا حدی است که از دید آلمان، جهان امروزی بیشتر در یک بی‌نظمی به سر می‌برد که اتخاذ سیاست بهینه برای مواجهه با آن را برایش ناگزیر ساخته است. بر اساس واقع‌گرایی نوکلاسیک، این تعدیل گرهای با تأثیر بر مولفه‌های داخلی، نظیر باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه بین دولت-جامعه و نهادهای داخلی، این باور و نتیجه عملی را ایجاد کرده‌اند که آلمان در یک نقطه عطف یا چرخش تاریخی -Zeitenwende- قرار دارد که نیازمند «کنشگری فعال» و مستقل‌تر این کشور در شکل‌دهی به نظم جدید جهانی و عبور آن از مأمور خادم نظم به سمت مسئول ناظم نظم است. چنین درکی به تغییر بروندهای سیاست خارجی آلمان و بازتعریف ستون‌های این سیاست در زمینه روابط فراآتلانتیکی، همگرایی اروپایی، نگاه به شرق، و تعریف نقش به عنوان یک قدرت نظامی عادی انجامیده است.

نتیجه‌گیری: در این مقاله تلاش شد تبیین مناسبی درباره جلوه‌های سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی در برهه زمانی مدنظر ارائه شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فشار مستمر بر این کشور باعث شده تا بحث‌ها درباره تبدیل آلمان به یک بازیگر عادی و پذیرش نقش رهبری و مسئولیت بین‌المللی متناسب با جایگاهش، از موضوع گفتمانی در نزد بازیگران مختلف از قبیل احزاب، پارلمان، گروه‌های اجتماعی و نخبگان، به یک روند اجرایی در محافل امنیتی و سیاست خارجی این کشور تبدیل شود و با اعلام چرخش تاریخی، برلین به سمت یک قدرت مدرن بهره‌مند از قوای نظامی دارای قدرت بازدارندگی گام بردارد.

واژگان کلیدی: آلمان، سیاست خارجی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، روسیه، ایالات متحده، اروپا

استناددهی: احمدی، بهزاد. ۱۴۰۵. سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۸۷-۱۱۲.

مقدمه

در طول جنگ سرد، رهبران آلمان غربی از راهبردهایی برای پیشبرد سیاست خارجی و امنیتی استفاده کردند که گذار چشمگیر کشور آسیب‌دیده آنها را از ویرانی و تجزیه به رفاه و وحدت ممکن ساخت. آنها با بهره‌گیری از نظم بین‌الملل لیبرال و با ایجاد موازنه بین «سیاست پیوند با غرب» با «سیاست نگاه به شرق»، با تعریف منافع ملی به زبان اقتصادی، در قالب منافع «اروپا» و در چارچوب چندجانبه‌گرایی، آینده‌ای را برای برلین ترسیم کردند که در آن، آینده متعلق به قدرت‌های غیرنظامی نظیر خود آلمان بود (Hamilton, 2023: 2). با پایان جنگ سرد و فرو ریختن دیوار برلین، آلمان غربی که تا پیش از آن صرفاً خود را در بلوک غرب تعریف می‌کرد با پیشبرد موفقیت‌آمیز روند وحدت با آلمان شرقی و به تن کردن جامه آلمان فدرال، در قامت بزرگترین اقتصاد اروپا، پرجمعیت‌ترین کشور اروپایی و راهبر اصلی تسریع بی‌سابقه روند اتحادیه اروپایی، حصارهای جنگ سردی هویت خویش را از میان برداشت و جایگاهش را به عنوان قدرتمندترین خادم نظم پساجنگ سردی جهان گستر به رهبری ایالات متحده تثبیت کرد (Stel-zenmueller, 2025: 93-95).

بدین سان، در این دوره، سیاست پیوند با غرب، برای اولین بار در تاریخ آلمان به احاطه شدن این کشور با متحدان دموکراتیک و به حس امنیت بی‌سابقه‌ای انجامید که اجازه می‌داد برلین با قدرت مالی‌اش (معروف به دیپلماسی دسته‌چک)، قادر به کنترل بحران‌ها در این مناطق باشد و سکوت و انفعال نظامی‌اش را جبران کند. در چارچوب چنین فهمی از نظم در اروپا و احساس امنیت فزاینده، سیاست نگاه به شرق به تدریج به «سیاست روسیه» تقلیل و «مشارکت برای نوسازی» روسیه بر روابط عمیق‌تر با پایتخت‌های اروپای شرقی رجحان یافت. این گونه بود که سیاست «تغییر از طریق برقراری روابط نزدیک به سیاست «تغییر از طریق تجارت» تغییر کرد و به پارادیم مسلط در سیاست خارجی آلمان برای حفظ نظم اروپایی تبدیل شد (Hamilton, 2023: 4).

اما حمله روسیه به اوکراین در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ پیامدهای ژئوپولیتیکی چشمگیری برای اروپا و جهان به بار آوردند. علاوه بر این، تصمیم آمریکا از آغاز دهه دوم سده بیست و یکم برای کاهش مسئولیتش در تأمین مالی امنیت جهانی، که در دو دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ به اوج خود رسیده، آلمان را بر آن داشت در پیشبرد سیاست خارجی به بازتعریف نقش بین‌المللی خود همت گمارد (Scholz, 2023; Verteidigungspolitische Richtlinien, 2023; Nationale Sicherheitsstrategie, 2023). بارزترین جلوه این بازتعریف و چرخش از نقش‌آفرینی به عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، حرکت این کشور به سوی نوعی سیاست خارجی امنیت‌بنیان بوده است که پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به تبیین آن به عنوان مساله‌ای در خور بررسی بپردازد.

درخور بررسی بودن موضوع و آنچه باعث شده تا این پژوهش به آن اختصاص داده شود صرفاً به تغییر سیاست خارجی برلین بازمی‌گردد، بلکه اهمیت موضوع در درک تغییر نظم پساجنگ سرد در اروپا و بازگرداندن برلین از یک قدرت میانی به مدار تلاش برای تبدیل شدن به قدرت بزرگ است که به نوبه خود بر کل نظام بین‌المللی تاثیر خواهد گذاشت. در این چارچوب، این پرسش مطرح می‌شود که چرا

سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش‌آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که در این نوشتار در بوته آزمون قرار می‌گیرد این است که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه-دولت و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی در راهبرد کلان سیاست خارجی آن شده است.

در این نوشتار، برای گردآوری داده‌های مرتبط جهت آزمودن فرضیه، از بررسی موردی نمونه‌ها و اقدامات خاص تجدیدنظرطلبانه آلمان در سیاست خارجی و امنیتی‌اش در سال‌های اخیر، تحلیل اسناد شامل بررسی منابع دست اول و دست دوم و تحلیل‌های عمیق انجام شده از این اسناد استفاده شده است. با عنایت به این که داده‌های گردآوری‌شده کیفی خواهند بود از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده خواهد شد. افزون بر این، مبنای استدلال‌آوری نیز فرضیه‌آزمایی خواهد بود، بدین معنا که یک نظریه پرکاربرد در حوزه سیاست خارجی در مورد سیاست خارجی آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به کار بسته می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

درباره تغییر در سیاست خارجی آلمان در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ آثار متعددی در قالب تحلیل‌های کوتاه و گاه مقالات پژوهشی به زبان‌های مختلف به‌ویژه آلمانی و انگلیسی منتشر شده است. برای مثال، مایهولد و همکارانش (Maihold et al., 2021) در «تحول در سیاست خارجی آلمان: شرایط ناپایدار، تکانه‌های جدید» بر ضرورت بازتعریف دامنه مسئولیت آلمان در سیاست جهانی تأکید کرده و بر این باورند که بدون بررسی چگونگی تغییر عرصه بین‌المللی و تغییرات آن، پتانسیل عمل سیاست خارجی آلمان را نمی‌توان به درستی ارزیابی کرد. از دید آنها، تغییر قدرت بین‌المللی، از دست دادن موقعیت توسط غرب، اقتدارگرایی فزاینده، تضعیف نهادهای چندجانبه و مشکلات جهانی مانند تغییرات آب و هوایی، همه سیاست خارجی آلمان را به چالش کشیده‌اند و جهت‌گیری مجدد سیاست خارجی آن را ناگزیر ساخته‌اند. این اثر هرچند در مقالات متعدد به ابعاد مختلف سیاست خارجی آلمان می‌پردازد اما پاسخ صریحی به سوال اصلی پژوهش پیش‌رو ندارد و تأثیرات احتمالی آن بر پیشران‌های سیاست خارجی این کشور را نیز بررسی نمی‌کند.

کالدور و همکارانش (Kaldor et al., 2022) در «تاریخ و سیاست قدرت در عصر چرخش تاریخی» با بررسی نقش تاریخ و ابرروایت‌ها به تأثیرات جنگ اوکراین پرداخته‌اند و معتقدند جنگ پوتین چیزی بیشتر از اشغال اوکراین و بخش‌هایی در «خارج نزدیک» یا «سرزمین‌های تاریخی» روسیه است و تجدیدنظرطلبی ارضی روسیه با هدف تغییر نظم اروپایی و مقابله با حضور آمریکا در اروپا انجام شده است. نویسندگان بیشتر به تأثیرات جنگ روسیه علیه اوکراین پرداخته‌اند و به خود آلمان و تحولات آن در نتیجه جنگ مذکور کمتر اشاره داشته‌اند.

برامل (Braml, 2022) در «چرخش تاریخی سیاست خارجی آلمان و اروپا» معتقد است نظم نوین جهانی چالش‌های کاملاً جدیدی را برای سیاست خارجی آلمان و اروپا ایجاد می‌کند. به زعم او سیاست

جهانی از یک سو پس از حمله روسیه به اوکراین، با نقض حکمرانی قانون، دچار تحول شده است و از سوی دیگر، درگیری جهانی ژئواکونومیکی بین ایالات متحده و چین، بر اروپا نیز تأثیر خواهد گذاشت. نویسندگان در این مقاله تمرکز خود را بر روی رفتار آمریکا گذاشته و معتقد است اروپا و آلمان نباید به تعهد این کشور به امنیت شان مطمئن باقی بمانند. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت، تحلیل برامل بیشتر بر بعد روابط فراآلاتیکی متمرکز است و دیگر ابعاد تحول را بررسی نمی‌کند.

به گفته پول (Puhl, 2022) در «آلمان، چرخش تاریخی، و آینده ناتو» تجاوز روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ همه چیز از جمله مفهوم راهبردی ناتو را تغییر داده است. او تلاش کرده در پژوهش خود به این سوال پاسخ دهد که آیا مفهوم استراتژیک ناتو با چالش‌هایی که پیش می‌آیند سازگار است؟ و آیا برلین برای ایفای نقش محوری برای پاسخ به این چالش‌ها آماده است؟ از دید پول هرچند دامنه مأموریت‌های ناتو در حال گسترش است، اما بدون افزایش همکاری اروپا با ناتو و تقویت توان دفاع این اتحادیه، چندان نباید به موفقیت آن خوش بین بود. به گفته او، نقش آلمان در این زمینه یعنی افزایش همگرایی بین اتحادیه و ناتو بسیار مهم است. این پژوهش هرچند به سوالاتی چون تأثیر تغییر نظم امنیتی در اروپا بر آینده روابط اروپا و ناتو و آلمان با ناتو پاسخ می‌دهد اما دیگر سوالات را بدون پاسخ باقی می‌گذارد.

مولهر و همکاران (Muelherr et al., 2025) در «نقش آلمان در نظم جهانی در حال تغییر» بر این باورند که جنگ اوکراین، آلمان را از منطقه آرامش و راحتی‌اش بیرون آورد و این قدرت مردد در حال پذیرش واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و نقش‌های متناسب با آن است. به گفته آنها، این دیدگاه در آلمان که قدرت اقتصادی می‌تواند ضعف نظامی را جبران کند تغییر کرده و جای خود را به استفاده از قدرت نظامی و برعهده‌گیری آنچه نویسندگان دفاع از دموکراسی می‌نامند، داده است.

اشتلتسن مولر (Stelzenmueller, 2025) از کارشناسان برجسته سیاست خارجی آلمان در «آلمان: بحران در بینش بین‌الملل‌گرا» می‌گوید، آلمان در طول جنگ سرد خود را کاملاً وقف تلاش‌های هنجارسازی بین‌المللی در چارچوب سازمان ملل نمود و به عنوان قدرتی غیرنظامی حمایت مطلق از نظم مبتنی بر قوانین کرد. از دید او، آلمان از این تلاش‌ها بهره برد و به خصوص در فضای انبساطی بعد از فروپاشی شوروی و اتحاد مجدد، براساس این فرض که دنیا به سوی حکمرانی بین‌المللی مبتنی بر دموکراسی در حرکت است، امنیت نظامی‌اش را به آمریکا، امنیت انرژی‌اش را به روسیه، و توسعه اقتصادی و تجاری‌اش را به چین واگذار کرد و در واقع دچار نوعی جهانی‌شدن افراطی گردید. از دید او، تحولات اروپا از ۲۰۱۴ به بعد و به ویژه حمله روسیه به اوکراین سبب شد تا این مفروض بنیادین کنار گذاشته شود و آلمان بار دیگر به خودیاری و توان ملی دفاع و بازدارندگی بازگردد.

در آثار منتشره در داخل ایران در سال‌های اخیر که به تحولات مذکور به خصوص از سال ۲۰۲۲ و تأثیر آن بر سیاست خارجی آلمان پرداخته باشند، کمتر اثری دیده می‌شود. جمشیدی و همکاران (۱۴۰۳) در اثر خود با نام «راهبرد آلمان در آسیای غربی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» به سیاست خارمیانه‌ای آلمان بدون توجه به تغییرات ناشی از تحول نظم جهانی بر سیاست خارجی این کشور پرداخته و با برشمردن ابزارهای تأثیرگذاری آن بر منطقه، چالش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران را احصاء کرده اند.

پوراحمدی و همکاران (۱۴۰۰) در «واکاوی عملکرد دیپلماسی اقتصادی ج.ا.ایران در قبال آلمان در چارچوب الزامات ساختاری جهانی ۲۰۱۹-۲۰۲۰»، با نگاهی کاربردی از منظر اقتصاد سیاسی به روابط ایران و آلمان پرداخته‌اند و با درک خوب منطق توسعه روابط اقتصادی به‌مثابه کلید توسعه روابط سیاسی با آلمان، چرایی ناکامی ایران در توسعه این روابط را تحلیل کرده‌اند. این اثر نگاهی مفصل به تحولات اقتصاد سیاسی جهانی و جایگاه آلمان در آن دارد و اطلاعات مفیدی را ارائه می‌دهد اما لنز نگاه آن از ایران به آلمان است و وارد تحولات در سیاست خارجی این کشور و پیشران‌های چنین تحولی نمی‌شود.

در مجموع، آثاری که تاکنون درباره سیاست خارجی آلمان در دهه اخیر انتشار یافته‌اند، هرچند بینش‌های مهمی را در مورد ماهیت تغییر در سیاست خارجی این کشور، مصادیق آن و حتی پیامدهایی که برای اروپا و جهان داشته است به دست می‌دهند، ولی از دو نارسایی مهم رنج می‌برند: نخست آنکه، از یک چارچوب نظری مناسب که بتواند تمامی عوامل موثر بر این تغییر را تبیین نماید بی‌بهره بوده‌اند. این کاستی باعث گردیده متونی که از غنای داده‌ای و روند پژوهانه برخوردارند دچار ضعف تحلیلی باشند. دوم آنکه، عمدتاً صبغه‌ای رویدادنگارانه دارند و در بسیاری موارد از توصیف آنچه روی داده است فراتر نرفته‌اند.

۲. چارچوب نظری

در تلاش برای زدودن نخستین نارسایی مندرج در ارزیابی پیشینه پژوهش، به نظر می‌رسد واقع‌گرایی نوکلاسیک چه به‌عنوان نظریه روابط بین‌الملل و چه به‌عنوان نظریه‌ای در حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی، از چند جهت می‌تواند بینش‌های سودمندی را برای تبیین تغییر سیاست خارجی آلمان در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ ارائه دهد. نخست آنکه، نظریه‌ای توسعه‌یافته در ادبیات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است به طوری که در طول چند دهه از پرداختگی آن، سیر تکاملی خود را پیموده است. دوم آنکه، سه سطح تحلیل فروملی، ملی، و فراملی را به هم پیوند می‌دهد به طوری که می‌کوشد سیاست بین‌الملل را از مجرای سیاست داخلی به سیاست خارجی پیوند زند. سوم آنکه، برای تبیین سیاست خارجی دولت‌هایی از قبیل آلمان که هم پیشینه ریشه‌داری در تاریخ روابط بین‌الملل و هم نقش‌آفرینی چشمگیری در واقعیت روز بین‌المللی دارند مناسب است و چهارم آنکه، به نظر می‌رسد پرکاربردترین نظریه سیاست بین‌الملل در به‌کار بستن و آزمودن سیاست خارجی کشورها در طی سه دهه اخیر بوده است. افزون بر این، هرچند واقع‌گرایی نوکلاسیک در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل مطرح می‌شود ولی در واقع نوعی نظریه سیاست خارجی است (Rose, 1998:166) که بین سه شکاف فضایی (شکاف داخلی - بین‌المللی)، شناختی (شکاف ماده - ایده)، و زمانی (شکاف حال - آینده) پل می‌زند (Foulon, 2015:635).

هر چند برداشت‌های پرشمار و پرگونه‌ای از واقع‌گرایی نوکلاسیک ارائه شده، ولی در راستای هدف پژوهش، از برداشتی که ریسمن و دیگران مطرح کرده‌اند به‌عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. براین اساس، متغیرها برشمرده شده و نحوه پیوند میان آنها بررسی می‌شوند.

۱-۲. **متغیرهای مستقل:** هرچند ریسمن و دیگران برداشت کنث والتس درباره محیطی را که دولت‌ها در آن به سر می‌برند می‌پذیرند ولی آن را در ظرف مکان و زمان قرار می‌دهند. در این برداشت، تاثیرگذاری

نظام بین‌الملل به عنوان متغیر سطح کلان بر تک‌تک واحدها (دولت‌ها) یکسان پنداشته نمی‌شود بلکه در بستر زمان و مکان و در موضوعات مختلف، بر واحدهای متفاوت، تأثیرات علی متفاوتی می‌نهد. آنها هرچند نقش ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل در تحدید برایندهای چانه‌زنی و واکنش‌های استراتژیک از یک سو و تأثیر عدم قطعیت آفرینی فراگیر آنارشی در میان واحدها از سوی دیگر را می‌پذیرند، ولی بر این باورند که «تعدیل گره‌های ساختاری» نظیر جغرافیا، نرخ اشاعه فناوری و موازنه تهاجم-دفاع در حیطه فناوری نظامی، این دو مولفه پایه‌ای نظام بین‌الملل را تعدیل می‌کنند (Ripsman, et al., 2016:35-43). به باور آنها، در بستر عوارض آنارشی و عدم قطعیت‌های آن از یک سو و تعدیل گره‌های ساختاری از سوی دیگر، سه متغیر کلان مهم در عرصه بین‌المللی عمل می‌کنند:

۱-۱-۲. توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن: طبعاً قدرت در نظام بین‌الملل به نحو یکسانی میان واحدهای نظام بین‌الملل توزیع نشده و در بستر تعدیل گره‌های ساختاری، به‌ویژه جغرافیا و فناوری، برحسب اینکه چه تعداد از دولت‌ها قدرت قابل ملاحظه‌ای دارند و بسته به موفقیت آنها در بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی و بوروکراتیک برای استخراج و بسیج قطب‌های قدرت در نظام بین‌الملل، توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن شکل می‌گیرد.

۲-۱-۲. کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل: در بستر تعدیل گره‌های ساختاری، سیگنال‌هایی که به دولت‌ها ارسال می‌شود شکل می‌گیرد و در این چارچوب، میزان شفافیت (۱) تهدیدها و فرصت‌ها، (۲) اطلاعات درباره دورنمای آنها و (۳) گزینه‌های بهینه دست‌یافتنی در مواجهه با آنها رقم می‌خورد.

۳-۱-۲. ماهیت محیط استراتژیک: محیط استراتژیک به محتوای اطلاعاتی که نظام بین‌الملل فراوری دولت‌ها می‌نهد بازمی‌گردد و این نظام، محیط‌های استراتژیک مجال‌دهنده و محیط استراتژیک محدودکننده را پدید می‌آورد به طوری که هرچه تهدید یا فرصت قریب‌الوقوع‌تر و حساسیت‌برانگیزتر باشد، محیط استراتژیک دولت نیز محدودکننده‌تر خواهد بود و برعکس، هرچه تهدید یا فرصت دورتر و هرچه تهدید یا فرصت کم حساسیت‌تر باشد، محیط استراتژیک، مجال‌دهنده‌تر خواهد بود (Ripsman, et al., 2016:45-53).

۲-۲. متغیرهای میانگیر

در تشریح متغیرهای سطح واحد، چهار متغیر به‌عنوان متغیرهای میانگیر مطرح می‌شوند:

۱-۲-۲. باورهای رهبران: منظور از رهبران، مقامات اصلی در حوزه سیاست خارجی دولت‌ها هستند. باورهای شخصی آنها به محض اینکه شکل می‌گیرند نقش فیلترهای شناختی را ایفا می‌کنند که به نحوه پردازش اطلاعات به‌وسیله رهبران شکل می‌دهند و به بیان بهتر، مشخص می‌سازند که به چه توجه کنند و چه را نادیده بگیرند و چه درکی از سیگنال‌ها، رویدادها و اطلاعات داشته باشند. در نتیجه، رهبران بسته به محتوای باورهایشان واکنش متفاوتی به چالش‌ها و فرصت‌های بین‌المللی نشان می‌دهند. در این میان، باورهای فلسفی درباره سیاست، باورهای ابزاری درباره راهبرد بهینه برای تأمین منافع ملی، و باورها درباره خود و دشمن، مهم‌ترین باورهای رهبران هستند.

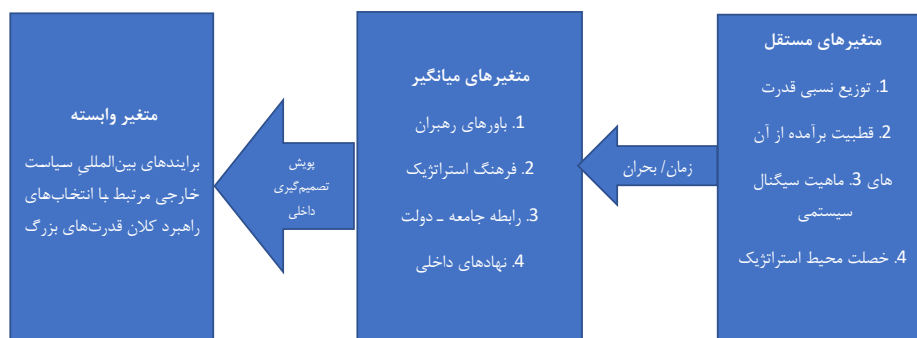
۲-۲-۲. **فرهنگ استراتژیک:** واقع‌گرایی نوکلاسیک، فرهنگ راهبردی را به مثابه مجموعه‌ای از باورها، جهان‌نگرش‌ها و انتظارات مشترک جافتاده یک جامعه در نظر می‌گیرد که به مرور زمان به فهم راهبردی رهبران سیاسی، نخبگان اجتماعی، و حتی عموم مردم در یک کشور شکل می‌دهند، از طریق سازوکارهای جامعه‌پذیرسازی و نهادینه‌سازی، در انتظارات و مفروض‌های دسته‌جمعی ریشه می‌دانند و مشخص می‌کنند کدام انتخاب راهبردی در عرصه بین‌المللی پذیرفتنی است یا نیست و از این رهگذر، به رفتار و آزادی عمل یک دولت شکل می‌دهند.

۲-۲-۳. **روابط دولت-جامعه:** واقع‌گرایی نوکلاسیک روابط دولت-جامعه را بر حسب سرشت تعاملات میان نهادهای اصلی حکومت و گروه‌های اجتماعی و اقتصادی در نظر می‌گیرد و در این چارچوب، میزان هماهنگی بین دولت و جامعه، میزان تن‌دادن جامعه به دیدگاه رهبران دولت در امور سیاست خارجی در صورت بروز اختلاف نظر، کیفیت رقابت میان ائتلاف‌های اجتماعی برای به‌دست گرفتن دولت، سطح انسجام سیاسی و اجتماعی در درون دولت، و حمایت مردم از اهداف کلی سیاست خارجی و امنیت ملی را از عوامل موثر بر توانایی رهبران دولت در استخراج بسیج و مهار قدرت ملت می‌داند.

۲-۲-۴. **نهادهای داخلی:** منظور از نهادهای داخلی همان سرشت نظام سیاسی یا حکومت است که به نظریه صلح دموکراتیک نزدیک است. در این چارچوب، استدلال می‌شود که نهادهای داخلی رسمی و غیررسمی می‌توانند نوع واکنش دولت به محرک‌های نظام بین‌الملل را رقم بزنند و از آن تأثیر هم بپذیرند (Ripsman, et al., 2016: 60).

۲-۳. متغیر وابسته

ریسمن و دیگران، برآیندهای بین‌المللی را که متأثر از مواجهه انتخاب‌های راهبرد کلان قدرت‌های بزرگ است به‌عنوان متغیر وابسته در نظر می‌گیرند. این برداشت درباره متغیر وابسته مجال توجه به مواجهه انتخاب‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ گوناگون و تأثیرگذاری آن بر برآیندهای نظام بین‌الملل را فراهم می‌سازد. منظور از برآیندهای نظام بین‌الملل پدیده‌های سیاسی مشاهده‌پذیر ناشی از تعاملات راهبردهای دو یا چند کنشگر در عرصه بین‌المللی است. بدین‌سان، وضعیت جنگ یا صلح میان قدرت‌های بزرگ نه تنها به توزیع قدرت بین‌المللی بلکه به انتخاب‌های راهبردی آنها در سیاست خارجی نیز بستگی دارد. در پایان و با توجه به آنچه در مورد هر یک از متغیرهای مستقل، میانگیر، و وابسته آمد، در راستای پیشبرد پژوهش حاضر، می‌توان نمودار علی زیر را ترسیم کرد:



نمودار ۱: واقع‌گرایی نوکلاسیک (منبع: نویسنده)

۳. چرخش تاریخی؛ تاثیر تحولات بین‌المللی بر سیاست خارجی آلمان ۳-۱. مولفه‌های ساختاری و سیگنال‌های سیستمی (متغیرهای مستقل)

همانطور که اشاره شد، طی بیش از یک دهه اخیر، هرچند نظام بین‌الملل همچنان آنارشیک باقی مانده است ولی با وقوع تحولاتی از قبیل تجاوزهای روسیه به اوکراین در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲، خیزش چین و تحول در سیاست‌های آمریکا در قبال اروپا و جهان، «تعدیل گره‌های ساختاری» به حدی فعال شده‌اند که از دید آلمان، دیگر چیزی به نام نظم بین‌المللی مبتنی بر حقوق و قوانین یا همان نظمی که مطلوب آلمان بوده و از آن منتفع شده است، وجود ندارد (Merz, 2026: 2). براساس آنچه در گفته رهبران و اسناد آلمانی آمده چهار تعدیل گر ساختاری مهم قابل شناسایی است:

اولین و مهم‌ترین تعدیل گر ساختاری از دید آلمان، تجدیدنظرطلبی روسیه و حمله آن به اوکراین یا به قول صدراعظم این کشور حمله به نظم سیاسی اروپاست (Merz, 2026: 2). دومین تعدیل گر، خیزش چین است که «توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن» را طوری تغییر داده است که دیگر از جهان تک قطبی خبری نیست و امروز ما با دو نظم جهانی سازنده نظام بین‌الملل روبرو هستیم: نظم نابود شده و نظم در حال شکل‌گیری (Merz, 2026: 2). مراد از نظم نابود شده، نظم بین‌المللی لیبرال^۱ و نهادهای زیربنایی آن است که توسط نظم در حال شکل‌گیری تحت فشار است (Goddard, et al., 2024: 2). غالب‌ترین ویژگی نظم جهانی در حال شکل‌گیری، حرکت آن به سوی نظام چندقطبی، برجسته‌شدن نقش مناطق و به چالش کشیدن سلطه ایالات متحده است (Daniels, Mair, Major, 2022: 2-3). از دید آلمان، چین با صبری راهبردی و استفاده نظام‌مند از وابستگی به خود به عنوان ابزاری برای بازتعریف نظم بین‌المللی مطلوبش، در چرخش قدرت جهانی و قطبیت برآمده از آن نقشی بی‌بدیل دارد و در آینده قابل پیش‌بینی، از نظر نظامی هم ردیف آمریکا و در جایگاهی برابر با آن قرار خواهد گرفت (Merz, 2026: 3). سومین تعدیل گر ساختاری به باور رهبران آلمان، بازگشت جهان به سیاست قدرت‌های بزرگ و رقابت قدرت است که منطق خود را دارد: سریع و خشن است و اغلب غیرقابل پیش‌بینی (Merz, 2026: 3). قدرت‌های بزرگ چنین جهانی از وابستگی متقابل می‌ترسند و بیشتر به دنبال وابسته‌سازی به خود، کسب حوزه‌های نفوذ، تمایزگذاری، و بازی‌های با حاصل جمع صفر هستند و منابع طبیعی، فناوری‌ها، و زنجیره‌های تامین به ابزارهای چانه‌زنی آنها تبدیل شده‌اند (Merz, 2026: 3).

چهارمین تعدیل گر ساختاری، ایالات متحده تحت رهبری ترامپ است که از دید آلمان بر اساس منطق قدرت، بیش از هر بازیگر دیگری و به سرعت در حال استفاده از قدرتش برای ایجاد فاصله با رقبا و تامین منافع امنیتی و اقتصادی‌اش است (Merz, 2026: 4). طبق سند رسمی کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۲۶، احتمال بازبینی آرایش نیروهای نظامی آمریکا در اروپا، ارائه طرح صلح ۲۸ بندی صلح اوکراین در تضاد کامل با ترجیحات دیرینه اروپا در این زمینه و تعریف نقش جدید برای واشینگتن در این بحران نه به عنوان یک متحد، بلکه به عنوان میانجی و داور، کاهش چشمگیر کمک‌های نظامی آمریکا به اوکراین از ژانویه ۲۰۲۵ و وادارسازی کشورهای اروپایی و کانادا به تامین مالی خرید تسلیحات ساخت آمریکا برای

1. Liberal International Order

اوکراین، متحدان اروپایی و در راس آن آلمان را نسبت به پیامدهای نهایی تغییر اولویت‌های واشینگتن برای امنیت‌شان مورد گذاشته است (Munich Security Report, 2026: 61-63). این ترکیبِ مشروط‌سازی و بی‌ثباتی، به‌طور قابل توجهی اعتماد عمومی در آلمان به آمریکا به‌عنوان متحدی قابل اتکا را تضعیف کرده است.

براساس آنچه گفته شد می‌توان ادعا کرد از دید آلمان، جهان امروزی بیشتر در یک بی‌نظمی^۱ به سر می‌برد که در آن توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن به‌واسطه خیزش جدی و راهبردی چین و تجدیدنظرطلبی خشن روسیه تغییر کرده و به فروپاشی نظم مطلوب این کشور انجامیده است. کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل به خصوص سیگنال‌های دریافتی از سمت آمریکا، بر درک تهدید برلین به‌شدت افزوده و آن را به سمت اتخاذ گزینه‌های بهینه‌دست‌یافتنی در مواجهه با آنها، سوق داده است. ماهیت محیط استراتژیک نیز ضعف راهبردی پایدار آلمان و اتحادیه اروپا را آشکار نموده و نبود چشم‌اندازی مستقل و منسجم را برای مدیریت روسیه و شکل‌دهی به صلح پایدار در اوکراین و به تبع آن در اروپا، برجسته نموده است. برای درک نحوه تاثیرگذاری این تحولات بر سیاست خارجی آلمان، در ادامه و در قالب چارچوب نظری استفاده شده، نخست به تاثیر آنها بر مولفه‌های داخلی (متغیرهای میانگیر) و در ادامه به تاثیر آن بر سیاست‌های اتخاذ شده در قالب جلوه‌های سیاست خارجی آلمان (متغیر وابسته) پرداخته می‌شود.

۳-۲. مولفه‌های داخلی

۳-۲-۱. باور رهبران آلمان

درک رهبران آلمان از تاثیر تعدیل گرهای ساختاری فوق بر نظم بین‌المللی مطلوب آنها یا آنچه نظم مبتنی بر قوانین می‌نامند، تاثیر به‌سزایی در تصمیم‌گیری آنها برای تغییر سیاست خارجی و امنیتی آلمان داشته است. این تعدیل گرها و از همه مهم‌تر جنگ اوکراین و اقدام روسیه، رویکردهای استراتژیک دولتمردان آلمانی را عمیقاً تغییر، و به بحث دیرینه در مورد تداوم و تغییر در سیاست خارجی آلمان، به نفع تغییر پایان داده است. به گفته دیوید ولش، تغییرات اساسی در سیاست خارجی زمانی رخ می‌دهد که رهبران سیاست‌های موجود را ناپایدار یا ناکارآمد بدانند (Welch, 2005).

برای فهم درست این درک، در ادامه به سخنان سه صدراعظم آلمان در بازه‌های زمانی متفاوت پرداخته می‌شود که روند این بررسی به خوبی نشان می‌دهد هرچه از گذشته به حال نزدیک می‌شویم، تصمیم این رهبران برای تبدیل آلمان به یک قدرت نرمال و بهره‌مند از قدرت نظامی کافی، جدی‌تر و اجرایی‌تر شده است. به‌عنوان مثال با توجه به دوران طولانی منصب آنگلا مرکل، باورهای وی درباره برآیندهای بین‌المللی و به‌ویژه جایگاه آلمان در آنها نیز نوعی تحول تدریجی را به خود دیده است به‌گونه‌ای که از سال ۲۰۱۴، با مشاهده فراز و نشیب‌های روابط فراآتلانتیک در مواجهه با بحران اول اوکراین و تبعات آن، باورهای وی دستخوش تغییر شده است. یکی از جلوه‌های این تغییر در باور آنگلا مرکل را در سخنرانی

1. Disorder

وی در ۲۸ می سال ۲۰۱۷ در مونیخ می‌توان یافت: «زمان‌هایی که در آن می‌توانستیم کاملاً به دیگران تکیه کنیم، تا حدی به پایان رسیده است [...]». بنابراین، فقط می‌توانم بگویم که ما اروپایی‌ها باید سرنوشت‌مان را در دست‌ان خود بگیریم» (The Munich Security Report, 2020: 31).

به گفته فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر امور خارجه سابق و رئیس‌جمهور فعلی آلمان، در مقاله‌اش «نقش نوین جهانی آلمان؛ برلین گام بر می‌دارد»^۱ در نشریه فارن افرز در سال ۲۰۱۶، نظم بین‌المللی که آمریکا و اروپا بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد و حفظ کردند تحت فشار است و شکنندگی دولت‌ها و خیزش بازیگران غیردولتی، نظام چندجانبه مبتنی بر قوانین را که ضامن صلح و امنیت بوده با تهدید روبرو ساخته است (Steinmeier, 2016: 108). اشتاین‌مایر در پاسخ به انتقادات از ضعف نظامی آلمان، به تلاش کشورش برای استفاده از منابع و انرژی سیاسی‌اش برای تقویت حاکمیت قانون در روابط بین‌المللی اشاره می‌کند (Steinmeier, 2016: 110). همان‌طور که دیده می‌شود هنوز در آن سال‌ها آلمان امیدوار به حفظ نظم موجود، و استفاده از توان سیاسی و اقتصادی‌اش برای حفظ و تداوم آن است.

شولتز در سخنرانی‌اش در جلسه فوق‌العاده بوندستاگ در سال ۲۰۲۲، پایان سیاست‌های امنیتی ملایم این کشور در قالب صلح‌طلبی و سیاست تنش‌زدایی در قبال روسیه را اعلام کرد: «(۲۴) فوریه ۲۰۲۲ چرخشی در تاریخ قاره ما است. پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، با حمله به اوکراین جنگ تجاوزکارانه را با خونسردی آغاز کرده است. ما در یک دوران تاریخی زندگی می‌کنیم. و این بدان معناست که جهان پس از حمله روسیه دیگر مانند قبل نخواهد بود» (Scholz, 2022: 1). شولتز یک سال بعد در مقاله‌ای در شماره ژانویه و فوریه ۲۰۲۳ مجله فارن افرز^۲ چرخش تاریخی آلمانی را به چرخش تاریخی جهانی^۳ ارتقا بخشید و از تغییر تکنیک صفحات قدرت در جهان سخن به میان آورد (Scholz, 2023: 37). آنچه از سخنان متعدد وی برداشت می‌شود این است که آلمان تا حد زیادی از حفظ نظم لیبرال ناامید شده است، تعهدات امنیتی آمریکا برای بقای کشورش را ناکافی می‌داند، و پی‌برده است که تنها با قدرت سیاسی - اقتصادی نمی‌تواند به حیاتش و حفظ منافع ملی‌اش ادامه دهد. لذا شولتز از قصد کشورش برای ایفای نقش ضامن امنیت اروپا پرده برمی‌دارد و از آلمان به‌عنوان پلی برای پرکردن شکاف‌های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی یاد می‌کند (Scholz, 2023: 30-32).

برای فریدریش مرتس، صدراعظم کنونی آلمان، نه تنها نظم لیبرال از بین رفته، بلکه ناامیدی بسیاری پیرامون نقش آمریکا و به خصوص ترامپ در قبال امنیت و رفاه اروپا و آلمان شکل گرفته است (Merz, 2026: 2). او نه تنها روسیه را بزرگ‌ترین تهدید برای اروپا می‌داند بلکه با اذعان به افزایش فاصله دیدگاه‌های اروپایی و آمریکایی درباره امنیتی جهانی، با فراخوانی اروپا برای «کنشگری فعال» مستقل‌تر در شکل‌دهی به نظم جدید جهانی، بر لزوم تبدیل اتحادیه اروپا به «اتحاد دفاعی اروپایی» و ایفای نقش فعال آلمان هم در امنیت و هم در سیاست خارجی تأکید می‌کند (Anadolu Agency, 2025). از دید مرتس، سیاست خارجی آلمان در دهه‌های گذشته، در مقایسه با ابزارهای قدرتش، بیش از اندازه هنجاری

1. Germany's New global Role; Berlin steps up

2. Foreign Affairs

3. Globale Zeitenwende

بوده و اغلب به نقد نقض نظم بین‌المللی، تذکر، مطالبه و سرزنش بسنده کرده است. لذا میان آرمان و توانمندی‌های آن شکاف بزرگی ایجاد شده که برلین حال به دنبال بستن آن است (Merz, 2026: 5-6). بر اساس آنچه بررسی شد می‌توان گفت از سال ۲۰۱۴ یعنی بحران اول اوکراین تا به امروز، تحت تاثیر تعدیل گره‌های ساختاری، درک رهبران آلمانی از پایان نظم لیبرال قطعی و بر لزوم حرکت آلمان به سمت یک قدرت ژئوپلیتیکی بهره‌مند از قدرت نظامی تاکید شده است. امروز رهبران آلمان معتقدند که این تنها قدرت بیش از حد دولت نیست که بنیان آزادی را نابود می‌کند؛ بلکه قدرت بسیار اندک دولت نیز آن را به مسیری متفاوت اما با همان نتیجه می‌کشاند (Merz, 2026: 7). هرچند هنوز این رهبران برای ممانعت از شکل‌گیری مجدد مسئله آلمان، به این افزایش قدرت و نظامی شدن، بُعدی کاملاً اروپایی می‌دهند و هرگونه خیال‌پردازی‌های هژمونیک را انکار می‌کنند.

۳-۲-۲. فرهنگ راهبردی آلمان

یکی دیگر از مولفه‌های کلیدی داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی آلمان، فرهنگ راهبردی دموکراتیک این کشور است که رگه‌های مهمی از آن، در دو سند راهبردی منتشر شده از سوی این کشور در سال ۲۰۲۳ دیده می‌شود. به عنوان مثال در سند امنیت ملی با عنوان «دفاعی. مقاوم. پایدار. امنیت یکپارچه برای آلمان؛ استراتژی امنیت ملی»^۱ آلمان با ذکر عوامل موثر بر افول نظم مطلوبش نظیر اقدامات تهاجمی روسیه، بحران‌های اقلیمی، ناامنی دریایی، جرایم سازمان یافته، حملات سایبری، تسلیحات کشتار جمعی، و رقابت‌های فناورانه مخرب، مسئولیت ویژه‌ای را برای خود در اروپا و در سطح بین‌المللی برای صلح، امنیت، رفاه و ثبات قائل شده است (Nationale Sicherheitsstrategie, 2023: 19-20). در سند دوم یا سند دفاعی با نام «رهنمودهای سیاست دفاعی»^۲ که در سال ۲۰۲۳ منتشر شده است، عنوان شده که برای حفظ معماری امنیتی اروپا و نظم مبتنی بر قوانین، ممکن است نیاز به اقدام نظامی باشد و بوندسور ابزار اصلی چنین سیاستی خواهد بود (Verteidigungspolitische Richtlinien, 2023: 8-11).

در کنار اسناد رسمی فوق، نشانه‌هایی دیگر از فرهنگ راهبردی آلمان را می‌توان در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال‌های ۲۰۲۰، ۲۰۲۲، و ۲۰۲۶ حتی با صراحت بیشتر مشاهده کرد: در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۰ از تغییر گسترده درک آلمان از نظم و حرکت آن از گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر»^۳ (مامور خادم) به سمت «اقدام عملی بیشتر» (مسئول ناظم) سخن به میان آمده است (The Munich Security Report, 2020). یا در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۲ نویسندگان به نقد ایده اصلی آلمان در سیاست خارجی یعنی تغییر سیاست کشورهای دیگر از طریق تجارت و وابستگی متقابل - مشخصاً سیاست آلمان در قبال روسیه و چین برای سال‌های طولانی - پرداخته و با تاکید بر لزوم اقدام عملی آلمان، معتقدند وابستگی متقابل نه تنها تعارض را از بین نبرده است بلکه به جای افزایش

1. Wehrhaft. Resilient. Nachhaltig. Integrierte Sicherheit für Deutschland; Nationale Sicherheitsstrategie

2. Verteidigungspolitische Richtlinien

3. Mehr Macht, Mehr Verantwortung

«به هم پیوستگی»^۱، راه را به سوی «عصر بی‌صلحی»^۲ هموار کرده است (The Munich Security Report, 2022: 14-30).

در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۶ آمده که آلمان و اروپا دیگر نمی‌توانند به ایالات متحده آمریکا به عنوان ضامن امنیتی تکیه کنند و آنها باید خود بار اصلی امنیت شان را عهده‌دار شوند (The Munich Security Report, 2022: 62). این بدان معناست که بر خلاف دو گزارش قبلی، آلمان رسماً می‌پذیرد که دیگر چتر امنیتی آمریکا تضمین شده نیست و باید به سمت خوداتکایی و قدرت نظامی برود تا یک سیاست خارجی موفق داشته باشد و از خود و نظم مطلوبش دفاع کند (The Munich Security Report, 2022: 31). جان کلام گزارش این است: امنیت بدون قدرت سخت ممکن نیست و آلمان چاره‌ای ندارد تا تحت تاثیر تعدیل گره‌های ساختاری از یک قدرت غیرنظامی با محوریت اقتصاد و قدرت نرم به یک قدرت ژئوپلیتیکی نظامی تغییر یابد.

فرهنگ راهبردی جدید	فرهنگ راهبردی قدیمی
نظم مبتنی بر توازن قدرت	نظم مبتنی بر قوانین و حقوق
قدرت نظامی به عنوان ابزار سیاست	قدرت اقتصادی به جای قدرت نظامی
خودمختاری راهبردی و استقلال از آمریکا	وابستگی امنیتی به آمریکا
نظم لیبرال اروپایی مبتنی بر قدرت سخت و اجبار	نظم لیبرال مبتنی بر قدرت نرم و اجماع‌سازی

جدول ۱. تحول فرهنگ راهبردی آلمان بعد از Zeitenwende (منبع: نویسنده)

۳-۲-۳. رابطه دولت جامعه

در آلمان فدرال، رابطه دولت و جامعه از طریق نظام حزبی منسجم و منضبطی که به دولت ائتلافی این کشور شکل داده است تنظیم می‌شود. با توجه به این واقعیت، می‌توان میزان هماهنگی میان دولت و جامعه را بر حسب سطح انطباق دیدگاه‌های دولت با برنامه احزابی که دولت ائتلافی را تشکیل داده‌اند سنجید و برنامه‌های حزبی، انعکاس خوبی از رابطه دولت-جامعه می‌تواند باشد.

از مهم‌ترین اسناد حزبی در آلمان، سند دولت‌های ائتلافی است که در آن خطوط عمل دولت و برنامه راهبردی آن مشخص می‌شود. در سند ائتلافی دولت کنونی آلمان بر تقویت توان دفاعی واقعی کشور، افزایش قدرت بازدارندگی ارتش، تغییر نگرش سنتی آلمان به هزینه‌های نظامی و افزایش قابل توجه بودجه دفاعی، ساختن اروپای قوی‌تر در امنیت و دفاع ضمن پایبندی محکم به ناتو و اتحاد با ایالات متحده،

1. Interconnectivity
2. Age of unpeace

تاکید شده است. این سند نشان‌دهنده یک «تغییر استراتژیک بنیادین» در سیاست دفاعی و امنیتی آلمان است: از رویکرد محدود و انفعالی به دفاع فعال و مشارکت راهبردی در امنیت اروپا و ناتو. ائتلاف تلاش دارد با افزایش منابع، بازسازی ساختارهای راهبردی و تقویت پایگاه سیاسی- نظامی آلمان، این کشور را به عامل بازدارنده و کلیدی در امنیت اروپایی و فراآتلانتیکی تبدیل کند (Koalitionsvertrag von CDU, CSU und SPD, 2025: 125-136).

قوی‌ترین فراکسیون پارلمانی امروزی آلمان یعنی اتحاد دموکرات مسیحی / اتحاد سوسیال مسیحی (CDU/CSU) از نقش فعال‌تر آلمان در نظم جهانی و کاهش وابستگی صرف به آمریکا اما تداوم همکاری با آن حمایت می‌کند. در برنامه انتخاباتی این فراکسیون بر دفاع مستقل اروپا از خود، تقویت بنیادین ارتش آلمان تا رسیدن به آمادگی رزمی، هزینه کرد ۲ درصد تولید ناخالص داخلی به‌عنوان حداقل هزینه‌های دفاعی، افزایش خدمت سربازی و ایجاد یک ذخیره عملیاتی قوی، داشتن یک صنعت دفاعی با عملکرد بالا در آلمان و اروپا ضمن تعریف پروژه‌های دفاعی در این زمینه با همکاری فرانسه و لهستان تأکید شده است (CDU, Wahlprogramm, 2025: 61-72). در سخنان اخیر فریدریش مرتس (رهبر حزب CDU و صدراعظم کنونی) تأکید شده که ارتش آلمان باید قدرتمندتر و در اروپا برجسته باشد و حمایت مالی کلانی دریافت کند (Le Monde, 2025).

طبق برنامه انتخاباتی ۲۰۲۵ حزب سوسیال‌دموکرات (SPD)، قدرت نظامی و دیپلماسی دو روی یک سکه هستند. این برنامه ضمن تأکید بر ایجاد یک اتحادیه دفاعی اروپایی، خواستار سرمایه‌گذاری بیشتر در زمینه دفاعی و امنیتی از سوی آلمان، ایجاد صندوق ویژه نیروهای مسلح آلمان، افزایش هزینه‌های دفاعی به بیش از دو درصد از تولید ناخالص داخلی، حفظ ناتو به‌عنوان سنگ بنای همکاری فراآتلانتیکی و عنصر ضروری برای امنیت اروپا، و قصد برای راه‌اندازی یک سرویس نظامی جدید و انعطاف‌پذیر مبتنی بر مشارکت داوطلبانه و همسو با نیازهای بوندس‌ور با هدف ایجاد یک ذخیره پایدار برای ارتش آلمان است. این حزب از تصمیمات دولت آلمان برای ایجاد فرماندهی جدید دریای بالتیک در روستوک، توسعه سلاح‌های جدید اروپایی (رویکرد تهاجمی دوربرد اروپایی، ELSA)، و راه‌اندازی طرح سپر آسمانی اروپا (ESSI)، حمایت کرده و استقرار موشک‌های میان‌برد ایالات متحده در غرب آلمان را، پاسخی به وضعیت امنیتی فعلی می‌داند (SPD, Regierungsprogramm, 2025: 57-66).

در برنامه انتخاباتی ۲۰۲۵ حزب سبزهای آلمان (Bündnis 90/Die Grünen) امنیت و سیاست دفاعی نه صرفاً به‌عنوان «قدرت نظامی» بلکه به‌عنوان ابزار حمایت از صلح، آزادی و نظم مبتنی بر قواعد بین‌المللی تعریف شده است. برنامه بر تقویت سیاست دفاع مشترک اروپایی و افزایش توان استراتژیک آن در زمینه امنیت و دفاع، و مدرن و توانمندسازی بوندس‌ور برای پاسخ‌گویی به تهدیدات مدرن تأکید دارد. طبق برنامه، سیاست حزب سبزها دیگر محدود به صلح‌طلبی مطلق گذشته نیست، بلکه پذیرای نیاز به ارتش توانمند و دفاعی است (Bündnis 90/Die Grünen, Regierungsprogramm, 2025: 145-156).

برنامه انتخاباتی حزب دموکرات‌های آزاد آلمان (FDP) معتقد است «چرخش تاریخی» برای آلمان با تهاجم روسیه به اوکراین شروع شده و آلمان باید نه صرفاً از طریق دیپلماسی دسته‌چک بلکه با یک رویکرد

نظامی فعال برای تامین امنیت‌اش اقدام کند. حزب خواستار تقویت ساختارهای امنیتی و دفاعی اروپایی در چارچوب ناتو، افزایش توانایی بازدارندگی و پشتیبانی دفاعی آلمان، تقویت بودجه و تجهیزات ارتش برای تبدیل آن به قوی‌ترین نیروی نظامی متعارف در اروپا، و ایجاد ارتش متشکل از نیروهای حرفه‌ای یا داوطلبانه با ذخیره‌های کارآمد است (FDP, Alles lässt sich ändern, Wahlprogramm, 2025: 46-51).

برنامه انتخاباتی حزب بدیل برای آلمان (Alternative für Deutschland) هم به صراحت بر بازسازی کامل توان دفاعی آلمان تاکید دارد و معتقد است که دولت با احیای توان مستقل دفاعی آلمان باید بوندس‌ور را به وضعیتی بازگرداند که قادر به دفاع موثر از کشور باشد. طبق برنامه، سیاست خارجی آلمان باید مبتنی بر سیاست واقع‌گرایانه و منافع واقعی ملی باشد و اولویت را به خودآگاهی قدرت آلمان بدهد تا تفسیرهای اروپایی یا فراآتلانتیکی (AfD, Wahlprogramm, 2025: 86-93).

بررسی فوق به خوبی نشان می‌دهد که در بحث رابطه بین دولت-جامعه و در آینه مطالبات حزبی، اجماع بالایی بر تغییر نقش نظامی آلمان، احیای بوندس‌ور، افزایش چشمگیر بودجه آن، ایجاد اتحادیه دفاعی اروپایی، و بازنگری در روابط با ناتو ضمن حفظ اهمیت و جایگاه آن وجود دارد.

حزب	رویکرد به دفاع/ارتش	نظم جهانی مطلوب
CDU/CSU	تقویت بوندس‌ور، سرمایه‌گذاری دفاعی	همکاری قوی با غرب، نقش فعال آلمان/اروپا
SPD	ارتقا ارتش + حمایت از ناتو	همکاری غربی / اتحادیه دفاعی اروپایی
سبزها	ارتقا ارتش + تقویت دفاعی EU	امنیت اروپایی مشترک
FDP	هزینه کرد ۲ درصد تولید ناخالص داخلی برای دفاع + قدرت نظامی قوی	نظم بین‌المللی لیبرال، ناتو
AfD	تقویت بوندس‌ور + نگاه ملی‌گرا	اولویت حاکمیت ملی، انتقاد از ناتو
Die Linke	مخالف نظامی‌گری	صلح بدون ناتو

جدول ۲. نگاه احزاب آلمانی به دفاع/ارتش (منبع: نویسنده)

۳-۲-۴. نهادهای داخلی

آلمان تاثیر تعديل گره‌های ساختاری سه تحول عمده نهادی را نشان می‌دهد:

احیای بوندس‌ور و تشدید مأموریت‌های نظامی: در سند دفاعی ۲۰۲۳ «رهنمودهای سیاست دفاعی» به صراحت قید شده برای حفظ معماری امنیتی اروپا و نظم مبتنی بر قوانین، ممکن است نیاز به اقدام نظامی باشد و بوندس‌ور ابزار اصلی چنین سیاستی خواهد بود (Verteidigungspolitische Richt-).

linien, 2023: 8-11). آلمان همچنین به تعهدش به ناتو مبنی بر تخصیص ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی به تقویت امور دفاعی‌اش عمل کرد و با تغییر در سیاست دفاعی آلمان و احیای بوندس ور ۱۰۰ میلیارد یورو را در بودجه فدرال ۲۰۲۲ برای سرمایه‌گذاری‌های لازم و پروژه‌های تسلیحاتی تخصیص داد (Scholz, 2022: 3-4). آلمان به این عدد بسنده نکرد و در اجلاس سران ناتو در لاهه در ژوئن ۲۰۲۵، متعهد شد تا سال ۲۰۳۵ بودجه تخصیصی برای تقویت توان نظامی‌اش را به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش دهد (۳/۵ درصد هزینه تامین تسلیحاتی و ۱/۵ درصد صرف کارهای امنیتی) (Merz, 2026: 7).

علاوه بر اقدامات فوق، آلمان با تغییر قانون اساسی‌اش، ارسال تسلیحات با منشاء آلمانی به اوکراین را ممکن ساخته و بر طیف گسترده‌ای از اقدامات درقبال ناتو نظیر تعهد دفاعی متقابل بر اساس ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی، تعهد به بند کمک متقابل اتحادیه اروپا در ماده ۴۲ معاهده اتحادیه اروپا و تعهد به کمک متقابل با فرانسه بر اساس ماده ۴ معاهده آخن، انجام مسئولیت‌ها به‌عنوان یک مرکز لجستیکی در قلب اتحادیه، تقویت قابلیت‌های دفاع هوایی در چارچوب ناتو از جمله بال شرقی ناتو، اعزام نیروی نظامی به لیتوانی (برای اولین بار بعد از ۱۹۴۵ اعزام نیرو در خاک اروپا)، تسهیل همکاری هرچه بیشتر صنعت امنیتی و دفاعی آلمان با شرکا، سرمایه‌گذاری در زمینه‌هایی از جمله حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی، قابلیت‌های سایبری، دیپلماسی موثر، پیشگیری و امداد رسانی، افزایش تاب‌آوری در برابر بلایای طبیعی، افزایش کمک‌های بشردوستانه و همکاری‌های توسعه‌ای، و گسترش و تقویت قابلیت‌های سایبری و فضایی اقدام ورزیده است (Nationale Sicherheitsstrategie, 2023: 30-35).

انتشار سند امنیت ملی آلمان: برای اولین بار این سند با عنوان «دفاعی. مقاوم. پایدار. امنیت یکپارچه برای آلمان؛ استراتژی امنیت ملی» در ۱۴ ژوئن ۲۰۲۳ منتشر گردید. این استراتژی، به چارچوبی بینابخشی در آلمان برای همکاری‌های دفاعی، امنیت سایبری، تاب‌آوری و توسعه‌ای رسمیت بخشید و بازدارندگی، مهار و آمادگی نظامی را به‌عنوان عناصر اصلی سیاست امنیتی این کشور نهادینه کرد (Shojaie, et al, ۲۰۲۵: ۴۰۳).

ایجاد شورای امنیت ملی به‌جای شورای امنیت فدرال: شورای امنیت فدرال نهاد محدود بود که تمرکز اصلی‌اش بر تصمیم‌گیری درباره صادرات تسلیحات بود و هیچ نوع هماهنگی بینابخشی نظام‌مند ایجاد نمی‌کرد. شورای امنیت ملی به‌عنوان نهادی فراگیر، هماهنگ‌کننده، فرابخشی، و راهبردی از ۱ ژانویه سال ۲۰۲۶ کار خود را با تمرکز بر وظایفی چون ۱. هماهنگی سیاست امنیتی یکپارچه (مشمول بر امنیت داخلی، امنیت خارجی، امنیت اقتصادی، امنیت دیجیتال، و دفاع)، ۲. تدوین و تحلیل وضعیت کلی امنیت با گردآوری، تجزیه و تحلیل و ایجاد یک تصویر کلی از وضعیت امنیت در سطوح مختلف، ۳. برنامه‌ریزی استراتژیک و آینده‌نگری با پیش‌بینی تهدیدات آینده، استراتژی‌سازی و ارزیابی سناریوهای مختلف، ۴. جمع‌بندی و ارائه پیشنهاد برای تصمیم‌گیری سیاسی، و ۵. تقویت تاب‌آوری در برابر بحران‌ها و شوک‌ها آغاز کرده است (Deutscher Bundestag, 2025).

۳-۳. جلوه‌های سیاست خارجی آلمان

سیاست خارجی آلمان فدرال در دهه اخیر بر حسب برآیندهای بین‌المللی ناشی از تعامل راهبردهای کلان قدرت‌های بزرگ، چهار جلوه عینی از خود بروز داده است. این جلوه‌های چهارگانه حاکی از وقوع تغییراتی در سیاست خارجی این کشور بوده‌اند:

۳-۳-۱. نوسان وابستگی امنیتی به ایالات متحده در عین آسیب‌پذیری تجاری/اقتصادی

پس از اشغال کریمه توسط روسیه در سال ۲۰۱۴، مشارکت فراآتلانتیکی فراتر از همگرایی اروپایی، به مهم‌ترین جلوه سیاست خارجی آلمان، تبدیل شد و ناتو، فراتر از سیاست دفاعی و امنیتی مشترک و دیگر طرح‌های دفاعی در اروپا نظیر ایده ارتش اروپایی و پسکو، به صورت حیاتی‌ترین ستون امنیت آلمان و سیاست‌های دفاعی آن درآمد و با تجاوز مجدد روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ این روند شدت گرفت. با این حال همان‌طور که در بخش‌های قبلی گفته شد دولت دوم ترامپ با اقداماتش به‌خصوص در قبال بحران اوکراین و رابطه با روسیه و نیز تردیدش نسبت به ناتو، آلمان را نسبت به پیامدهای نهایی تغییر اولویت‌های واشینگتن برای امنیت‌اش دچار تردید کرده است (Munich Security Report, 2026: 61-63). در کنار این نوسان، بازگشت ترامپ به کاخ سفید، امکان جنگ تجاری با آمریکا برای اقتصاد اروپا و آلمان را بیش از پیش کرده است. ترامپ قوانین تجارت جهانی و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول را علیه ایالات متحده می‌داند. لذا هرگونه کاهش در تعامل ایالات متحده با این سازمان‌ها، اختلالاتی در تجارت جهانی و نظم اقتصادی بین‌المللی مطلوب آلمان ایجاد می‌کند (Bohrn, Walkenhorst, 2024: 5-6).

۳-۳-۲. بازنگری بنیادین در سیاست نگاه به شرق

سیگنال‌های سیستمی درباره افزایش تهدیدهای ناشی از تهاجم روسیه به اوکراین را می‌توان مهم‌ترین عامل بازنگری اساسی در سیاست نگاه به شرق برشمرد چراکه با سوق دادن آلمان به سمت نوعی واقع‌گرایی باعث شده است این کشور به‌جای تفاهم و تبادلات اقتصادی، نوعی معماری امنیتی اروپایی را بر اساس بازدارندگی نظامی و انزوای سیاسی و اقتصادی روسیه طراحی کند (Roth, 2022: 6-7). این بازنگری از سیاست برلین در قبال روسیه فراتر می‌رود و مستلزم زیرسوال بردن مفهوم وابستگی متقابل مثبت اقتصادی با چین و کاهش وابستگی‌های کلیدی آلمان به این کشور در قالب سیاست «ریسک‌زدایی» است. اگر تا سال‌های قبل، درک تهدید آلمان از چین بیشتر ژئواکونومیکی بود، تشدید رقابت‌ها از سوی پکن در عرصه بین‌المللی، ارزش‌های مطلوب و نظم چندجانبه مبتنی بر قوانین را تضعیف و چین را به تهدیدی فوری برای آلمان تبدیل نموده است (China Strategie der Bundesregierung, 2023: 11-13).

۳-۳-۳. تأکید بر همگرایی اروپایی و دفاع مستقل اروپایی

«سیاست پیوند با غرب» بعد از جنگ جهانی دوم، راهی برای برلین برای پشت سر گذاشتن «سیاست راه خاص» دوره ویلهلم دوم و هیتلر بود و به همین خاطر، کنراد آدنauer ادغام در غرب را به بخشی از دلیل وجودی

آلمان تبدیل کرد. بعد از اتحاد مجدد هم، آلمان همچنان حامی سرسخت دو پروژه مهم همکاری با غرب باقی ماند: ناتو و همگرایی اروپایی (Blumenau, 2022: 1898-1899). تعهد آلمان به یکپارچگی اروپایی، هم در جریان بحران یورو، و هم در جریان بحران اوکراین مشهود است. برلین در بحران اول برای حفظ یکپارچگی اروپایی با ایجاد یک صندوق کمک اروپایی و اشتراک بدهی - یا اوراق قرضه یورو - موافقت کرد که به معنای عبور از یکی از خطوط قرمز اقتصادی بسیار مهم بود (Siddi, 2018:41) و با ارسال تسلیحات به اوکراین یعنی یک کشور درگیر جنگ، از یکی دیگر از اصول سیاست خارجی‌اش یعنی عدم دخالت در منازعات به علت تأمین تسلیحات عبور کرد و گامی دیگر برای ادغام بیشتر در سیاست امنیتی و دفاعی اروپا برداشت (Blumenau, 2022: 1900).

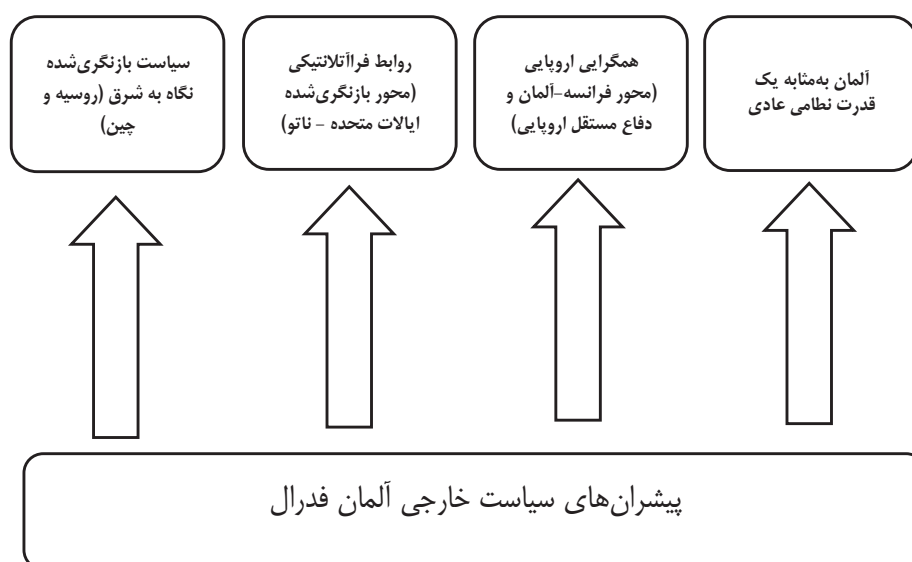
۳-۳-۴. معرفی آلمان به مثابه یک قدرت عادی نظامی

قبل از سال ۱۹۹۱، آلمان یک دولت مدرن، و فعال و اغلب تهاجمی هژمونی طلب بود. این رویکرد در قالب «سیاست راه خاص» دو جنگ ناکام را برای برلین در پی داشت و سبب شد تا آلمان بعد از جنگ جهانی دوم به علت محدودیت‌های تسلیم بدون قید و شرط، محدودیت‌های ناشی از جنگ سرد، و سرخوردگی از میراث نازی‌ها و بی‌اعتباری قدرت نظامی، فضایی برای اعمال قدرت نداشته باشد و از «سیاست راه خاص» دست کشیده و به سیاست «نه دیگر هرگز تنها» روی آورد و به گفته فرانک والتر اشتاین‌مایر، این کشور هر زمان که امکان داشت، قانون را به قدرت ترجیح داد. این روند در باور رهبران آلمان، نهادهای داخلی آن، فرهنگ راهبردی لیبرالی که بیش از هفت دهه تجربه کرده بود و روابطی که میان دولت و جامعه‌اش وجود داشت، آشکارا قابل مشاهده بود (Blumenau, 2022: 9-11).

اما با گذشت زمان و به دنبال فشارها بر آلمان برای مدیریت بحران یورو در سال ۲۰۰۸، و البته موفقیت این کشور در راهبری مدیریت این بحران، بحث‌ها درباره تبدیل این کشور به یک بازیگر عادی و پذیرش نقش رهبری و مسئولیت بین‌المللی متناسب با جایگاهش به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادها و پرجمعیت‌ترین کشورهای اروپا شروع شد. این بحث‌ها، با فشار دولت اوباما به ویژه از سال ۲۰۱۴ به بعد بر آلمان برای افزایش بودجه دفاعی تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی، تشدید و به طرح گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر» از سوی محافل سیاسی این کشور منتج گردید که دال گفتمانی اصلی آن افزایش قدرت نظامی آلمان براساس اصل مسئولیت‌پذیری در دل ناتو و اتحادیه اروپا بود. با بحران کریمه در سال ۲۰۱۴، این مباحث گفتمانی تبدیل به یک روند اجرایی در محافل امنیتی و سیاست خارجی این کشور برای بازنگری نقش آلمان گردید و روسای جمهور، صدراعظم‌ها، و وزرای مختلف خواستار آمادگی این کشور برای پذیرش مسئولیت و رهبری بین‌المللی بیشتر شدند.

با این حال، در سیاست‌های دفاعی، تغییر چندانی حاصل نشد و تردید در مورد استفاده از ابزار نظامی همچنان ادامه یافت. چرخش تاریخی اعلامی از سوی شولتس، گامی مهم در عبور برلین از گفتمان «مسئولیت بیشتر قدرت بیشتر» به سمت یک قدرت مدرن بهره‌مند از قوای نظامی دارای قدرت بازدارندگی بود که توسط دولت مرتس نیز ادامه یافت (Blumenau, 2022: 15-16). مجموعه اقدامات آلمان در این

زمینه از سال ۲۰۲۲ تا به امروز که در بالا به آنها اشاره شد، تحولی جدی در استراتژی نظامی آلمان و حرکت آن به سمت دفاع و بازدارندگی را نشان می‌دهد و می‌توان ادعا کرد برای اولین بار از زمان نازی‌ها، شاهد مسلح شدن مجدد آلمان هستیم (Fine and Carlyon, 2024: 4).



نمودار ۲. پیشران‌های سیاست خارجی آلمان (منبع: نویسنده)

۴. چرخش تاریخی و روابط آلمان با جمهوری اسلامی ایران

روابط آلمان و جمهوری اسلامی ایران به رغم پیشینه تاریخی مثبت، عمدتاً تحت تاثیر متغیرهای سطح سیستمی شکل گرفته است و در عین حال، عوامل فروسیستمی چون تحولات سیاست داخلی، در تعدیل یا تشدید اثرات فشارهای سیستمی نقش داشته‌اند (Shojaie, et al., 2025: 410). اگر بزرگترین تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان را جنگ اوکراین و حمله نظامی روسیه به این کشور لحاظ کنیم، نقش ایران در این جنگ و حمایت دیپلماتیک- تسلیحاتی از روسیه، مهم‌ترین عامل تغییر سیاست برلین در قبال جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر به حساب می‌آید (چه این نقش واقعی باشد یا برساخته، در خروجی آنچه رخ داده بی‌تاثیر است).

این نقش منتسب به جمهوری اسلامی ایران، باعث گردید تا درک تهدید آلمان از تهران از یک تهدید غیرمستقیم (علیه خاک اروپا و آلمان)، غیرفوری، و با اولویت کم تا متوسط به یک تهدید فوری، مستقیم (علیه خاک اروپا و آلمان)، و با اولویت بالا تغییر یابد. از سوی دیگر، تعمیق همکاری بین تهران و پکن (به‌عنوان دومین تعدیل‌گر ساختاری موثر بر سیاست خارجی آلمان) نیز در چارچوب تغییر صف‌بندی‌های ژئوپلیتیکی سیستمی درک شده است. از دید برلین، این همگرایی بین تهران و پکن و تهران و مسکو، صرفاً محصول مصلحت تاکتیکی نیست، بلکه نشان‌دهنده یک صف‌بندی استراتژیک و ایدئولوژیک عمیق‌تر علیه غرب سیاسی به رهبری آمریکا و متحدانش از جمله آلمان است.

علاوه بر این، تصویر سنتی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه به‌عنوان دشمن اسرائیل و عامل بی‌ثبات‌کننده منطقه‌ای نزد نخبگان سیاسی آلمان نیز، به‌شدت تحت تأثیر تعدیل‌گرهای ساختاری فوق، قرار گرفته است. این تصویر بعد از حمله حماس به اسرائیل در سال ۲۰۲۳ و در ادامه آن جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران و حمایت بی‌چون و چرای برلین از اسرائیل، تیره‌تر شده و با تأثیرگذاری بر متغیرهای میانی چون افکار رهبران، نهادهای داخلی، و احزاب، به سیاستی انجامیده که می‌توان آن را گذر از تعامل به تقابل نامید.

در چارچوب این تقابل، آلمان به پیشران مجموعه‌ای از اقدامات شدید اقتصادی، دیپلماتیک، امنیتی و تحریمی در اتحادیه اروپا، علیه تهران تبدیل شده است. تعطیلی مراکز اسلامی جمهوری اسلامی ایران در آلمان، تحریم‌های شورای اتحادیه اروپا علیه سپاه، وزارت دفاع و چندین فرد و نهاد دیگر در سال ۲۰۲۴ به اتهام انتقال سلاح به روسیه، حمایت بی‌دریغ از اسرائیل، معرفی ایران در ژوئیه ۲۰۲۴ توسط احزاب مختلف حاضر در بوندس‌تاگ به‌عنوان دشمن آلمان، ایفای نقش کلیدی در تحریم‌های حقوق بشری اتحادیه اروپا علیه تهران، حمایت از تعیین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌عنوان یک سازمان تروریستی، حمایت از بیانیه شورای همکاری خلیج فارس - اتحادیه اروپا که در ماده ۴۶ به جزایر ایرانی به‌عنوان «اشغالی» اشاره می‌کند، محدود کردن تجارت و صدور بیانیه‌های دیپلماتیک با لحنی تند توسط مقامات ارشد آلمانی، نمونه‌هایی از این نوع اقدامات است (Shojaie, et al., 2025: 411-412).

تأثیر تجمعی این رویدادها، استدلال اصلی نظری این مقاله را تقویت می‌کند: حمله روسیه به اوکراین، به‌عنوان مهم‌ترین تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان و حمایت جمهوری اسلامی ایران از روسیه در این جنگ (برساخته یا واقعی) با تأثیر بر متغیرهای میانگیر نظیر ادراک رهبران، نقش احزاب، و بازیگران نهادی، با افزایش درک تهدید آلمان از ایران، منجر به سطح بی‌سابقه‌ای از رویارویی در ابعاد مختلف و عبور از سیاست تعامل به سیاست تقابل در قبال جمهوری اسلامی ایران شده است. برای همین می‌توان انتظار داشت آلمان با نادیده گرفتن پیوندهای تاریخی و علایق اقتصادی در ایران، از موضع تعاملی گذشته خود عبور کرده و سیاستی خصمانه‌تر، و پیشگیرانه‌تر در قبال جمهوری اسلامی ایران در پیش گیرد.

نتیجه‌گیری

چرخش تاریخی آلمان در طی بیش از یک دهه اخیر به بحث‌های متعددی درباره آینده و جایگاه آلمان در اروپا و جهان دامن زده است و در این مقاله تلاش شد تا با تحلیلی بر پایه نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک، به این پرسش که «چرا سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش‌آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟» با این فرضیه که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه- دولت و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده است که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی در راهبرد کلان سیاست خارجی آن شده‌اند، پاسخ داده شود.

برای عملیاتی‌سازی این فرضیه، در گام نخست، بر اساس اظهارات رهبران آلمان و اسناد بالادستی

منتشره، مولفه‌های ساختاری و سیگنال‌های سیستمی به‌عنوان متغیرهای مستقل بررسی شد. بررسی‌ها نشان می‌دهد از دید آلمان، تجدیدنظرطلبی روسیه، خیزش تهاجمی چین، بازگشت به سیاست قدرت‌های بزرگ و رقابت قدرت، و ایالات متحده تحت رهبری ترامپ، از مهم‌ترین تعدیل‌گرهای ساختاری هستند که «توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن» را در سطح سیستمی تغییر داده‌اند. لذا کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل، و ماهیت محیط استراتژیک، بر درک تهدید برلین به شدت افزوده و آن را به سمت اتخاذ گزینه‌های بهینه دست‌یافتنی در مواجهه با این تهدیدات سوق داده است.

در گام دوم، به تاثیر تعدیل‌گرهای ساختاری (متغیرهای مستقل) بر مولفه‌های داخلی (متغیرهای میانگیر) پرداخته شد. بررسی انجام شده نشان می‌دهد، این تعدیل‌گرها به‌واسطه تغییر افکار رهبران، تغییر سیاست خارجی آلمان را تسریع کرده‌اند. برای فهم درست تغییر افکار رهبران آلمان، به سخنان چهار صدراعظم این کشور در بازه‌های زمانی متفاوت پرداخته شد و مشخص گردید از سال ۲۰۱۴ یعنی بحران اول اوکراین تا به امروز، درک رهبران آلمانی از پایان نظم لیبرال قطعی و بر لزوم حرکت آلمان به سمت یک قدرت ژئوپلیتیکی بهره‌مند از قدرت نظامی البته با بعدی کاملاً اروپایی تاکید شده است. در خصوص تاثیر تعدیل‌گرهای مذکور بر فرهنگ راهبردی آلمان، بررسی اسناد مختلف نشان می‌دهد که آلمان محیط بین‌المللی را درگیر افزایش رقابت سیستمی، چند قطبی‌تر و کمتر با ثبات ارزیابی می‌کند، لذا تغییر گسترده درک آلمان از نظم و گذار آن از گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر» (مامور خادم) به «اقدام عملی بیشتر» (مسئول ناظم) رخ داده است.

در ادامه بررسی تاثیر تعدیل‌گرهای ساختاری بر دیدگاه‌های احزاب و برنامه آنها برای انتخابات نشان می‌دهد، مردم از اهداف کلی سیاست خارجی و امنیت ملی کشور خود حمایت می‌کنند و برنامه‌های حزبی، انعکاس خوبی از رابطه دولت-جامعه می‌تواند لحاظ شود. و در پایان، بررسی اسناد کلان روابط بین‌المللی آلمان سه تحول عمده نهادی در این کشور در پاسخ به تعدیل‌گرهای ساختاری را نشان می‌دهد: احیای بوندس‌ور و تشدید ماموریت‌های نظامی، انتشار سند امنیت ملی آلمان، و ایجاد شورای امنیت ملی به‌جای شورای امنیت فدرال.

در گام سوم، جلوه‌های سیاست خارجی آلمان به‌عنوان متغیر وابسته تحلیل شد. بر اساس تحلیل انجام شده، سیاست خارجی آلمان فدرال در دهه اخیر بر حسب واکنش به برآوردهای بین‌المللی ناشی از تعدیل‌گرهای ساختاری، در چهار محور روابط فراآتلانتیکی، سیاست نگاه به شرق، همگرایی اروپایی، و ایفای نقش به عنوان یک قدرت عادی نظامی، تغییرات مهمی را از خود نشان می‌دهد. در حوزه روابط فراآتلانتیکی تردیدها به چتر امنیتی آمریکا به تعمیق شکاف فراآتلانتیکی انجامیده هرچند هنوز این روابط و ناتو، ستون فقرات امنیتی آلمان را تشکیل می‌دهند. تشتت در محور فراآتلانتیکی، آلمان را واداشته تا بیش از پیش به فکر دفاع مستقل اروپایی باشد. اما مهم‌ترین تحول، اجماع نخبگانی و ساختاری در این کشور برای معرفی آن به‌مثابه یک قدرت عادی نظامی است.

در راستای سودمندی هرچه بیشتر مقاله، در گام چهارم نگاهی گذرا به پیامدهای تغییر در سیاست خارجی آلمان بر روابطش با تهران شده است. طبق بررسی انجام شده، حمله روسیه به اوکراین، به‌عنوان مهم‌ترین

تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان و حمایت جمهوری اسلامی ایران از روسیه در این جنگ (برساخته یا واقعی) با تأثیر بر متغیرهای میانگیر نظیر ادراک رهبران، نقش احزاب، و بازیگران نهادی، با افزایش درک تهدید آلمان از ایران، منجر به سطح بی‌سابقه‌ای از رویارویی در ابعاد مختلف و عبور از سیاست تعامل به سیاست تقابل در قبال جمهوری اسلامی ایران شده است.

در پایان شایسته است به محدودیت‌های این پژوهش و مواردی برای پژوهش‌های آتی اشاره شود. بررسی ابعاد ژئواکونومیک تغییر سیاست خارجی آلمان، چه از منظر پیشران‌های اقتصادی مؤثر بر تغییر و چه از منظر پیامدها یا دستاوردهای اقتصادی برای این کشور، دارای اهمیت پژوهشی است. بررسی عمیق‌تر پیامدهای تغییر مذکور از منظر فرصت و تهدید بر روابط آلمان با جمهوری اسلامی ایران و ارائه توصیه‌های سیاستی برای مدیریت و بهبود روابط نیز گزینه پیشنهادی پژوهشی دوم خواهد بود. تامل در خود تحول نظم بین‌المللی و نسبت ایران با آن هم می‌تواند به درک دقیق‌تر پویایی‌های سیستمی و تنظیم هدفمندتر روابط با کشورهای هدف از جمله آلمان کمک شایانی نماید.

منابع

- پوراحمدی میبدی، حسین و کیا، مسعود (۱۴۰۰)، واکاوی عملکرد دیپلماسی اقتصادی ج.ا. ایران در قبال آلمان در چارچوب؛ الزامات ساختاری اقتصاد جهانی (۲۰۱۹-۲۰۲۰)، فصلنامه پژوهش ملل، دوره ۶، شماره ۶۳، صص ۷-۳۴.
- جمشیدی، محمد و جوکار، مصطفی (۱۴۰۳)، راهبرد آلمان در آسیای غربی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۴، شماره ۵۰، صص ۴۶-۶۴.

References

- AfD (2025), Zeit für Deutschland, Wahlprogramm.
- Anadolu Agency (2025), Germany's Merz says EU must be transformed into European defense union.
- Blumenau, Bernhard (2022), Breaking with convention? Zeitenwende and the traditional pillars of German foreign policy, *International Affairs* 98: 6 (2022), The Oxford University Press, 1895-1913.
- Bohrn, Brandon and Walkenhorst, Peter (2024), Trump 2.0: What is at Stake for Europe and Germany, Bertelsmann Stiftung.
- Braml, Jose (2022), Aussenpolitische Zeitenwende für Deutschland und Europa, *Politische Studien* 503, Hans Seidel Stiftung.
- Bündnis 90/Die Grünen (2025), Zusammen wachsen: Unser Regierungsprogramm für die Bundestagswahl, Regierungsprogramm.
- CDU (2025), Wahlprogramm.
- China Strategie der Bundesregierung (2023), Deutsches Auswärtiges Amt.
- Daniels, Laura von, Mair, and Stefan, Claudia (2022), Machtpolitik is hitting back. SWP.

- Deutscher Bundestag (2025), Einrichtung und Aufgaben des Nationalen Sicherheitsrates.
- Die Nationale Sicherheitsstrategie der Bundesregierung (2023), Die Bundesregierung.
- Engberg, Katarina (2023), Germany's Role in a Geopolitically Changed Europe: The Thinking in Berlin, The Swedish Institute for European Policy.
- FDP (2025), Alles lässt sich ändern, Wahlprogramm.
- Fine, Harper and Carlyon, Peter (2024), Germany's New Plans for transforming Its Defence and Foreign Policy are bold, RAND.
- Foulon, Michiel (2015), Neoclassical Realism: Challengers and Bridging Identities, International Studies Review, 17(4), 635–661.
- Goddard, Stacie, and Krebs, Ronaldr (2024), Contestation in a World of Liberal Orders, Global Studies Quarterly 4, Oxford University Press.
- Hamilton, Daniel S. (2023), Can Germany Keep Pace in a Fast-Forward World?, Internationale Politik Quarterly, IPQ 3, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Jamshidi, Mohammad, Jokar, Mostafa (2024), The Germany's Strategy in the Middle East Region After 2011 and Iran's Foreign Policy, Journal Strategic Studies of Public Policy, 14(50), 46-64. [In Persian]
- Koalitionsvertrag zwischen CDU, CSU und SPD (2025), Verantwortung für Deutschland.
- Kaldor, Mary and Kasianov, Georgiy (2022), A New Global Order? History and Power Politics in the Era of Zeitenwende, Körber Stiftung.
- Le Monde (2025), Germany's Merz promises 'most powerful conventional army in Europe, 15 May.
- Maihold, Günther, Mair, Stefan and Müller, Melanie (2021), Deutsche Außenpolitik im Wandel, Unstete Bedingungen, Neue Impulse, SWP.
- Meister, Stefan and Jilge, Wilfried (2023), After Ostpolitik; A New Russia and Eastern Europe Policy Based on Lessons from the Past, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Muelherr, Silke and David-Wilp, Sudha (2025), Germany's Role in a Changing Global Order, German Marshall Fund of the United States.
- Merz, Friedrich (2026), Remarks at MSC, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2020, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2022, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2026, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Pourahmadi Meybodi, Hossein, Kia, Masoud (2022), Analysis of the performance of Iran's economic diplomacy towards Germany within the framework of the structural requirements of the global economy (2000-2019), International Journal of Nations Research, Volume 6, No. 63. [In Persian]
- Puhl, Detlef (2022), Deutschland, die Zeitenwende und die Zukunft der Nato. Ifri.
- Ripsman, Norrin M. Taliaferro, Jeffrey W. and Lobell, Steven E. (2016), Neoclassical Realist Theory of International Politics, Oxford University Press.
- Rose, Gideon (1998), Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy, World Politics, 51(1), 144–172.
- Roth, Michael (2022), A New Ostpolitik for the Watershed Moment, Internationale Politik Quarterly, IPQ 3, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Scholz, Olaf (2022), Policy statement, Die Bundesregierung.
- Scholz, Olaf (2023), The Global Zeitenwende: How to Avoid a New Cold War in a Multipo-

- lar Era, January/February 2023, Foreign Affairs.
- Shojaie, Amir Roham, and Bahrami Moghadam, Sajad (2025), *Zeitenwende Germany's Iran Policy after the Ukraine Crisis*, World Century Publishing Corporation and Shanghai Institutes for International Studies, *China Quarterly of International Strategic Studies*, Vol. 11, No. 4, 391–417.
 - Siddi, Marco (2018), *An Evolving Other: German National Identity and Constructions of Russia*, Vol. 38(1), 35-50.
 - SPD (2025), *Mehr für Dich, besser für Deutschland*, Regierungsprogramm der SPD für die Bundestagswahl, 2025.
 - Steinmeier, Frank-Walter (2016), *Germany's New Global Role: Berlin Steps Up*, *Foreign Affairs*, July/August, 106-113.
 - Stelzenmüller, Constanze (2025), *Germany: An internationalist vision in crisis*, in “Competing visions of international order”, Chatham House.
 - *Verteidigungspolitische Richtlinien* (2023), Bundesministerium der Verteidigung.
 - Welch, David (2025), *Painful Choices: A Theory of Foreign Policy Change*, Princeton University Press.

Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran–Israel Confrontation

Ehsaneh Mohammadi¹ 

DOI: [10.48308/pij.2026.243561.1863](https://doi.org/10.48308/pij.2026.243561.1863) Received: 2026/2/14 Accepted: 2026/5/31

Original Article

Extended Abstract

Introduction: In an era characterized by transforming information ecosystems and intensifying contests over semantic hegemony, strategic conflicts have transcended physical domains to expand into the realms of cognition, perception, and collective memory. This article examines cognitive warfare as the dominant paradigm in the Iran–Israel confrontation. Within this framework, cognitive warfare is conceived as a strategic struggle for control over the process of reality construction. The central argument holds that cognitive warfare operates not merely as a tactical instrument, but as a structure that transforms the logic of confrontation into a discursive process of continuous threat construction. Accordingly, securitization is not simply a passive response to external threats; it is a discursive mechanism that perpetually reconstitutes the conditions of possibility for threat. The core research question examines how the discursive mechanisms of cognitive warfare shape and reproduce the process of mutual securitization in this bilateral relationship.

Method: This study employs a qualitative-analytical approach based on a systematic analysis of discursive data spanning the years 2015–2025. Purposive sampling, guided by the criteria of “dominant discourse representation” and “tension peaks,” encompasses speeches by senior officials, strategic documents, state media content (domestic, Israeli, and Western), and think-tank reports. Data analysis proceeds through three coding stages: open coding (identifying concepts such as “enemy construction”), axial coding (categorizing data into “civilizational resistance” and “existential threat” discourses), and theoretical coding (linking categories to the securitization framework). The theoretical framework rests on three interconnected levels: at the ontological level, constructivism (Wendt) treats threat as the product of intersubjective interactions and the attribution of “self” and “other” roles; at the middle-range level,

1. Ph.D in International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. e_mohammadi@sbu.ac.ir



securitization theory (Buzan and Wæver) explains how ordinary phenomena are transformed into “existential threats” through speech acts; and at the micro level, critical discourse analysis (Fairclough), focusing on representation and security metaphors, dissects the production of dominant narratives. This synthesis conceptualizes cognitive warfare as a battle for discursive hegemony over the interpretive frameworks of domestic and international audiences.

Results and discussion: Cognitive warfare follows a four-stage cycle: (1) Discourse production: Iran, through a “civilizational-identity resistance” discourse, represents itself as the symbol of an “oppressed yet steadfast umma” against a “usurping other,” while Israel, through an “existential security threat” narrative, frames Iran as an irrational threat and itself as a “rightful victim acting in self-defense.” (2) Cognitive framing: Narratives are disseminated across domestic and international levels via technological infrastructures, including proxy media, cyber operations, and artificial intelligence. (3) Strategic action: The consolidation of these representations legitimizes hard-power actions. (4) Cyclical reproduction: This process constrains non-confrontational options and reinforces a vicious cycle in which each reaction intensifies the opposing narrative. The strategic consequence is mutual discursive entrapment: the more threatening the representation of the rival’s identity, the more one’s own identity becomes imprisoned within an enemy-construction narrative. This path dependency progressively narrows the range of conceivable options and rigidifies cognitive frameworks to the point where exiting the cycle becomes effectively impossible. Effectiveness in cognitive warfare depends on the integration of three layers: discursive-identity (producing credible narratives), technological-informational (rapid dissemination through global networks), and resilience-control (societal immunization).

Conclusion: The findings demonstrate that cognitive warfare in the Iran–Israel confrontation has evolved into a self-sustaining conflict logic. Through four successive phases—the production of competing discourses, the shaping of strategic perception, the restriction of policy options, and cognitive consolidation—this logic systematically steers the decision-making environment toward offensive strategies. Effectiveness in cognitive warfare depends on three primary factors: narrative coherence, media penetration capacity, and the actor’s material power base. Ultimately, the discursive redefinition of “threat” has played a pivotal role in legitimizing hard security actions, proving that security is not solely a function of material power, but is equally an outcome of discursive hegemony and the consolidation of dominant narratives.

Keywords: cognitive warfare, securitization, threat redefinition, strategic narrativization.

Citation: Mohammadi, Ehsaneh. 2026. Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran–Israel Confrontation, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 113-136.



جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل

احسانه محمدی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.243561.1863](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243561.1863)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: در عصر تحول زیست‌بوم‌های اطلاعاتی و تشدید منازعات بر سر هژمونی معنایی، منازعات راهبردی از عرصه‌های فیزیکی فراتر رفته و به ساحت‌های شناخت، ادراک و حافظه جمعی گسترش یافته‌اند. این مقاله با هستی‌شناسی سازه‌انگارانه و تلفیق نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ با تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، جنگ شناختی را به مثابه پارادایم مسلط در تقابل ایران و اسرائیل واکاوی می‌کند. جنگ شناختی در این چارچوب، نبردی بر سر کنترل فرآیند ساخت واقعیت است. استدلال مرکزی آن است که جنگ شناختی فراتر از ابزاری تاکتیکی، ساختاری است که منطق تقابل را به فرآیندی گفتمانی از بساخت مداوم تهدید تبدیل می‌کند. در این چارچوب، امنیتی‌سازی صرفاً پاسخی به تهدیدات بیرونی نیست بلکه سازوکاری گفتمانی است که شرایط امکان تهدید را به طور مستمر بازآفرینی می‌کند. پرسش محوری این است که سازوکارهای گفتمانی جنگ شناختی چگونه فرآیند امنیتی‌سازی متقابل را در روابط دو کشور شکل می‌دهند و بازتولید می‌کنند.

روش: پژوهش با روش کیفی-تحلیلی و تحلیل نظام‌مند داده‌های گفتمانی (۲۰۱۵-۲۰۲۵) انجام شده است. نمونه‌گیری هدفمند با معیار «نماینندگی گفتمان مسلط» و «اوج‌های تنش‌زا» شامل: سخنرانی‌های مقامات عالی‌رتبه، اسناد راهبردی، محتوای رسانه‌های دولتی (داخلی، اسرائیلی و غربی) و گزارش‌های اندیشکده‌هاست. تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز (مفاهیمی چون «دشمن‌سازی»)، کدگذاری محوری (دسته‌بندی در گفتمان‌های «مقاومت تمدنی» و «تهدید وجودی») و کدگذاری نظری (پیوند با چارچوب امنیتی‌سازی) صورت گرفته است. چارچوب نظری بر سه سطح به هم پیوسته استوار است: در سطح هستی‌شناختی، سازه‌انگاری (ونت) تهدید را حاصل تعاملات بین‌الذهانی و نسبت‌دهی نقش «خود» و «دیگری» می‌داند. در سطح میانی، نظریه امنیتی‌سازی (بوزان و ویور) تبدیل پدیده عادی به «تهدید وجودی» را از طریق کنش‌های گفتاری تبیین می‌کند. در سطح خرد، تحلیل گفتمان انتقادی (فرکلاف) با تمرکز بر بازنمایی و استعاره‌های امنیتی، نحوه تولید روایت‌های مسلط را کالبدشکافی

۱. دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. e_mohammadi@sbu.ac.ir



می‌کند. این ترکیب، جنگ شناختی را نبردی برای هژمونی گفتمانی بر چارچوب‌های تفسیری مخاطبان داخلی و بین‌المللی مفهوم‌پردازی می‌کند.

یافته‌ها: جنگ شناختی از چرخه‌ای چهار مرحله‌ای پیروی می‌کند: ۱. تولید گفتمان: ایران با گفتمان «مقاومت تمدنی-هویتی»، خود را نماد «امت مظلوم اما پایدار» در برابر «دیگری غاصب» باز می‌نماید. اسرائیل با روایت «تهدید امنیتی-وجودی»، ایران را تهدیدی غیرعقلانی و خود را «قربانی محق در دفاع» معرفی می‌کند. ۲. شکل‌دهی شناخت: روایت‌ها از طریق زیرساخت‌های فناورانه (رسانه‌های نیابتی، عملیات سایبری، هوش مصنوعی) در سطوح داخلی و بین‌المللی توزیع می‌شوند. ۳. کنش راهبردی: تثبیت بازنمایی‌ها به کنش‌های سخت‌افزاری (ترورهای هدفمند، تحریم‌ها، حملات سایبری) مشروعیت می‌بخشد. ۴. بازتولید چرخه‌ای: این فرآیند گزینه‌های غیرتهاجمی را محدود و چرخه‌ای معیوب را تقویت می‌کند که در آن هر واکنش، روایت مقابل را تشدید می‌کند. پیامد راهبردی این چرخه، محبوس‌شدگی گفتمانی متقابل است: هر چه بازنمایی هویت رقیب تهدیدآمیزتر باشد، هویت خود نیز در روایت دشمن‌انگاری محبوس‌تر می‌شود. این وابستگی به مسیر، دامنه‌های قابل‌تصور را کوچک‌تر و چارچوب‌های ذهنی را سخت‌تر می‌کند، تا جایی که خروج از چرخه غیرممکن می‌شود. اثربخشی در جنگ شناختی وابسته به یکپارچگی سه لایه است: گفتمانی-هویتی (تولید روایت باورپذیر)، فناورانه-اطلاعاتی (توزیع سریع در شبکه‌های جهانی)، و تاب‌آوری-کنترلی (مصون‌سازی جامعه). برتری در یک لایه بدون دو لایه دیگر، شکننده است.

نتیجه‌گیری: نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل به یک منطق پایدار منازعه تبدیل شده که از طریق چهار مرحله متوالی (ولید گفتمان‌های متضاد، شکل‌دهی ادراک استراتژیک، محدودسازی گزینه‌های سیاسی و تثبیت شناختی) فضای تصمیم‌گیری را به‌سوی راهبردهای تهاجمی سوق می‌دهد. اثرگذاری در جنگ شناختی به سه عامل بستگی دارد: انسجام روایت، ظرفیت نفوذ رسانه‌ای و پایگاه قدرت بازیگر. بازتعریف گفتمانی «تهدید»، نقش محوری در مشروعیت‌بخشی به اقدامات امنیتی ایفا کرده است. بر این اساس، امنیت نه تنها تابعی از میزان قدرت مادی، بلکه پیامد هژمونی گفتمانی و تثبیت روایت‌های مسلط است.

واژگان کلیدی: جنگ شناختی، امنیت سازی، بازتعریف تهدید، روایت سازی راهبردی.

استناددهی: محمدی، احسانه. ۱۴۰۵. جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۱۳۶-۱۱۳.

مقدمه

در چشم‌انداز پرتلاطم امنیت بین‌الملل معاصر، ماهیت جنگ دستخوش تحولی بنیادین شده، تحولی که کانون نبرد را از عرصه‌های صرفاً فیزیکی به حوزه‌های شناختی، گفتمانی و ادراکی منتقل ساخته است (Deppe & Schaal, 2024: 1-2). در این پارادایم نوین، هدف غایی، دیگر صرفاً انهدام توان مادی رقیب نیست، بلکه تصاحب شیوه ادراک رقیب از واقعیت است؛ یعنی تأثیرگذاری بر شیوه‌های ادراک، معناپردازی و تصمیم‌سازی کنشگران از طریق تولید، بازنمایی و تثبیت روایت‌های مسلط. این تحول به معنای کنترل چارچوب‌های شناختی است که از خلال آن‌ها، تهدید معنا می‌یابد، دشمن شناسایی می‌شود و کنش موجه می‌گردد. این چرخش پارادایمی، به‌ویژه در منازعات ریشه‌دار هویتی و ایدئولوژیک—که در آنها «تصور از دشمن» پیش‌شرطی برای عمل است—ضرورت بازاندیشی رادیکال در ابزارهای تحلیلی سنتی و تمرکز بر ابعاد شناختی و گفتمانی را به یک بایسته قطعی پژوهشی تبدیل می‌کند.

همگام با افول نسبی کارآمدی تک‌بعدی قدرت سخت، مرکز ثقل رقابت‌های راهبردی به قلمروهای ناملموس‌تری چون اطلاعات، فضای سایبر و مهم‌تر از همه، شناخت انسانی جابجا شده است. در این میان، مفهوم «جنگ شناختی» به عنوان جلوه‌ای شاخص و تعیین‌کننده از این تحول امنیتی در عصر اطلاعات، کانون توجه فزاینده‌ای قرار گرفته است. جنگ شناختی را می‌توان گونه‌ای از درگیری تعریف کرد که مستقیماً ادراک، باورهای بنیادین و فرآیندهای تصمیم‌گیری انسان‌ها را هدف قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از دستکاری اطلاعات، عملیات روانی پیچیده و فناوری‌های ارتباطی، در پی تغییر رفتار فردی و جمعی در راستای اهداف راهبردی است (Miller, 2023: 1-2). این شکل از جنگ، فراتر از جنگ اطلاعاتی کلاسیک، خود فضای تولید معنا، گفتمان عمومی و ذهنیت‌نخبگان را به میدان نبرد مبدل می‌سازد (Miller, 2023: 8). از این منظر، جنگ شناختی صرفاً یک «ابزار» در زرادخانه دولتی نیست، بلکه خود یک «میدان نیرو» و یک چالش ساختاری در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود؛ میدانی که قواعد تعامل، مکانیسم‌های مشروعیت‌بخشی و شیوه‌های بازتولید قدرت را در سطحی عمیقاً گفتمانی بازتعریف می‌کند. درک تحلیلی این میدان نیرو مستلزم عبور از توصیف به سوی کشف پیوند دیالکتیکی قدرت و دانش در عرصه امنیت است. از این منظر، دانش امنیتی (از جمله درک ما از «تهدید») بازتابی خنثی و منفعل از واقعیت نیست، بلکه برساخته‌ای گفتمانی است که هم‌زمان محصول و بازتولیدکننده روابط قدرت است؛ به گونه‌ای که تعریف تهدید، خود به ابزاری برای تثبیت موقعیت کنشگر تهدیدساز تبدیل می‌شود. (Foucault, 1980). در این چارچوب، روایت‌ها به مثابه صورت‌بندی‌های مسلط معنا، نقشی محوری در ترسیم مرزهای امنیتی، تعریف «خود» و «دیگری»، و مشروعیت‌بخشی به کنش‌هایی (حتی فراهنجار) ایفا می‌کنند (Hansen, 2006). بنابراین، هسته رقابت در جنگ شناختی، نبردی است نه بر سر داده‌ها، که بر سر فرآیند دلالت‌سازی؛ نبردی برای کنترل چگونگی معنادهی به وقایع، تثبیت روایت‌های امنیتی هژمونیک و در نهایت، شکل‌دهی به «واقعیت‌های اجتماعی پذیرفته‌شده».

تقابل دیرپای جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل، نمونه‌ای پیچیده از این نبرد گفتمانی-شناختی است. رابطه‌ای که برای دهه‌ها عمدتاً در قالب رقابت غیرمستقیم و کنش‌های نیابتی مدیریت می‌شد، در سال‌های

اخیر به سطحی آشکار و تعمیق یافته از تقابل روایی ارتقا یافته است. در این سطح، بازتعریف پویا و مستمر «تهدید»، بازسازی هویت «دشمن» و توجیه مشروعیت کنشگری، دیگر پیامد منازعه نیستند، بلکه خود، ذات و موتور محرکه آن به شمار می‌روند. با وجود حجم انبوه مطالعات ژئوپلیتیکی پیرامون این رابطه، ادبیات موجود عمدتاً چگونگی تولید تهدید را نادیده گرفته و بر پیامدهای تهدید تولید شده متمرکز شده، در حالی که سؤال این است: چگونه روایت‌ها، تهدید را از یک ادراک به یک واقعیت اجتماعی تبدیل می‌کنند؟ این خلأ تحلیلی، به‌ویژه در مواجهه با منازعاتی چندلایه مانند مورد ایران و اسرائیل، مانعی جدی برای درک کامل مکانیسم‌هایی است که رقابت استراتژیک را به دشمنی هستی‌شناختی تبدیل می‌کنند. برای پر کردن این خلأ، این مقاله بر پیش‌فرض سازه‌انگارانه استوار است که تهدید را نه امری عینی و ثابت، بلکه پدیده‌ای ذاتاً اجتماعی، برساخته گفتمان و وابسته به روابط هویت میان «خود» و «دیگری» می‌داند (Wendt, 1992). چارچوب تحلیلی ترکیبی مقاله، با تلفیق بینش‌های نظریه امنیتی سازی مکتب کپنهاگ و تحلیل گفتمان، جنگ شناختی را به مثابه فرآیندی عملگرا تحلیل می‌کند: کنشگران سیاسی، با توسل به گفتمان‌ها و روایت‌های ویژه، پدیده‌ای خاص را از حیطه امور «عادی» سیاست خارج ساخته و آن را به سطح یک «تهدید وجودی» ارتقا می‌دهند تا اقدامات فوق‌العاده را موجه سازند (Buzan et al., 1998: 24-26). روش تحلیل گفتمان، به‌عنوان رویکرد روش‌شناختی اصلی، ابزاری ظریف برای کالبدشکافی نحوه تولید، تقابل و تثبیت این روایت‌های امنیتی در فضای تعاملی ایران و اسرائیل فراهم می‌آورد.

بر این اساس، پرسش محوری این پژوهش عبارت است از: چگونه جنگ شناختی در تعامل ایران و اسرائیل از ابزاری برای مدیریت رقابت به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده است که مفهوم تهدید را — مستقل از محاسبات استراتژیک عقلانی — به صورت مداوم بازتولید، تشدید و تثبیت می‌کند، و این فرآیند چه مکانیسم‌های شناختی و گفتمانی را برای اسارت متقابل کنشگران در چرخه‌های تصعید فعال می‌سازد؟ پاسخ به این پرسش، تمرکز را بر منطق درونی گفتمان‌های امنیتی دو طرف، نقش روایت‌ها به‌عنوان هم ابزار و هم عرصه رویارویی، و پیوند ناگسستنی بین تولید دانش و اعمال قدرت معطوف می‌دارد. این واکاوی، کشمکش ایران و اسرائیل را نه صرفاً به‌عنوان یک تقابل دوقطبی، بلکه به‌عنوان نمونه‌ای قانونی از دینامیک‌های جنگ شناختی در جهان معاصر باز می‌نماید — جایی که رقابت برای تسخیر بسترهای ادراکی، پیش شرط هرگونه درگیری فیزیکی محتمل است.

۱. پیشینه پژوهش

مرور ادبیات پژوهشی، با ترسیم دو جریان نظری، تصویری چندوجهی از تحولات ماهیت منازعات بین‌المللی و به‌ویژه جنگ شناختی ارائه می‌دهد. جریان نخست، با تکیه بر مفهوم «جنگ ترکیبی» (Hoffman, 2007) و تحولات نوین آن در حوزه «جنگ شناختی»، بر اهمیت «عرصه انسانی» و تأثیر فزاینده محیط اطلاعاتی پیچیده بر فرآیندهای شناختی، باورها و رفتار تصمیم‌گیرندگان تأکید می‌ورزد (Bousquet et al., 2018; Giles, 2020). این دیدگاه، فضای سایبر و رسانه‌های دیجیتال را نه صرفاً کانال انتقال، بلکه بستری

برای شکل‌دهی ادراک تهدید معرفی کرده و فرآیندهای ذهنی انسان را به عنوان اصلی‌ترین عرصه نبرد شناسایی می‌کند. (Libicki, 2007; Kott, 2018; Du Cluzel, 2020; Miller, 2023). با این حال، مطالعات موجود در این جریان عمدتاً توصیفی بوده و بر «چگونگی» به کارگیری تکنیک‌های فناوریانه تمرکز دارند، در حالی که تحلیل «چرایی» این فرایندها و «محتوای» سازه‌های گفتمانی و روایت‌های امنیتی زیربنایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این رویکرد، با فرض خنثی بودن فناوری، نادیده می‌گیرد که تکنیک‌های شناختی تنها زمانی مؤثرند که از روایت‌های از پیش موجود بهره گیرند؛ در نتیجه، تهدید شناختی را به مسئله‌ای فنی تقلیل داده و بستر اجتماعی پذیرش روایت را پنهان می‌سازد.

جریان دوم، با بهره‌گیری از نظریه «عقلانیت محدود» (Simon, 1997) و مطالعات ادراک در سیاست بین‌الملل (Jervis, 2017) به تحلیل رفتار دولت‌ها در شرایط عدم قطعیت و محدودیت‌های شناختی تصمیم‌گیرندگان می‌پردازد. اگرچه این رویکرد در فهم خطاهای محاسباتی راهبردی کارآمد است، اما اغلب منشأ اجتماعی و گفتمانی ادراک تهدید را مفروض گرفته و به چالش نمی‌کشد. به عبارت دیگر، این رویکرد می‌پرسد «چرا تصمیم‌گیرنده اشتباه می‌کند؟» اما نمی‌پرسد «چرا او این پدیده را اصلاً تهدید می‌داند؟». در مقابل، رویکرد سازه‌انگارانه (Wendt, 1999) با فرض اینکه تهدید و منافع برساخته‌های اجتماعی‌اند که از طریق تعامل هویت‌ها، هنجارها و گفتمان‌ها شکل می‌گیرند، امکان تحلیلی بنیادین‌تر را فراهم می‌آورد. این دیدگاه، جنگ شناختی را نه یک متغیر فنی، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند اجتماعی تولید تهدید می‌فهمد؛ به گونه‌ای که روایت‌ها نه ابزار توصیف واقعیت، بلکه سازنده خود واقعیت هستند و پرسش محوری را به کاربست روایت‌ها توسط کنشگران سیاسی برای هدایت ادراک مخاطبان معطوف می‌دارد.

برآیند نقد این دو جریان، شکاف تحلیلی اصلی را آشکار می‌سازد: ادبیات موجود، علیرغم روشن ساختن بخش‌هایی از موضوع، قادر به تبیین پیوند دیالکتیکی و نظام‌مند میان «جنگ شناختی» به مثابه یک پارادایم نوین، «امنیتی‌سازی» به عنوان مکانیسمی گفتمانی برای تولید تهدید، و «روایت‌پردازی» به عنوان سلاح اصلی این نبرد، در یک مورد مطالعاتی عینی و پیچیده مانند تقابل ایران و اسرائیل نیستند. پژوهش حاضر با پذیرش پیش‌فرض سازه‌انگارانه (Wendt, 1992) و به کارگیری چارچوب تحلیلی ترکیبی از نظریه «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ (Buzan et al, 1998) و روش «تحلیل گفتمان انتقادی»، قصد دارد این خلأ را پر کند. هدف نهایی، بررسی چگونگی تبدیل جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل به سازوکاری مرکزی برای بازتعریف، تشدید و تثبیت «تهدید وجودی» از طریق گفتمان‌ها و روایت‌های خاص است، که این امر امکان واکاوی دقیق منطق درونی تولید معنا در این منازعه و جایگاه ایران و اسرائیل را به عنوان نمونه‌ای پیشرو از رقابت‌های شناختی-گفتمانی در نظم بین‌الملل معاصر فراهم می‌آورد.

۲. روش پژوهش

این پژوهش، با هدف واکاوی سازوکارهای گفتمانی جنگ شناختی در تعاملات ایران و اسرائیل، در چارچوب یک تحقیق کیفی-تحلیلی و با رویکرد تفسیری طراحی شده است. برای تحلیل نظام‌مند چگونگی تولید

معنا، از روش تحلیل گفتمان انتقادی (CDA) بهره برده شده است. زیرا این روش، برخلاف تحلیل محتوای کمی، نه تنها «چه چیزی» گفته می‌شود، بلکه «چگونه» و «با چه پیامدهای قدرتی» گفته می‌شود را آشکار می‌سازد. این روش بر این اصل استوار است که زبان صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه خود کنشی اجتماعی است که در بافت قدرت و ایدئولوژی عمل کرده، واقعیت‌های اجتماعی خاصی را می‌سازد، تثبیت یا به چالش می‌کشد (Fairclough, 2003).

این روش، ابزار تحلیلی ظریفی برای کالبدشکافی نحوه کاربرد زبان در بازنمایی گزینشی، مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها، و هویت‌سازی از خود و دیگری (به‌ویژه در قالب «دشمن») فراهم می‌آورد. البته، روش تحلیل گفتمان انتقادی به تنهایی نمی‌تواند علیت را اثبات کند؛ اما با تلفیق آن با نظریه امنیتی‌سازی، می‌توان فرآیند تبدیل زبان به کنش امنیتی را بازسازی کرد. تلفیق این دو (یعنی نظریه امنیتی‌سازی به عنوان چارچوب توضیحی کلان و روش تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان روش خرد تحلیل متن) به پژوهش حاضر امکان می‌دهد تا نه تنها «رخداد» امنیتی‌سازی، بلکه سازه‌های زبانی و گفتمانی تشکیل‌دهنده آن را با دقت بررسی کند.

این پژوهش به تحلیل گفتمان‌های رسمی و نیمه‌رسمی تولید شده توسط بازیگران دو کشور در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ می‌پردازد. این دوره، نقطه عطف تشدید جنگ شناختی است: از توافق هسته‌ای (۲۰۱۵) که گفتمان «تهدید ایران» را موقتاً تضعیف کرد، تا خروج آمریکا از برجام (۲۰۱۸)، ترور سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس (۲۰۲۰)، و اوج عملیات سایبری-روایتی (۲۰۲۳-۲۰۲۵). جامعه پژوهش شامل متون مختلفی از جمله سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها، مصاحبه‌ها، اسناد راهبردی، محتوای رسانه‌ای و گزارش‌های اندیشکده‌ها است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و با دو معیار انجام شده است: تکرار و بازتولید گفتمان در منابع متعدد و لحظات بحرانی که گفتمان امنیتی به کنش سیاسی-نظامی تبدیل شد (مانند حملات متقابل خرداد ۲۰۲۵). تحلیل داده‌ها در این پژوهش بر اساس رویکرد کیفی و در سه مرحله متوالی انجام شده است:

الف. گردآوری و آماده‌سازی داده‌ها: داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسنادی گردآوری و در یک پایگاه داده متنی سازماندهی شده‌اند. متون غیرفارسی به فارسی ترجمه شدند تا امکان تحلیل یکپارچه فراهم آید. این مرحله شامل طبقه‌بندی اولیه اسناد بر اساس منبع (رسمی، رسانه‌ای، سیاسی)، بازه زمانی و نوع محتوا بوده است.

ب. کدگذاری و شناسایی الگوهای گفتمانی: در این مرحله از رویکرد کدگذاری تلفیقی (ترکیبی از کدگذاری استقرایی و قیاسی) استفاده شد. کدگذاری در سه سطح انجام گرفت:

- کدگذاری باز: شناسایی کدهای اولیه از متن، شامل «بازنمایی خود»، «بازنمایی دیگری/دشمن»، «بازتعریف تهدید»، «ارجاع به تاریخ/هویت»، و «استعاره‌های امنیتی» (مانند «غده سرطانی»، «محور مقاومت»، «تنها دموکراسی خاورمیانه»).

- کدگذاری محوری: دسته‌بندی کدهای اولیه در قالب مقوله‌های محوری، از جمله «گفتمان قربانی‌بودن و مقاومت» (در روایت ایرانی)، «گفتمان تمدنی و وجودی» (در روایت اسرائیلی)، و «گفتمان تهدید وجودی».

- کدگذاری انتخابی: انتخاب مقوله‌های اصلی و ترسیم روابط میان آن‌ها برای ساخت چارچوب تحلیلی نهایی.
- ج. تحلیل گفتمان انتقادی در چارچوب امنیتی‌سازی: مقوله‌های شناسایی‌شده در مرحله قبل در چارچوب نظری امنیتی‌سازی (مکتب کپنهاگ) و تحلیل گفتمان انتقادی (فرکلاف) تحلیل شدند. این تحلیل به پرسش‌های کلیدی زیر پاسخ داده است:
 - کنشگر امنیتی‌کننده: چه کسانی (رهبران، نهادها، رسانه‌ها) فرآیند امنیتی‌سازی را هدایت می‌کنند؟
 - بازنمایی تهدید: تهدید چگونه تعریف، نام‌گذاری و به تهدید وجودی تبدیل می‌شود؟
 - مخاطب گفتمان: گفتمان امنیتی خطاب به چه مخاطبانی (داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی) است؟
 - دستورکار عملی: چه اقدامات فوری‌ای (نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی) برای مقابله با تهدید پیشنهاد می‌شود؟
- ساخت هویت «خود» و «دیگری»: هویت ملی و دشمن چگونه در تقابل با یکدیگر بازتولید می‌شوند؟ این فرآیند تحلیلی با هدف درک عمیق‌تر مکانیسم‌های گفتمانی امنیتی‌سازی متقابل و بازنمایی‌های هویتی در رویارویی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل طراحی و اجرا شده است.

۳. چارچوب نظری: سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و جنگ شناختی

این پژوهش برای تحلیل پویایی‌های جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، از یک چارچوب نظری ترکیبی و چندسطحی بهره می‌گیرد که بر سه رکن اصلی استوار است: سازه‌انگاری اجتماعی به عنوان پارادایم نظری کلان، نظریه امنیتی‌سازی به عنوان سازوکاری برای تحلیل فرآیند تولید تهدید، و تحلیل گفتمان روایت‌محور به عنوان روشی برای واکاوی ماده خام این جنگ. این ترکیب، امکان فهم جنگ شناختی را نه به عنوان مجموعی از تکنیک‌ها، بلکه به مثابه فرآیندی معنا ساز فراهم می‌آورد که در آن، هویت، تهدید و مشروعیت به طور همزمان و رقابتی بازتولید می‌شوند.

رویکرد سازه‌انگارانه، هستی‌شناسی اجتماعی را مفروض می‌گیرد و بر این فرض استوار است که تهدید پیش از آنکه واقعیتی عینی باشد، برساخته‌ای اجتماعی است که در بستر تعاملات بین‌الذهانی، زبان و گفتمان شکل می‌گیرد (Adler, 1997: 322). از این منظر، واقعیت‌های کلیدی نظام بین‌الملل (از جمله هویت دولت‌ها، منافع ملی و ادراک تهدید) ثابت و ذاتی نیستند، بلکه در فرآیندی مستمر از معنا سازی اجتماعی تولید و بازتولید می‌شوند؛ این امر به معنای آن است که تهدید، نه یافته، بلکه ساخته می‌شود و هر آنچه ساخته شود، قابل بازسازی، تشدید یا حتی ابطال است. بنابراین، جنگ شناختی نبردی بر سر کنترل فرآیند ساخت است، نه واقعیت عینی. همانطور که ونت استدلال می‌کند، «آناارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Wendt, 1992: 395).

این گزاره به‌طور منطقی به برساختگی تهدید نیز تسری می‌یابد: دشمنی و تهدید، کیفیت‌هایی ذاتی نیستند، بلکه نقش‌های اجتماعی‌ای هستند که در تعامل و از طریق گفتمان به یکدیگر نسبت داده و درونی می‌شوند. بنابراین، در منازعاتی با ریشه‌های هویتی عمیق مانند مورد ایران و اسرائیل، تضاد در

نقش‌های ادراک شده (مانند «قربانی/ستمگر»، «موجودیت نامشروع/مدافع مشروعیت») می‌تواند به تشدید چرخه خصومت بینجامد. در این چارچوب، جنگ شناختی به وضوح به عنوان نبردی بر سر تثبیت یا تغییر این نقش‌ها و هویت‌ها از طریق روایت‌های راهبردی تعریف می‌شود (Miskimmon, O'Loughlin & Roselle, 2013). اما این نبرد، پارادوکسی ساختاری دارد: هر چه یک کنشگر، هویت رقیب را به عنوان «تهدید وجودی» تثبیت‌تر کند، هویت خود را نیز در نقش «قربانی» یا «مدافع» محبوس‌تر می‌سازد؛ در نتیجه، جنگ شناختی نه تنها رقیب، بلکه خود کنشگر را نیز در چرخه‌ای از اسارت گفتمانی می‌اندازد. سه مفهوم محوری سازه‌انگاری (هویت، هنجار و گفتمان) ابزارهای تحلیلی لازم برای کالبدشکافی این نبرد را فراهم می‌کنند (Harnisch, Frank & Maull, 2011). هویت (درک خود و دیگری) پیش شرط تعریف منافع و جهت‌دهی به کنش است. هنجارها قواعد مقبول رفتاری هستند که مشخص می‌کنند چه کنشی مشروع، مناسب یا نامشروع تلقی شود (Finnemore & Sikkink, 1998: 891). منازعات امنیتی غالباً نبرد بر سر تفسیر و اولویت‌بندی هنجارها است (مثلاً «حق دفاع از خود» در مقابل «حق توسعه صلح‌آمیز هسته‌ای»). موفقیت در تثبیت هنجار مسلط، امکان مشروعیت‌بخشی به کنش‌های امنیتی و بی‌اعتبارسازی اقدامات رقیب را فراهم می‌آورد. گفتمان شامل زبان، نمادها و کنش‌هایی است که امکان اندیشیدن و عمل کردن را هم‌زمان ممکن و محدود می‌سازد و هویت‌ها و هنجارها را تولید، طبیعی‌سازی یا به چالش می‌کشد (Hansen, 2006: 18). در جنگ شناختی، گفتمان هم سلاح و هم میدان نبرد است.

برای عملیاتی‌سازی این رهیافت نظری در سطح تحلیل متن، از چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف (Fairclough, 1995, 2003) بهره گرفته شده است. فرکلاف با ارائه مدل سه‌بعدی خود (شامل «متن» (تحلیل زبانی)، «عمل گفتمانی» (تولید، توزیع و مصرف متن) و «عمل اجتماعی» (بافت قدرت و ایدئولوژی)) ابزاری نظام‌مند برای کالبدشکافی نحوه بازنمایی «خود» و «دیگری»، مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها و طبیعی‌سازی روابط نابرابر قدرت فراهم می‌آورد. این رهیافت با تأکید بر این که گفتمان‌ها هم بازتاب‌دهنده و هم سازنده واقعیت‌های اجتماعی هستند، امکان تحلیل ظریف‌تری از چگونگی تولید و تثبیت روایت‌های امنیتی در گفتمان رسمی ایران و اسرائیل را میسر می‌سازد. تلفیق نظریه امنیتی‌سازی (که چرایی تبدیل یک مسئله به تهدید وجودی را تبیین می‌کند) با الگوی سه‌بعدی فرکلاف (که چگونگی این فرآیند را در سطح زبان و گفتمان نشان می‌دهد)، چارچوبی یکپارچه برای فهم جنگ شناختی به مثابه نبردی گفتمانی بر سر معنا و مشروعیت فراهم می‌آورد.

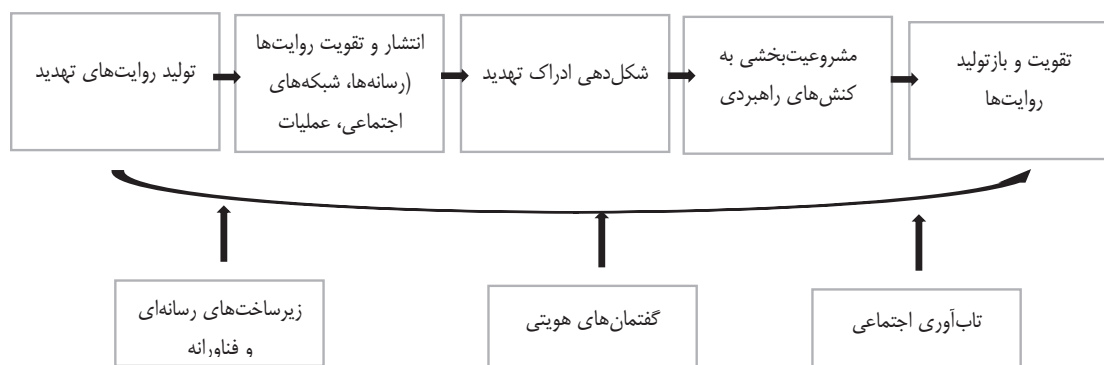
مکتب کپنهاگ با معرفی مفهوم امنیتی‌سازی، سازوکار عملیاتی سازه‌انگاری را فراهم می‌آورد: اگر سازه‌انگاری می‌گوید «تهدید بر ساخته است»، امنیتی‌سازی توضیح می‌دهد «چگونه» این برساخت رخ می‌دهد—یعنی از طریق کنش گفتاری کنشگران دارای اقتدار که یک پدیده را به تهدید وجودی تبدیل می‌کنند. این نظریه استدلال می‌کند یک پدیده زمانی «امنیتی» می‌شود که یک کنشگر دارای اقتدار (سخنگو) آن را از طریق گفتار، به عنوان تهدیدی فوری و وجودی برای یک مرجع مشخص (مثلاً دولت، ملت، تمدن) صورت‌بندی کند و این صورت‌بندی از سوی مخاطبان (جامعه داخلی یا بین‌المللی) پذیرفته شود (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 26).

در این چارچوب، امنیت نه یک وضعیت عینی، بلکه پیامد موفقیت یک کنش گفتاری است. بنابراین، جنگ شناختی را می‌توان مجموعه‌ای از کنش‌های گفتمانی هدفمند دانست که با هدف انجام موفقیت‌آمیز امنیتی‌سازی رقیب (تصویرسازی از او به عنوان یک تهدید وجودی) و غیرامنیت‌سازی خودی (تصویرسازی از خود به عنوان قربانی یا مدافع مشروع) در سطوح داخلی و فراملی عمل می‌کند. سلاح اصلی در این نبرد گفتمانی، روایت‌ها هستند. روایت‌ها تنها پیام‌های متنی یا گفتاری نیستند، بلکه ساختارهای معنا ساز هستند که با ارائه رابطه علی میان وقایع، شخصیت‌ها (خود/دیگری) و نتایج، نه تنها واقعیت را تفسیر، بلکه آن را تولید می‌کنند؛ به این معنا که روایت مسلط، محدوده آنچه قابل اندیشیدن، گفتن و انجام دادن است، را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، آنها ابزارهایی برای تثبیت هژمونی و کنترل معنایی هستند (Risse, 2011; Roselle, Miskimmon & O'Loughlin, 2014).

تثبیت روایت فرآیندی است که در آن روایت‌های مسلط از طریق تکرار، پذیرش عمومی و ارتباط با چارچوب‌های ذهنی پیشین، به شکل غالب درآمده و توانایی هدایت ادراک و تصمیم‌گیری مخاطبان را پیدا می‌کنند. در جنگ شناختی فراملی، موفقیت یک کنشگر در تثبیت روایت هژمونیک در شبکه‌های جهانی (مانند رسانه‌های بین‌المللی یا نهادهای چندجانبه)، امکان جهانی‌سازی امنیتی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها را فراهم می‌آورد، در حالی که رقیب ممکن است با محدودیت دسترسی به این شبکه‌های روایت‌ساز و در نتیجه حاشیه‌نشینی گفتمانی مواجه شود.

چارچوب عملیاتی این پژوهش برای تحلیل تقابل ایران و اسرائیل، بر تحلیل هم‌زمان و پیوسته سه سطح استوار است: ۱. سطح گفتمان و روایت: بررسی عینی روایت‌ها، استعاره‌ها، برچسب‌های امنیتی (مانند «رژیم صهیونیستی»، «محور شرارت») و الگوهای زبانی در متون و پیام‌های رسمی و رسانه‌ای دو طرف. ۲. سطح معنا و هویت: تحلیل چگونگی بازتعریف «خود» و «دیگری» در این روایت‌ها. این سطح به این می‌پردازد که چگونه هویت‌هایی مانند «مدافع قدس»، «قربانی هولوکاست»، «دولت نامشروع» یا «تهدید وجودی» ساخته و تقویت می‌شوند. ۳. سطح امنیتی‌سازی و هژمونی: واکاوی این که چگونه روایت‌های مسلط، پدیده‌های خاص (مانند برنامه هسته‌ای یا عملیات نظامی) را به تهدیدهای وجودی تبدیل می‌کنند، کنش‌های خاصی (مانند ترور یا تحریم) را مشروع جلوه می‌دهند و در نهایت، گزینه‌های سیاستی طرف مقابل و حتی جامعه بین‌الملل را محدود یا جهت‌دهی می‌کنند.

این چارچوب یکپارچه، جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل را به‌عنوان نبردی پویا، بازگشتی و تعاملی بر سر معنا، هویت و مشروعیت تحلیل می‌کند. این نبرد در فضایی رخ می‌دهد که روایت‌ها، هویت‌ها و هنجارها به‌طور مستمر و در واکنش به یکدیگر بازتعریف می‌شوند. این رویکرد، پیوند دیالکتیکی میان گفتمان (سطح خرد)، فرآیند امنیتی‌سازی (سطح میانی) و تثبیت نقش دشمنی (سطح کلان) را به‌صورتی منسجم توضیح و نشان می‌دهد که در تقابل ایران و اسرائیل، جنگ شناختی صرفاً ابزار همراه رقابت ژئوپلیتیکی نیست، بلکه خود به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده که به‌طور مستمر دشمنی، تهدید و ضرورت تقابل را بازتولید می‌کند؛ حتی در شرایطی که محاسبات عقلانی ممکن است به کاهش تنش گرایش داشته باشند.



۴. تحلیل فرآیندی جنگ شناختی ایران و اسرائیل (۲۰۱۵-۲۰۲۵): گفتمان، شناخت، عمل راهبردی و تثبیت شناختی

تقابل ایران و اسرائیل در دهه اخیر، نمونه‌ای بارز از تحول ماهیت منازعات بین‌المللی از نبردهای صرفاً سخت‌افزاری به جنگ‌های چندلایه شناختی-گفتمانی است. این تحلیل نشان می‌دهد که جنگ شناختی بین دو طرف یک فرآیند پویا، چرخه‌ای و چهارمرحله‌ای است: (۱) تولید گفتمان، (۲) شکل‌دهی تصویر ذهنی و شناخت، (۳) محدودسازی گزینه‌ها و عمل راهبردی و (۴) بازخورد و تثبیت شناختی. این چرخه نه تنها ادراک طرفین را شکل می‌دهد، بلکه دایره واکنش‌های «ممکن» و «مشروع» را به شدت محدود ساخته و منطق حاکم بر تقابل را بازتولید می‌کند.

در مرحله اول (تولید گفتمان و نبرد روایت‌ها)، هر یک از طرفین با تولید گفتمان‌های متضاد، در پی ساخت واقعیت اجتماعی مطلوب خود و تعریف چارچوب تفسیر وقایع هستند. زبان در اینجا صرفاً یک وسیله ارتباطی نیست، بلکه خود عرصه نبرد است. گفتمان رسمی ایران با برجسب‌هایی مانند «رژیم صهیونیستی غاصب»، اسرائیل را نمادی از ظلم و اشغالگری معرفی کرده و بر هویت «امت مقاومت» و ضرورت پشتیبانی از فلسطین (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) تأکید می‌کند. این روایت، اقدام را حول محور مقاومت و عدالت‌خواهی معنادار می‌سازد. در مقابل، گفتمان رسمی اسرائیل، ایران را به عنوان یک تهدید امنیتی و هسته‌ای وجودی (Netanyahu, 2015) صورت‌بندی می‌کند که برخورد عقلانی و قاطع با آن را ضروری می‌نماید. این نبرد اولیه بر سر روایت، زمینه را برای همه مراحل بعدی فراهم می‌سازد.

در مرحله دوم (شکل‌دهی تصویر ذهنی و مهندسی شناخت)، گفتمان‌های مسلط، از طریق تکرار در رسانه‌ها، سخنرانی‌های رسمی و عملیات روانی، به تصاویر ذهنی راهبردی ثابت تبدیل می‌شوند. در این فرآیند، مفهوم «شوک شناختی»^۱ نقشی محوری ایفا می‌کند. غافلگیری شناختی به عملی طراحی شده اشاره دارد که با نقض نظام‌مند انتظارات حریف، هدفش ایجاد شوک، سردرگمی و درهم‌شکستن چارچوب‌های ذهنی پیشین اوست (Du Cluzel, 2020). برای نمونه، عملیات سایبری استاکس‌نت (۲۰۱۰) (Farwell&Ro- hozinski, 2011) یک شوک محاسباتی بود که نه تنها زیرساخت فیزیکی، بلکه ادراک امنیت ملی ایران را هدف گرفت و آسیب‌پذیری دیجیتال را به عنوان یک تهدید مطلق در ذهنیت راهبردی کشور نهادینه کرد. در درگیری‌های متأخر مانند جنگ دوازده‌روزه ۲۰۲۵ نیز، رویدادهایی مانند شهادت همزمان فرماندهان، با

۱. Cognitive Shock

هدف ایجاد شوک شناختی و مختل کردن فرآیند تصمیم‌گیری طرف مقابل برنامه‌ریزی شد. در مرحله سوم (محدودسازی گزینه‌ها و عمل راهبردی)، تصاویر ذهنی شکل گرفته، به طور مستقیم دامنه گزینه‌های قابل تصور برای تصمیم‌گیرندگان را محدود می‌سازد. تحت تأثیر چارچوب‌های ادراکی قطبی شده و منطق عقلانیت محدود، گزینه‌های میانه مانند دیپلماسی فعال یا سازش بلندمدت، نه به دلیل ناکارآمدی عینی، بلکه به دلیل ناسازگاری با هویت برساخته شده، غیرمنطقی و ناممکن جلوه می‌کنند؛ به عبارت دیگر، سازش با دشمن وجودی، خیانت به خود تلقی می‌شود. در عوض، تنها اقدامات سخت (اعم از تهاجمی یا دفاعی) به عنوان واکنش‌های «معقول»، «ضروری» و «مشروع» برجسته می‌شوند. این محدودیت شناختی، رفتار واقعی در عرصه بین‌الملل را به سمت چرخه‌ای از اقدام و واکنش تهاجمی سوق می‌دهد. بنابراین، عمل راهبردی (خروجی) چندان محصول محاسبه سرد منافع عینی نیست، بلکه تا حد زیادی برآیند گزینه‌های محدودشده‌ای است که گفتمان مسلط و تصاویر ذهنی برساخته، به عنوان تنها راه حل‌های ممکن برجسته کرده‌اند.

در مرحله چهارم (بازخورد و تثبیت شناختی)، پس از هر رویداد یا درگیری، مرحله حیاتی بازخوانی و بازتولید روایت آغاز می‌شود. این مرحله صرفاً گزارش گذشته نیست، بلکه فرآیندی فعال برای تثبیت دستاوردهای شناختی و بازتعریف هویت خودی و دیگری برای دور بعدی تقابل است. به عنوان مثال، پس از درگیری ۲۰۲۵، روایت رسمی اسرائیل بر «برتری تکنولوژیک، برتری اطلاعاتی و همکاری امنیتی موفق با آمریکا» (Progress Center for Policies, 2025) متمرکز شد تا مشروعیت اقدام پیشدستانه خود را تقویت کند. در مقابل، روایت ایران بر «پاسخ قاطع، بازدارندگی، انسجام داخلی و حمایت محور مقاومت» (ایکنا، ۱۴۰۴) تأکید ورزید.

این بازتولیدها، پیروزی‌ها را بزرگنمایی و شکست‌ها را توجیه یا حذف می‌کنند. نکته قابل توجه، تحول کیفی در راهبرد رسانه‌ای-شناختی اسرائیل در سال‌های اخیر است که از وضعیت نسبتاً منفعل در مدیریت رسانه‌ای بحران، به سمت بهره‌گیری نظام‌مند از هوش مصنوعی و ابزارهای پیشرفته روایت‌سازی جهانی حرکت کرده است. این مرحله، چرخه جنگ شناختی را با تغذیه گفتمان‌های جدید، مجدداً به مرحله اول پیوند می‌زند و دور باطل تقابل را تشدید می‌کند؛ نکته قابل تأمل آن است که در هر دور، دامنه گزینه‌های قابل تصور کوچک‌تر و چارچوب‌های ذهنی سخت‌تر می‌شوند؛ به این معنا که جنگ شناختی، نه تنها رقیب، بلکه خود کنشگر را نیز در مسیری محدودتر حبس می‌کند.

با وجود بهره‌گیری از ابزارهای مشابه (عملیات سایبری، جنگ رسانه‌ای)، اهداف راهبردی عمیقاً متمایز هستند. هدف ایران، عمدتاً مشروعیت‌بخشی به گفتمان مقاومت و حفظ عمق استراتژیک از طریق شبکه‌های منطقه‌ای است. در مقابل، هدف راهبردی اسرائیل، انزوای بین‌المللی ایران و تثبیت خود به عنوان ستون غیرقابل جایگزین امنیت منطقه است. این نبرد در سه لایه درهم‌تنیده پیش می‌رود که یکدیگر را تقویت می‌کنند: لایه روایت (نبرد اصلی بر سر معنا و هژمونی)، لایه اطلاعات و فناوری (استفاده از سایبر و هوش مصنوعی برای ایجاد اختلال) و لایه روانی-عصبی (هدفگیری سوگیری‌های شناختی و تحمیل خستگی تصمیم‌گیری).

جنگ شناختی ایران و اسرائیل یک فرآیند پیچیده و چرخه‌ای است که در آن گفتمان، شناخت و کنش راهبردی در یک دور باطل تقویت متقابل قرار دارند. این جنگ در لایه‌ای نامرئی اما تعیین‌کننده جریان دارد: عرصه تولید معنا، مهندسی ادراک و کنترل چارچوب‌های تفسیری. موفقیت در آن نه در انکار واقعیت‌های عینی، که در توانایی هدایت نحوه ادراک و تفسیر آن واقعیت‌ها و در نتیجه، مشروع‌سازی طیف خاصی از پاسخ‌ها نهفته است. آینده این تقابل تا حد زیادی به توانایی هر یک از طرفین در خلق شوک‌های شناختی کارآمد، مدیریت برتر روایت در عرصه بین‌المللی و شکستن چرخه باطل محدودیت گزینه‌های شناختی گره خورده است. با این حال، پارادوکس بنیادین آنجاست که همان روایت‌هایی که امنیت و انسجام داخلی تولید می‌کنند، هم‌زمان ظرفیت خروج از چرخه تقابل را نیز تضعیف می‌سازند. در نتیجه، خطر اصلی جنگ شناختی نه صرفاً تشدید دشمنی، بلکه تبدیل شدن آن به ساختاری خودبازآفرین است که حتی در غیاب اراده مستقیم بازیگران نیز به بازتولید تهدید ادامه می‌دهد.

۴-۱. چرخه چهار مرحله‌ای بازتعریف تهدید: از گفتمان تا عمل

فرآیند بازتعریف تهدید در چهار مرحله به هم پیوسته جریان دارد. در مرحله نخست (تولید گفتمان)، هر دو طرف با تولید گفتمان‌های هویتی متضاد، «تهدید وجودی» را برمی‌سازند. ایران با روایت «امت مقاومت» و تأکید بر «نبرد تمدنی»، اسرائیل را یک موجودیت «غاصب» و «غیرمشروع» معرفی می‌کند که نابودی آن یک «آرمان» قلمداد می‌شود. این گفتمان، دفاع از فلسطین و مقابله با اسرائیل را به یک تکلیف شرعی-هویتی تبدیل می‌کند. در مقابل، اسرائیل با گفتمان «تهدید امنیتی-هسته‌ای مطلق»، ایران را رژیمی معرفی می‌کند که شعار «مرگ بر اسرائیل» را نهادینه کرده و برای بقای آن تهدیدی وجودی محسوب می‌شود (Freilich, 2018).

در مرحله دوم (شکل‌دهی شناخت)، این گفتمان‌ها به تصاویر ذهنی راهبردی تبدیل می‌شوند. از منظر اسرائیل، هرگونه پیشرفت هسته‌ای یا موشکی ایران (صرف نظر از نیت واقعی) نشانه‌ای از قصد نابودی تفسیر می‌شود. این ادراک، به ویژه پس از جنگ ۱۲ روزه ۲۰۲۵ که ایران توانایی حمله مستقیم موشکی خود را نشان داد، تقویت شده است. در گفتمان امنیتی جمهوری اسلامی ایران، اقدامات تهاجمی اسرائیل در چارچوب یک توطئه گسترده تر برای تضعیف و حتی تجزیه ایران تفسیر می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۹۷؛ ایمنا، ۱۴۰۲). جنگ ۱۲ روزه همچنین نشان داد که تهدید خارجی می‌تواند به صورت موقت سرمایه اجتماعی و همبستگی ملی در ایران را تا سطح بالایی افزایش دهد، که خود تصویر ذهنی از یک ملت مقاوم و یکپارچه را تقویت می‌کند (Pollack, 2023).

این تصاویر ذهنی، در مرحله سوم (محدودسازی گزینه‌ها و عمل)، فضای تصمیم‌گیری را به شدت قطبی می‌کنند. منطق اقدام پیشدستانه به تنها پاسخ «عقلانی» به تهدیدی وجودی تبدیل می‌شود. اسرائیل عملاً حق حمله پیشگیرانه برای خود قائل است. ایران نیز با ارجاع به «تهدیدات عینی»، حق «جنگ پیشدستانه» را برای خود محفوظ می‌دارد و اعلام می‌کند در چارچوب دفاع مشروع، خود را محدود به واکنش پس از حمله نمی‌داند (Menashri, 2006). این امر دامنه گزینه‌های میانی مانند مذاکره پایدار

را به شدت محدود می‌کند. در مرحله چهارم (تثبیت شناختی و بازتولید)، پیامدهای هر اقدام، از طریق بازخوانی گفتمانی تفسیر و برای چرخه بعدی آماده می‌شود.

پس از جنگ ۱۲ روزه، اسرائیل بر «برتری تکنولوژیک» و «موفقیت در عقب راندن برنامه هسته‌ای» تأکید کرد، در حالی که ایران بر «نمایش قدرت بازدارندگی»، «وحدت ملی» و «مقاومت موفق» تمرکز نمود. این روایت‌های متضاد، تصاویر ذهنی مرحله دوم را تقویت و زمینه را برای دور جدیدی از تولید گفتمان تهاجمی فراهم می‌کنند (Risse, 2011). در این وضعیت، جنگ شناختی نوعی «وابستگی به مسیر» (Pierson, 2000: 251) ایجاد می‌کند؛ به این معنا که هر دور از تقابل، هزینه ادراکی و هویتی خروج از چرخه دشمنی را افزایش می‌دهد.

تحلیل تطبیقی ابزارها، اهداف و چالش‌های داخلی دو طرف نشان می‌دهد ایران و اسرائیل از ابزارهای متفاوتی برای تثبیت روایت و بازتعریف تهدید استفاده می‌کنند. کانون ابزارهای جنگ شناختی ایران بر روایت‌سازی هویتی-تمدنی، شبکه‌های رسانه‌ای نیابتی (مانند پرس تی‌وی)، بسیج سرمایه اجتماعی مقاومت و عملیات روانی با تکیه بر گفتمان مظلومیت استوار است (Harnisch et al., 2011). هدف راهبردی کلان آن، مشروعیت‌بخشی به گفتمان مقاومت و تثبیت هویت رهبری جبهه مقابله با اسرائیل است. در مقابل، کانون ابزارهای اسرائیل بر روایت‌سازی امنیتی-تهدیدمحور، استفاده از دیپلماسی عمومی و دسترسی به شبکه‌های رسانه‌ای جریان اصلی غرب، عملیات سایبری و اطلاعاتی و فناوری‌های پیشرفته (هوش مصنوعی، دفاع موشکی) متمرکز است. هدف راهبردی آن انزوای بین‌المللی ایران و مشروعیت‌بخشی به اقدامات پیشدستانه تحت عنوان دفاع از خود است. چالش اصلی اسرائیل، خستگی جنگ و هزینه‌های مالی سرسام‌آور درگیری ممتد، وابستگی عملیاتی به پشتیبانی آمریکا، و خطر تشدید بی‌ثباتی منطقه‌ای است.

۵. جنگ شناختی ایران و اسرائیل: پارادایم مسلط بر منازعه استراتژیک و ابعاد سه‌گانه‌ی آن

یافته‌های پژوهش مؤید آن است که جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، فراتر از یک مجموعه ابزار اطلاعاتی یا بعدی مکمل راهبردی، به «پارادایم مسلط» در درک و مدیریت این منازعه‌ی استراتژیک بدل شده است. این دگرگونی پارادایمیک، ریشه در یک «هستی‌شناسی سازه‌نگارانه» دارد؛ رویکردی که مفاهیم بنیادین امنیتی، تهدید و هویت را اموری ثابت و عینی نمی‌شمارد، بلکه آن‌ها را محصول فرآیندهای پیچیده‌ی تولید معنا، بازنمایی‌های گفتمانی و تعاملات بین‌الذهانی (Wendt, 1999) می‌داند. در این چارچوب، «واقعیت» امنیتی نه یک وضعیت از پیش تعیین شده، بلکه امری سیال و در معرض ساخت و بازساخت مداوم است. پیامد تعیین‌کننده این رویکرد آن است که در جنگ شناختی، «واقعیت عینی» دیگر مرجع نهایی نیست؛ بلکه «واقعیت ادراک شده» است که رفتار راهبردی را تعیین می‌کند؛ به این معنا که حتی تهدیدی که وجود خارجی ندارد، اگر به‌طور جمعی باور شود، پیامدهای واقعی تولید می‌کند.

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که طرفین با بهره‌گیری نظام‌مند از «مثلث قدرت» (سخت و نرم)، دانش (اطلاعاتی و گفتمانی) و روایت، به‌طور مداوم در حال «بازتعریف» این واقعیت امنیتی هستند. هدف غایی این فرآیند، صرفاً تأثیرگذاری کوتاه‌مدت نیست، بلکه «مهندسی پایدار چارچوب‌های شناختی» مخاطبان داخلی و خارجی است. این مهندسی شناختی، هم در جهت «ایجاد انسجام و مقبولیت درونی» (جذب و

اقتناع افکار عمومی) و هم در راستای «کسب مشروعیت خارجی و محدودسازی حریف» (تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی و نخبگان سیاسی) دنبال می‌شود. نتیجه‌ی این تلاش‌ها، محدود و پرهزینه ساختن گزینه‌های راهبردی طرف مقابل است، به گونه‌ای که هرگونه واکنش احتمالی او، «معقول» و «ضروری» به نظر برسد. این الگوی پارادایمیک را می‌توان در قالب سه بعد به هم پیوسته بررسی و تحلیل کرد:

الف. هویت و گفتمان: نبرد بر سر معنا، مشروعیت و «خود» و «دیگری»

در این سطح، جنگ شناختی به مثابه‌ی نبردی بنیادین بر سر «دلالات‌های معنایی و صورت‌بندی هویتی» تعریف می‌شود؛ جایی که «خود» و «دیگری» به‌طور مداوم در حال ساخت و بازساخت هستند. هویت‌ها در این منازعه، اموری ثابت و از پیش تعیین شده نیستند، بلکه «مبتنی بر رابطه» و در بستر «گفتمان‌های رقیب» شکل می‌گیرند (Hall, 1996: 4-5).

«روایت ایران»: ایران با روایت «مقاومت تمدنی» و «اسلام ناب»، هویتی از «امت مظلوم اما مقاوم» را در برابر «دشمن غاصب، ستمگر و غیرمشروع» (اسرائیل) بازتولید می‌کند. این گفتمان، نه تنها «مشروعیت داخلی نظام» را تقویت کرده و بسیج اجتماعی را تسهیل می‌نماید، بلکه به عنوان پایگاهی برای «مشروعیت‌بخشی به کنش‌های منطقه‌ای» و ایجاد یک «هویت اسلامی-ایرانی» متمایز عمل می‌کند. این هویت، در تقابل با «نظم نوین جهانی» و «هژمونی غربی» تعریف شده و جایگاه ایران را به عنوان رهبر «جبهه مقاومت» تثبیت می‌کند (Ashraf, 2019).

«روایت اسرائیل»: اسرائیل متقابلاً و با تکیه بر روایت «تهدید امنیتی-وجودی» و «حق دفاع از خود»، هویت خود را به عنوان «قربانی محق» و «جزیره‌ی ثبات» در منطقه‌ای ناامن تصویر می‌سازد. ایران در این روایت، نه صرفاً یک رقیب منطقه‌ای، بلکه تهدیدی «غیرعقلانی، بنیادگرا و نابودگر» معرفی می‌شود که موجودیت اسرائیل را به طور بنیادین به چالش می‌کشد. این گفتمان، «اجماع ملی» را در اسرائیل تقویت کرده و «مشروعیت بین‌المللی» برای اقدامات امنیتی و نظامی را تضمین می‌نماید (Shlaim, 2012). این تقابل هویتی، صرفاً یک بازی زبانی نیست، بلکه «شالوده‌ی مشروعیت‌بخشی به کنش‌های راهبردی» هر طرف است؛ زیرا هویت، محدوده کنش‌های «قابل تصور» و «موجه» را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، اگر ایران «دشمن وجودی» تعریف شود، هر اقدام پیشگیرانه علیه آن (از جمله حمله نظامی) «دفاع مشروع» تلقی می‌شود و اگر اسرائیل «رژیم غاصب» باشد، هر شکلی از سازش با آن «خیانت» محسوب می‌گردد. بنابراین، تقابل هویتی، نه تنها بر «پذیرش» روایت، بلکه بر «دامنه‌ی گزینه‌های سیاسی قابل اجرا» تأثیر مستقیم دارد.

ب. اطلاعات و فناوری: تشدید، انتشار و شکل‌دهی ادراک

این تقابل هویتی و گفتمانی، در عرصه‌ی عمل، از طریق «ابزارهای اطلاعاتی و فناوری» تشدید، منتشر و «شکل‌دهی ادراک» می‌شود. هدف در این سطح، نه صرفاً اطلاع‌رسانی، بلکه تأثیرگذاری هدفمند بر شناخت، نگرش و رفتار مخاطبان است.

«کانال‌های انتشار»: رسانه‌های جریان اصلی و نیابتی (مانند پرس‌تی‌وی، العالم، الجزیره)، شبکه‌های اجتماعی، عملیات‌های سایبری پیچیده (مانند استاکس‌نت) و حتی ابزارهای فرهنگی و دیپلماسی عمومی، بسترهای حیاتی برای توزیع، تقویت و اعتباربخشی به روایت‌های متعارض هستند (Arrese, 2016).

«فناوری‌های نوین»: بهره‌گیری از «هوش مصنوعی، کلان‌داده‌ها^۱ و تحلیل‌های پیشرفته شبکه‌های اجتماعی»، امکان «هدف‌گیری دقیق»^۲ مخاطبان و ارسال پیام‌های متناسب با چارچوب‌های شناختی آن‌ها را فراهم می‌آورد. این فناوری‌ها، فراتر از انتشار پیام، به ایجاد «غافلگیری شناختی»^۳ کمک می‌کنند؛ یعنی ایجاد اختلال بنیادین در احساس امنیت، برتری شناختی و توان پیش‌بینی حریف (Johnson et al, 2017). اهمیت این نوع غافلگیری در آن است که هدف اصلی، تخریب فیزیکی نیست، بلکه فرسایش اعتماد کنشگر به قابلیت فهم و کنترل محیط امنیتی خویش است؛ وضعیتی که در آن، حتی در غیاب حمله مستقیم، احساس ناامنی دائمی بازتولید می‌شود. ترورهای هدفمند و عملیات‌های سایبری، نمونه‌هایی از کاربرد این رویکرد برای آسیب‌رسانی فراتر از سطح فیزیکی هستند. این لایه، به روایت‌های هویتی عمق و گستره‌ی بیشتری بخشیده و آن‌ها را به ابزارهایی قدرتمند برای «شکل‌دهی به واقعیت ادراکی» حریف و مخاطبان تبدیل می‌کند.

ج. کنترل و تاب‌آوری داخلی: استحکام‌بخشی به جبهه‌ی خودی و تضعیف حریف

موفقیت نهایی جنگ شناختی، مستلزم توانایی کنترل و ایجاد «تاب‌آوری شناختی»^۴ در جبهه‌ی خودی و همزمان، تضعیف آن در طرف مقابل است. این بعد، به چگونگی «درونی‌سازی» و «نهادینه‌سازی» روایت‌های مطلوب در سطوح مختلف جامعه می‌پردازد.

«جذب و یکپارچه‌سازی»: هدف، جذب، اقناع و یکپارچه‌سازی روایت در «درون مرزهای ملی» و در میان «متحدان و گروه‌های همسو» است. این امر از طریق سیستم‌های آموزشی، نهادهای فرهنگی، رسانه‌های داخلی و حتی ساختارهای حکومتی محقق می‌شود. ایران با بسیج سرمایه‌ی اجتماعی «مقاومت» و ارزش‌های دینی، و اسرائیل با اتکا به گفتمان «امنیت ملی»، «ارزش‌های دموکراتیک» (در روایت خود) و «برتری فناورانه»، در پی ایجاد «مصونیت شناختی داخلی» هستند (Van der Meer & Willekens, 2017).

«آسیب‌پذیری‌های داخلی»: با این حال، «چالش‌های داخلی» (مانند اعتراضات اجتماعی، شکاف‌های نسلی، نارضایتی‌های اقتصادی یا سیاسی) به‌عنوان نقاط ضعف و آزمونی جدی برای «تاب‌آوری گفتمانی» هر دو نظام عمل می‌کنند. موفقیت در مدیریت این چالش‌ها و جلوگیری از بهره‌برداری حریف از آن‌ها، نقشی حیاتی در اثربخشی راهبردهای شناختی کلی ایفا می‌کند. این نشان می‌دهد که جنگ شناختی، یک فرآیند «درون-بیرون» است که موفقیت آن به استحکام درونی گره خورده است.

در مجموع، این سه بعد، یک «چرخه‌ی بازخوردی پویا» را تشکیل می‌دهند؛ جایی که هویت و گفتمان، چارچوب معنایی را فراهم می‌آورد، اطلاعات و فناوری، آن را منتشر و تقویت می‌کند، و کنترل و

1. Big Data

2. micro-targeting

3. cognitive surprise

4. Cognitive Resilience

تاب‌آوری داخلی، به تثبیت و اثرگذاری نهایی آن می‌انجامد. تحلیل تطبیقی حاضر نشان می‌دهد که برتری در جنگ شناختی، نه از انباشت صرف ابزارهای تکنولوژیک یا رسانه‌ای، بلکه از «توانایی یکپارچه‌سازی منسجم این سه لایه» ناشی می‌گردد. بنابراین، اثربخشی راهبردی در این منازعه، وابسته به ایجاد یک «توازن ترکیبی» پویا است. این به آن معناست که:

- «قدرت» باید روایت را پشتیبانی کند (ایجاد بستری امن برای بازنمایی روایت).
- «روایت» باید به «تاب‌آوری داخلی» بینجامد (ایجاد انسجام و مشروعیت درونی).
- «تاب‌آوری داخلی» باید فضای سیاسی و مانور لازم برای به‌کارگیری قدرت سخت را فراهم آورد (کاهش هزینه‌های سیاسی و اجتماعی اقدامات سخت).

با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این سه لایه به‌تدریج از سطح «ابزارهای راهبردی» فراتر رفته و به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده‌اند؛ ساختاری که در آن، هر تلاش برای تولید امنیت، هم‌زمان به بازتولید ناامنی و تشدید ادراک تهدید می‌انجامد. در نتیجه، جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، دیگر صرفاً بخشی از منازعه نیست، بلکه به منطق مسلط بازتولید خود منازعه تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

تحلیل جنگ شناختی میان ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که امنیت و تهدید در روابط بین‌الملل معاصر، پدیده‌هایی ثابت و عینی نیستند، بلکه برساخته‌هایی پویا و گفتمانی هستند که از تعامل پیچیده قدرت، روایت و ادراک شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند. به عبارت دیگر، جنگ شناختی از ابزاری برای مدیریت رقابت، به منطق مسلطی تبدیل شده است که خود رقابت را ضروری می‌سازد. در این چارچوب، موفقیت در منازعات پیچیده دیگر صرفاً برتری نظامی نیست، بلکه توانایی هدایت محیط شناختی، کنترل تولید معنا و مدیریت چارچوب‌های تفسیری تعیین‌کننده است. به عبارت دیگر، پیروزی نه در میدان نبرد فیزیکی، بلکه در میدان ادراک و معنا تعریف می‌شود.

اما این انتقال از میدان فیزیکی به میدان ادراک، پارادوکسی ساختاری دارد: هر چه یک کنشگر در تولید روایت «تهدید وجودی» موفق‌تر باشد، وابستگی خود به تداوم این روایت نیز بیشتر می‌شود؛ زیرا تغییر روایت، هزینه‌ی هویتی و مشروعیتی سنگینی دارد. در نتیجه، موفقیت در جنگ شناختی، به‌تدریج به اسارت در جنگ شناختی تبدیل می‌شود. چارچوب چهارمرحله‌ای ارائه‌شده (تولید گفتمان، شکل‌دهی شناخت، عمل راهبردی و تثبیت) ابزاری تحلیلی و عملیاتی برای درک و مداخله در این فرآیند فراهم می‌آورد. تحلیل تطبیقی ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که هیچ راهبردی کامل نیست و موفقیت مستلزم ترکیب متوازن قدرت سخت، نرم و هوشمند است. ایران با محوریت روایت‌سازی هویتی-تمدنی و بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی مقاومت، در پی ایجاد انسجام داخلی و تعمیق عمق استراتژیک منطقه‌ای است.

با این حال، موفقیت در این راهبرد، وابسته به توازن مؤلفه‌های قدرت نرم (مانند گفتمان مقاومت و تثبیت روایت) با مؤلفه‌های قدرت سخت (نظیر توسعه اقتصادی و فناوری) است. همچنین، محدودیت در دسترسی به رسانه‌های جریان اصلی و تهدید روایت‌های رقیب داخلی، نقاط آسیب‌پذیری آن هستند. اسرائیل، با تمرکز

بر روایت امنیتی-تهدیدمحور، دیپلماسی عمومی و فناوری پیشرفته، در جذب حمایت غرب موفق بوده، ولی خستگی عمومی، هزینه‌های مالی بالا و خطر تشدید بی‌ثباتی، محدودیت‌های جدی ایجاد می‌کنند. پیامد اصلی چرخه جنگ شناختی، فرسایش شدید فضای اعتماد و نابودی تدریجی گزینه‌های غیرنظامی است. هوش مصنوعی و فناوری، انتشار روایت‌های قطبی‌کننده را تسریع می‌بخشد (Allcott & Gentz, 2017). فرآیند بازتعریف تهدید در جنگ شناختی، تنها به محتوای پیام یا تاکتیک‌های ارتباطی محدود نمی‌شود؛ بلکه موفقیت آن به میزان وجود زمینه‌های پذیرش در ذهن مخاطب وابسته است. این زمینه‌ها، که می‌توان آن را به‌عنوان «سرمایه ارتباطی» تعریف کرد، شامل اعتماد، تعهد متقابل، اشتراکات فکری یا ایدئولوژیک و باور به اعتبار منبع پیام هستند.

در شرایطی که سرمایه ارتباطی میان دو طرف محدود یا غایب باشد، حتی پیچیده‌ترین تاکتیک‌های رسانه‌ای و گفتمانی - از برجسته‌سازی یک تهدید خاص^۱ (McCombs & Shaw, 1972) تا چارچوب‌بندی رویدادها در قالب خاص^۲ (Entman, 1993) - عمدتاً نقش تقویت طرفداران داخلی و مشروعیت خودی را ایفا می‌کنند و در اقناع طرف مقابل ناکام می‌مانند. بنابراین، تحلیل جنگ شناختی ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که اثرگذاری بر ادراک طرف مقابل بدون سرمایه ارتباطی، به طور طبیعی محدود است؛ در این شرایط، جنگ شناختی نه به اقناع رقیب، بلکه به تقویت قطب‌بندی داخلی و بین‌المللی منجر می‌شود. به عبارت دیگر، در غیاب سرمایه ارتباطی، روایت‌ها نه پل ارتباطی، بلکه دیوار جداکننده می‌سازند؛ و موفقیت در بازتعریف تهدید، تنها در بستری از پذیرش اولیه معنا و تسلط گفتمانی پیدا می‌کند.

جنگ شناختی ایران و اسرائیل یک چرخه معیوب و خودتقویت‌گر است که در آن گفتمان‌های هویتی متضاد، ادراک از تهدید را به سطحی «وجودی» ارتقا می‌دهند؛ در نتیجه، هر اقدام دفاعی یک طرف، به‌عنوان نشانه‌ای تازه از خصومت ذاتی طرف مقابل تفسیر می‌شود و متقابلاً، نیاز به اقدامات تهاجمی‌تر را «عقلانی» و «مشروع» جلوه می‌دهد. بدین ترتیب، تهدید نه صرفاً واکنشی به واقعیت، بلکه محصول مداوم فرآیند تفسیر متقابل می‌شود. شکستن این چرخه، نیازمند شناخت انتقادی از محدودیت ذاتی جنگ شناختی در غیاب سرمایه ارتباطی (در سطح داخلی و بین‌المللی)؛ تمرکز بر مدیریت اختلاف‌های عینی (مانند برنامه هسته‌ای) از طریق مکانیزم‌های شفاف و قابل تأیید، به جای تمرکز صرف بر نبرد روایت‌های هویتی غیرقابل مصالحه؛ و ایجاد «منطق راهبردی»^۳ پایدار با قبول پیامدهای فاجعه‌بار جنگ تمام‌عیار برای تمام منطقه. غفلت از این امر، منطقه را در آستانه دور باطلی قرار می‌دهد که در آن، هر صلح موقت، تنها مقدمه‌ای برای جنگی ویرانگرتر خواهد بود. بر اساس تحلیل فوق، چند اولویت کلیدی سیاستی و راهبردی قابل استخراج است:

۱. نظریه برجسته‌سازی مدعی است رسانه‌های جمعی با انتخاب و تکرار موضوعات خاص، اولویت‌های ذهنی عموم را شکل داده و تعیین می‌کنند مردم «درباره چه» بیندیشند، نه الزاماً «چگونه». این چارچوب برای تحلیل جنگ شناختی، به‌ویژه در نبرد برای تعیین دستورکار عمومی، کاربرد دارد (McCombs & Shaw, 1972).
۲. نظریه چارچوب‌بندی فرآیند انتخاب و برجسته‌سازی برخی عناصر واقعیت برای تعریف مسئله، تشخیص علل و ارائه ارزیابی اخلاقی است. در جنگ شناختی، این نظریه چگونگی تلاش کنشگران را برای تحمیل تعریف مسلط از رویدادها (مانند «مقاومت» در برابر «تروریسم») و کسب مشروعیت توضیح می‌دهد (Entman, 1993).
۳. منطق راهبردی به اصول و فرآیندهای عقلانی‌ای اشاره دارد که بازیگران برای تعریف اهداف کلان، تخصیص منابع و طراحی اقدامات هماهنگ در محیطی رقابتی به کار می‌گیرند. تحلیل این منطق، کلید فهم رفتار، پیش‌بینی واکنش‌ها و ارزیابی اثربخشی راهبرد یک کنشگر است (Schelling, 1981).

- ساخت پدافند شناختی ملی: امنیت ملی باید از تمرکز صرف بر پدافند فیزیکی به سمت تاب‌آوری و مقاومت شناختی گسترش یابد. این شامل سرمایه‌گذاری در سواد رسانه‌ای، تقویت نهادهای مستقل رسانه‌ای و ایجاد سازوکارهای داخلی برای شناسایی و خنثی‌سازی سریع حملات اطلاعاتی است. جامعه‌ای که از لحاظ شناختی مقاوم است، کمتر در دام قطبی‌سازی و دستکاری ادراکی گرفتار می‌شود.
- یکپارچه‌سازی دیپلماسی عمومی و جنگ روایت: دیپلماسی عمومی باید ستون اصلی راهبرد امنیت ملی باشد. سازوکارهای فرابخشی برای تولید، هماهنگی و انتشار هدفمند روایت‌های راهبردی به زبان‌ها و برای مخاطبان متنوع بین‌المللی حیاتی است. موفقیت روایت اسرائیل در معرفی ایران به عنوان «تهدید» نمونه‌ای از اهمیت این یکپارچگی عمل است.
- توسعه برتری تحلیلی و پیش‌بینانه: بهره‌گیری از هوش مصنوعی و امکان رصد فعالیت‌های طرف مقابل، تحلیل و پیش‌بینی روندهای گفتمانی، آسیب‌پذیری‌های شناختی حریف و تأثیر کمپین‌های روایت‌سازی را فراهم می‌آورد. این توانمندی، امکان انجام عملیات راهبردی دقیق و واکنش سریع به تحرکات حریف را فراهم می‌کند.
- تنظیم گفتمان برای اجتناب از تله‌های راهبردی: سیاست‌گذاران باید از افراط در گفتمان خودداری کنند. روایت‌هایی که رقیب را به عنوان «تهدید وجودی» تصویر می‌کنند، دامنه‌گزینه‌های راهبردی را محدود و احتمال درگیری نظامی را افزایش می‌دهند. مدیریت گفتمان به گونه‌ای که فضایی برای مانور راهبردی باقی بماند، مهارتی حیاتی است.
- در جمع‌بندی، قدرت معنا به همان اندازه قدرت موشکی و اقتصادی تعیین‌کننده است. راهبرد پیروز، راهبردی است که توان سخت، نرم و هوشمند را در یک چارچوب عمل یکپارچه ترکیب کند: از مرزهای فیزیکی دفاع کرده، مرزهای ذهنی را پاسداری کند، روایت‌های خود را با اقناع پیش‌برد و تاب‌آوری جامعه خود در برابر یورش‌های معنایی را تقویت نماید. غفلت از این بعد حیاتی امنیت، به معنای واگذاری ابتکار عمل راهبردی به رقیب و محدود شدن گزینه‌های راهبردی است.
- این پژوهش مسیر تحقیقات آتی را نیز روشن می‌سازد: پدیده جنگ شناختی به دلیل ماهیت چند بعدی و نفوذ در لایه‌های پنهان ذهن و ادراک انسانی، موضوعی پویا و در حال تطور است؛ لذا اذعان به محدودیت‌های حاکم بر این مطالعه، مسیر را برای دقت بیشتر در مسیرهای آتی هموار می‌سازد. این پژوهش با تمرکز بر «گفتمان رسمی و سطح کلان»، ضرورت سنجش تأثیر مستقیم این روایت‌ها بر «افکار عمومی و گروه‌های فروملی» را برجسته می‌سازد. تحقق این امر مستلزم به‌کارگیری روش‌های «پیمایشی و میدانی» است.
- همچنین، مطالعه‌ی موردی ایران و اسرائیل، اگرچه عمیق است، اما دامنه‌ی تعمیم را محدود می‌کند. لذا، «آزمودن چارچوب تحلیلی ارائه‌شده در سایر منازعات» (مانند رقابت آمریکا-چین یا تنش عربستان-ایران) می‌تواند به «غنای نظری و کاربردی» آن بیفزاید. در نهایت، «توسعه‌ی شاخص‌های کمی» برای سنجش مفاهیمی چون «تاب‌آوری شناختی» (شامل سنجه‌هایی برای وحدت گفتمانی داخلی و میزان

موفقیت در جذب روایت توسط مخاطبان خارجی)، گامی ضروری برای «تکمیل و تعمیق این حوزه‌ی پژوهشی» به شمار می‌رود و امکان ارزیابی دقیق‌تر اثربخشی راهبردهای شناختی را فراهم می‌آورد. برآیند این پژوهش نشان می‌دهد که منازعات معاصر را نمی‌توان صرفاً در قالب رقابت بر سر ابزارهای قدرت یا الگوهای بازدارندگی فهم کرد، بلکه باید آن را به مثابه کشاکشی بر سر ظرفیت کنشگران در تعریف حدود عقلانیت، تهدید و امکان کنش مشروع بازخوانی کرد. در این چارچوب، مزیت راهبردی نه در انباشت منابع، بلکه در توان حفظ خودمختاری شناختی در برابر روایت‌هایی شکل می‌گیرد که منازعه را به امری بدیهی، اجتناب‌ناپذیر و خودتقویت‌شونده تبدیل می‌کنند. از این منظر، مسئله اصلی امنیت در نظم بین‌المللی معاصر، نه صرفاً محدودیت‌های قدرت مادی، بلکه ناتوانی در خروج از افق‌های تفسیری‌ای است که خود منطق تداوم منازعه را بازتولید می‌کنند.

منابع

- بوردیو، پی.یر. (۱۳۹۶)، نظریه کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی. ترجمه مرتضی مردیها. نشر نقش و نگار.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۷، ۱۸ خرداد)، بیانات در دیدار جمعی از مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی به مناسبت روز جهانی قدس. بازیابی از <https://khamenei.ir>.
- خبرگزاری فارس. (۱۴۰۴-۱۴۰۳)، بیانیه‌ها و مواضع رسمی ایران در قبال اسرائیل. تهران: خبرگزاری فارس.
- خبرگزاری مهر. (۱۴۰۴)، جنگ ادراکی صهیونیست‌ها علیه ایران؛ از تولید ترس تا تحریف واقعیت (گزارش تحلیلی) <https://www.mehrnews.com/news/6613777>.
- روزنامه جوان. (۱۴۰۴)، جنگ شناختی علیه روابط خارجی ایران (سرمقاله تحلیلی). <https://vista.ir/n/akharinkhabar/drjh4>.
- عمادی، س. ر. (۱۴۰۴)، ابعاد شناختی جنگ دوازده‌روزه و الگوی مقاومت ادراکی جمهوری اسلامی ایران. شناخت پژوهی مطالعات سیاسی، ۲(۳)، ۶۴-۴۵.
- گروه تحلیلی الفت ملت. (۱۴۰۱)، پازل عصبانیت در تل‌آویو؛ جنگ شناختی اسرائیل چگونه در برابر آگاهی جمعی ایرانیان شکست خورد... (تحلیل رسانه‌ای). <https://olfatmellat.ir>.
- مقدم‌فر، ح و محسنی‌آهویی، ا. (۱۴۰۰)، جنگ شناختی؛ علم پیروزی در نبرد ذهن‌ها. تهران: نشر علم.

References

- Adler, E. (1997), Seizing the middle ground: Constructivism in world politics. *European Journal of International Relations*, 3 (3), 319-363. <https://doi.org/10.1177/1354066197003003002>
- Allcott, H., & Gentzkow, M. (2017), Social media and fake news in the 2016 election. *Journal of Economic Perspectives*, 31 (2), 211-236. <https://doi.org/10.1257/jep.31.2.211>
- Arrese, A. (2016), The strategic importance of psychological operations and information

- warfare. *Jàmbá: Journal of Disaster Risk Studies*, 8 (1), 1–9. <https://doi.org/10.4102/jamba.v8i1.272>
- Ashraf, A. (2019), Iranian identity: From antiquity to the end of the Pahlavi era (H. Mortazavi, Trans.), Ney. (Original work published in *Encyclopaedia Iranica*).
 - Austin, J. L. (1962), How to do things with words: The William James lectures delivered at Harvard University in 1955. Harvard University Press.
 - Balzacq, T. (2011), *Securitization theory: How security problems emerge and dissolve*. Routledge.
 - Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966), *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. Doubleday.
 - Bourdieu, P. (2017), *Theory of action: Practical reasons and rational choice* (M. Mardiha, Trans.). Tehran: Naghsh-o Negar. [In Persian]
 - Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992), *An invitation to reflexive sociology*. University of Chicago Press.
 - Bousquet, A., Debos, M., & Gilli, A. (2020), Hybrid conflicts and human factors in strategic decision-making. *Journal of Strategic Studies*, 43 (2), 145–168.
 - Buzan, B., Wæver, O., & de Wilde, J. (1998), *Security: A new framework for analysis*. Lynne Rienner.
 - Campbell, D. (1998), *Writing security: United States foreign policy and the politics of identity*. University of Minnesota Press.
 - Claverie, B., & du Cluzel, F. (2022), *Cognitive warfare: Towards future operational concept*. NATO Science and Technology Organization.
 - Cristol, A. (2019), *The Iranian–Israeli confrontation: Military and regional dynamics*. Naval Institute Press.
 - Deibert, R. (2013), *Black code: Surveillance, privacy, and the dark side of the internet*. Signal.
 - Deppe, C., & Schaal, G. S. (2024), Cognitive warfare: A conceptual analysis of the NATO ACT cognitive warfare exploratory concept. *Frontiers in Big Data*, 7, Article 1452129. <https://doi.org/10.3389/fdata.2024.1452129>
 - Du Cluzel, F. (2020), *Cognitive warfare*. NATO Innovation Hub.
 - Emadi, S. R. (2025), Cognitive dimensions of the twelve-day war and the perceptual resistance model of the Islamic Republic of Iran. *Shenakht-Pazhuhi-ye Motale'at-e Siasi*, 2(3), 45–64. [In Persian]
 - Entman, R. M. (1993), Framing: Toward clarification of a fractured paradigm. *Journal of Communication*, 43 (4), 51–58.
 - Fairclough, N. (2003), *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. Routledge.
 - Fairclough, N. (2013), *Critical discourse analysis: The critical study of language* (2nd ed.). Routledge.
 - Fars News Agency. (2024), *Official statements and positions of Iran regarding Israel*. Tehran: Fars News Agency. [In Persian]
 - Farwell, J. P., & Rohozinski, R. (2011), Stuxnet and the future of cyber war. *Survival*, 53 (1), 23–40. <https://doi.org/10.1080/00396338.2011.555586>
 - Foucault, M. (1976), *The history of sexuality: Volume 1. An introduction*. Pantheon.
 - Freilich, C. D. (2018), *Israeli national security: A new strategy for an era of change*. Oxford University Press.

- Giles, K. (2018), Handbook of Russian information warfare. NATO Defence College.
- Hall, S., & du Gay, P. (Eds.), (1996). Questions of cultural identity. Sage.
- Hansen, L. (2006), Security as practice: Discourse analysis and the Bosnian war. Routledge.
- Harnisch, S., Frank, C., & Maull, H. (2011). Role theory in international relations: Approaches and analyses. Routledge.
- Hoffman, F. G. (2007), Conflict in the 21st century: The rise of hybrid wars. Potomac Institute for Policy Studies.
- Javan Newspaper. (2025), Cognitive warfare against Iran's foreign relations (Analytical editorial). Retrieved from <https://vista.ir/n/akharinkhabar/drjh4> [In Persian]
- Johnston, P. B. (2012), Does decapitation work? Assessing the effectiveness of leadership targeting in counterinsurgency campaigns. *International Security*, 36 (4), 47–79. https://doi.org/10.1162/ISEC_a_00076
- Khamenei, A. S. (2018, June 8), Speech at the meeting with state officials and ambassadors of Islamic countries on the occasion of International Quds Day. Retrieved from <https://khamenei.ir> [In Persian]
- Kott, A. (2018), Cognitive domain operations in the modern battlespace. *NATO Review*.
- Libicki, M. (2007), Conquest in cyberspace: National security and information warfare. Cambridge University Press.
- Mazanec, B. M. (2015), The evolution of cyber warfare: International norms for emerging-technology weapons. University of Nebraska Press.
- McCombs, M., & Shaw, D. (1972), The agenda-setting function of mass media. *Public Opinion Quarterly*, 36 (2), 176–187. <https://doi.org/10.1086/267990>
- Mearsheimer, J. J. (2014), The tragedy of great power politics (Updated ed.). W. W. Norton.
- Mehr News Agency. (2025), Zionists' perceptual war against Iran: From producing fear to distorting reality (Analytical report). Retrieved from <https://www.mehrnews.com/news/6613777/> [In Persian]
- Miller, S. (2023), Cognitive warfare: An ethical analysis. *Ethics and Information Technology*, 25 (3), <https://doi.org/10.1007/s10676-023-09717-7>
- Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013), Strategic narratives: Communication power and the new world order. Routledge.
- Moghadamfar, H., & Mohseni-Ahouei, A. (2021), Cognitive warfare: The science of victory in the battle of minds. Tehran: Nashr-e Elm. [In Persian]
- Nahapiet, J., & Ghoshal, S. (1998), Social capital, intellectual capital, and the organizational advantage. *Academy of Management Review*, 23 (2), 242–266.
- NATO. (2020), NATO and cognitive domain operations: Adapting to the information age. NATO Defense College Policy Paper.
- Netanyahu, B. (2015, October 1), Address by Prime Minister Benjamin Netanyahu to the 70th session of the United Nations General Assembly. United Nations.
- Olfat Mellat Analytical Group. (2022), The puzzle of anger in Tel Aviv: How Israel's cognitive warfare failed against the collective awareness of Iranians (Media analysis). Retrieved from <https://olfatmellat.ir> [In Persian]
- Pierson, P. (2000), Increasing returns, path dependence, and the study of politics. *American Political Science Review*, 94(2), 251–267. <https://doi.org/10.2307/2586011>
- Pollack, K. M. (2023), The resilience dividend: National cohesion and external threats in the Middle East. Brookings Institution Press.

- Qiao, L., & Wang, X. (1999), *Unrestricted warfare*. PLA Literature and Arts Publishing House.
- Risse, T. (2011), *A community of Europeans? Transnational identities and narrative hegemony*. Cornell University Press.
- Roselle, L., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2014), *Strategic narratives: Communication power and the new world order*. Routledge.
- Schelling, T. C. (1981), *The strategy of conflict*. Harvard University Press.
- Schmitt, M. N. (2017), *Tallinn manual 2.0 on the international law applicable to cyber operations*. Cambridge University Press.
- Shlaim, A. (2012), *The Arab–Israeli conflict*. Penguin.
- Steiner, K., & Önnersfors, A. J. (2024), *Enemy images: Emergence, consequences and counteraction*. Routledge.
- Tabatabai, A. (2020), Iran's regional ambitions and strategic deterrence. *Middle East Policy*, 27(2), 45–68.
- Takeyh, R. (2006), *Guardians of the revolution: Iran and the world in the age of the Ayatollahs*. Oxford University Press.
- Wendt, A. (1992), Anarchy is what states make of it: The social construction of power politics. *International Organization*, 46(2), 391–425. <https://doi.org/10.1017/S0020818300027764>
- Wendt, A. (1999), *Social theory of international politics*. Cambridge University Press.

Explaining the Effectiveness of United Nations Security Council Decisions in Afghanistan: A Volatile Compliance Model of Fragile States (1991–2021)

Ali Bogheiry¹

DOI: [10.48308/piaj.2026.239944.1802](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.239944.1802) Received: 2025/10/26 Accepted: 2026/6/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Over the past three decades, Afghanistan has remained a fixture on the agenda of the United Nations Security Council (UNSC). From the imposition of sanctions on the Taliban in 1999 and the authorization of international military interventions, to the establishment of the United Nations Assistance Mission in Afghanistan (UNAMA), support for the Islamic Republic, and the management of the geopolitical fallout following the Taliban's return to power, the Security Council has adopted numerous resolutions addressing security, political, humanitarian, and peacebuilding crises. Nevertheless, persistent political instability, the expansion of insurgent networks, and the ultimate collapse of the republican regime in 2021 raise a critical analytical question: To what extent have Security Council decisions influenced developments in Afghanistan, and which structural factors determined their efficacy? This study examines the variables that shaped the impact of UNSC decisions in Afghanistan, focusing on the roles that domestic, regional, and international actors played in their implementation or obstruction. To address this query, the article formulates the *Volatile Compliance Model in Fragile States*. Integrating Fragile State Theory, International Compliance Theory, Constructivism, Dependency Theory, and Realism, this model argues that compliance with international institutional mandates within fragile states is neither uniform nor linear. Instead, it is conditioned by state capacity, societal normative cleavages, intra-elite competition, governmental dependence on external patrons, and systemic rivalries among regional and international powers. Consequently, weaker institutional cohesion and fragmented state authority produce highly volatile, fractured compliance with international law.

1. Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Ahlul Bayt International University, Tehran, Iran. bogheyri@abu.ac.ir



Methods: This study employs a mixed-methods research design, combining qualitative descriptive-analytical inquiry with quantitative survey data. Empirical data were gathered through structured questionnaires distributed to university professors and researchers across Kabul, Herat, and Balkh provinces. Because the collected data did not exhibit a normal distribution, Spearman's rank-order correlation coefficient (ρ) was utilized to systematically evaluate the statistical relationships between the variables. Within this analytical framework, the perceived efficacy of United Nations Security Council decisions serves as the dependent variable, while the strategic behaviors of domestic, regional, and international actors constitute the independent variables.

Results and Discussion: The empirical findings demonstrate that compliance with Security Council resolutions in Afghanistan was highly asymmetric across different tiers of actors. The state executive branch, formalized political parties, and civil society organizations exhibited the highest levels of normative convergence with UNSC mandates. Conversely, anti-government armed groups—most notably the Taliban and the Haqqani Network—demonstrated profound structural divergence and resistance. At the regional level, the behavior of neighboring states was driven less by the legal legitimacy of Security Council resolutions than by realist geopolitical and security calculus. Statistical correlations confirm that the relative success or failure of UNSC mandates in Afghanistan was path-dependent, relying heavily on the interlocking patterns of compliance, neutrality, or active resistance among interconnected domestic and external stakeholders.

Conclusion: The primary theoretical contribution of this study is the conceptualization of the *Volatile Compliance Model in Fragile States*. This model proves that in conflict-affected, fragile polities, the impact of international institutions is structurally bounded by both the host state's capacity to project sovereign authority and the willingness of peripheral actors to cooperate with international peace objectives. Ultimately, the Afghan trajectory serves as a definitive case study illustrating the limits of global governance when international institutional mandates confront fragmented, fragile states defined by enduring instability, contested legitimacy, and weak domestic institutions.

Keywords: Afghanistan; United Nations Security Council; Fragile State; International Compliance; Volatile Compliance Model.

Citation: Bogheiry, Ali. 2026. Explaining the Effectiveness of United Nations Security Council Decisions in Afghanistan: A Volatile Compliance Model of Fragile States (1991–2021), *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 137-161.



تبیین میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد در افغانستان بر اساس مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده (۱۹۹۱-۲۰۲۱)

علی بغیری^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.239944.1802](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.239944.1802)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۳۱

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: افغانستان طی سه دهه گذشته یکی از مهم‌ترین کانون‌های توجه شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است. از آغاز تحریم طالبان در سال ۱۹۹۹ تا تشکیل نیروهای بین‌المللی، تأسیس مأموریت کمک‌رسانی سازمان ملل در افغانستان (UNAMA)، حمایت از دولت جمهوری اسلامی افغانستان و مدیریت پیامدهای بازگشت طالبان به قدرت، شورای امنیت ده‌ها قطعنامه در حوزه‌های امنیتی، سیاسی، بشردوستانه و حفظ صلح صادر کرده است. با این وجود، تداوم بی‌ثباتی سیاسی، گسترش فعالیت گروه‌های مسلح و در نهایت فروپاشی نظام جمهوری در سال ۲۰۲۱ این پرسش را مطرح می‌کند که تصمیمات شورای امنیت تا چه اندازه توانسته‌اند بر تحولات افغانستان اثرگذار باشند و چه عواملی میزان نفوذ این تصمیمات را تعیین کرده‌اند. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل در افغانستان تابع چه متغیرهایی بوده و بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی چه نقشی در اجرای یا عدم اجرای این تصمیمات ایفا کرده‌اند. برای پاسخ به این پرسش، مقاله چارچوبی نظری با عنوان «مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده» ارائه می‌کند. این مدل با تلفیق نظریه دولت شکننده، نظریه تبعیت بین‌المللی، سازه‌انگاری، نظریه دولت وابسته و واقع‌گرایی استدلال می‌کند که در دولت‌های درمانده، تبعیت از تصمیمات نهادهای بین‌المللی فرآیندی یکپارچه و خطی نیست، بلکه تحت تأثیر ظرفیت دولت، شکاف‌های هنجاری جامعه، رقابت بازیگران داخلی، وابستگی خارجی حکومت و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد. بر این اساس، هرچه دولت از انسجام نهادی و ظرفیت اعمال اقتدار کمتری برخوردار باشد، تبعیت از تصمیمات بین‌المللی نیز متزلزل‌تر و چندپاره‌تر خواهد بود.

روش: روش پژوهش ترکیبی از رویکرد توصیفی - تحلیلی و پیمایشی است. داده‌های تجربی از طریق پرسشنامه میان استادان دانشگاهی سه ولایت کابل، هرات و بلخ گردآوری شده است. برای سنجش روابط میان متغیرها، با توجه به عدم نرمال بودن داده‌ها، از ضریب همبستگی اسپیرمن استفاده شده است. متغیر وابسته پژوهش «نفوذ

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (ع)، تهران، ایران. bogheyri@abu.ac.ir



تصمیمات شورای امنیت» و متغیرهای مستقل شامل طیفی از بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که میزان تبعیت از تصمیمات شورای امنیت در افغانستان میان بازیگران مختلف یکسان نبوده است. قوه مجریه، احزاب رسمی و نهادهای جامعه مدنی بیشترین همگرایی را با تصمیمات شورای امنیت داشته‌اند، در حالی که طالبان، شبکه حقانی و سایر گروه‌های مسلح مخالف دولت بیشترین واگرایی را نشان داده‌اند. در سطح منطقه‌ای نیز رفتار بازیگران بیش از آنکه تابع مشروعیت حقوقی قطعنامه‌ها باشد، متأثر از ملاحظات ژئوپلیتیکی و امنیتی بوده است. نتایج آزمون‌های آماری مؤید آن است که موفقیت یا ناکامی تصمیمات شورای امنیت در افغانستان بیش از هر چیز به الگوی تبعیت یا مقاومت شبکه‌ای از بازیگران داخلی و خارجی وابسته بوده است.

نتیجه‌گیری: نوآوری نظری پژوهش در ارائه مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده است. این مدل نشان می‌دهد که در دولت‌های بحران‌زده، میزان نفوذ نهادهای بین‌المللی تابع ظرفیت دولت برای اعمال اقتدار و میزان همراهی بازیگران مؤثر با اهداف بین‌المللی است. از این منظر، تجربه افغانستان نمونه‌ای مهم از محدودیت‌های حکمرانی بین‌المللی در مواجهه با دولت‌های درمانده و چندپاره محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: افغانستان، شورای امنیت سازمان ملل، دولت درمانده، تبعیت بین‌المللی، مدل تبعیت متزلزل.

استناددهی: بغیری، علی. ۱۴۰۵. تبیین میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد در افغانستان بر اساس مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده (۱۹۹۱-۲۰۲۱)، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۱۶۱-۱۳۷.

مقدمه

بر اساس منشور ملل متحد، به‌ویژه فصل‌های ششم و هفتم، قطعنامه‌های شورای امنیت به چهار دسته تقسیم می‌شوند: (۱) قطعنامه‌های توصیه‌ای (غیرالزام‌آور/فصل ششمی) برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، (۲) قطعنامه‌های الزام‌آور (فصل هفتمی) برای مقابله با تهدید، نقض یا تجاوز به صلح که با تحریم‌ها یا مجوز استفاده از نیروی نظامی همراه‌اند، (۳) قطعنامه‌های مربوط به عملیات حفظ صلح برای ایجاد، تمدید یا اصلاح مأموریت‌هایی مانند UNAMA و UNIFIL و (۴) قطعنامه‌های اداری و سازمانی درباره موضوعاتی چون عضویت کشورها، انتخاب دبیرکل و آیین‌نامه‌ها (Sonnenfeld, 2014; Assembly, 2014; Droubi, 2024).

براساس اطلاعات سازمان ملل، شورای امنیت تا سپتامبر ۲۰۲۵ بیش از ۲۷۰۰ قطعنامه صادر کرده است. اگرچه به دلیل همپوشانی موضوعی، آمار دقیقی از سهم هر دسته وجود ندارد، برآوردها نشان می‌دهد حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد قطعنامه‌ها توصیه‌ای، ۴۰ تا ۴۵ درصد الزام‌آور، ۲۰ تا ۲۵ درصد مربوط به حفظ صلح و کمتر از ۵ درصد اداری هستند (UN, Resolutions adopted by the Security Council in 2025). افغانستان از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه شورای امنیت بوده و تا سال ۲۰۲۰ بیش از ۵۰ قطعنامه، عمدتاً برای تمدید مأموریت UNAMA درباره آن صادر شده است (UN, Resolutions adopted by the Security Council in 2025). اهمیت افغانستان برای شورای امنیت به چند عامل بازمی‌گردد: تداوم جنگ‌های داخلی و فعالیت طالبان، القاعده و داعش که این کشور را به یکی از کانون‌های تهدید صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل کرده است؛ تبدیل شدن افغانستان به مرکز توجه جامعه جهانی پس از حملات ۱۱ سپتامبر و صدور قطعنامه‌هایی چون ۱۳۷۸ و ۱۳۸۶ (۲۰۰۱)؛ نقش این کشور در تولید و قاچاق مواد مخدر که به تأمین مالی گروه‌های تروریستی کمک می‌کند (Khoruk, 2024; UN, Office on Drug and Crime, 2025; Yong, 2023)؛ موقعیت ژئوپلیتیکی آن در مجاورت ایران، پاکستان، چین و آسیای مرکزی؛ تداوم مأموریت UNAMA از سال ۲۰۰۲ برای حمایت از صلح، کمک‌های بشردوستانه و بازسازی کشور (عادل، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۳) و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای که شورای امنیت کوشیده از تبدیل آن به جنگ‌های نیابتی جلوگیری کند.

با وجود این تلاش‌ها، شواهد نشان می‌دهد شورای امنیت در تحقق اهداف خود در افغانستان موفق نبوده است. تداوم ناامنی و تروریسم در دوره جمهوریت (۲۰۰۴-۲۰۲۱) و فروپاشی نظام جمهوری در سال ۲۰۲۱، هنگامی که طالبان قدرت را در دست گرفت، از ناکامی برنامه‌های بین‌المللی حکایت دارد، زیرا یکی از مهم‌ترین بازیگران تهدیدکننده مورد اشاره در قطعنامه‌های شورای امنیت به حاکمیت رسید. با این حال، تبیین این ناکامی را نمی‌توان به یک یا دو بازیگر محدود کرد (طالبی، ۱۳۹۲: ۱۷). بنابراین، برای فهم چرایی عدم موفقیت تصمیمات شورای امنیت، باید میزان همراهی یا مخالفت بازیگران داخلی و خارجی، رسمی و غیررسمی، با این قطعنامه‌ها بررسی شود.

۱. پیشینه پژوهش

مطالعات مربوط به نقش شورای امنیت سازمان ملل در افغانستان را می‌توان در سه دسته جای داد. نخست، پژوهش‌های مرتبط با دولت‌سازی و ملت‌سازی پس از ۲۰۰۱؛ دوم، مطالعات ارزیاب عملکرد سازمان ملل و شورای امنیت در مدیریت بحران افغانستان؛ و سوم، تحقیقات مربوط به دولت‌های شکننده، مشروعیت سیاسی و ظرفیت دولت.

در دسته نخست، بارنت رویین در مقاله «صلح‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان» مهم‌ترین موانع موفقیت دولت‌سازی را پراکندگی اقتدار سیاسی، رقابت بازیگران داخلی و ناهمگونی اهداف بازیگران بین‌المللی می‌داند. به اعتقاد وی، دولت افغانستان پس از ۲۰۰۱ از ظرفیت لازم برای اعمال اقتدار در سراسر کشور برخوردار نبود و همین امر اجرای سیاست‌های مورد حمایت جامعه بین‌المللی را با دشواری مواجه ساخت (Rubin, 2006: 175-178).

در همین راستا، سارکه و همکاران در پژوهش «صلح‌سازی منازعه‌آمیز در افغانستان» نشان می‌دهند که بازسازی افغانستان پس از توافق بن علاوه بر چالش‌های امنیتی، با رقابت بازیگران داخلی و تعارض منافع قدرت‌های خارجی روبه‌رو بود. آنان نتیجه می‌گیرند که فرایند دولت‌سازی از ابتدا ماهیتی منازعه‌آمیز داشته و نهادهای رسمی نتوانسته‌اند انحصار مشروع قدرت را به دست آورند (Suhrke et al., 2004: 21-27).

دسته دوم به عملکرد سازمان ملل متحد و شورای امنیت اختصاص دارد. سایکال در مقاله «سازمان ملل متحد و افغانستان» استدلال می‌کند که اگرچه سازمان ملل در ایجاد ساختارهای اولیه دولت پس از سقوط طالبان نقش مؤثری ایفا کرد، اما در استقرار حکمرانی پایدار و نظم سیاسی باثبات موفقیت محدودی داشت. به باور وی، شکاف میان اهداف بین‌المللی و واقعیت‌های اجتماعی افغانستان از مهم‌ترین عوامل ناکامی نسبی سیاست‌های بین‌المللی بوده است (Saikal, 2012: 220-226).

گزارش‌های دیرکل سازمان ملل نیز به‌طور مستمر بر پیوند میان امنیت، ظرفیت دولت و موفقیت مأموریت‌های بین‌المللی تأکید کرده‌اند. در گزارش سال ۲۰۰۴ تصریح شده است که بدون تقویت ظرفیت‌های امنیتی و اداری دولت افغانستان، تحقق اهداف شورای امنیت امکان‌پذیر نخواهد بود (United Nations, 2004: 3-6).

دسته سوم شامل پژوهش‌های مربوط به دولت شکننده و مشروعیت سیاسی است. نعمت‌الله بیژن در مطالعه «ایجاد مشروعیت و ظرفیت دولت در شکنندگی مزمن» نشان می‌دهد که دولت افغانستان با ضعف مشروعیت، محدودیت ظرفیت مالی و اداری، وابستگی شدید خارجی و آسیب‌پذیری امنیتی روبه‌رو بوده است. وی نتیجه می‌گیرد که شکنندگی دولت تنها ناشی از ضعف نهادی نیست، بلکه به بحران مشروعیت و ناتوانی دولت در ایجاد پیوند پایدار با جامعه نیز مربوط می‌شود (Bizhan, 2018: 5-12).

همچنین زوخرد در پژوهش خود درباره اثربخشی کمک‌های بین‌المللی در افغانستان نشان می‌دهد که میان اهداف بازیگران بین‌المللی و ترجیحات بازیگران داخلی شکاف معناداری وجود داشته است. به اعتقاد وی، حتی در شرایط برخورداری از منابع مالی و حمایتی گسترده، عدم همسویی دولت، جامعه و بازیگران خارجی مانع تحقق اهداف مورد نظر شده است (Zürcher, 2012: 462-468).

مرور ادبیات نشان می‌دهد که اگرچه پژوهش‌های متعددی درباره دولت‌سازی، عملکرد سازمان ملل، مشروعیت دولت و بحران افغانستان انجام شده است، اما اغلب آنها دارای دو کاستی اساسی هستند: نخست، دولت را بازیگری نسبتاً یکپارچه فرض کرده و به چندپارگی تبعیت میان بازیگران مختلف داخلی توجه کافی نداشته‌اند؛ دوم، رابطه میان تصمیمات شورای امنیت و میزان تبعیت شبکه‌ای از بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را به‌صورت همزمان بررسی نکرده‌اند. ازاین‌رو، خلأ اصلی ادبیات موجود فقدان مدلی نظری برای تبیین الگوی تبعیت نامتوازن بازیگران در دولت‌های درمانده است. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را از طریق ارائه «مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده» پر کرده و نشان دهد که موفقیت یا ناکامی تصمیمات شورای امنیت در افغانستان بیش از آنکه به قدرت حقوقی قطعنامه‌ها وابسته باشد، تابع میزان تبعیت یا مقاومت شبکه‌ای از بازیگران مؤثر در ساختار قدرت این کشور است.

۲. چهارچوب مفهومی تحقیق: مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده

برخلاف احزاب، گروه‌ها و شرکت‌ها که در پی تأمین منافع حزبی، قومی، مذهبی یا صنفی هستند، دولت واحدی حقوقی به نمایندگی از مصلحت عمومی است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۷) که بر قلمرو، جمعیت، حکومت و انحصار قدرت استوار است (عالم، ۱۳۸۳: ۱۳۷). این عناصر در گذر زمان شکل می‌گیرند و دولت را به نماینده ملت در عرصه داخلی و بین‌المللی تبدیل می‌کنند. ازاین‌رو، هیچ نهاد یا نیروی بین‌المللی قادر به ایجاد دولت نیست و تنها می‌تواند آن را شناسایی کند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۶: ۲۳۲-۲۰۰).

با این حال، بسیاری از دولت‌ها تنها به‌صورت حقوقی وجود دارند و به دلیل ضعف برخی عناصر بنیادین، در زمره دولت‌های درمانده قرار می‌گیرند. این دولت‌ها از بحران مشروعیت و کارآمدی رنج می‌برند و با بی‌ثباتی مزمن مواجه‌اند. نگرانی از سرایت این بی‌ثباتی به سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، زمینه مداخله نهادهای بین‌المللی را فراهم می‌سازد. این مداخلات می‌تواند از کمک‌های فنی، مالی، امنیتی و اطلاعاتی تا تحریم، فشار سیاسی و حتی مداخله نظامی برای کنترل سیاسی یا تغییر حکومت را دربرگیرد.

تبیین میزان تبعیت دولت‌های درمانده از تصمیمات نهادهای بین‌المللی مستلزم چارچوبی نظری است که ضعف ساختاری دولت، شکاف‌های هنجاری جامعه، رقابت بازیگران داخلی و فشارهای بین‌المللی را همزمان توضیح دهد. نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل معمولاً دولت را بازیگری یکپارچه، عقلانی و دارای ظرفیت اجرایی کافی فرض می‌کنند؛ در حالی که در بسیاری از کشورهای بحران‌زده، دولت از انسجام نهادی، انحصار خشونت و مشروعیت اجتماعی کافی برخوردار نیست. در چنین شرایطی، تبعیت از تصمیمات بین‌المللی ماهیتی نوسانی و چندپاره دارد. بر این اساس، مقاله حاضر «مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده» را با ترکیب نظریه دولت شکننده، تبعیت بین‌المللی، سازه‌انگاری، دولت وابسته و واقع‌گرایی ارائه می‌کند.

نخستین پایه این مدل، نظریه «دولت شکننده» است. در این رویکرد، دولت زمانی شکننده تلقی می‌شود که توانایی اعمال اقتدار مؤثر، حفظ انحصار زور، تأمین امنیت و ارائه خدمات عمومی را از دست

بدهد. روتبرگ دولت‌های شکست‌خورده را دولت‌هایی می‌داند که دیگر قادر به ارائه «کالاهای سیاسی» بنیادین نیستند (Rotberg, 2004: 3). در چنین شرایطی اقتدار میان بازیگران قومی، مذهبی، قبیله‌ای و شبه‌نظامی توزیع می‌شود. میگدال نیز در نظریه «دولت در جامعه» تأکید می‌کند که در بسیاری از جوامع جهان سوم، دولت تنها یکی از بازیگران قدرت است و گروه‌های اجتماعی مختلف نیز در اعمال کنترل اجتماعی نقش دارند (Migdal, 1988: 22). به اعتقاد وی، دولت‌های ضعیف توانایی نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی و اعمال اقتدار یکنواخت را از دست می‌دهند (Migdal, 1988: 4). بنابراین، دولت درمانده عرصه رقابت بازیگران متعدد است و تبعیت آن از تصمیمات بین‌المللی نیز ماهیتی متزلزل پیدا می‌کند. بر این اساس، هرچه ظرفیت دولت در اعمال حاکمیت، کنترل سرزمینی و انحصار خشونت کاهش یابد، تبعیت از تصمیمات نهادهای بین‌المللی نیز ناپایدارتر خواهد شد.

بخش دوم مدل به نظریه «تبعیت بین‌المللی» مربوط می‌شود. برخلاف رئالیست‌ها که عدم تبعیت را ناشی از تعارض منافع می‌دانند، نظریه مدیریتی تبعیت بر ضعف ظرفیت نهادی، ابهام قواعد و محدودیت‌های اجرایی تأکید دارد (Chayes & Chayes, 1995: 10). این مسئله در دولت‌های درمانده اهمیت بیشتری می‌یابد، زیرا حکومت علاوه بر ضعف بروکراتیک، از انسجام درونی نیز برخوردار نیست. آلیسون در مدل «سیاست بروکراتیک» رفتار حکومت‌ها را حاصل رقابت نهادها و بازیگران مختلف درون ساختار قدرت می‌داند (Allison & Zelikow, 1999: 307). از این رو، ممکن است بخشی از حکومت از اجرای تصمیمات شورای امنیت حمایت کند و بخش دیگر در برابر آن مقاومت نشان دهد. بر این اساس، تبعیت نه تصمیمی واحد، بلکه حاصل رقابت میان نهادهای حکومتی و بازیگران اجتماعی است. در این وضعیت، قوه مجریه معمولاً بیشترین همراهی را با نهادهای بین‌المللی دارد، نهادهای محلی، قومی و امنیتی مقاومت بیشتری نشان می‌دهند و گروه‌های مسلح غیردولتی بیشترین مخالفت را ابراز می‌کنند.

مدل حاضر علاوه بر ضعف نهادی، نقش هنجارها و هویت‌های اجتماعی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. سازه‌انگاری معتقد است رفتار دولت‌ها صرفاً تابع منافع مادی نیست، بلکه هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارها نیز در شکل‌گیری رفتار سیاسی نقش دارند. ونت تأکید می‌کند که ساختار نظام بین‌الملل بر اساس برداشت بازیگران معنا می‌یابد (Wendt, 1999: 395) و فینمور نیز هنجارها را عامل شکل‌دهنده منافع دولت‌ها می‌داند (Finnemore, 1996: 2). بنابراین، هرچه شکاف میان هنجارهای بین‌المللی و هنجارهای اجتماعی جامعه بیشتر باشد، احتمال مقاومت در برابر تصمیمات بین‌المللی افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی، گروه‌های مخالف از ایدئولوژی برای مشروعیت بخشی به مقاومت خود بهره می‌گیرند و تصمیمات بین‌المللی را ابزار سلطه خارجی معرفی می‌کنند. از این رو، حتی در صورت تمایل حکومت به همکاری، بخش‌هایی از جامعه و ساختار سیاسی ممکن است در برابر اجرای این تصمیمات مقاومت کنند. چهارمین مؤلفه مدل، نظریه «دولت وابسته» است. این نظریه توضیح می‌دهد که دولت‌های ضعیف برای دریافت حمایت امنیتی و اقتصادی، بخشی از استقلال خود را واگذار می‌کنند (Lake, 2009: 74). در نتیجه، حکومت برای بقا به حمایت خارجی وابسته شده و قوه مجریه بیشترین همراهی را با تصمیمات نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد. با این حال، همین وابستگی شکاف میان دولت و جامعه را تشدید کرده

و مخالفان، حکومت را فاقد مشروعیت ملی معرفی می‌کنند. بنابراین، هرچه وابستگی خارجی بیشتر باشد، همراهی رسمی حکومت افزایش می‌یابد، اما همزمان مقاومت نیروهای اجتماعی و گروه‌های مسلح نیز تشدید می‌شود.

در نهایت، رهیافت واقع‌گرایی برای تبیین رفتار بازیگران خارجی به کار گرفته می‌شود. از دیدگاه واقع‌گرایان، دولت‌ها بر اساس منافع ملی و ملاحظات امنیتی عمل (Waltz, 1979: 91). بنابراین، دولت‌های منطقه‌ای در قبال تصمیمات نهادهای بین‌المللی در کشورهای بحران‌زده، بیش از هر چیز منافع ژئوپلیتیکی خود را مدنظر قرار می‌دهند. اگرچه نگرانی از گسترش بی‌ثباتی، تروریسم و مهاجرت می‌تواند آن‌ها را به همکاری با نهادهای بین‌المللی سوق دهد، اما در نهایت منافع ملی تعیین‌کننده رفتار آن‌ها خواهد بود. در سطح بین‌المللی نیز قدرت‌های حامی نظم موجود از تصمیمات شورای امنیت حمایت می‌کنند، در حالی که قدرت‌های رقیب از نیروهای معارض پشتیبانی می‌نمایند. از این‌رو، میزان تبعیت از تصمیمات بین‌المللی در دولت‌های درمانده نه تنها به ویژگی‌های داخلی دولت، بلکه به رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز وابسته است.

تصویر ۲: مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های درمانده



منبع: نگارنده با بهره بردن از نظریات

۳. روش پژوهش

این پژوهش با تمرکز بر دوره ۲۰۲۱-۱۹۹۲ (از فروپاشی شوروی تا حاکمیت طالبان) از ترکیب روش‌های توصیفی و آماری بهره گرفته و شناسایی متغیرها با روش توصیفی و ارزیابی آن‌ها با روش آماری انجام شده است. جامعه آماری شامل ۱۵۰ نفر^۱ از اساتید دانشکده‌های علوم رفتاری و علوم انسانی در سه ولایت کابل، هرات و بلخ در سال ۲۰۲۰ بوده است. تخصصی بودن موضوع، رجوع به دیدگاه‌های اساتید این رشته‌ها را ضروری می‌ساخت. انتخاب این سه ولایت نیز به دلیل جمعیت بالا، سطح پیشرفته‌تر آموزشی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نسبت به سایر ولایات افغانستان و همچنین هم‌مرز بودن هرات و بلخ با کشورهای همسایه و آسیای مرکزی صورت گرفته است (Worldometer, 2020).

نمونه‌گیری به روش تصادفی ساده انجام شد و بر اساس جدول مورگان حجم نمونه ۱۰۸ نفر برآورد گردید، اما در نهایت ۱۱۵ پرسشنامه تکمیل شد. پرسش‌ها بر مبنای طیف پنج‌گزینه‌ای لیکرت (خیلی موافقم تا خیلی مخالفم) تنظیم شدند. پایایی پرسشنامه نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ و بر اساس محدوده ضرایب مندرج در جدول مربوطه سنجیده شد.

جدول ۲: تفسیر ضرایب آلفای کرونباخ

مقدار آلفا (α)	میزان پایایی	تفسیر	منبع
$\alpha < 0.50$	بسیار ضعیف	ابزار پایایی بسیار پایین دارد و باید بازنگری شود.	Nunnally, 1978; George & Mallery, 2003
$0.50 \leq \alpha < 0.60$	ضعیف	پایایی ضعیف؛ فقط در مطالعات اکتشافی اولیه ممکن است پذیرفتنی باشد.	Hair et al., 2019
$0.60 \leq \alpha < 0.70$	قابل قبول (حداقل)	پایایی نسبتاً قابل قبول برای پژوهش‌های مقدماتی.	Nunnally & Bernstein, 1994
$0.70 \leq \alpha < 0.80$	خوب	پایایی مناسب برای پژوهش‌های علمی اجتماعی و رفتاری.	George & Mallery, 2003
$0.80 \leq \alpha < 0.90$	بسیار خوب	ابزار از ثبات داخلی بالایی برخوردار است.	Tavakol & Dennick, 2011
$\alpha \geq 0.90$	عالی (اما احتمال هم‌پوشانی بیش از حد)	پایایی بسیار بالا، اما ممکن است نشانگر سؤالات تکراری باشد.	Streiner, 2003; Tavakol & Dennick, 2011

۱. به دلیل عدم وجود منبع معتبر، آمار تخمینی و برگرفته از وبسایت رسمی دانشگاه‌ها و نظرات دانشجویان است.

برای سنجش روایی از روش منطقی با استفاده از پایلوت ۲۰ نفره و نظرات خبرگان بهره گرفته شد. تحلیل داده‌ها با نرم‌افزار SPSS و بر اساس نتایج آزمون نرمالیت انجام شد. از آنجا که نرمال بودن داده‌ها تأیید نشد، ضریب همبستگی اسپیرمن برای بررسی روابط میان متغیرها به کار رفت. در تفسیر نتایج، ابتدا سطح معناداری بررسی می‌شود و در صورت $\text{sig} < 0.05$ رابطه معنادار تلقی می‌گردد (Gravetter, & Wall- nau, 2020: 425). سپس مقدار ضریب اسپیرمن بر اساس جدول زیر تفسیر می‌شود.

جدول ۳: تفسیر شدت رابطه در همبستگی اسپیرمن

بازه	$0.1 < r \leq 0.3$	$0.3 < r \leq 0.5$	$0.5 < r \leq 0.7$	$0.7 < r \leq 0.9$	$r \geq 0.9$
تفسیر	بسیار قوی	قوی	متوسط	ضعیف	خیلی ضعیف

منبع: Dancey, & Reidy, 2017: 179

در جدول بالا، اگر علامت + از رابطه مستقیم و علامت - از رابطه معکوس میان متغیرها خبر می‌دهد. همچنین متغیرهای ما جهت بررسی عبارتند از:

۱. **متغیر وابسته:** نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل
 ۲. **متغیرهای مستقل:** که در دسته‌های زیر قرار دارند: الف) بازیگران داخلی که عبارتند از: (۱) اقوام، (۲) احزاب، (۳) نهادهای جامعه مدنی، (۴) دولت، (۵) گروه‌های مسلح مخالف دولت، (۶) نیروهای نظامی دولتی. ب) بازیگران خارجی که عبارتند از (۱) بازیگران منطقه‌ای و (۲) بازیگران فرامنطقه‌ای^۱. متغیرهای مستقل با توجه به ادبیات موجود و نظر کارشناسان نهایی شد. برخی متغیرها به دلیل درجه اهمیت پایین حذف شدند.
- این متغیرها بازیگرانی هستند به غیر از شورای امنیت، که بر اجرای تصمیمات آن مؤثر هستند.

۱. هر یک از این دسته‌ها زیرمجموعه‌هایی دارند که در کل ۴۰ متغیر می‌شوند (رجوع به جدول ۸).

۴. بازیگران

با توجه به متغیرهای مستقل مهمترین بازیگران داخلی و خارجی برای بررسی در زیر فهرست گردیده‌اند.^۱

جدول ۴: اقوام افغانستان

نام	درصد از جمعیت (حدود)	مناطق عمده سکونت
پشتون	۴۵-۳۵	جنوب و شرق (قندهار، هلمند، زابل، قندهار، ارزگان، پکتیا، پکتیکا و نواحی مرزی پاکستان)
تاجیک	۲۷-۲۰	شمال شرق و غرب هندوکش، شهرهای بزرگ (هرات، کابل، مزار شریف)، مناطقی مثل بدخشان، تخار، سرپل/سمنگان
هزاره	۱۲-۸	ولایت بامیان، دایکندی، غزنی و همچنین بخش‌های مهاجرنشین در کابل، مزار شریف، غزنی
ازبک	۱۰-۷	شمال ولایت‌هایی مثل بلخ، جوزجان، کندز، و بخش‌هایی در میانه جمعیت ترک‌تبار شمال
ایماق	حدود ۵-۲	غرب و مرکز ولایت‌های غزنی، غور، و هرات
ترکمن	۳-۱	شمال غرب مرز با ترکمنستان
بلوچ	۲-۱	جنوب غرب (ولایت‌های مثل نیمروز، ننگرهار) و نواحی مرزی با ایران و پاکستان
نورستانی، پشه‌ای و دیگر اقوام کوچک	مجموعاً کمتر از ۲-۱	کوهستان‌های خاص و دره‌ها

منبع: Minority Rights Group و CIA World Factbook

۱. جهت رعایت حجم مقاله، از توضیح بازیگرانی که در منابع مختلف ذکر شده‌اند، اجتناب شده است.

جدول ۵: احزاب فعال افغانستان (۱۹۹۱-۲۰۲۱)

نام	گرایش	رهبران	نقش تاریخی
جمعیت اسلامی افغانستان	میانه‌روی اسلامی، بیشتر پایگاه قومی تاجیک	برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود	از احزاب اصلی مجاهدین در دوران جهاد علیه شوروی. پس از سقوط دولت کمونیستی (۱۹۹۲) ربانی رئیس‌جمهور شد. احمدشاه مسعود فرمانده شاخص «شمالی» و دشمن اصلی طالبان بود (ترور ایشان در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ مسیر را برای حمله آمریکا باز کرد). تا امروز شاخه‌ها و ائتلاف‌های مختلف آن در سیاست افغانستان نقش دارند.
حزب اسلامی افغانستان	اسلام‌گرای تند، در ابتدا شاخه‌ای از جمعیت اسلامی	گلبدین حکمتیار	در دوران جهاد علیه شوروی از پرنفوذترین گروه‌ها بود و کمک‌های زیادی از پاکستان و آمریکا دریافت کرد. پس از سقوط دولت کمونیستی (۱۹۹۲)، جنگ خونینی را با دیگر احزاب مجاهدین (به‌ویژه جمعیت اسلامی) در کابل به راه انداخت. در دهه‌های اخیر چند بار بین آشتی و تقابل با دولت مرکزی در نوسان بوده است؛ در ۲۰۱۶ توافق صلح با دولت اشرف غنی امضا کرد.
حزب وحدت اسلامی افغانستان	اسلامی شیعه، پایگاه قومی هزاره	عبدالعلی مزاری (ترور) توسط طالبان (۱۹۹۵)	در دهه آخر قرن ۲۰، به‌عنوان نماینده سیاسی و نظامی هزاره‌ها ظهور کرد. در جنگ‌های داخلی کابل نقش داشت. همواره مطالبه‌گر حقوق برابر اقلیت هزاره در ساختار قدرت بوده است. بعد از ۲۰۰۱ بخشی از نخبگان هزاره در دولت و پارلمان زیر پرچم این حزب فعال شدند.
جنبش ملی اسلامی افغانستان	سکولار-قوم‌محور، پایگاه اصلی در میان ازبک‌ها و ترک‌تباران شمال	ژنرال عبدالرشید دوستم	نیروی نظامی قدرتمند در شمال افغانستان از دهه ۱۹۹۰. ابتدا در کنار دولت کمونیستی نجیب‌الله بود، سپس به جبهه مجاهدین پیوست. در جنگ‌های داخلی ۱۹۹۰ و مقاومت علیه طالبان نقش کلیدی داشت. بعد از ۲۰۰۱، دوستم به‌عنوان رهبر قومی و مرد قدرتمند شمال در دولت‌های کرزی و غنی پست‌های ارشد گرفت.

منبع: Johnson, 2008 و Dorronsoro, 2005؛ Rubin, 2013؛ Barnett, 2013؛ CIA World Factbook

جدول ۶: نهادهای مدنی افغانستان (۱۹۹۱-۲۰۲۱)

نام نهاد	تأسیس	گستره جغرافیایی	حوزه فعالیت / مأموریت اصلی
مجمع جامعه مدنی افغانستان (ACSFo) ^۱	حدود ۲۰۰۱	در بیش از ۲۰ ولایت افغانستان	هماهنگی و ارتباط سازمان‌های جامعه مدنی، ظرفیت‌سازی، آموزش مدنی، قانون‌گرایی، و حقوق بشر و رسانه (aicsafg.org)
موسسه جامعه مدنی افغانستان (AICS) ^۲	۲۰۰۷	ملی	ظرفیت‌سازی CSOs ^۲ ، اعتبارسنجی نهادهای جامعه مدنی محلی، ایجاد شبکه و هماهنگی، تقویت توانایی‌های داخلی برای توسعه مدنی (aicsafg.org)
شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر (CSHRN) ^۴	۲۰۰۴	۸۲ در کابل و هشت ولایت بزرگ (cshrn.org)	شبکه همکاری بین سازمان‌های حقوق بشر؛ نظارت بر وضعیت حقوق بشر، ترویج قانون‌مداری، گفتگو با نهادهای دولتی (Danish Institute for Human Rights, 2025)
سازمان تحقیق و توسعه جامعه مدنی (ORCD) ^۵	۲۰۱۱	بیش از ۲۰ ولایت افغانستان؛ دفاتر ولایتی؛ دفتر مرکزی در کابل	تحقیق؛ توانمندسازی جوامع؛ توسعه محلی؛ خدمات بهداشتی، آموزشی، کشاورزی؛ اجرای پروژه‌ها در همکاری با دولت و نهادهای بین‌المللی (orcd.org)
موسسه انکشاف و حمایت از زنان و کودکان افغان (DSAWCO) ^۶	۲۰۰۱	بیشتر در کابل و بخش‌هایی از ولایات؛ فعالیت رسانه‌ای که گاهی تأثیر ملی دارد	تمرکز بر رسانه مستقل، آموزش و توانمندسازی زنان؛ توسعه فرهنگی و ارتباطاتی؛ تولید محتوا و آموزش خبرنگاری و مهارت‌های ارتباطی (dsawco.org)
موسسه حمایت از حقوق اطفال افغانستان (ACAO) ^۷	۱۹۹۵	مراکز در کابل، مزارشریف، هرات، پاروان	حمایت از کودکان خیابانی و خانواده‌های آنها؛ آموزش ابتدایی، مهارت زندگی، فعالیت‌های تفریحی و فرهنگی؛ پوشش کودکان بی‌سرپرست یا سرپرست خانوار (acaorganization.org)
کمیته سوئدی افغانستان (SCA) ^۸	۱۹۸۰	تا پیش از بسته شدن دفاتر، در حدود ۱۷ ولایت؛ دفتر منطقه‌ای متعدد	بخش توسعه روستایی، بهداشت، آموزش ابتدایی، توانمندسازی زنان، حمایت از افراد دارای معلولیت (sida.se)

منبع: پایگاه‌های اطلاع‌رسانی موسسات

1. Afghanistan Civil Society Forum
2. Community Schemes Ombud Service Act
3. Afghanistan Institute for Civil Society
4. Civil Society and Human Rights Network (CSHRN)
5. Organization for Research, Community and Development
6. Development and Support of Afghan women and children organization
7. Afghan Child Advocate Organization (ACAO)
8. The Swedish Committee for Afghanistan

دولت، دیگر بازیگر داخلی است که از ۵ دسته قوه مجریه، مقننه (شورای ملی)، قضائیه، پلیس و ارتش ملی تشکیل شده است. در دسته نیروهای نظامی دولتی، تعداد نیروهای پلیس به ۱۲۴۶۲۶ (Report to Congress, 2019: 76) و ارتش به ۱۸۰۰۰۰ (Odonnell, et.al., 2021: 26) رسیده بود. همچنین، مهمترین بازیگران دسته گروه‌های مسلح مخالف دولت عبارتند از طالبان با تعداد تقریبی ۸۰ هزار (Barthwal, 2021: 4)، شبکه حقانی با تعداد تقریبی ۱۰ هزار (Lurie, 2020: 6)، شاخه خراسان داعش با تعداد تقریبی ۶ هزار (European Union Agency for Asylum, April 2022) و القاعده با تعداد تقریبی ۳ هزار نفر (UN Security Council, 2022; Shahrani, 2022).

مهمترین بازیگران منطقه‌ای که از مرز مشترک و یا قرابت‌های فرهنگی و یا مجاورت منطقه‌ای برخوردار هستند عبارتند از ایران، پاکستان، هند، عربستان، چین، ترکیه، روسیه و قطر. همچنین، مهمترین بازیگران بین‌المللی که سرمایه‌گذاری و حضور زیادی داشته‌اند عبارتند از آمریکا، بریتانیا، اتحادیه اروپا و ناتو.

۵. یافته‌های پژوهش

با در نظر گرفتن مراحل انجام روش، یافته‌ها عبارتند از:

۵-۱. روایی و پایایی

روایی پرسشنامه با استفاده از روایی منطقی صورت پذیرفت. در این مرحله بعد از مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای، پیرامون این عوامل با ۶ نفر از اساتید دانشگاه و متخصصین مشورت گردید. همچنین پایلوت میان ۲۰ نفر از افراد نمونه صورت پذیرفت. پس از بررسی، اصلاحات گرفت و در یک جمع‌بندی سوالات قابل سنجش به مرحله نهایی رسید. همچنین، برای سنجش پایایی از آزمون آلفای کرونباخ استفاده گردید و نتایج زیر بدست آمد:

جدول ۲: سنجش پایایی پیمایش با استفاده از آلفای کرونباخ

آلفای کرونباخ	اعتبار احصائیه کرونباخ	تعداد آیتم‌ها
---------------	------------------------	---------------

40

0.812

0.832

در جدول بالا آلفای کرونباخ و اعتبار احصائیه کرونباخ برای ۴۰ متغیر (یک متغیر وابسته و ۳۹ متغیر مستقل) به ترتیب عبارتند از: ۰/۸۳۲ و ۰/۸۱۲. در نتیجه با توجه به جدول یک، پیمایش از پایایی یا سازگاری درونی خوبی برخوردار است.

۵-۲. روابط همبستگی

برای بررسی ضریب همبستگی ابتدا باید نوع داده‌ها را به لحاظ توزیع مورد شناسایی قرار دهیم و سپس با توجه به نتایج، نوع آزمون همبستگی مشخص می‌شود.

۵-۳. تست نرمالیت

تست نرمالیت آزمونی است که بررسی می‌کند آیا توزیع داده‌ها از نوع نرمال است یا خیر. توزیع نرمال یعنی بیشتر داده‌ها حول میانگین متمرکز هستند و شکل نمودار به صورت منحنی زنگوله‌ای^۱ است. نتایج این تست به صورت زیر است.

جدول ۸: سنجش نرمالیت با کشیدگی و چولگی

دسته	متغیر	عنوان	چولگی	کشیدگی
متغیر وابسته	Y	نفوذ تصمیمات شورای امنیت	0.032	0.42
		پشتون	0043	0.49
		تاجیک	0.064	0.076
		هزاره	0.054	0.83
		ازبک	0.063	0.129
		ایماق	0.052	0.059
		ترکمن	0.075	2.123
بازیگران داخلی/اقوام		بلوچ	0.042	1.875-
		جمعیت اسلامی افغانستان	0.124	0.385
		حزب اسلامی افغانستان	0.087-	0.582-
		حزب وحدت اسلامی افغانستان	0.075	0.878
		جنبش ملی اسلامی افغانستان	0.045	0.049

0.235	0.125	مجمع جامعه مدنی افغانستان (ACSFo)	بازیگران داخلی/ نهادهای جامعه مدنی
2.563-	1.234	موسسه جامعه مدنی افغانستان (AICS)	
2.111-	2.245-	شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر (CSHRN)	
0.648	0.053	سازمان تحقیق و توسعه جامعه (ORCD)	
1.323	1.087	موسسه انکشاف و حمایت از زنان و کودکان افغان (DSAWCO)	
0.234	2.15-	موسسه حمایت از حقوق اطفال افغانستان (ACAO)	
0.819	1.123	کمیته سوئدی افغانستان (SCA)	بازیگران داخلی/ دولت
0.0283	0.0287-	قوه مجریه	
0.853	0.189-	شورای ملی	
0.053	1.348	قوه قضائیه	
0.872	0.129	پلیس	بازیگران داخلی/ نیروهای نظامی دولتی
2.065-	0.984	ارتش	
2.034	0.765-	طالبان	بازیگران داخلی/ گروه‌های مسلح مخالف دولت
0.0876	0.0756	شبکه حقانی	
0.985	1.835	شاخه خراسان داعش	بازیگران خارجی/ منطقه‌ای
1.297	0.874	القاعده	
0.862-	0.231	جمهوری اسلامی ایران	
0.748	0.947	پاکستان	
0.957	1.956	هند	
0.728	0.756	عربستان سعودی	
0.548-	0.324-	چین	
2.894	0.897	ترکیه	
0.748-	0.867	روسیه	
0.785	0.324	قطر	

1.893-	0.564	آمریکا
0.593	1.432	بریتانیا
0.856-	0.498-	اتحادیه اروپا
0.788	0.765	ناتو

بازیگران خارجی/فرامنطقه‌ای

در نمونه‌های بزرگتر از ۱۰۰ عدد، اگر کشیدگی و چولگی در بازه (۲، ۲-) قرار داشته باشند، داده‌ها از توزیع نرمال برخوردار می‌باشند (Gravetter, & Wallnau, 2014: 113). همان‌طور که در جدول بالا ملاحظه می‌شود، چولگی و/یا کشیدگی متغیرهای X6، X13، X14، X17، X23، X24 و X33 در این بازه قرار ندارد و لذا تا اینجا نرمالیت تایید نمی‌شود. با این حال برای اطمینان، به آزمون دیگری نیاز است. با توجه به آنکه حجم نمونه بیش از ۵۰ است، آزمون کولموگروف-اسمیرنوف (K-S) پیشنهاد شده است (Field, 2018: 88-89; Ghasemi & Zahediasl, 2012: 487; Razali, & Wah, 2011: 21-23).

جدول ۹: سنجش نرمالیت با آزمون K-S

متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig	متغیر	sig
Y	0.29	X5	0.55	X10	0.44	X15	0.83	X20	0.09	X25	0.55	X30	0.93	X35	0.21
X1	0.65	X6	0.04	X11	0.07	X16	0.27	X21	0.33	X26	0.07	X31	0.07	X36	0.28
X2	0.87	X7	0.08	X12	0.79	X17	0.07	X22	0.63	X27	0.76	X32	0.46	X37	0.87
X3	0.75	X8	0.09	X13	0.01	X18	0.08	X23	0.27	X28	0.06	X33	0.02	X38	0.08
X4	0.98	X9	0.03	X14	0.87	X19	0.01	X24	0.02	X29	0.12	X34	0.65	X39	0.33

در آزمون K-S اگر $\text{sig} > 0.05$ داده‌ها نرمال هستند (Field, 2018: 87-88; Ghasemi, & Zahediasl, 2012: 486-489). همان‌طور که می‌بینیم X6، X9، X13، X19، X24 و X33 کمتر از این مقدار هستند. لذا، با انجام این آزمون با اطمینان زیادی داده‌ها از توزیع نرمال برخوردار نیستند و لذا برای سنجش روابط همبستگی باید از آزمون‌های ناپارامتریک، همچون ضریب اسپیرمن، استفاده نمود.

۶. بحث و تحلیل یافته‌ها بر اساس مدل تبعیت متزلزل

ضریب همبستگی اسپیرمن معیاری آماری است که شدت و جهت رابطه‌ی خطی بین دو متغیر را نشان می‌دهد. دامنه ضرایب همبستگی از -۱ تا +۱ تغییر می‌کند. هرچه ضریب به عدد یک نزدیکتر باشد، رابطه متغیرها قوی‌تر است. همچنین، علامت + از وجود رابطه مستقیم و علامت - از رابطه معکوس خبر می‌دهند. نتایج این آزمون در زیر آمده است.

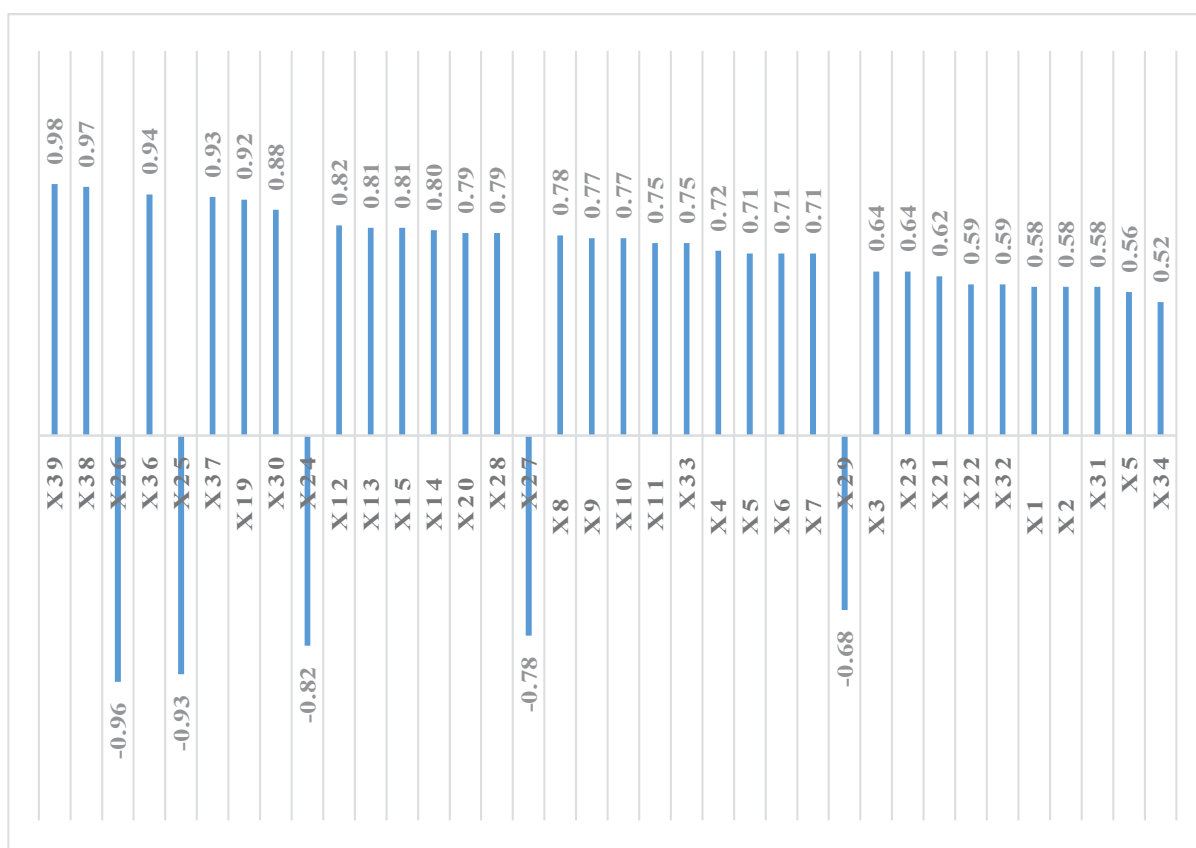
جدول ۱۰: نتایج ضریب همبستگی اسپیرمن برای سنجش رابطه متغیرهای مستقل با متغیر وابسته

متغیر	سطح معنی داری	میزان همبستگی	تفسیر	متغیر	سطح معنی داری	میزان همبستگی	تفسیر
	0	0.58	متوسط	X21	0.02	0.62	قوی
	0.01	0.58	متوسط	X22	0.01	0.59	متوسط
	0.01	0.64	قوی	X23	0.01	0.64	قوی
	0.03	0.72	قوی	X24	0	-0.82	بسیار قوی معکوس
	0.04	0.71	قوی	X25	0	-0.93	بسیار قوی معکوس
	0.04	0.71	قوی	X26	0.02	-0.96	بسیار قوی معکوس
	0.04	0.71	قوی	X27	0.04	-0.78	قوی معکوس
	0.02	0.78	قوی	X28	0.02	0.79	قوی
	0.02	0.77	قوی	X29	0.01	-0.68	قوی معکوس
	0.03	0.77	قوی	X30	0.04	0.88	بسیار قوی
	0.03	0.75	قوی	X31	0.04	0.58	متوسط
	0.04	0.82	بسیار قوی	X32	0.04	0.59	متوسط
	0.4	0.81	بسیار قوی	X33	0.04	0.75	قوی
	0.04	0.8	بسیار قوی	X34	0.04	0.52	متوسط
	0.04	0.81	بسیار قوی	X5	0.03	0.56	متوسط
	0.06	0.83	-	X36	0.01	0.94	بسیار قوی
	0.06	0.81	-	X37	0.04	0.93	بسیار قوی
	0.06	0.85	-	X38	0.02	0.97	بسیار قوی
	0	0.92	بسیار قوی	X39	0.02	0.98	بسیار قوی
	0.01	0.79	قوی				

در جدول بالا X_i به متغیرهای مستقل مربوط است و میزان همبستگی آن‌ها با متغیر وابسته (Y)، «نفوذ تصمیمات شورای امنیت»، در ستون سوم نمایش داده شده است. از میان متغیرها، X16، X17 و X18 معنی دار نیستند، زیرا سطح معنی داری آن‌ها بیشتر از ۰/۰۵ است. همچنین، در میان متغیرهای مستقل، به ترتیب متغیرهای X39، X38، X36 و X37 و قویترین رابطه همبستگی مستقیم و به ترتیب متغیرهای X26، X25، X24 و X29 در قویترین رابطه همبستگی معکوس با متغیر وابسته قرار دارند. همچنین، با توجه به جدول ۳، تفسیر رابطه میان متغیر مستقل و وابسته در ستون «تفسیر» صورت گرفته است.

همان‌طور که می‌بینیم به غیر از ۷ متغیر (X1، X2، X22، X31، X32، X34 و X35) رابطه سایرین با متغیر وابسته قوی و بسیار قوی است. با ترسیم این نتایج در نمودار زیر نتایج تحلیلی بهتری حاصل می‌شود.

نمودار ۲: درجه و رابطه متغیرهای مستقل با متغیر وابسته (از بالاترین به پایین‌ترین درجه)



همان‌گونه که نتایج نشان می‌دهد، «ناتو»، «اتحادیه اروپا»، «شاخه خراسان داعش»، «آمریکا» و «شبکه حقانی» به ترتیب بالاترین ضرایب را داشته‌اند، در حالی که «روسیه»، «قطر»، «عربستان سعودی» و قوم «تاجیک» از کمترین ضرایب برخوردار بوده‌اند. همچنین، «داعش»، «شبکه حقانی»، «طالبان»، «پاکستان» و «القاعده» تنها بازیگران مخالف تصمیمات شورای امنیت بوده‌اند که سه مورد نخست مخالفتی شدید از خود نشان داده‌اند؛ در مقابل، سایر بازیگران در مجموع از همراهی با این تصمیمات برخوردار بوده‌اند.

بر اساس «مدل تبعیت متزلزل»، انتظار می‌رفت قدرت‌های حامی وضع موجود بیشترین همراهی را با تصمیمات شورای امنیت داشته باشند و در مقابل، بیشترین مخالفت از سوی گروه‌های شبه‌نظامی مخالف دولت صورت گیرد. یافته‌ها نیز این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند. این گروه‌ها از پیوندهای مذهبی و قومی مشترک با بخش مهمی از جامعه پشتون افغانستان برخوردار بوده و در عین حال منتقد نظم بین‌المللی موجود هستند. از این رو، هنجارهای آنان با هنجارهای غالب بین‌المللی در تعارض و با بخشی از هنجارهای داخلی در همسویی قرار دارد.

در مقابل، نهادهای جامعه مدنی و احزاب سیاسی سطح نسبتاً بالایی از همراهی را نشان داده‌اند. این نهادها عمدتاً در دوره پس از ۲۰۰۱ و با حمایت بازیگران و نهادهای بین‌المللی شکل گرفتند و فعالیت بسیاری از آنها پس از بازگشت طالبان محدود یا متوقف شد. بنابراین، در بازه زمانی مورد مطالعه، تداوم فعالیت و بقای آنها تا حد زیادی به حمایت‌های بین‌المللی وابسته بوده است. میزان همراهی نهادهای مدنی اندکی بیش از احزاب سیاسی بوده که می‌توان آن را ناشی از ارتباط گسترده‌تر احزاب با جامعه و نفوذ بیشتر هنجارهای قومی، مذهبی و محلی در آنها دانست.

در میان ارکان دولت نیز «قوه مجریه» بیشترین همراهی را با تصمیمات شورای امنیت داشته است. مطابق مدل تبعیت متزلزل، این نهاد به دلیل وابستگی بیشتر به حمایت خارجی و نیاز به حفظ ثبات و بقای سیاسی، بیشترین همسویی را با نهادهای بین‌المللی از خود نشان می‌دهد. در مقابل، میزان همراهی «شورای ملی» و «قوه قضائیه» کمتر بوده است؛ زیرا با فاصله گرفتن از قوه مجریه، نفوذ قدرت‌های خارجی کاهش یافته و ارزش‌ها و مطالبات قومی، مذهبی و اجتماعی مجال بیشتری برای تأثیرگذاری یافته‌اند. همچنین، سطح همراهی در «ارتش» و «پلیس» حتی از قوه قضائیه و پارلمان نیز کمتر بوده است که نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری گسترده کشورهای غربی نتوانسته هنجارهای ضدغربی را به‌طور کامل در این بخش‌ها تضعیف کند.

در سطح منطقه‌ای، «پاکستان» تنها بازیگری بوده که مخالفت قابل توجهی با تصمیمات شورای امنیت نشان داده است. این کشور در چارچوب رقابت راهبردی با هند و پیگیری منافع ملی خود، از دهه ۱۹۹۰ از برخی گروه‌های قومی و مذهبی حمایت کرده است. در مقابل، سایر بازیگران منطقه‌ای حفظ ثبات افغانستان و جلوگیری از سرایت ناامنی به مرزهای خود را در راستای منافع ملی‌شان ارزیابی کرده‌اند. از این رو، حتی «جمهوری اسلامی ایران» نیز با وجود اختلافات ایدئولوژیک با برخی قدرت‌های بین‌المللی، در مجموع همراهی نسبتاً مناسبی با تصمیمات شورای امنیت داشته است.

در میان قدرت‌های بین‌المللی، «روسیه» کمترین میزان همراهی را نشان داده است. با این حال، مجاورت جغرافیایی و نگرانی از گسترش بی‌ثباتی موجب شده که این کشور نیز در نهایت ثبات افغانستان را بر تقابل با نظم موجود ترجیح دهد. همچنین، عربستان سعودی و قطر با وجود سابقه حمایت از برخی گروه‌های مذهبی و قومی، در مجموع حفظ دولت و ثبات افغانستان را بر پیگیری اهداف ایدئولوژیک مقدم دانسته و از تصمیمات شورای امنیت حمایت کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین میزان نفوذ تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد در افغانستان و شناسایی عوامل مؤثر بر اجرای این تصمیمات انجام شد. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که موفقیت یا ناکامی سیاست‌های شورای امنیت را عمدتاً از منظر عملکرد دولت یا رفتار بازیگران منفرد بررسی کرده‌اند، این پژوهش با ارائه «مدل تبعیت متزلزل در دولت‌های در مانده» فرایند تبعیت را در بستر واقعیت‌های ساختاری افغانستان تحلیل کرد.

یافته‌ها نشان می‌دهد افغانستان در دوره مورد مطالعه ویژگی‌های بارز یک دولت درمانده را داشته است؛ دولتی که در آن اقتدار سیاسی، مشروعیت اجتماعی و کنترل سرزمینی میان بازیگران متعدد توزیع شده بود. در چنین شرایطی، تصمیمات شورای امنیت با تبعیت یکپارچه مواجه نشدند. قوه مجریه، نهادهای مدنی و بخش مهمی از ساختار رسمی حکومت به دلیل وابستگی مالی، سیاسی و امنیتی به جامعه بین‌المللی بیشترین همراهی را با اهداف شورای امنیت داشتند. در مقابل، طالبان، شبکه حقانی و سایر گروه‌های مسلح مخالف دولت به دلیل شکاف هنجاری با نظم سیاسی مورد حمایت جامعه بین‌المللی مقاومت کردند.

تحلیل نتایج نشان می‌دهد میزان تبعیت از تصمیمات شورای امنیت تابع پنج متغیر اصلی بوده است. ظرفیت دولت، رقابت بازیگران داخلی، شکاف هنجاری جامعه، وابستگی خارجی حکومت و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی. هرچه این عوامل تشدید شده‌اند، تبعیت از تصمیمات شورای امنیت نیز متزلزل‌تر شده است. از این رو، ناکامی نسبی بسیاری از سیاست‌های بین‌المللی در افغانستان را نمی‌توان صرفاً به ضعف قطعنامه‌ها یا کمبود منابع نسبت داد، بلکه باید آن را نتیجه فقدان اجماع میان بازیگران مؤثر بر ساختار قدرت این کشور دانست.

از منظر نظری، پژوهش حاضر نشان می‌دهد مدل‌های کلاسیک تبعیت بین‌المللی که دولت را بازیگری یکپارچه و دارای ظرفیت اجرایی کافی فرض می‌کنند، در تبیین رفتار دولت‌های درمانده با محدودیت‌های جدی مواجه‌اند. مدل تبعیت متزلزل این خلأ را با پیوند ابعاد ساختاری، هنجاری و ژئوپلیتیکی پر کرده و چارچوبی برای مطالعه سایر دولت‌های بحران‌زده فراهم می‌آورد. بر این اساس، موفقیت یا ناکامی تصمیمات بین‌المللی بیش از قدرت حقوقی آنها، به میزان همراهی یا مقاومت بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی دارد.

یافته‌های پژوهش برای جمهوری اسلامی ایران نیز اهمیت دارد. ایران به دلیل مرز طولانی، پیوندهای تاریخی و فرهنگی، مسئله مهاجرت، تروریسم و قاچاق مواد مخدر، از بازیگران اصلی محیط امنیتی افغانستان است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد اتکا صرف به دولت مرکزی افغانستان یا سازوکارهای رسمی بین‌المللی برای تأمین ثبات این کشور کافی نیست؛ زیرا در دولت‌های درمانده، قدرت میان شبکه‌ای از بازیگران رسمی و غیررسمی توزیع شده است. بنابراین، سیاست افغانستانی جمهوری اسلامی ایران باید مبتنی بر تعامل هم‌زمان با دولت، نخبگان قومی، گروه‌های اجتماعی، بازیگران محلی و سازوکارهای منطقه‌ای باشد.

تجربه افغانستان همچنین نشان می‌دهد موفقیت ابتکارات امنیتی و سیاسی در منطقه مستلزم درک الگوی تبعیت متزلزل بازیگران است. شناخت شبکه‌های قدرت و ظرفیت‌های اجتماعی می‌تواند به ایران در مدیریت تهدیدات مرزی، کنترل جریان‌های افراطی، کاهش آثار مهاجرت‌های گسترده و توسعه همکاری‌های منطقه‌ای کمک کند. در نتیجه، مهم‌ترین درس تجربه افغانستان آن است که ثبات پایدار در دولت‌های درمانده نه از طریق تمرکز بر یک بازیگر، بلکه از طریق مدیریت هم‌زمان مجموعه‌ای از بازیگران و متغیرهای داخلی و خارجی حاصل می‌شود.

منابع

- بشیری، حسین (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی، چاپ سوم، تهران: نگاه معاصر.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ سی‌ام، تهران: گنج دانش.
- طالبی، معصومه (۱۳۹۲)، وضعیت امنیتی افغانستان پس از ۲۰۱۴، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC)، <http://peace-i>
- عادل، ذکیه (۱۳۸۷)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و تحولات افغانستان، از زمان اشغال افغانستان توسط شوروی تا اولین انتخابات ریاست جمهوری، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- موسسه انکشاف و حمایت از زنان و کودکان افغان (۴/۷/۱۴۰۴)، خانه: [/https://dsawco.org/dsawco](https://dsawco.org/dsawco)

References

- Adeli, Zakiya. (2008), The United Nations Security Council and Developments in Afghanistan: From the Soviet Occupation of Afghanistan to the First Presidential Election. Tehran: Erfan Publications. [in Persian]
- Afghan Child Advocate Organization (2025.9.19): <https://acaorganization.org/>
- Afghanistan 2004 Constitution
- Afghanistan Institute for Civil Society (2025.9.16), about us: <https://aicsafg.org/#>
- aicsafg.org (2025.9.17), Afghanistan Civil Society Forum (ACSFO): <https://aicsafg.org/afghanistan-civil-society-forum-acsf-is-certified-by-afghanistan-institute-for-civil-society/>
- Alam, Abdolrahman. (2004), Foundations of Political Science. Tehran: Ney Publications. [in Persian]
- Allison, G., & Zelikow, P. (1999), Essence of decision: Explaining the Cuban missile crisis (2nd ed.). Longman.
- Assembly, U. G. (2014), Security Council. Report of the Panel on United Nations Peace Operations.
- Barthwal, N. (2021), Taliban 2.0: Analyzing the elements of its victory in Afghanistan. Center for Land warfare studies.
- Bashiriyeh, Hossein. (2003), Political Science Education (3rd ed.). Tehran: Negah-e Moaser. [in Persian]
- Bizhan, N. (2018), Building legitimacy and state capacity in protracted fragility: The case of Afghanistan. Oxford University & Australian National University.
- Chayes, A., & Chayes, A. H. (1995), The new sovereignty: Compliance with international regulatory agreements. Harvard University Press.
- CIA World Factbook (2025.9.17), Afghanistan: <https://www.cia.gov/the-world-factbook/countries/afghanistan/#people-and-society>
- Civil Society and Human Rights Network(CSHRN)2025.9.17), about us:
- Community Schemes Ombud Service Act
- Dancey, C. P., & Reidy, J. (2017), Statistics Without Maths for Psychology (7th ed.). Pearson Education.
- Danish Institute for Human Rights (2025.9.17), Strengthening the Human Rights Network in Af-

- ghanistan: <https://www.humanrights.dk/result/strengthening-human-rights-network-afghanistan>
- Development and Support Association for Afghan Women and Children (DSAWCO). (2025, October 4). Home Page. Available at: <https://dsawco.org/dsawco/> [in Persian]
 - Dorronsoro, Gilles. *Revolution Unending: Afghanistan, 1979 to the Present*. Columbia University Press, 2005
 - Droubi, S. (2014), *Resisting United Nations Security Council Resolutions*. Routledge.
 - EUROPEAN COURT OF AUDITORS (2015), *The EU police mission in Afghanistan: mixed results*,
 - European Union Agency for Asylum (last update April 2022), *Islamic State Khorasan Province (ISKP)*: https://euaa.europa.eu/country-guidance-afghanistan-2022/14-islamic-state-khorasan-province-iskp?utm_source=chatgpt.com
 - Field, A. (2018), *Discovering Statistics Using IBM SPSS Statistics* (5th ed.). Sage Publications.
 - Finomore, M. (1996), *National interests in international society*. Cornell University Press.
 - George, D., & Mallery, P. (2003), *SPSS for Windows Step by Step: A Simple Guide and Reference*, 11.0 Update (4th ed.). Allyn & Bacon.
 - Ghasemi, A., & Zahediasl, S. (2012), *Normality tests for statistical analysis: A guide for non-statisticians*. *International Journal of Endocrinology and Metabolism*, 10(2).
 - Gravetter, F. & Wallnau, L. (2020), *Statistics for the Behavioral Sciences* (11th ed.). Cengage Learning
 - Gravetter, F. J., & Wallnau, L. B. (2014), *Essentials of Statistics for the Behavioral Sciences* (8th ed.). Wadsworth Cengage Learning.
 - Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019), *Multivariate Data Analysis* (8th ed.). Pearson Education.
 - <https://cshrn.org/about-us/>
 - Johnson, T. H., & Mason, M. C. (2008), *No sign until the burst of fire: Understanding the Pakistan-Afghanistan frontier*. *International Security*, 32(4), 41-77.
 - Khoruk, M. (2024), *Illicit economies in Afghanistan under the taliban*. Geneva: Global initiative against transnational organised crime.
 - Lake, D. A. (2009), *Hierarchy in international relations*. Cornell University Press.
 - Lurie, D. (2020), *The Haqqani Network*.
 - Migdal, J. S. (1988), *Strong societies and weak states: State-society relations and state capabilities in the Third World*. Princeton University Press.
 - Minority Rights Group (2025.9.17), *Afghanistan*: https://minorityrights.org/country/afghanistan/?utm_source=chatgpt.com
 - Nunnally, J. C. (1978), *Psychometric Theory* (2nd ed.). McGraw-Hill.
 - Nunnally, J. C., & Bernstein, I. H. (1994), *Psychometric Theory* (3rd ed.). McGraw-Hill.
 - Odonnell, S. W., Shaw, D., & Ullom, T. J. (2021), *Operation Freedom's Sentinel*.
 - Organization for Research, Community and Development (2025.9.19): <https://www.orcd.org/>
 - Ramazaniandarzi, A. A., & Javadikouchaksaraei, M. (2015), *International Journal of Multicultural and Multireligious Understanding*.
 - Razali, N. M., & Wah, Y. B. (2011), *Power comparisons of Shapiro-Wilk, Kolmogorov-Smirnov, Lilliefors and Anderson-Darling tests*. *Journal of Statistical Modeling and Analytics*, 2(1).
 - *Report to Congress* (December 2019), *Enhancing Security and Stability In Afghanistan*.
 - *Resolution (1991-2025)*, United Nations, Security Council
 - Rotberg, R. I. (Ed.). (2004), *When states fail: Causes and consequences*. Princeton University

Press.

- Rubin, B. R. (2002), *The fragmentation of Afghanistan: State formation and collapse in the international system*. Yale University Press.
- Rubin, B. R. (2006), *Peace building and state-building in Afghanistan: Constructing sovereignty for whose security?* *Third World Quarterly*, 27(1), 175–185. <https://doi.org/10.1080/01436590500370038>
- Rubin, B. R. (2013), *Afghanistan from the Cold War through the War on Terror*. Oxford University Press.
- Saikal, A. (2012), *The UN and Afghanistan: Contentions in democratization and statebuilding*. *International Peacekeeping*, 19(2), 217–234. <https://doi.org/10.1080/13533312.2012.665701>
- Shahrani, H. (2022), *Local conflicts and foreign fighters: The “Afghan Arabs” phenomena during Afghan conflict, 1978–2021*. *Journal of Liberty and International Affairs*, 8(3), 560–579.
- Sonnenfeld, R. (2024), *Resolutions of the United Nations Security Council (Vol. 8)*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Streiner, D. L. (2003), “Starting at the Beginning: An Introduction to Coefficient Alpha and Internal Consistency.” *Journal of Personality Assessment*, 80(1), 99–103.
- Suhrke, A., Harpviken, K. B., & Strand, A. (2004), *Conflictual peacebuilding: Afghanistan two years after Bonn*. Chr. Michelsen Institute.
- Talebi, Masoumeh. (2013), “The Security Situation in Afghanistan after 2014.” *International Peace Studies Centre (IPSC)*, Available at: <http://peace-ipsc.org> [in Persian]
- Tavakol, M., & Dennick, R. (2011), “Making Sense of Cronbach’s Alpha.” *International Journal of Medical Education*, 2, 53–55.
- The Swedish Committee for Afghanistan (2025.9.19), about Sida: <https://www.sida.se/en/about-sida/publications-archive/the-swedish-committee-for-afghanistan>
- UN, Office on Drug and Crime (retrieved 2025/09/17), *OPIUM PRODUCTION THROUGHOUT THE WORLD*.
- United Nations (Retrieved 1 March 2025), “*Resolutions adopted by the Security Council in 2025*”. New York City, U.S.
- United Nations Security Council. (2022), *Thirteenth report of the Analytical Support and Sanctions Monitoring Team submitted pursuant to resolution 2611 (2021) concerning the Taliban and other associated individuals and entities constituting a threat to the peace, stability and security of Afghanistan (S/2022/419)*, United Nations.
- United Nations. (2004), *The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security (S/2004/230)*, United Nations Security Council.
- Waltz, K. N. (1979), *Theory of international politics*. Addison-Wesley.
- Worldometer (2020), *Afghanistan Population*: <https://www.worldometers.info/world-population/afghanistan-population/>
- Yol, F., Akbaş, G. G., & Dumankaya, E. M. (2024), *The Haqqani Network*. In *Handbook of Terrorist and Insurgent Groups* (pp. 559-568). CRC Press.
- Yong, Nicholas (12 December 2023), *Myanmar overtakes Afghanistan as top opium producer*: <https://www.bbc.com/news/world-asia-67688413>
- Ziaei Bigdeli, Mohammad Reza. (2007), *Public International Law* (30th ed.). Tehran: Ganj-e Danesh. [in Persian]
- Zürcher, C. (2012), *Conflict, state fragility and aid effectiveness: Insights from Afghanistan*. *Conflict, Security & Development*, 12(5), 461–480. <https://doi.org/10.1080/14678802.2012.74418>

The Role of Technological Deterrence in the Efficacy of Russia's Networked Weapons Architecture: A Case Study of the Ukraine War

Fatemeh Mahroogh¹ & Mohammad Amir Rezai²

DOI: [10.48308/piaj.2026.244357.1889](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.244357.1889) Received: 2026/1/27 Accepted: 2026/6/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Since the end of the Cold War, the convergence of technological innovation and geopolitical transformation has fundamentally altered the foundations of classical deterrence theory. The transition from a deterrence logic based on arms accumulation and material hard power toward network-centric architectures and algorithmic governance signals a new era of military strategy. In this regard, the Ukraine war transcended its regional boundaries to become a critical laboratory for assessing the efficacy of integrating non-human technologies and artificial intelligence on the battlefield. The central research question asks: How has the integration of AI into Russia's networked weaponry architecture upgraded its technological deterrence capability during the Ukraine war? This study aims to explain Russia's transition from traditional, mass-based deterrence to data-driven deterrence, while identifying both the strategic strengths and systemic vulnerabilities of this emerging architecture.

Methods: This research employs a qualitative approach grounded in the Layered Analysis of Technological Deterrence framework. Data were collected through library and documentary methods at two operational levels: first, by coding official defense doctrines, think-tank reports, and field evidence from the Ukraine conflict; second, through comparative analysis of Russia's network-centric configurations, including missile defense architecture and sensor-to-shooter networks. John Boyd's (OODA) loop model was applied to assess operational processes. Thematic analysis, combined with data-command relationship mapping, enabled evaluation of causal links and the sustaina-

1. Assistant Professor of International Relations, Department of political science, Faculty of Law and Political science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author). fmahroogh@um.ac.ir

2. MA student in International Relations, Department of political science, Faculty of Law and Political science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Rezai.mohammaamir@mail.um.ac.ir



bility of technological advantages in high-intensity combat environments.

Results and discussions: By intertwining weapons systems engineering with AI, Russia has operationalized a new paradigm of military intelligence that, rather than mimicking human cognition, leverages raw computational power for predictive modeling and preemptive action. Technical examinations reveal that this networked architecture integrates smart defensive and offensive systems—such as the S-500 air defense system, 9M729 cruise missiles, and the Avangard hypersonic glide vehicle—with advanced surveillance and processing networks, including Orlan UAVs and the SORM data collection infrastructure. Within this matrix, multi-source sensor data (from satellites to land-based radars) is aggregated and piped directly into the fire chain via real-time processing loops within C4ISR systems. This integrated ecosystem transfers tactical initiative to the network, compressing the classical decision-to-action cycle from hours to minutes. The study reveals a direct correlation between the capacity to indigenize AI in military infrastructure and enhanced multi-domain reaction capabilities, effectively allowing defensive systems to optimize offensive operations. This extreme complexity and network dependency introduce significant systemic vulnerabilities, particularly regarding data corruption, cyber leaks, and electronic warfare countermeasures.

Conclusion: Russia has shifted the tactical and operational balance of power in its favor by transitioning from purely nuclear deterrence toward algorithmic battlefield superiority. The Active Multi-Domain Deterrence model shows that 21st-century security depends far more on proficiency in integrated network design and hostile-environment data management than on hardware accumulation. Nevertheless, the Ukraine war demonstrates that over-reliance on technology without rigorous information hardening and realistic assessment of supply chain limitations can induce strategic vulnerability. The theoretical implication for International Relations literature is the urgent necessity of revising classical deterrence theories to accommodate human-machine-data hybrid models, while offering defense policymakers a template for asymmetric deterrence through the cognitive upgrading of conventional weapons.

Keywords: Technological Deterrence, Russia-Ukraine War, Artificial Intelligence, Network-Centric Architecture, Multi-Domain Warfare.

Citation: Mahrouh, Fatemeh & Rezai, Mohammad Amir. 2026. The Role of Technological Deterrence in the Efficacy of Russia's Networked Weapons Architecture: A Case Study of the Ukraine War, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 162-186.



نقش بازدارندگی فناوریانه در کارآمدی معماری شبکه‌ای تسلیمات روسیه: مطالعه موردی جنگ اوکراین

فاطمه محروق^۱ و محمد امیر رضائی^۲

DOI: [10.48308/piaj.2026.244357.1889](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.244357.1889)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۳۱

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: از پایان جنگ سرد تاکنون، هم‌پوشانی میان نوآوری‌های فناوریانه و تحولات ژئوپلیتیکی، بنیان‌های فهم کلاسیک «بازدارندگی» را دستخوش دگرگونی کرده است. گذار از منطق بازدارندگی مبتنی بر انباشت تسلیحاتی و قدرت سخت به‌سوی معماری‌های شبکه‌محور و حکمرانی الگوریتمی، نشانگر ورود به عصر نوینی از راهبرد نظامی است. در این راستا، جنگ روسیه و اوکراین فراتر از یک منازعه منطقه‌ای، به آزمونی واقعی برای سنجش کارآمدی ترکیب «فناوری‌های غیرانسانی» و هوش مصنوعی در میدان نبرد تبدیل شده است. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که یکپارچه‌سازی هوش مصنوعی در معماری شبکه‌ای جنگ‌افزارهای روسیه چگونه موجب ارتقای توان بازدارندگی فناوریانه این کشور در جنگ اوکراین شده است؟ هدف این مطالعه، تبیین گذار روسیه از بازدارندگی سنتی به بازدارندگی داده‌محور و شناسایی نقاط قوت و آسیب‌پذیری‌های این معماری نوین است.

روش: این پژوهش با رویکرد «کیفی» و بر اساس مدل مفهومی «تحلیل لایه‌ای بازدارندگی فناوریانه» انجام شده است. گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و اسنادی در دو سطح صورت پذیرفت: نخست، استخراج و کدگذاری داده‌ها از متون رسمی دفاعی، گزارش‌های مراکز مطالعات راهبردی و شواهد میدانی جنگ اوکراین؛ و دوم، تحلیل تطبیقی پیکربندی سامانه‌های شبکه‌محور روسیه با تمرکز بر معماری پدافند موشکی و شبکه‌های سنجش و آتش. به‌منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها، از مدل چرخه «مشاهده، سمت‌یابی، تصمیم و اقدام» برای بازنمایی فرایندهای عملیاتی استفاده شد و یافته‌ها با روش تحلیل مضمون و نگاشت روابط داده-فرمان، به الگوی مفهومی بازدارندگی تفسیر گردیدند. این روش امکان ارزیابی پیوندهای علی و سنجش پایداری مزیت فناوریانه در محیط‌های جنگی پرشدت را فراهم آورده است.

۱. استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). fmahroogh@um.ac.ir

۲. محمدا میر رضایی، کارشناسی ارشد روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. Rezai.mohammaamir@mail.um.ac.ir



یافته‌ها: روسیه با در هم آمیختن مهندسی شبکه‌های تسلیحاتی و هوش مصنوعی، پارادایم نوینی از هوش نظامی را عملیاتی ساخته که به جای تقلید از شناخت انسانی، بر توان محاسباتی جهت «پیش‌بینی و اقدام پیش‌دستانه» استوار است. بررسی‌های نشان می‌دهد که این معماری شبکه‌ای از طریق یکپارچه‌سازی سامانه‌های پدافندی و تهاجمی هوشمند نظیر سامانه «اس-۵۰۰»، موشک‌های «۷۲۹م۱۹» و گلایدر فراصوت «آوانگارد» با شبکه‌های نظارت و پردازش شامل پهپادهای «اورلان» و شبکه «سورم» شکل گرفته است؛ ساختاری پیچیده که در آن داده‌های حسگرهای چندمنبعی (از ماهواره تا رادار) پس از تجمع، از طریق حلقه‌های پردازش بلادرنگ در بستر سامانه‌های فرماندهی و کنترل مستقیماً به زنجیره آتش متصل می‌شوند. استقرار این اکوسیستم یکپارچه، ضمن انتقال ابتکار عمل به شبکه، چرخه کلاسیک تصمیم‌گیری تا اقدام را از مقیاس زمانی ساعت به دقیقه کاهش داده است. همبستگی مستقیم میان ظرفیت جذب و بومی‌سازی هوش مصنوعی در زیرساخت‌های نظامی با ارتقای توان واکنش چندساحتی روسیه است، به گونه‌ای که دفاع عملاً در خدمت تهاجم قرار گرفته است؛ هرچند یافته‌ها نشان می‌دهد که همین پیچیدگی و وابستگی شبکه‌ای، سطحی از آسیب‌پذیری سیستم در برابر نشت داده و تهدیدات جنگ الکترونیک را نیز به همراه داشته است.

نتیجه‌گیری: روسیه توانسته با گذار از بازدارندگی صرفاً هسته‌ای به سوی «برتری میدانی الگوریتمی»، موازنه قوا را در سطوح تاکتیکی و عملیاتی به نفع خود تغییر دهد. مدل «بازدارندگی چنددامنه‌ای فعال» که در این پژوهش تبیین شد، نشان می‌دهد که امنیت و بازدارندگی در قرن بیست‌ویکم بیش از انباشت جنگ‌افزار، به مهارت در طراحی شبکه‌های یکپارچه و مدیریت داده در محیط‌های متخاصم وابسته است. با این وجود، تجربه جنگ اوکراین ثابت کرد که اتکای بیش‌ازحد به فناوری بدون مقاوم‌سازی اطلاعاتی و در نظر گرفتن محدودیت‌های زنجیره تأمین (ناشی از تحریم‌ها)، می‌تواند به «آسیب‌پذیری راهبردی» منجر شود. پیامد نظری این پژوهش برای ادبیات روابط بین‌الملل، ضرورت بازنگری در نظریه‌های بازدارندگی و حرکت به سمت مدل‌های ترکیبی «انسان-ماشین-داده» است. برای سیاست‌گذاران دفاعی، تجربه روسیه الگویی از نحوه دستیابی به بازدارندگی نامتقارن از طریق هوشمندسازی تسلیحات متعارف را ارائه می‌دهد که البته نیازمند حفاظت سایبری مستمر است.

واژگان کلیدی: بازدارندگی فناورانه، جنگ روسیه و اوکراین، هوش مصنوعی، معماری شبکه‌محور، جنگ‌های چنددامنه‌ای.

استناددهی: محروق، فاطمه و رضایی، محمد امیر. ۱۴۰۵. نقش بازدارندگی فناورانه در کارآمدی معماری شبکه‌ای تسلیحات روسیه: مطالعه موردی جنگ اوکراین، ره‌یافت‌های سیاسی و بین‌المللی، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۱۸۶-۱۶۲.

مقدمه

در دوران پساجنگ سرد، تقاطع نوآوری‌های فناوریانه و تحولات ژئوپلیتیک، معماری امنیت بین‌الملل و مفاهیم بنیادین «ثبات راهبردی» را دستخوش دگرگونی کرده است. گذار از منطق «بازدارندگی کلاسیک» که عمدتاً بر توازن قوای مادی و انباشت تسلیحات سخت استوار بود در یک حوزه مشخص تعریف می‌شد؛ به این معنا که سلاح هسته‌ای با سلاح هسته‌ای، و نیروی نظامی متعارف با نیروی نظامی متعارف بازدارندگی ایجاد می‌کرد. اما با پیچیده‌تر شدن نظام بین‌الملل و ظهور عرصه‌های جدید به‌سوی معماری بازدارندگی شبکه‌محور و شناختی، نشان‌دهنده تغییر بنیادین در ماهیت قدرت و الگوهای منازعه در نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، بحران اوکراین را نباید صرفاً یک منازعه محدود منطقه‌ای تقلیل داد، بلکه این بحران نقطه عطفی در سنجش کارآمدی نوآوری‌های نوپدید در محیط‌های عملیاتی پیچیده است. در این پارادایم جدید، موازنه تهدید و برتری راهبردی دیگر صرفاً با متغیرهای کمی مانند حجم آتش یا نیروی انسانی سنجیده نمی‌شود، بلکه قابلیت همگرایی میان زیرساخت‌های اطلاعاتی، سایبری و تصمیم‌سازی شبکه‌ای است که مزیت استراتژیک را تعیین می‌کند.

روسیه در راستای دکترین امنیت ملی و فرهنگ راهبردی خود تلاش کرده با تلفیق قدرت هوشمند و ابزارهای نوپدید سایبری-الگوریتمیک، الگویی نامتقارن برای موازنه در برابر غرب ایجاد کند. این الگو که می‌توان آن را در قالب بازدارندگی فناوریانه چندلایه و بازدارندگی تقاطعی صورت‌بندی کرد، بر پایه تجمیع داده‌های اطلاعاتی و تسریع پردازش آن‌ها در سامانه‌های یکپارچه فرماندهی و کنترل بنا شده است. از منظر مطالعات راهبردی، پیامد اصلی چنین زیرساختی، فشرده‌سازی زمان و مکان در بحران‌هاست؛ به گونه‌ای که با کاهش چرخه تصمیم‌گیری استراتژیک از سطح کلان به واکنش‌های لحظه‌ای، معماری «مدیریت تشدید بحران» دگرگون شده و ابتکار عمل راهبردی از طریق برتری اطلاعاتی و سرعت در تصمیم‌سازی به بازیگر مهاجم یا بازدارنده منتقل می‌شود.

با وجود این، تجربه جنگ اوکراین نشان داده که چنین معماری پیشرفته‌ای خالی از ضعف نیست. آسیب‌پذیری در برابر نشت داده‌های حساس، محدودیت‌های زنجیره تأمین تحت رژیم تحریم، فرسایش تجهیزات و تهدیدات نوظهور در جنگ الکترونیک، همگی تأکید می‌کنند که بازدارندگی فناوریانه نیز نیازمند نوآوری مستمر و پالایش دائمی سازوکارهای فرماندهی است. اهمیت تحلیل این ساختار نه تنها در شناخت توانمندی‌های یک قدرت نظامی بزرگ، بلکه در فهم مکانیسم‌های تحول بازدارندگی در عصر داده‌محور نهفته است. ادغام هوش مصنوعی در سامانه‌های جنگی شبکه‌ای، فصل تازه‌ای در منازعه‌نگاری گشوده که مرزهای میان حوزه‌های سنتی نبرد را کم‌رنگ ساخته و منطق چنددامنه‌ای را به هسته رقابت‌های راهبردی آینده بدل کرده است.

در بستر تحول راهبردهای نظامی معاصر، پرسش اصلی این پژوهش آن است که ادغام هوش مصنوعی در معماری شبکه‌ای جنگ افزارهای روسیه چگونه موجب ارتقای توان بازدارندگی فناوریانه این کشور در جنگ اوکراین شده است؟ فرضیه مقاله آن است که یکپارچه‌سازی هوش مصنوعی در سامانه‌های فرماندهی و کنترل روسیه، با ایجاد چرخه‌های تصمیم‌سازی سریع‌تر، کاهش تأخیر اطلاعاتی و شکل‌دهی سازوکارهای

واکنش چندساحتی، توان بازدارندگی فناورانه را به‌طور معناداری افزایش داده و شکاف عملیاتی میان روسیه و نظام‌های دفاعی غرب را کاهش داده است.

بر همین اساس، ساختار این پژوهش با تمرکز بر مدل مفهومی هوش مصنوعی و جنگ شبکه‌محور، تحولات بازدارندگی فناورانه را در نظم جدید قدرت جهانی بررسی می‌کند و ضمن تحلیل ویژگی‌های فنی و عملیاتی معماری شبکه‌ای روسیه در جنگ اوکراین، در پایان با ارزیابی تطبیقی داده‌ها، به تبیین تأثیر این الگو بر تحول نظریه‌های بازدارندگی در قرن بیست‌ویکم می‌پردازد.

۱. روش پژوهش

این پژوهش بر مبنای رویکردی کیفی با بهره‌گیری از چارچوب «تحلیل لایه‌ای بازدارندگی فناورانه» طراحی گردیده است. گردآوری داده‌ها به‌صورت ترکیبی و در دو سطح انجام شد. نخست، استخراج و کدگذاری اطلاعات از متون رسمی، گزارش‌های مراکز مطالعات راهبردی و شواهد میدانی مستند مرتبط با جنگ اوکراین. دوم، تحلیل تطبیقی پیکربندی سامانه‌های شبکه‌محور روسیه با تمرکز بر سامانه پدافند موشکی دوربرد و شبکه سنجش، فرماندهی و آتش «سی-فور-آی-اس-آر»، داده‌های خام در قالب مدل چرخه «مشاهده، سمت‌یابی، تصمیم و اقدام» بازنمایی و سپس از رهگذر تحلیل مضمون و نگاشت روابط داده و فرمان، به الگوی مفهومی بازدارندگی چندحوزه‌ای ترجمه گردید. این رویکرد ضمن اتکا بر اسناد و داده‌های عینی، با بهره‌گیری از استنتاج قیاسی، امکان ارزیابی پیوندهای علی و سنجش پایداری مزیت فناورانه روسیه در میدان نبرد را فراهم ساخته است.

۲. مدل مفهومی هوش مصنوعی و جنگ شبکه‌محور

۲-۱. هوش مصنوعی

هوش مصنوعی به‌عنوان یک پدیده علمی نوظهور، در دهه‌های اخیر پیشرفت‌های چشمگیری داشته و به بخش جدایی‌ناپذیری از فناوری‌های مدرن، از جمله در حوزه نظامی تبدیل شده است. با این حال، پیچیدگی مفهوم «هوش» و نبود اجماع بر تعریف آن، تدوین تعریف جامعی از هوش مصنوعی را به چالشی اساسی بدل کرده است. بازتعریف مفهوم هوش مصنوعی و بررسی دیدگاه‌های مختلف، زمینه‌ساز تحلیل اهمیت آن در جنگ‌های مدرن از منظر روابط بین‌الملل است. جان مک‌کارتی، از نخستین کسانی است که در سال ۱۹۵۶ اصطلاح «هوش مصنوعی» را ابداع کرد، آن را علم و مهندسی ساخت ماشین‌های هوشمند، به‌ویژه برنامه‌های کامپیوتری هوشمند» تعریف می‌کند (McCarthy, 2007: 2). این تعریف بر توانایی محاسباتی سیستم‌ها برای انجام وظایف هوشمند تأکید دارد و هوش مصنوعی را از روش‌های بیولوژیکی متمایز می‌سازد. مک‌کارتی، هوش را «بخش محاسباتی توانایی دستیابی به اهداف در جهان» می‌داند. پنی وانگ (۲۰۱۹) هوش مصنوعی را از پنج منظر طبقه‌بندی می‌کند.

جدول ۱، طبقه بندی هوش مصنوعی از نظر وانگ (۱۷: ۲۰۱۹، Source: wang)

ساختمان محور	شبیه سازی ساختار مغز انسان، مانند شبکه های عصبی
رفتار محور	سیستم هایی که رفتار انسانی را تقلید می کنند، مانند آزمون تورینگ
قابلیت محور	توانایی حل مسائل پیچیده، مانند سیستم «دیپ بلو» در شطرنج
عملکرد محور	تمرکز بر عملکردهای شناختی مانند جستجو، استدلال و یادگیری
اصل محور	بررسی رفتار کلی سیستم در موقعیت های مختلف در طول زمان

راسل و نورویگ در رویکردی نوین، هوش مصنوعی را حوزه ای می دانند که به طراحی و ساخت سامانه هایی می پردازد که قادرند درک کنند، استدلال کنند و با محیط خود به صورت هوشمندانه تعامل داشته باشند. آن ها تأکید می کنند که هدف نهایی، ایجاد ماشین هایی است که بتوانند در موقعیت های گوناگون، با استفاده از داده ها و دانش موجود، بهترین تصمیم یا اقدام ممکن را انتخاب نمایند. این رویکرد نه تنها به جنبه های فنی مانند الگوریتم ها و ساختارهای داده می پردازد، بلکه ابعاد شناختی، فلسفی و روان شناختی هوش را نیز در نظر می گیرد. از دیدگاه آنان، آزمودن توانایی هوش مصنوعی تنها به شبیه سازی انسان محدود نمی شود، بلکه شامل معیارهای عقلانیت و کارآمدی نیز هست (Russell & Norvig, 2021: 5).

پرسش کلاسیک آلن تورینگ درباره اینکه آیا ماشین می تواند همچون انسان بیندیشد؟ همچنان یکی از مباحث محوری در حوزه هوش مصنوعی است. «تست تورینگ» این مسئله را به صورت ارزیابی توان ماشین در بازتولید رفتاری مشابه انسان مطرح می کند. در زمان طرح این ایده، باور رایج آن بود که اگرچه ماشین ها در انجام محاسبات پیچیده بر انسان برتری دارند، اما فاقد خلاقیت و شهود انسانی اند. باقری (۲۰۲۵) بر این باور است که با شتاب گیری پیشرفت پردازنده ها، الگوریتم های یادگیری و انباشت داده های عظیم، جهان در آستانه عبور از این تلقی تاریخی قرار گرفته است؛ تا جایی که به گفته او «ما احتمالاً آخرین نسلی هستیم که از هوش مصنوعی باهوش تر هستیم». تکامل الگوریتم های یادگیری، فاصله میان ذهن انسان و توان پردازشی ماشین را با سرعت بی سابقه کاهش داده است.

در این خصوص ساتن همچنان عنوان میکند که مهم ترین درس تاریخ هوش مصنوعی آن است که پیشرفت واقعی نه از تقلید ذهن انسان، بلکه از بهره گیری از توان محاسباتی و داده های وسیع حاصل می شود (Sutton & Barto, 2015: 17). از دیدگاه راهبردی، نقطه اتصال بحث این است که فناوری، به ویژه هوش مصنوعی، نه تنها ابزاری تاکتیکی، بلکه بنیان گذار مدل های جدید بازدارندگی و برتری اطلاعاتی است. همان طور که افزایش سرعت واکنش در جنگ شبکه محور مزیت راهبردی ایجاد می کند، توان هوش مصنوعی برای شناسایی، پیش بینی و اقدام پیش دستانه می تواند محاسبات دشمن را به طور کلی تغییر دهد (Gray, 2022: 130 & Baylis, Wirtz).

به منظور سنجش نقش هوش مصنوعی در ارتقای امنیت و بازدارندگی، بهره گیری از نمایش بصری داده ها در قالب (نمودار ۱) میتوان سه سطح «ثبات رژیم بالا، متوسط و پایین» را در ارتباط با حوزه های

کلیدی امنیتی مقایسه کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد هرچه ظرفیت جذب و بومی‌سازی هوش مصنوعی بیشتر باشد، توان پیش‌بینی، واکنش سریع و بازدارندگی ارتقاء یافته و به حفظ یا افزایش امنیت ملی کمک می‌کند؛ این رابطه اما به زیرساخت فناوریانه، اراده سیاسی و چارچوب‌های قانونی هر کشور وابسته است. گزارش‌ها درباره نوسازی نیروهای مسلح روسیه پس از ۲۰۰۸ نیز تأیید می‌کند که گذار به ساختار کوچک‌تر، پرتحرک‌تر و مجهز به فناوری پیشرفته، مبنای ارتقای بازدارندگی این کشور بوده است (Giles, 2017: 3).

نمودار ۱. تاثیر هوش مصنوعی بر امنیت



منبع، ترسیم نویسندگان بر گرفته از (Giles, ۲۰۱۷)

۲-۲. جنگ شبکه‌محور

جنگ شبکه‌محور بر مبنای این فرض شکل گرفته که هم‌افزایی میان فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، سامانه‌های شناسایی و هدف‌گیری و فرآیندهای فرماندهی و کنترل می‌تواند به افزایش برتری اطلاعاتی و نهایتاً برتری عملیاتی منجر شود. این رویکرد که نخستین بار در دهه ۱۹۹۰ توسط دفتر «انتقال نیروهای مشترک» وزارت دفاع ایالات متحده نظام‌مند گردید، بیان می‌کند که اتصال همه اجزای میدان نبرد اعم از نیروهای زمینی، دریایی، هوایی، فضایی و سایبری در یک شبکه امن و پرسرعت، ساختار و کارکرد سیستم‌های رزمی را دگرگون می‌سازد. بنیان‌های نظری آن هم‌راستا با مدل چرخه تصمیم‌گیری «مشاهده، سنجش، تصمیم، اقدام» جان بوید بوده و بر کاهش زمان این چرخه از طریق تبادل بلادرنگ داده و شکل‌گیری «آگاهی وضعیت مشترک» میان تمامی سطوح فرماندهی و نیروهای عملیاتی تأکید دارد (Boyd, 1976: 4).

جنگ شبکه‌محور، ایجاد یک بستر ارتباطی منعطف و مقاوم است که از طریق آن، تمامی عناصر میدان نبرد از حسگرها و سامانه‌های شناسایی تا واحدهای رزمی و مراکز فرماندهی در یک شبکه یکپارچه داده‌ای ادغام می‌شوند. چنین ساختاری موجب کاهش «مه جنگ»، افزایش آگاهی مشترک

از موقعیت و تسریع چرخه تصمیم‌گیری می‌شود (Sloan, 2016: 125). مدل پیشنهادی، ورودی‌های خود را از سه حوزه اصلی دریافت می‌کند نخست، سامانه‌های «حسگرشلیک» یکپارچه که گردش سریع اطلاعات از نقطه شناسایی تا نقطه آتش را تضمین می‌کنند. دوم، شبکه‌های ارتباطی امن و تاب‌آور در برابر تهدیدات جنگ الکترونیک و سوم، داده‌های چندمنبعی شامل سیگنالی، تصویری، حرارتی و راداری. این داده‌ها در فرایند میانی مدل، ابتدا از طریق شبکه‌سازی نیروها به هم پیوند می‌خورند، سپس در مراکز «سی-فور-آی-اس-آر» پردازش و به آگاهی مشترک بدل می‌شوند، و در نهایت توسط الگوریتم‌های یادگیری ماشین تحلیل و اولویت‌بندی می‌شوند (Luddy, 2005: 6). روابط علی در این مدل نشان می‌دهد که هم‌افزایی میان شبکه‌سازی و پردازش هوشمند داده‌ها، چرخه «اودا» را از مقیاس زمانی ساعت به دقیقه کاهش می‌دهد و ابتکار عمل را در میدان نبرد به‌دست فرمانده می‌سپارد. بدون این آگاهی مشترک، حتی پیشرفته‌ترین تحلیل‌های هوش مصنوعی نیز ارزش عملیاتی محدودی خواهند داشت (Alberts et al, 2000, p. 72).

نتایج مورد انتظار از پیاده‌سازی این مدل را می‌توان در سه محور خلاصه کرد نخست، تسریع نفوذ عملیاتی از طریق اجرای هم‌زمان عملیات‌های زمینی، هوایی، دریایی و سایبری در چارچوبی هماهنگ؛ دوم، کاهش تلفات انسانی و هزینه‌های مادی با جایگزینی مأموریت‌های پرخطر به وسیله سامانه‌های خودکار و پهپادی؛ و سوم، انعطاف کم‌تر دیده‌شده در انتخاب زمان و مکان مداخله به‌منظور ضربه‌زدن در نقاط حساس نبرد. مطالعه موردی جنگ روسیه و اوکراین شواهد عینی این کارآمدی را نشان می‌دهد؛ جایی که اوکراین با ادغام پهپادهای شناسایی و رزمی نظیر «گلوبال هاوک» و «پردیتور» با سامانه‌های تحلیلی مبتنی بر هوش مصنوعی، توانسته دقت، سرعت و هماهنگی عملیات خود را به‌طور محسوسی ارتقا دهد (Alberts et al., 2000: 55).

۳. ریشه‌های تاریخی منازعه

تحلیل بحران اوکراین مستلزم بازکاوی مسیر تاریخی شکل‌گیری هویت ملی روسیه و پیوند آن با ایده امپراتوری است. تجربه روسیه با الگوهای شکل‌گیری دولت ملی در غرب اروپا تفاوت جدی دارد؛ انگلیس و فرانسه در قرون شانزدهم و هفدهم نخست دولت‌های ملی خود را تثبیت کردند و سپس به ایجاد امپراتوری‌های فرامرزی پرداختند که پس از جنگ جهانی دوم، به مرزهای ملی بازگشتند. روسیه، برعکس، بدون تجربه یک دولت ملی، مستقیماً به ساخت بزرگ‌ترین امپراتوری خشکی جهان روی آورد. این خاستگاه، عقب‌نشینی از چشم‌انداز امپراتوری را دشوار ساخت و تداوم نگاه امپراتوری‌محور را در هویت ملی نهادینه کرد (Kuzio, 2022). اگر پیمان ۱۷۰۷ میان انگلیس و اسکاتلند اتحاد نسبتاً برابری ایجاد کرد که با حفظ نظام‌های حقوقی و آموزشی محلی همراه بود، «معاهده پریاسلاو» ۱۶۵۴ بر اساس روایت روسیه نماد تسلیم اوکراین و آغاز سلطه این کشور تلقی می‌شود.

دوران شوروی این مشکل را تشدید کرد، برخلاف جمهوری‌های شوروی از جمله اوکراین که از هویت سیاسی-اداری مشخص برخوردار بودند، «جمهوری فدراتیو روسیه» فاقد چنین تمایزی بود و این موجب

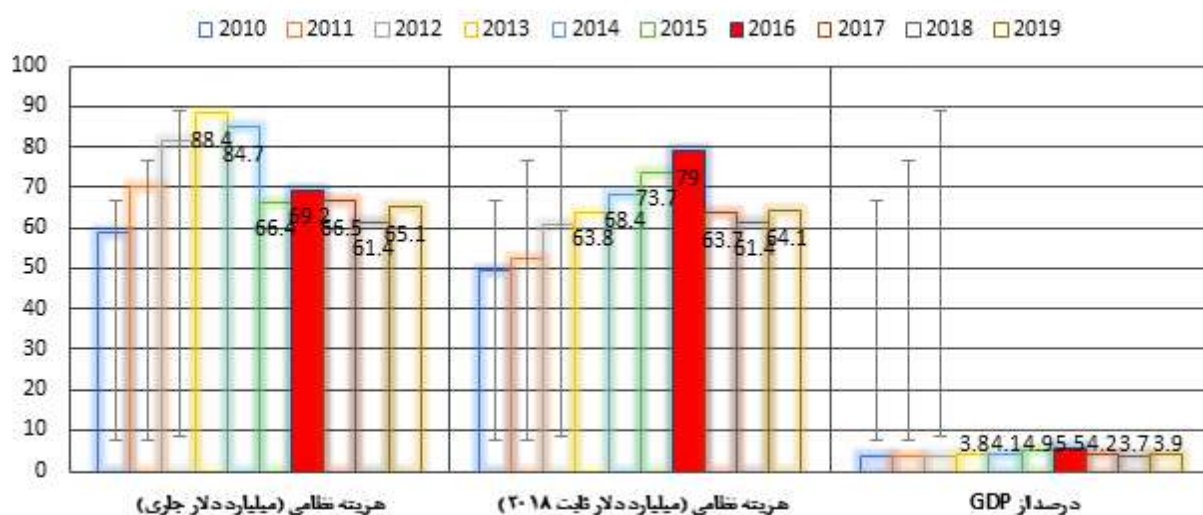
شد مرزهای هویتی روس بودن و شوروی بودن مخدوش بماند. پس از فروپاشی، رهبران روس همچنان اوکراین را بخشی از «فضای نفوذ طبیعی» خود دانستند و در نهایت الگوی مداخله روسیه در جنگ ۲۰۱۴ نشان‌دهنده «استراتژی تشدید تدریجی» سه‌مرحله‌ای است؛ نفوذ اولیه تیم‌های تخصصی، حملات فرامرزی محدود و ورود مستقیم یگان‌های زمینی در اوت همان سال. این روند، هم‌راستا با دکترین گراسیموف، تلفیقی از ابزار نظامی و غیرنظامی برای پیشبرد اهداف و با محدودیت‌های ساختاری روسیه در استفاده مستقیم و گسترده از نیروی نظامی منطبق بود (Sutyagin, 2015: 2).

از دهه ۱۹۹۰، بحث هویت ملی روسیه در پنج رویکرد اصلی شکل گرفته است. سه رویکرد نخست مستقیماً با مسئله اوکراین مرتبط هستند و مبنای ایدئولوژیک بسیاری از سیاست‌های خارجی روسیه را تشکیل می‌دهند. نخست، هویت اتحادی و اوراسیاگرایی که روسیه را به‌عنوان رهبر طبیعی حوزه اوراسیا تعریف می‌کند؛ دوم، ملت روس که سه قوم اسلاو شرقی (روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروسی‌ها) را یک ملت واحد می‌شمرد و مشروعیت استقلال اوکراین را انکار می‌کند؛ و سوم، ملت روس‌زبان که زبان روسی را پایه اصلی هویت دانسته و حضور روس‌زبانان در اوکراین را مبنایی برای مداخله معرفی می‌کند. اوراسیاگرایی که در دهه ۱۹۳۰ میان مهاجران روس سفید شکل گرفت، امروز ایدئولوژی غالب کرملین است و غرب را تهدیدی علیه «جهان روسی» می‌بیند.

این دیدگاه، اوکراین را «موجودیت مصنوعی» و «دولت شکست‌خورده» معرفی کرده که بخش‌های روس‌زبانانش نیازمند «حمایت» در برابر ناسیونالیست‌های برآمده از رویداد یورومیدان هستند. اختلافات تاریخی اوکراین تقسیم سرزمین میان امپراتوری‌های روسیه و اتریش مجارستان در قرون ۱۹ و ۲۰ باعث شکل‌گیری فرهنگ و سیاست منطقه‌ای متنوع شد. مقامات روس، ملی‌گرایی اوکراینی را ساخته و پرداخته اتریش می‌دانستند و حتی آموزش و نشر زبان اوکراینی را برای سال‌ها ممنوع کرده بودند (Mankoff, 2022: 393). تجربه کوتاه استقلال پس از انقلاب ۱۹۱۷؛ در چارچوب رهیافت‌های «سازمانگاری» و «امنیت هستی‌شناختی»، رهبران روسیه در دوران پساجنگ سرد همواره حاکمیت ملی اوکراین را از دریچه‌ای تقلیل‌گرایانه و مبتنی بر پیوندهای درهم‌تنیده هویتی ارزیابی کرده‌اند.

در این رویکرد، انگاره‌های تاریخی و هویتی به‌عنوان متغیرهای مستقل و پیشران در سیاست خارجی مسکو عمل می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که سیاست حمایت از دیاسپورای روس‌تبار در قالب یک هدف «ژئوکالچرال»، با الزامات بقا و منافع ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک روسیه در منطقه «خارج نزدیک» پیوند خورده است. در این چارچوب تحلیلی، مداخله و الحاق شبه‌جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ را می‌توان تلاشی برای احیای مرزهای هویتی و پاسخ به ادراک تهدید ناشی از نفوذ غرب تفسیر کرد؛ منطقه‌ای که تا پیش از واگذاری آن در سال ۱۹۵۴، دارای اهمیت استراتژیک و پیوستگی جمعیتی با قلب سرزمین روسیه بود (Koolaee & Zangeneh, 2024, p. 40). همگرایی این متغیرهای ژئوپلیتیک و ژئوکالچرال، اوکراین را در دکترین امنیتی کرملین به یک منطقه حائل و رکنی حیاتی برای حفظ پرستیژ بین‌المللی بدل ساخته است. در نهایت، این ساختارهای هویتی با شکل‌دهی عمیق به «ادراک تهدید» رهبران روسیه، پیوندی ارگانیک با ابزارهای سخت و مدرن جهت حفظ «موازنه قوا» برقرار می‌کنند.

نمودار ۲. هزینه های نظامی روسیه (۲۰۱۰-۲۰۱۹)



منبع: ترسیم نویسندگان، برگرفته از داده های (SPIRI).

بررسی روند هزینه‌های نظامی روسیه در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که این کشور، پس از تجربه بحران‌های دهه ۱۹۹۰ و شوک‌های امنیتی اوایل قرن بیست و یکم، وارد یک چرخه مداوم افزایش و بازتخصیص منابع دفاعی شده است. بازتولید گفتمان «قدرت بزرگ» و ضرورت بازسازی توان نظامی به عنوان ابزار حفظ موقعیت ژئوپلیتیکی، باعث شد سرمایه دفاعی از اوایل دهه ۲۰۱۰ با شیئی محسوس رو به رشد گذارد. در چارچوب بازتولید بازدارندگی استراتژیک، بخش عمده‌ای از بودجه صرف ارتقای سه گانه هسته‌ای، سامانه‌های دفاع ضد بالستیک و زیرساخت‌های فرماندهی شده که باعث کنترل مقاوم در برابر جنگال شده است.

۴. الگوی جنگ شبکه‌محور روسیه در حوزه هوایی

ظرفیت بالای شبکه فرماندهی و کنترل روسیه برای اجرای موج‌های متراکم حملات هوایی، امکان هماهنگی همزمان میان سلاح‌های هدایت‌شونده، پهپادها و جنگنده‌ها را فراهم آورده است. این توانمندی، روسیه را قادر ساخته تا هم در نقش ضربه‌زننده نخست و هم به عنوان بازیگر بازدارنده فعال عمل کند. در بخش هوایی، روسیه از گونه‌های متنوع سلاح‌ها و حامل‌ها بهره برده است که طیف کامل عملیات هجومی، پدافندی را پوشش می‌دهد از جمله موشک‌های کروز «کالیبر» موشک‌های بالستیک کوتاه‌برد «اسکندر-ام». پهپادهای انتحاری «شاهد-۱۳۶» پهپادهای شناسایی «اورلان-۱۰» مهمات سرگردان «لنست». جنگنده‌های چندمنظوره «سوخو-۳۵ اس»، بمب افکن‌های «سوخو-۳۴» بهره برداری از فناوری نوین اطلاعاتی شامل به کارگیری حسگرها، رایانه‌ها و سایر فنون اطلاعاتی در سامانه فرماندهی و کنترل نیروهای مسلح توأم با استفاده از سلاح‌های هوشمند هدایت‌شونده، تغییرات اساسی در مفاهیم عملیاتی و شیوه‌های فرماندهی و کنترل پدید آورده است (Tavakkol, 2006: 2).

مفاهیمی چون مهار و بازدارندگی در خلأ شکل نمی‌گیرند، بلکه ماهیتی پویا داشته و عمیقاً تحت تأثیر متغیرهایی نظیر موازنه قوا، رقابت قدرت و دگرگونی‌های ژئوپلیتیک قرار دارند. بر پایه همین بن‌مایه‌های رئالیستی و فرهنگ راهبردی، گستره کاربرد فناوری‌های تسلیحاتی روسیه علیه طیف وسیعی از زیرساخت‌های حیاتی اوکراین از شبکه‌های انرژی تا گره‌های فرماندهی نظامی و سامانه‌های پدافند هوایی را می‌توان بروز نوینی از استراتژی «فلج استراتژیک» و اعمال «بازدارندگی از طریق مجازات» ارزیابی کرد. در سطح عملیاتی، این رویکرد پویا در قالب «حملات اشباع‌کننده و از طریق ترکیب امواج پی‌درپی تسلیحات نامتقارن نظیر پهپادهای انتحاری با موشک‌های کروز و بالستیک اجرا می‌شود. این تنوع در حامل‌ها، زمان واکنش سامانه‌های پدافندی را به حداقل رسانده و شانس رهگیری را مختل می‌سازد. در نتیجه، هم‌زمانی تخریب فیزیکی با ایجاد فشارهای روانی، نه‌تنها ظرفیت تاب‌آوری ملی دشمن را تضعیف می‌کند، بلکه با فروپاشی انسجام در معماری دفاع هوایی، توان واکنش سیستماتیک اوکراین را سلب کرده و مسیر را برای تحمیل اراده سیاسی و تثبیت موازنه قوا به نفع مسکو هموار می‌سازد (Nouri, 2019, p. 248).

با این حال در اوایل تصاویر ماهواره‌ای از حمله به پایگاه هوایی اُزرنه در مارس ۲۰۲۲ نشان‌دهنده عدم اصابت دقیق بسیاری از موشک‌ها به ساختارهای کلیدی بود، در حالی که حملات بعدی به شبکه برق اوکراین (مانند هدف‌گیری پست‌های برق در نوامبر ۲۰۲۲) دقت بالاتری را با تمرکز بر نقاط حساس زیرساختی نشان داد و این امر برتری روسیه در جنگ شبکه‌محور را برجسته می‌سازد (Williams, 2023: 39). هماهنگی دقیق در اجرای این حملات، که به‌ویژه در ماه‌های اوج عملیات مشهود بوده است، نشان می‌دهد روسیه از یک چرخه تصمیم‌گیری سریع و یکپارچه در حوزه هوایی بهره‌مند است. جنگ‌های هوایی مدرن با این سطح از هماهنگی و یکپارچگی، تنها به عرصه ملی محدود نمی‌شوند؛ پیامدهای چنین عملیات‌هایی به‌طور مستقیم بر امنیت بین‌المللی نیز اثرگذار است، زیرا شبکه‌های فرماندهی-کنترل پیشرفته قابلیت تطبیق و توسعه به سایر حوزه‌های نظامی مانند عملیات دریایی، زمینی و اطلاعاتی را دارند. با این حال ساختار مورد نظر نشان می‌دهد که قدرت هوایی، فراتر از یک ابزار حمله فیزیکی، به‌عنوان محور اتصال سایر ابزارهای جنگی در راهبرد شبکه‌محور عمل می‌کند (Gunneriusson & Bachmann 4: 2015).

۴-۱. کاربست پهپادی روسیه

عرصه پهپادهای رزمی روسیه نشان‌دهنده آن است که از سال ۲۰۱۴ به این سو، سرمایه‌گذاری فزاینده‌ای بر روی توسعه، بهینه‌سازی و بومی‌سازی سامانه‌های هوایی بدون سرنشین انجام داده و این حوزه را به یکی از محوری‌ترین مؤلفه‌های بازآرایی ساختار نبرد خود بدل ساخته است. این فرایند، به‌ویژه در پی ترکیب کارکردی این سامانه‌ها با الگوریتم‌های هوش مصنوعی و در چارچوب چرخه‌های پیچیده «ایستار» (اطلاعات، نظارت، هدف‌یابی و شناسایی) و پیوند مستقیم آن‌ها با آتش دقیق دورایستا، ستون فقرات راهبرد جنگ شبکه‌محور روسیه را شکل داده است (Cranny, 2025). در این الگو، پهپاد به‌عنوان «گره سنسور» بر علاوه جمع‌آوری داده، هم یک مولد داده زنده و قابل پردازش بلادرنگ برای بقیه عناصر شبکه عمل می‌کند.

پهپاد «اورلان-۱۰» در هر سه فاز اصلی جنگ اوکراین شامل آغاز تهاجم در فوریه ۲۰۲۲، تثبیت خطوط مقدم در تابستان ۲۰۲۲ و ضدحملات متقابل طی سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ حضوری مداوم داشته است. در مرحله نخست، اورلان-۱۰ نقش «چشم» توپخانه دوربرد را ایفا کرد؛ پروازهای پیوسته این پهپاد بر فراز خارکیف و ایزیوم (BBC News, 2023) داده‌های دقیق مختصات واحدهای توپخانه اوکراین را به سامانه‌های «مالکام» و «اسمرچ» منتقل می‌کرد. تاکتیک پرواز در ارتفاع متوسط همراه با مسیر سینوسی، احتمال رهگیری را کاهش داده و در مجموع اثر تاکتیکی آن به افزایش دقت آتش روسیه تا حد انهدام زره‌پوش‌ها در نخستین موج شلیک انجامید. در سپتامبر ۲۰۲۲ گروهی سه‌تایی از اورلان-۱۰ مجهز به ماژول جنگ الکترونیک «لیر-۳» موفق شدند ارتباط پهپادهای «بایرکدار» اوکراینی را قطع کرده و مسیر کنترل آن‌ها را منحرف سازند.

این اقدام موجب اختلال در فرآیند شناسایی دریایی اوکراین گردید و عملاً فرصت هدف‌گیری دقیق ناوگان دریای سیاه، از جمله ناو «آدمیرال ماکاروف»، را از بین برد. در محور دوتسک، اورلان-۱۰ پس از شناسایی و تعیین موقعیت یک سامانه پدافند هوایی «ناسامز» اوکراینی، مختصات هدف را به واحد حمله لنست منتقل کرد و تنها دوازده دقیقه بعد سامانه مزبور منهدم شد. تاکتیک به کاررفته شامل پرواز کم‌ارتفاع، بهره‌گیری از پوشش طبیعی زمین و ارسال مختصات رمزگذاری‌شده به یگان مهاجم بود. اثر راهبردی این عملیات در کاهش امنیت هوایی اوکراین در شعاع سی کیلومتری و گشودن مسیر برای حملات هوایی موجی بروز یافت.

پهپاد «فورپست-آر» نسخه بومی‌شده سامانه اسرائیلی «سرچر»، از سال ۲۰۱۹ با استفاده کامل از فناوری و قطعات داخلی روسیه تولید می‌شود و در جنگ اوکراین (Army Recognition, 2022). با برد عملیاتی حدود ۴۵۰ کیلومتر و مداومت پروازی نزدیک به ۱۸ ساعت، در مأموریت‌های ترکیبی شناسایی و رزمی در محورهای جنوبی و شرقی اوکراین (به‌ویژه خرسون و ماریوپل) به کار گرفته شده است. در تابستان ۲۰۲۲، برای نخستین بار با موشک‌های هدایت‌شونده دقیق سبک و ماژول‌های جنگ الکترونیک مجهز شد و در مأموریت‌های ضدپدافندی به کار رفت. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در حمله به مواضع پدافند اوکراینی در شمال ماریوپل، دو فروند «فورپست-آر» با شلیک موشک‌های کوچک هدایت‌شونده موفق به انهدام رادار ضدهوایی «ام-۸۰۶» شدند. از پاییز ۲۰۲۳، این سامانه در قالب مأموریت‌های حلقه بسته حسگر-شلیک‌گر عمل کرده است. این پهپاد با ترکیب رادار جست‌وجوی هدف و سامانه اپتیکی پانورامیک، اهداف ثابت یا نیمه‌متحرک را شناسایی و مختصات را فوراً به واحدهای توپخانه و پهپادهای تهاجمی منتقل می‌کرد.

مهمات سرگردان «کوب-ب‌ال‌آ» زیرمجموعه گروه کلاشینکف، نخستین بار در نبرد سوریه (۲۰۱۸-۲۰۱۹) آزمایش شد و از مارس ۲۰۲۲ به‌طور گسترده در محورهای شرقی و جنوبی اوکراین مورد استفاده قرار گرفت. این پهپاد کوچک مقیاس با برد عملیاتی حدود ۴۰ کیلومتر و توان حمل سرجنگی ۳ کیلوگرمی، توانایی انجام مأموریت مستقل دارد. در حمله ثبت‌شده در ژوئن ۲۰۲۲ به موضع توپخانه اوکراین در منطقه پوپاسنا، چند فروند «کوب-ب‌ال‌آ» پس از دریافت مختصات هدف از پهپاد اورلان-۱۰، به‌صورت نیمه‌خودکار و بدون

هدایت لحظه‌ای اپراتور عمل کرده، داده‌های تصویری اولیه را تطبیق داده، مواضع زرهی را طبقه‌بندی کرده و عملیات تهاجمی را در کمتر از ۱۲ دقیقه از زمان تشخیص تا برخورد اجرا کردند (Kallenborn, 2022: 7). نسخه‌های جدید «کوب-بال‌آ» از پاییز ۲۰۲۳ به قابلیت اجرای عملیات «گله‌ای» و پرتاب از روی بسترهای متحرک دریایی مجهز شده‌اند. در عملیات آزمایشی ناوگان دریای سیاه در سواستوپل (اکتبر ۲۰۲۳) نمونه‌های دریایی این پهپاد در قالب خوشه‌های سه‌تایی از رزم‌ناو کوچکی پرتاب شدند و با استفاده از الگوریتم‌های هدایت جمعی توانستند پنج موضع ضدهوایی اوکراینی را به‌صورت اشباع‌کننده و هم‌زمان مورد حمله قرار دهند. این نوع عملکرد نه تنها موجب غافلگیری دفاع هوایی دشمن شد بلکه هزینه مقابله را به دلیل نیاز به شلیک چندباره موشک‌های پدافندی افزایش داد و به‌طور مستقیم در منطق بازدارندگی فناورانه روسیه منعکس گردید.

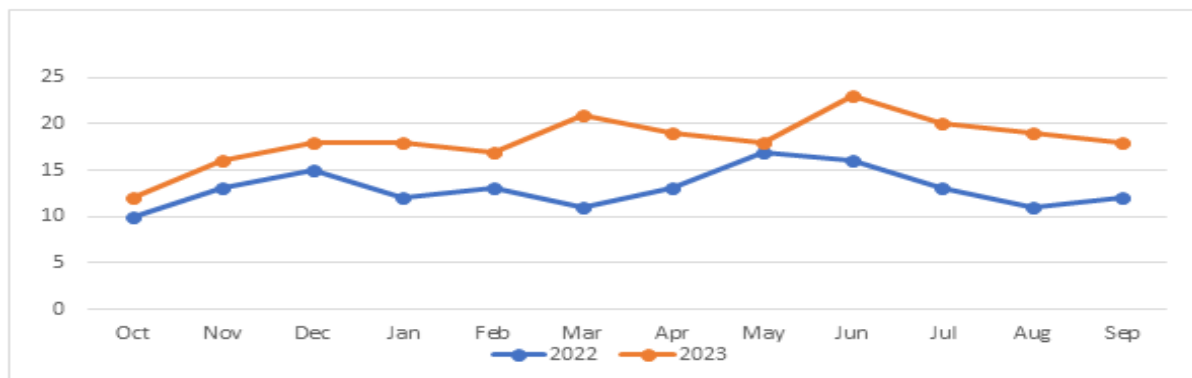
مهمات سرگردان «لنست» نیز به‌عنوان سلاح رزمی جدید گروه کلاشنیکف، از اواخر ۲۰۲۲ به‌طور سازمانی در واحدهای نیروی زمین روسیه ادغام شد. این سامانه با برد عملیاتی ۴۰ کیلومتر قادر به حمله دقیق نقطه‌ای علیه اهداف متحرک است. در عملیات دفاعی باخموت (مارس ۲۰۲۳)، لنست‌ها با استفاده از حسگر «لیدار» و فیوزهای هوشمند، زاویه برخورد را طوری تنظیم کردند که ضربه در نقاط آسیب‌پذیر زرهی مستقر در حومه شهر وارد شود؛ یکی از نمونه‌های ثبت‌شده، انهدام سامانه پدافند «ناسامس» در کمتر از ۹ دقیقه پس از شناسایی اولیه بود.

بر اساس داده‌های گردآوری‌شده تا ژانویه ۲۰۲۵، بیش از ۳۰۰۰ مأموریت عملیاتی لنست در اوکراین ثبت شده است، که بیش‌ترشان در قالب حملات «زنجیره‌پذیری» صورت گرفته‌اند؛ در این الگو، چند پرنده به‌طور متوالی یا هم‌زمان به یک سامانه دفاعی، سکوی توپخانه یا مرکز فرماندهی حمله می‌کنند تا احتمال نجات هدف تقریباً به صفر برسد. عملکرد عملیاتی روسیه از ابتدا با چالش‌های ملموسی مواجه بوده است چنانچه داده‌های منتقل‌شده از پهپاد اورلان-۱۰ به سامانه توپخانه «مالکا-ام» به دلیل اختلال رمزگذاری در شبکه فرماندهی زمینی اشتباه تفسیر شد و منجر به اصابت گلوله‌ها به موضع خودی روسیه در حاشیه بولدارا شد. خطا از عدم هم‌زمانی «جی-پی-اس» میان لینک «سی-فور-آی-اس-آر» زمینی و حسگر هوایی ناشی شد، مشکلی که بعدها با افزودن مازول هم‌زمان‌سازی «گلوناس-فاز ۲» و جایگزینی تراشه‌های غربی با محصولات صنایع «می‌کرا» رفع شد.

۴-۲. سامانه‌های موشکی

در چارچوب دفاع هوایی و موشکی، روسیه با توسعه «اس-۴۰۰» و «اس-۵۰۰» توانسته لایه‌ای از پدافند پیشرفته را مستقر کند که به‌طور گسترده متکی بر سامانه‌های تشخیص خودکار تهدید، رادارهای آرایه‌فازی کاملاً دیجیتال، پردازش داده چندسکویی و شبکه‌های ارتباطی هم‌زمان و مقاوم در برابر جنگال است. ارتقای مداوم الگوریتم‌های شناسایی سریع هدف، مسیریابی بهینه و تصمیم‌گیری بلادرنگ، به‌ویژه در مواجهه با تهدیدات بالستیک و هوایی پیچیده عنوان می‌شود، روندی که از اوایل دهه ۲۰۱۰ با نوسازی تدریجی «اس-۳۰۰»، تکامل کامل «اس-۴۰۰» و نهایتاً معرفی «اس-۵۰۰» به اوج خود رسید (Carlin, 2024).

نمودار ۲. تنوع استفاده موشک های روسیه (۲۰۲۲-۲۰۲۳)



منبع: گردآوری نویسندگان بر اساس داده‌های (CSIS, ۲۰۲۳)

در پایان سال ۲۰۲۴، میانگین تعداد حملات پهبادی روسیه حدود دو هزار مورد در ماه برآورد می‌شد، اما این رقم در نیمه‌ی نخست سال ۲۰۲۵ به بیش از چهار هزار واحد افزایش یافت. تنها در حمله‌ی ۲۹ ژوئن ۲۰۲۵، در مجموع ۵۳۷ سلاح هوایی شامل ۴۷۷ پهباد و ۶۰ موشک به سمت اهداف اوکراین شلیک شد، که رکورد بیشینه‌ی سه‌سال جنگ را شکست و نشان‌دهنده‌ی ورود تدریجی روسیه به مرحله‌ی «بازدارندگی فرسایشی» است (Bielieskov, 2025). سامانه دفاع هوایی «اس ۴۰۰» روسیه، به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین سیستم‌های پدافندی جهان، در محیط‌های عملیاتی مانند جنگ سوریه و مراحل اولیه درگیری اوکراین، موفقیت‌های قابل توجهی را به ثبت رسانده است (Deb, 2021). در مراحل اولیه جنگ اوکراین (۲۰۲۲) «اس ۴۰۰» با رهگیری بیش از ۱۰۰۰ هدف، از جمله پهبادهای «بایرکدار تی بی ۲» و موشک‌های اوکراینی، به بازدارندگی مؤثر کمک کرد (Gwadera & Wright, 2023).

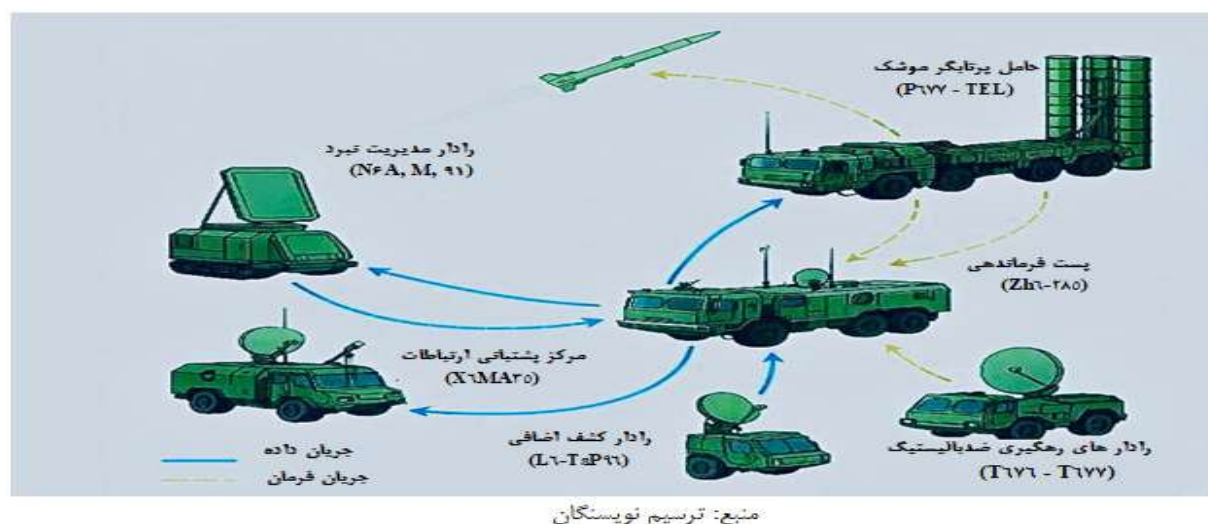
این موفقیت‌ها عمدتاً به دلیل قابلیت رهگیری همزمان تا ۸۰ هدف در بردهای بلند (تا ۴۰۰ کیلومتر) و ادغام با لایه دفاعی دیگر بوده است. پس از انفجار در پل کریمه در اکتبر ۲۰۲۲ که به گفته روسیه ناشی از انفجار یک کامیون حامل مواد منفجره بود، این سازه به یکی از اهداف اصلی حملات پهبادی و موشکی اوکراین تبدیل شد. بر اساس گزارش رسمی وزارت دفاع روسیه که در ۲ سپتامبر ۲۰۲۳ توسط الجزیره منتشر شد، سه پهباد نیروی دریایی اوکراینی پیش از رسیدن به سازه اصلی در سواحل دریای سیاه منهدم شدند. مطابق تحلیل گزارش‌های نظامی موجود سامانه «اس ۴۰۰» مستقر در منطقه کرچ-تمریوک و سامانه‌های نزدیک برد «پانصیراس ۱» انجام شده است که مأموریت حفاظتی از پل را بر عهده دارند (Al Jazeera, 2023).

در اقدامات بعدی، اوکراین کوشید با بهره‌گیری ترکیبی از موشک‌های بالستیک کوتاه‌برد «توچکا-یو»، راکت‌اندازهای دوربرد «هیمارس» و پهبادهای انتحاری بومی موسوم به «بیور»، موجی از حملات اشباع‌شده را علیه مراکز لجستیکی روسیه در منطقه لوهانسک سازماندهی کند. آتشبارهای سامانه اس-۴۰۰ توانستند بخش عمده‌ای از موشک‌ها را رهگیری کنند، اما هم‌زمانی و تنوع برد حملات موجب شد که

نرخ رهگیری پهپادهای انتحاری به‌طور محسوسی کاهش یابد. پیامد این وضعیت، کاهش نسبی خسارت کلی بود؛ با این وجود، شماری از پهپادها موفق به نفوذ به انبارهای سوخت و مهمات روسیه شدند. با آغاز ضدحمله اوکراین در محور خارکف، سامانه‌های اس-۴۰۰ مستقر در منطقه بریانسک مأموریت جنگنده‌های سوخو-۳۵ و بمب‌افکن‌های سوخو-۳۴ را با پوشش هوایی پیوسته پشتیبانی کردند. این دفاع در عمق مانع از نفوذ هواپیماها و موشک‌های میان‌برد اوکراینی گردید و در نتیجه، برتری نسبی هوایی روسیه در جبهه شمالی حفظ شد.

با توجه به موفقیت‌های نسبی یاد شده در مقابل از سپتامبر ۲۰۲۲ تا مه ۲۰۲۴ منابع غربی و گزارش‌های اوکراینی نابودی یا آسیب جدی حداقل ۱۲ سامانه «اس-۴۰۰» از جمله شش مورد در آوریل ۲۰۲۴ را ثبت کرده‌اند. عمده‌ی این حملات با استفاده از موشک‌های «ای-تکمز»، نسخه‌های ارتقاء یافته نپتون و پهپادهای تهاجمی مدرن، عمدتاً در جغرافیای کریمه و لوهانسک انجام گرفته است. که نشان‌دهنده تغییر موازنه تاکتیکی و فشار بر آرایش نیروهای روسیه است. این تلفات شکاف‌هایی در سپر دفاعی روسیه به‌وجود آورد و مسکو را ناگزیر از جابجایی آتش‌بارها، از جمله انتقال و استقرار «اس-۵۰۰»، ساخت. با این حال، این عملکرد نسبی نشان‌دهنده اهمیت سامانه در راهبردهای بازدارندگی مدرن است.

شکل ۱. مشخصات فنی سامانه اس ۵۰۰



سامانه اس-۵۰۰ که ساختار آن در شکل (۱) نمایش داده شده و تحت عنوان «اس-۵۰۰، پرومئوس» شناخته می‌شود، پیشرفته‌ترین سطح فناوری دفاع هوایی و موشکی روسیه تاکنون به شمار می‌آید. این سامانه، با برد عملیاتی تا ۶۰۰ کیلومتر برای اهداف بالستیک و حدود ۵۰۰ کیلومتر برای اهداف آیرودینامیکی، قابلیت رهگیری و مقابله با موشک‌های قاره‌پیما، موشک‌های کروز، جنگنده‌های رادارگریز و پهپادهای رزمی را داراست. موشک‌های این سامانه، از جمله (۷۷ - ان ۶ - ان) و (۷۷ - ان ۶ - ان ۱)، با سرعت‌هایی برابر با ۲۰ ماخ قادر به مقابله با اهداف پرسرعت هایپرسونیک هستند (Anderson, 2025).

تصویر ۱، موشک های مافوق صوت (۷۷- این ۶- این) و (۷۷- این ۶- این ۱)، برای استفاده توسط اس-۵۰.



منبع: وزارت دفاع روسیه

افرادی از جمله توماس ویتینگتون (متخصص علوم نظامی)، تأکید کرده که روسیه احتمالاً در حال حاضر تنها باتری عملیاتی محدود از سامانه «اس-۵۰۰» را در اختیار دارد. این محدودیت کمی، سامانه را به طور قابل توجهی در برابر حملات اشباع موشکی و پهپادی اوکراین آسیب پذیر می سازد (Withing-ton, 2024). با این حال آن چه که بسیاری از سایت های نظامی معتبر همچون «پایگاه اطلاعات نظامی جهانی»، «نشریه امنیت ملی» به صورت مشخص و با جزئیات به توانایی های این سامانه پرداخته است مشخص میکند که «اس-۵۰۰» علی رغم گزارش های موجود مبنی بر این که موشک های بالستیک پرسرعت مانند «آیتکیمیز» آمریکایی می تواند از پوشش رهگیری سامانه «اس-۵۰۰» عبور کند، به عنوان یک سامانه قابل توجه در سیستم دفاعی روسیه عمل میکند (Korshak, 2024).

سرویس های اطلاعاتی روسیه در سال ۲۰۲۵ اعلام کردند که این سامانه در مناطق کلیدی همچون مسکو و کریمه مستقر شده و در آزمایش های میدانی موفق به رهگیری دقیق و مؤثر موشک ها شده است. برتری «اس-۵۰۰» در نسبت به سامانه های قدیمی تر همچون اس-۴۰۰ علاوه بر برد بیشتر، سرعت و دقت بالاتر، به دلیل قابلیت مقابله با سلاح های هایپرسونیک و ماهواره های پایین مدار است که در سامانه های پیشین امکان پذیر نبود. همچنین استفاده از فناوری هوش مصنوعی و مقاومت بالا در برابر جنگ های الکترونیک از دیگر نقاط قوت آن محسوب می شود (Sputnik, 2016). در نهایت این سامانه را می توان تجسم گذار روسیه از بازدارندگی سخت افزاری کلاسیک به بازدارندگی فناوریانه چندلایه دانست. از مباحث مهم دیگر در جنگ اوکراین قدرت تهاجمی روسیه در استفاده از موشک است. توسعه موشک «ام-۹-۷۲۹، اس-اس-سی-۸» منجر به فروپاشی پیمان «آی-ان-اف» شد.

این موشک با برد ۵۰۰ تا ۲۵۰۰ کیلومتر، که از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ در قالب آزمایش های متعارف پیگیری شد، ظرفیت پرتاب زمینی میان برد را بازسازی کرد و پایه ای برای نسل جدید سامانه های روسی فراهم آورد (Ashley, 2019). این پیمان، موشک های زمین پایه با برد ۵۰۰ تا ۵۵۰۰ کیلومتر را ممنوع کرده بود؛ حذف آن، میدان مانور تاکتیکی روسیه را گسترش داد و بازدارندگی تهاجمی را در اروپا و حوضه دریای سیاه

تثبیت کرد. در کاربرد عملی، عملیات روسیه در اوکراین از سال ۲۰۲۲ الگوی «نفوذ عمقی» را نشان داد. در مرحله آغازین، سامانه‌های «ایسکندر-ام/کا، برد ۵۰۰ کیلومتر، دقت ۵ متر»، «کالیبر، برد ۲۵۰۰ کیلومتر، سرعت ۸ ماخ» و «خا-۱۰۱، برد ۲۵۰۰ کیلومتر، دقت ۳ متر» مراکز فرماندهی و شبکه‌های پدافند هوایی را هدف قرار دادند، که منجر به انهدام قابل توجه در زیرساخت‌های کلیدی در کی‌یف و خارکف شد. این فرایند، بخشی از ادغام آتش و اطلاعات است؛ جایی که شلیک دقیق با نرخ موفقیت را به طور بی سابقه ای افزایش داد (Arbatov & Oznobishchev, 2022: 33).

۵. الگوی جنگ دریایی و زمینی روسیه در پرتو شواهد تجربی از جنگ اوکراین

روسیه در جریان جنگ اوکراین، به‌طور همزمان درگیر دو بُعد مکمل و درعین حال متمایز از منازعه بوده است. جنگ دریایی و جنگ زمینی در مقیاس راهبردی. بررسی هم‌زمان این دو بُعد آشکار می‌سازد که الگوی عملیاتی روسیه را می‌توان ذیل مفهوم «جنگ چنددامنه‌ای» تحلیل کرد، جایی که فشار عملیاتی بر چند جبهه مختلف، هم ظرفیت‌های مادی و هم شبکه فرماندهی و پشتیبانی را به چالش می‌کشد. تا تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۲۵، مجموع خسارات ثبت شده تجهیزات روسی در جنگ اوکراین به ۲۲۹۰۹ واحد رسیده است؛ از این میان، ۱۷۶۷۴ واحد نابود شده، ۹۲۳ واحد آسیب دیده، ۱۱۷۰ واحد رها شده و ۳۱۴۲ واحد نیز توسط نیروهای اوکراینی به غنیمت گرفته شده‌اند. در این میان، تلفات در رده خودروهای زرهی رزمی شامل حدود ۱۳۲۹۳ واحد بوده که بخش اعظم آن، یعنی حدود ۱۰۳۵۴ واحد، به طور کامل منهدم شده است (Janovsky, 2025). علاوه بر تعداد تلفات غیرانسانی ناشی از این ناکارآمدی‌ها، تا تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵، شمار کشته‌شدگان نظامی روسیه که اسامی‌شان ثبت شده، به ۱۳۵۱۰۰ نفر رسیده و تنها در بازه زمانی ۲۶ سپتامبر تا ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵، ۲۴۸۵ مورد جدید به این فهرست اضافه شده است.

در نیمه اول سال ۲۰۲۵، روش‌های آماری حداقل ۵۲ هزار مرگ را تخمین زده‌اند، در حالی که سند منسوب به پروژه اوکراینی «می‌خواهم زندگی کنم» رقم بسیار بالاتری (۸۶۷۴۴ کشته) را گزارش می‌دهد که در سقف بالای دامنه پذیرفتنی قرار دارد. بخش ترکیب نیروها نشان می‌دهد که داوطلبان از سپتامبر ۲۰۲۴ تاکنون بزرگ‌ترین دسته کشته‌شدگان را تشکیل می‌دهند و تا ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵، مرگ ۵۸۱۴ افسر تأیید شده است (Mediazona, 2025). بررسی تطبیقی این دو جبهه نشان می‌دهد که روسیه درگیر عملیات زمینی کلاسیک همراه با جنگ سایبری و اطلاعاتی است که همزمان باید با تهدیدهای مستمر در حوزه دریایی و زمینی روبه‌رو شود. از دست رفتن شناورهای پشتیبانی در دریای سیاه، کارایی زنجیره تأمین به جبهه‌های جنوبی، به‌ویژه در مناطق زاپروژیا و خرسون، را مستقیماً کاهش داده است. متقابلاً، ضعف نیروی زمینی در تثبیت سریع سرپل‌ها یا حفاظت از مناطق ساحلی، شانس بازیابی ابتکار عمل دریایی را حداقل در کوتاه‌مدت محدود کرده است. این وضعیت، جنگ اوکراین را به مصداق روشن نبرد چنددامنه‌ای تبدیل کرده است که در آن شکست یا نقصان در یک بُعد، به‌طور زنجیره‌ای بر ابعاد دیگر اثر می‌گذارد.

از دید نظریه جنگ شبکه‌محور، ناکارآمدی در لایه‌های لجستیک و پدافند ترکیبی چه در دریا و چه در خشکی باعث کاهش قابلیت هم‌زمان‌سازی نیروها و افزایش آسیب‌پذیری در برابر حملات فرصت‌طلبانه دشمن می‌شود که برای دقت بیشتر به بررسی نمودار ۵. تلفات نیروهای زمینی روسیه در اوکراین، نمودار ۵-۱. لیست تلفات نیروهای دریایی اوکراین و نمودار ۵-۲. لیست تلفات نیروی‌های دریایی روسیه می‌پردازیم.



منبع: ترسیم نویسنده گان، برگرفته از داده‌های (Oryx, 2025)

در جریان درگیری‌های دریایی، نیروی دریایی روسیه متحمل خسارات قابل توجهی شد که بر قابلیت‌های عملیاتی آن تأثیر عمیقی گذاشت. به طور خاص، زیردریایی بی-۲۳۷ با نام «روستوف-نا-دونو» در یک حمله موشکی آسیب شدیدی دید که تعمیر آن از منظر اقتصادی توجیه‌پذیر نیست و عملاً این شناور را از رده خارج کرده است. علاوه بر این، ناوهای دوزیست از کلاس‌های روپوچا و تایپر در بندر بردیانسک به طور کامل نابود شدند، که نشان‌دهنده آسیب‌پذیری پایگاه‌های ساحلی روسیه در برابر حملات دقیق است. این تلفات نه تنها بر ظرفیت حمل و نقل و پشتیبانی لجستیکی روسیه تأثیر گذاشته، بلکه بر استراتژی کلی دریایی آن در دریای سیاه سایه افکنده است.

در مقابل، نیروی دریایی اوکراین نیز با چالش‌های سنگینی روبرو شد و در مجموع ۳۵ شناور را از دست داد، که این رقم شامل تلفات قابل توجهی در ساختار دفاع ساحلی آن می‌شود. از جمله موارد برجسته، ناوچه «هتمن ساهایداجنی» بود که به منظور جلوگیری از تصرف نیروهای روسی، به صورت خودغرق منهدم گردید - اقدامی استراتژیک که هرچند از دسترسی دشمن جلوگیری کرد، اما به قیمت از دست رفتن یک دارایی کلیدی تمام شد.

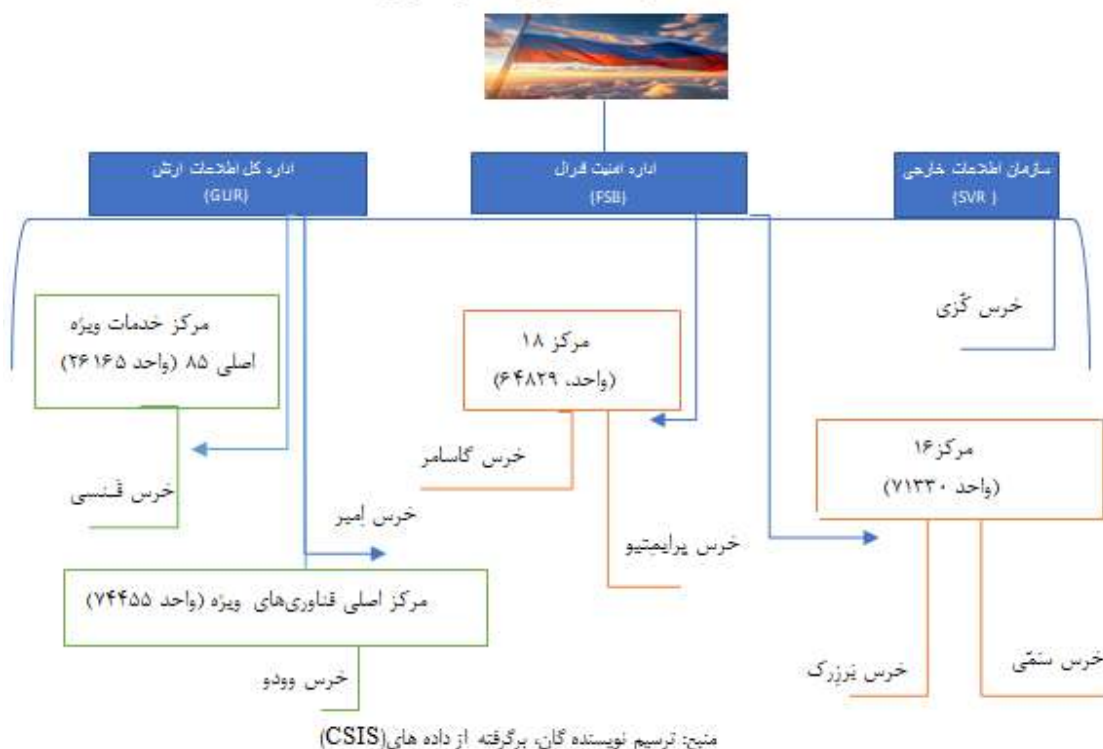
این الگوی تلفات دوجانبه، بر طبیعت نامتقارن جنگ دریایی در منطقه تأکید می‌ورزد و نشان می‌دهد که چگونه تاکتیک‌های دفاعی و پیشگیرانه می‌توانند بر توازن قدرت تأثیرگذار باشند. با وجود آنکه

روسیه در جریان نبرد با سامانه‌های نوین غربی در هر دو عرصه‌ی زمینی و دریایی متحمل خسارات قابل ملاحظه‌ای گردیده است، این امر لزوماً دلالت بر کارآمدی نازل یا ناتوانی عملیاتی آن ندارد. تاریخ حاکی است که حتی قدرت‌های بزرگ نیز در مواجهه با فناوری‌های جدید، دوره‌ای از سازگاری و بازتنظیم دکتترین را تجربه می‌کنند؛ چنان‌که ارتش سرخ در ابتدای عملیات بارباروسا، با وجود عقب‌نشینی‌های سنگین، نهایتاً ورق نبرد را بازگرداند. در مقیاس معاصر، استمرار توان روسیه در اجرای عملیات ترکیبی، حفظ برتری موشکی، و تطبیق ساختار نیروهایش نشان از ظرفیت انعطاف‌پذیر این کشور دارد. می‌توان گفت همانطور که در بخش مربوط به قدرت هوایی روسیه همچنان در استفاده از فناوری‌های نوین که «اس-۵۰۰» بارزترین آن است؛ نسبت به اوکراین برتری دارد این امر توانسته بازدارندگی فناورانه‌ی را که پیش‌تر به آن اشاره شد، به خوبی حفظ کند.

۶. جنگ اطلاعاتی و سایبری

محتوای تصویری تولیدشده توسط دولت روسیه که هدف آن شکل‌دهی به ادراک عمومی و تثبیت مشروعیت سیاسی است، بخشی از جنگ شناختی و عملیات اطلاعاتی محسوب می‌شود که در چارچوب جنگ ترکیبی اهمیت دارد (Fedor & Fredheim, 2018: 161). بررسی ساختار اطلاعاتی این کشور نشان می‌دهد سه نهاد اصلی، ارکان محوری در اجرای عملیات سایبری و اطلاعاتی روسیه هستند. هر یک از این ارکان مأموریت‌ها و روش‌های تخصصی ویژه‌ای دارد که با هماهنگی یکدیگر، فشار مضاعفی بر سامانه‌های دفاع سایبری اوکراین وارد می‌کنند. در ادامه، به توصیف گروه‌های وابسته به این ارکان مطابق به شکل (۲) می‌پردازد.

شکل ۲: بازیگران سایبری روس



همان طور که در شکل آورده شده اداره امنیت فدرال، سرویس اطلاعات خارجی و اداره اصلی اطلاعات ستاد کل نیروهای مسلح روسیه، عملیات سایبری علیه اوکراین و متحدانش را از طریق گروه‌های تخصصی اجرا می‌کنند. گروه خرس گاسامر وابسته به مرکز ۱۸ (واحد ۶۴۸۲۹) و فعال از سال ۲۰۱۷ است که عملیات فیشینگ علیه مقامات بریتانیا (فوریه ۲۰۲۳) و زیرساخت‌های ارتباطی اوکراین را انجام می‌دهد و روش‌های آن شامل سرورهای فرماندهی و کنترل و حساب‌های جعلی در شبکه‌های اجتماعی برای پنهان‌سازی کدهای مخرب در محتوای پربازدید می‌شود. گروه خرس پرایمیتو وابسته به مرکز ۱۸ و فعال از سال ۲۰۱۳ است که بیش از ۵۰۰۰ حمله به بیش از ۱۰۰۰ سامانه دولتی اوکراین با تمرکز بر وزارتخانه‌های دفاع و امنیت اجرا کرده و روش‌های آن شامل ضمیمه‌های آلوده مایکروسافت آفیس، ایمیل‌های جعلی از نهادهای بین‌المللی و بهره‌برداری از آسیب‌پذیری‌های روز صفر است.

گروه سندورم وابسته به (واحد ۷۴۴۵۵) و شناخته‌شده برای حملات ویرانگر مانند بدافزار نوپتیا (شبکه برق اوکراین، ۲۰۱۵-۲۰۱۶) و خسارات میلیارد دلاری، (۲۰۱۷) است که تمرکز فعلی آن تخریب سامانه‌های انرژی و ارتباطی اوکراین و اختلال در لجستیک نظامی می‌باشد. در محیط امنیتی نوین بین‌المللی، مفهوم کلاسیک بازدارندگی که ریشه در پارادایم جنگ سرد دارد، برای کاربست در فضای سایبر با چالش‌های ساختاری مواجه است یکی از موانع بنیادین در این عرصه، مشکل انتساب است که به دلیل ماهیت ناشناس حملات، امکان اقدام تلافی جویانه و در نتیجه منطق «بازدارندگی از طریق مجازات» را تضعیف می‌کند با این وجود، از آنجا که دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل در شبکه‌ای از وابستگی متقابل قرار دارند و خود را ملزم به حفظ نظم بین‌المللی می‌دانند، همچنان در برابر سازوکارهای بازدارنده تأثیرپذیرند. از منظر استراتژیک، فرمول‌بندی یک بازدارندگی مؤثر (به ویژه در برابر تهدیدات سایبری قدرت‌های رقیب مانند روسیه و چین علیه زیرساخت‌های حیاتی، نیازمند اتخاذ رویکرد بازدارندگی متقاطع است؛ به این معنا که پاسخ دولت هدف نباید لزوماً به فضای سایبر محدود شود، بلکه می‌تواند شامل بهره‌گیری از تمامی ابزارهای دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی در سایر عرصه‌ها باشد (Dehghani, 2018:132).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر همگرایی هوش مصنوعی، شبکه‌سازی تسلیحات و معماری پیشرفته سامانه‌های پدافند راهبردی روسیه در بستر جنگ اوکراین، کوشید چارچوبی تحلیلی برای تبیین بازدارندگی فناوریانه ارائه کند. یافته‌ها آشکار ساخت که روسیه توانسته است با تلفیق سه مؤلفه کلیدی، یعنی کنترل دیجیتالی در زمان واقعی، توان پهبادی و قابلیت‌های موشکی پیشرفته، شکاف فناوری خود با غرب را در سطوح عملیاتی و تاکتیکی کاهش دهد. این گذار، بیانگر تغییر جهت از بازدارندگی سنتی مبتنی بر نیروی هسته‌ای به سوی برتری میدانی الگوریتمی و داده‌محور است؛ ساختاری که ریشه در معماری ترکیبی فرماندهی، کنترل، ارتباط، رایانه، اطلاعات، شناسایی و نظارت هوشمند دارد. مطالعه سامانه‌های روسی در جنگ اوکراین نشان داد مزیت روسیه بیش از آنکه در برتری سخت‌افزاری باشد، در نحوه یکپارچه‌سازی جریان‌های داده چندمنبعی، هوشمندسازی حلقه فرمان تا آتش و هم‌افزایی میان سامانه‌های تهاجمی و دفاعی نهفته

است؛ به این معنا که دفاع در خدمت تهاجم عمل می‌کند. با این حال، نتایج نشان می‌دهد که اتکای بیش‌ازحد به زیرساخت‌های فناورانه بدون مقاوم‌سازی اطلاعاتی و سایبری می‌تواند به آسیب‌پذیری راهبردی منجر شود.

در سطح کلان، پیامدهای این پژوهش هم برای سیاست‌گذاری دفاعی و هم برای نظریه‌پردازی در حوزه بازدارندگی قابل توجه است. از دیدگاه عملی، تجربه روسیه در طراحی و بهره‌گیری از معماری تسلیحاتی ترکیبی می‌تواند الگوی مؤثری برای کشورهایی با محدودیت بودجه یا زیر فشار تحریم‌های نظامی باشد. از منظر نظری نیز، مدل پیشنهادی «بازدارندگی چنددامنه‌ای فعال» افقی تازه برای تحلیل رفتار نظامی قدرت‌های میانه‌رو و بزرگ در منازعات فرسایشی بلندمدت ترسیم می‌کند. در نهایت، مرور داده‌های میدانی از منابع تصویری و آماری و گزارش‌های مشترک نشان داد که پیوند میان سامانه‌های داده‌محور و تصمیم‌گیری الگوریتمی به‌طور مستقیم با کاهش تلفات انسانی و تجهیزاتی و افزایش دقت عملیاتی ارتباط دارد. استمرار این روند و شتاب در ادغام هوش مصنوعی با زیرساخت‌های تسلیحاتی گواه آن است که آینده بازدارندگی بیش از هر زمان به مهارت در طراحی شبکه‌های یکپارچه، مدیریت داده در محیط‌های متخاصم و انطباق سازمانی با تهدیدات نوظهور وابسته است. بدین ترتیب، بازدارندگی آینده بیش از اینکه بر پایه انباشت جنگ‌افزار استوار باشد، بر اساس تلفیق انسان، ماشین و داده شکل خواهد گرفت؛ بازدارندگی‌ای پویا، هوشمند و خودیادگیرنده.

منابع

- دهقانی، ع. ا. (۱۳۹۷)، بازدارندگی سایبری در امنیت جهانی: تهدیدات سایبری روسیه و چین علیه زیرساخت‌های حیاتی آمریکا. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. قابل دسترس در: https://piaj.sbu.ac.ir/article_99570.html (تاریخ دسترسی: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵).
- کولایی، ا. و زنگنه، س. (۱۴۰۳)، تأثیر جنگ اوکراین بر روابط ایران و روسیه. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. قابل دسترس در: <https://doi.org/10.48308/piaj.2024.233313.1442> (تاریخ دسترسی: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵).
- نوری، ع. (۱۳۹۸)، بررسی ابعاد سیاست‌های مهار و بازدارندگی در روابط روسیه و آمریکا و تحلیل پیامدهای آن بر منافع و امنیت ایران. فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۸، شماره ۲، صص. ۲۴۷-۲۹۰. قابل دسترس در: <https://doi.org/10.22124/wp.2019.3702> (تاریخ دسترسی: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵).
- توکل، ا. (۱۳۸۵)، جنگ شبکه‌محور. فصلنامه علوم و فناوری نظامی، شماره ۶، صص. ۵۹-۷۶. (تاریخ دسترسی: ۱۸ آبان ۱۴۰۳).
- باقری، ر. (۱۴۰۴)، کاربردها و فرصت‌های هوش مصنوعی در عصر اطلاعات و تحلیل داده‌ها. ارائه در کنفرانس، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

References

- Allen, G. and Chan, T. (2017), Artificial Intelligence and National Security, Belfer Center

- for Science and International Affairs, Harvard Kennedy School. Available at: <https://www.belfercenter.org/publication/artificial-intelligence-and-national-security> (Accessed on: 20/12/2024).
- Al Jazeera (2023), "Russia says Ukraine sea drones destroyed in failed attack on Crimea bridge" Available at: <https://www.aljazeera.com/news/2023/9/2/russia-says-ukraine-sea-drones-destroyed-in-failed-attack-on-crimea-bridge>, (Accessed on: 2/9/2023).
 - Anderson, C. (2025), "S-500 Missile System: Russia's Next-Gen Air and Missile Shield", DefenseFeeds, Available at: <https://defensefeeds.com/military-tech/army/air-defense-systems/s-500-missile-system>, (Accessed on: 20/11/2025).
 - Arbatov, A. and Oznobishchev, S. (Eds.) (2022), Russia: Arms Control, Disarmament and International Security, Moscow: IMEMO RAS & SIPRI.
 - Army Recognition (2022), "Russia uses Forpost R armed drone with guided missile to destroy rocket launcher of Ukrainian army", Army Recognition, Available at: https://www.armyrecognition.com/russia_ukraine_war_2022/russia_uses_forpost-r_armed_drone_with_guided_missile_to_destroy_rocket_launcher_of_ukrainian_army.html, (Accessed on: 29/12/2024).
 - Ashley, R. P., Jr. (2019), "Russian and Chinese nuclear modernization trends: Remarks at the Hudson Institute", Defense Intelligence Agency, Available at: <https://www.dia.mil/Articles/Speeches-and-Testimonies/Article/1859890>, (Accessed on: 8/12/2024).
 - Alberts, D. S., Garstka, J. J. and Stein, F. P. (1999), Network centric warfare: Developing and leveraging information superiority (2nd ed., revised), Washington, D.C.: U.S. Department of Defense C4ISR Cooperative Research Program, Available at: <https://apps.dtic.mil/sti/tr/pdf/ADA406255.pdf>, (Accessed on: 20/8/2025).
 - Bachmann, S.-D. and Gunneriusson, H. (2015), "Hybrid wars: The 21st-century's new threats to global peace and security", *Scientia Militaria, South African Journal of Military Studies*, Vol. 43, No. 1, pp. 77-98. (doi:10.5787/43-1-1110).
 - Baqeri, R. (2025), "Applications and opportunities of artificial intelligence in the age of information and data analytics", Conference presentation, Faculty of Administrative and Economic Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran [in Persian].
 - Baylis, J., Wirtz, J. J. and Gray, C. S. (Eds.) (2022), *Strategy in the contemporary world* (6th ed.), Oxford: Oxford University Press.
 - BBC News (2023), "Ukraine war: Map of Russian control and claimed advances", BBC, Available at: <https://www.bbc.com/news/world-europe-60506682>, (Accessed on: 20/11/2024).
 - Bendett, S. (2024), "The role of AI in Russia's confrontation with the West", Center for a New American Security, Available at: https://ai4gs.org/wp-content/uploads/2024/05/Russia-AI_2024-final.pdf, (Accessed on: 20/12/2025).
 - Bielieskov, M. (2025), "Putin's escalating air offensive is overwhelming Ukraine's defenses", Atlantic Council, Available at: <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/ukrainealert/putins-escalating-air-offensive-is-overwhelming-ukraines-defenses/>, (Accessed on: 20/12/2025).
 - Boyd, J. R. (1976), "Destruction and creation", Self-published manuscript, Available at: https://www.coljohnboyd.com/static/documents/1976-09-03_Boyd_John_R_Destruction_and_Creation.pdf, (Accessed on: 8/11/2024).
 - Carlin, M. (2024), "S-500: Russia's new air defense that could win a war against NATO?",

- The National Interest, Available at: <https://nationalinterest.org/blog/buzz/s-500-russias-new-air-defense-could-win-war-against-nato-211109>, (Accessed on: 10/12/2025).
- Cranny-Evans, S. (2025), "Unmanned advantage: Russia's drones and the fight for ISTAR in Ukraine", European Security & Defence, Available at: <https://euro-sd.com/2025/04/articles/43651/unmanned-advantage-russias-drones-and-the-fight-for-istar-in-ukraine/>, (Accessed on: 20/12/2025).
 - Deb, S. (2021), "Explained: How S400 air defence system works?", DefenceXP Premium, Available at: <https://defencexp.com/indian-air-force/explained-how-s400-air-defence-system-works/>, (Accessed on: 11/8/2024).
 - Dehghani, A. A. (2018). Cyber deterrence in global security: Russian and Chinese cyber threats against U.S. critical infrastructure. Political and International Approaches, Available at: https://piaj.sbu.ac.ir/article_99570.html (Accessed on: 26 /4/ 2026).
 - Fedor, J. and Fredheim, R. (2018), "'We need more clips about Putin, and lots of them:' Russia's state commissioned online visual culture", Nationalities Papers, Vol. 45, No. 2, pp. 161–181. (doi:10.1080/00905992.2016.1266608).
 - Giles, K. (2017), "Assessing Russia's reorganized and rearmed military", Carnegie Endowment for International Peace, Available at: <https://carnegieendowment.org/2017/05/04/assessing-russia-s-reorganized-and-rearmed-military-pub-69853>, (Accessed on: 20/10/2024).
 - Janovsky, J. and Mitzer, S. (2025), "Attack On Europe: Documenting Equipment Losses In The Russian Ukrainian War", Oryx Blog, Available at: <https://www.oryxspioenkop.com/2022/02/attack-on-europe-documenting-equipment.html>, (Accessed on: 10/12/2025).
 - Kallenborn, Z. (2022), "Russia may have used a killer robot in Ukraine. Now what?", Bulletin of the Atomic Scientists, Available at: <https://thebulletin.org/2022/03/russia-may-have-used-a-killer-robot-in-ukraine-now-what/>, (Accessed on: 20/11/2024).
 - Korshak, S. (2024), "ATACMS comes out on top versus Russia's S-500 anti-missile system", Kyiv Post, Available at: <https://www.kyivpost.com/post/34782>, (Accessed on: 20/11/2025).
 - Kuzio, T. (2022), "Why Russia invaded Ukraine", Horizons: Journal of International Relations and Sustainable Development, No. 21, pp. 40–47, Available at: <https://www.cirsdl.org/sr-latn/horizons/horizons-summer-2022-issue-no.21/why-russia-invaded-ukraine>, (Accessed on: 10/12/2024).
 - Koolae, E. and Zangeneh, S. (2024), "The impact of the Ukraine war on Iran and Russia's relations", Political and International Approaches, Available at: https://piaj.sbu.ac.ir/article_104385.html (Accessed on: 26 /4/ 2026).
 - Luddy, J. (2005), "The challenge and promise of network-centric warfare", Lexington Institute, Available at: <https://www.lexingtoninstitute.org/wp-content/uploads/challenge-promise-network-centric-warfare.pdf>, (Accessed on: 8/11/2024).
 - Mankoff, J. (2022), "Russia's war in Ukraine. Identity, history and conflict", SIRIUS – Zeitschrift für Strategische Analysen, Vol. 6, No. 4, pp. 392–395. (doi:10.1515/sirius-2022-4008).
 - McCarthy, J. (2007), "What is artificial intelligence?", Stanford University, Available at: <http://jmc.stanford.edu/articles/whatisai/whatisai.pdf>, (Accessed on: 4/11/2024).
 - Mediazona, and BBC Russian Service (2025), "Casualties of the Russian military in the war with Ukraine", Meduza (statistical estimate), Available at: https://en.zona.media/article/2025/10/10/casualties_eng-trl, (Accessed on: 20/12/2025).
 - Nouri, A. (2019), "Investigating the Dimensions of Containment and Deterrence Policies in

- Russia-US Relations and Analyzing their Impacts on Iran's Interests and Security", *World Politics*, 8(2), pp. 247-290, Available at: <https://doi.org/10.22124/wp.2019.3702> (Accessed on: 26 /4/ 2026).
- Russell, S. and Norvig, P. (2021), *Artificial intelligence: A modern approach* (4th ed.), Hoboken, NJ: Pearson.
 - Sloan, E. C. (2016), *Modern military strategy: An introduction* (2nd ed.), London: Routledge. (doi:10.4324/9781315740034).
 - Sputnik (2016), "Russia's S 500 missile system to begin tests this year", Defaiya, Available at: <https://www.defaiya.com/news/Products/Products/2016/02/04/russia-s-s-500-missile-system-to-begin-tests-this-year>, (Accessed on: 12/11/2024).
 - Sutton, R. S. and Barto, A. G. (2015), *Reinforcement Learning: An Introduction* (2nd ed., in progress), Cambridge, MA: MIT Press, Available at: <https://web.stanford.edu/class/psych209/Readings/SuttonBartoIPRLBook2ndEd.pdf>, (Accessed on: 11/9/2024).
 - Sutyagin, I. (2015), "Russian forces in Ukraine", Royal United Services Institute, Available at: <https://rusi.org/explore-our-research/publications/briefing-papers/russian-forces-ukraine>, (Accessed on: 11/12/2024).
 - Tavakkol, A. (2006), "Network Centric Warfare", *Quarterly Journal of Military Science and Technology*, No. 6, pp. 59-76, Available at: <https://www.magiran.com/paper/10240>, (Accessed on: 8/11/2024) [in Persian].
 - Wang, P. (2019), "On defining artificial intelligence", *Journal of Artificial General Intelligence*, Vol. 10, No. 2, pp. 1-37. (doi:10.2478/jagi-2019-0002).
 - Williams, I. (2023), "Putin's missile war: Russia's strike campaign in Ukraine", Center for Strategic and International Studies (CSIS) Missile Defense Project, Available at: <https://www.csis.org/analysis/putins-missile-war>, (Accessed on: 8/11/2024).
 - Withington, T. (2024), "Russia has just one S 500 air-defense system: It arrived in Crimea amid a storm of Ukrainian rockets", Royal United Services Institute (RUSI), Available at: <https://www.rusi.org/news-and-comment/in-the-news/russia-has-just-one-s-500-air-defense-system-it-arrived-crimea-amid-storm-ukrainian-rockets>, (Accessed on: 20/12/2025).

Table of contents

The Ontology of Justice in Hikmat Motaalie Political philosophy	1-23
--	-------------

Mohammad Sadiq Nosratpanah

Neither Paternalism nor Democracy: From al-Farabi's Political Theory to the Political Theory of the Islamic Republic	24-44
---	--------------

Mahdi Attar Kashani

The Iranian Constitutional Revolution and the Symbolic Field of Contestant: Social Forces and the Construction of Threefold Narratives	45-66
---	--------------

Sara Nazif, Ehsan Mozdkhah, Mehdi Najafzadeh

India's Challenges in Engaging with the Taliban for Access to Central Asia	67-86
---	--------------

fardin hashemi

German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014–2025): A Neo-classical Realist Perspective	87-112
---	---------------

Behzad Ahmadi

Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran–Israel Confrontation	113-136
---	----------------

Ehsaneh Mohammadi

Explaining the Effectiveness of United Nations Security Council Decisions in Afghanistan: A Volatile Compliance Model of Fragile States (1991–2021)	137-161
--	----------------

Ali Bogheiry

The Role of Technological Deterrence in the Efficacy of Russia's Networked Weapons Architecture: A Case Study of the Ukraine War	162-186
---	----------------

Fatemeh Mahrough, Mohammad Amir Rezai

and Persian.

2. Authors' affiliations should be filled in the required fields exactly according to the notes below; otherwise, the article will be sent back to the authors for correction, which may cause a delay in the process of evaluation. Please fill in the required field in English and Persian: 1.

Department, 2. Faculty, 3. University/Academic Institute, 4. City, 5. Country

For Example: History Department, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

3. Please notice that after the acceptance of the article, the names and affiliations of the authors will be sorted according to the journal's guidelines. Therefore, it will not be subject to change according to the author's request.

4. In articles with more than one author, the corresponding author should be specified.

5. The e-mail address of all authors must be included and the e-mail address of the corresponding author must be the university e-mail address. Also, registration of Orchid ID is required for authors during registration.

6. All the author information should be uploaded in a separate file (MS WORD 2010) in our online submission manager.

C) Article's Format

1. Text files (an article file with no information regarding authors and a file containing authors' information) should be written as WORD documents (MS WORD 2010) Persian text should be written with B Mitra font (size 13.5) and Latin-based parts with Times New Roman font (size 12).

2. The length of the article (including the bibliography) should not exceed more than 8000 words. Additional words are subject to charges.

D) Citation Style

1. In writing their articles, respected authors must refer to reliable sources and researches listed in international indexes such as ISI, Scopus and the like. Articles without these references will be ranked lower in the judging and acceptance process.

2. In general, the components of the in-text reference of the source of direct and indirect quotations are respectively: author's last name, year of publication, volume number, page number.

3. In general, the complete bibliographic details of all sources in the bibliography section are the author's last name, author's name, year of publication, book name in italics, name of the translator or proofreader, book cover number or publication number, place of publication: Name of the publisher. (All sources must be translated into English.)

Writers Guide

The Journal of Political and International Approaches (Rāhyafthaye Siāsi va Beinolmelāli) is a scientific journal based on peer-review, which is managed and published in the Political Science Department of Shahid Beheshti University.

a. Terms and conditions of accepting and publishing articles

1. The submitted articles must be far from plagiarism and the result of the author/authors' research and help to add knowledge or solve a problem. Authors are also responsible for the correctness and scientific validity of the articles.
2. Currently, the journal only evaluates and publishes research articles.
3. Faculty members of universities, graduates and doctoral students alone, and master's students only with the participation of faculty members can send their articles to the journal for review and publication.
4. Only the articles that are sent to the journal's website will be received and evaluated. Therefore, authors must upload and register their article file on the journal's website and follow all the steps through this system.
5. The articles that are taken from the doctoral dissertation must include the full title of the dissertation in the file containing the authors' information.
6. The articles taken from students' theses are published under the supervisor's and student's names together and under the responsibility of the supervisor.
7. The submitted article must not have been published in domestic or foreign publications. Also, after accepting the article for publication, the author is not allowed to publish it in other publications.
8. The editor and the editorial board of the magazine and the referees have full authority in accepting and modifying the content and rejecting the articles.
9. The author responsible for the article is responsible for the correctness of the text of the quotations, the address of the sources of the quotations and the bibliographic characteristics of the sources and their transliteration in the bibliography section.
10. The responsible author is obliged to apply all corrections that are made in the judging or editing stages within the deadline announced in the evaluation. Otherwise, the article will be removed from the judging or editing and publishing stage.

B) Author's Information

1. All the authors should be mentioned according to their first name and last names in English

In the Name of Allah

Scientific Journal of Political and International Approaches

Volume 18, Issue 2, Serial 86, 2026

Publisher: Shahid Beheshti University

Director-in-Charge: Dr. Reza Khorasani;

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editor-in-Chief: Dr. Mansour Mirahmadi

Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editorial board

Dr. Hossein Pourahmadi Maybodi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mahmoud Saril al-Qalam; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mansour Mirahmadi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Qasim Eftekhari; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Salimi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Deshyar; Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Abbas Manouchehri; Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Reza Tajik; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Amir Mohammad Haji Yousefi; Associate Professor, Political Science Department, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Shirkhani; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Jahangir Moini Alamdari; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Gregory John Simon; Associate Professor of Toriba University, Latvia.

Dr. Yasuyuki Matsunaga; Professor of Political General Department, Faculty of Global Studies, University of Tokyo, Japan.

Dr. Chen Qi; Deputy Director, CISS, Tsinghua University, Professor of School of Social Sciences, Tsinghua University.

Dr. Eric Lob; associate professor in the Department of Politics and International Relations. Florida International University.

Managing Director: Dr. Eshagh Soltani

Editor: Dr. Alireza Nouri

Operator, Designer: Mohammad Javad Mohseni

P-ISSN: 1735-739X E-ISSN: 2645-4386

Address: Faculty of Economic and political Science, Shahid Beheshti University, Chamran Express way, Evin, Tehran/Iran.

Tel: +98-21-22431721

URL: <https://piaj.sbu.ac.ir>

Backup Email: rahyaft.siasi@yahoo.com

Email: Piaj@sbu.ac.ir



P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386



Vol 18, Issue 2, Serial 86, Summer 2026

The Ontology of Justice in Hikmat Motaalie Political philosophy

Mohammad Sadiq Nosratpanah

Neither Paternalism nor Democracy: From al-Farabi's Political Theory to the Political Theory of the Islamic Republic

Mahdi Attar Kashani

The Iranian Constitutional Revolution and the Symbolic Field of Contestant: Social Forces and the Construction of Threefold Narratives

Sara Nazif, Ehsan Mozdkhah, Mehdi Najafzadeh

India's Challenges in Engaging with the Taliban for Access to Central Asia

fardin hashemi

German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014-2025): A Neoclassical Realist Perspective

Behzad Ahmadi

Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran-Israel Confrontation

Ehsaneh Mohammadi

Explaining the Effectiveness of United Nations Security Council Decisions in Afghanistan: A Volatile Compliance Model of Fragile States (1991-2021)

Ali Bogheiry

The Role of Technological Deterrence in the Efficacy of Russia's Networked Weapons Architecture: A Case Study of the Ukraine War

Fatemeh Mahrough, Mohammad Amir Rezai